

# نقدی جامع بر تصوّف

ترجمہ رسالہ الاثنی عشریۃ فی الردّ علی الصوفیۃ

تالیف: محدث فرزانہ حُرّ عاملی

ترجمہ: عباس جلالی

حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۰۳۳-۱۱۰۴ق

نقدی جامع بر تصوف ترجمه رساله الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه/تالیف حر عاملی:

ترجمه عباس جلالی - قم: انصاریان. ۱۴۲۵-۱۳۸۳

Isbn:964-438-587-x

الف.جلالی،عباس.

۲. تصوف-احادیث

۱. تصوف-دفاعیه ها و ردیه ها.

ب.عنوان.

۲۹۶/۳۴۲

۴ر ج ۲/۲۹۵ bp

نقدی جامع بر تصوف

ترجمه رساله الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه

مؤلف:محدث فرزانه حر عاملی

مترجم: عباس جلالی

ناشر: انتشارات انصاریان- قم

چاپ اول ۱۳۸۳ - ۲۰۰۴ - ۱۴۲۵

چاپخانه: نگین- قم

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

تعداد صفحات ۲۸۰ ص.

قطع: وزیری

شابک: X-۵۸۷-۴۳۸-۹۶۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

اتشارات انصاریان  
قم - جمهوری اسلامی ایران  
خیابان شهدا - کوچه ۲۲  
ص.پ ۱۸۷  
تلفن ۷۷۴۱۷۴۴ (۲۵۱) (۹۸) دور نما: ۷۷۴۲۶۴۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فهرست

فهرست:	۵
یادداشت مترجم	۱۱
مقدمه مولف	۱۵
هدف از این مباحث:	۱۷
نکته:	۱۹

## باب نخست

بطلان و نکوهش صوفی

گری	۲۳
آیا راوی صوفی مورد وثوق است؟	۳۳
صوفی پاسخ می دهد!	۳۶

## باب دوم

بطلان مسلک تصوّف..... ۳۹

## باب سوم

خط بطلان بر اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود..... ۸۷

فصل نخست: بیان دلایل

عقلی..... ۸۷

فصل دوم: دلالت

آیات..... ۹۱

فصل سوم: دلالت

روایات..... ۹۴

فصل چهارم: روایات اهل

بیت..... ۹۸

فصل پنجم: مفاسد حلول

اتحاد..... ۱۰۳

فصل ششم: جسم دانستن

خدا..... ۱۰۵

فصل هفتم: اجماع بر فساد این

مسلک..... ۱۰۵

فصل هشتم: توجیه

عبادات.....

۱۰۶

فصل نهم: چگونگی

توجیه..... ۱۰۷

فصل دهم: روایات جواز

تاویل..... ۱۰۸

فصل یازدهم: توجیه حدیث ((من عرف

نفسه...))..... ۱۱۳

فصل دوازدهم: توجیه حدیث

قدسی..... ۱۱۵

باب چهارم

بطلان کشف..... ۱۱۹

باب پنجم

حصول کشف و اسقاط تکلیف..... ۱۲۷

توجیه حدیث ((من عرف

الحق...))..... ۱۳۰

دلایل عقلی

ونقلی:.....

۱۳۴.....

باب ششم

چله نشینی..... ۱۳۹

((۶))

روایات مربوط به خوردن

گوشت:..... ۱۴۹

روایات

.....خاص:

.....۱۵۱

ارزش فرآورده های غذایی در

.....احادیث: ۱۵۴

توجیه روایتی

.....ضعیف:

.....۱۵۶

باب هفتم

.....صوفیان و برترین عبادات ۱۵۹

توجیهاتی

.....واهی:

.....۱۶۲

باب هشتم

.....رقص و پایکوبی ۱۶۵

باب نهم

.....کسب روزی ۱۶۹

توجیهی غیر

.....صحیح:

.....۱۷۴

باب دهم

تحریم غنا..... ۱۷۵

صحت روایت

.....:

۱۸۱.

دلالت

.....حدیث:

۱۸۳.....

ادعایی

.....واهی:

۱۸۷.....

روایات تحریم

.....غنا:

۱۸۹

((۷))

حرمت غنا در

.....قرآن:

۱۹۳..

قرآن خونندان با آوای

.....خوش: ۱۹۴

دلیل صحت این روایت

.....: ۱۹۸

توجیه حدیث یاد

.....شده:

۱۹۹

ضعف حدیث و عدم

.....حجّیت: ۲۰۴



### باب یازدهم

ذکر خفی و جلی..... ۲۰۷

### باب دوازدهم

عدم جواز دوستی با دشمنان خدا..... ۲۱۳

### حرمت پیروی از دشمنان

دین:..... ۲۲۰

### حرمت بدعت در

دین:..... ۲۲۲

### اعمال زشت و ناپسند

صوفیان:..... ۲۲۷

### محمی الدین عربی

کیست:..... ۲۳۴

حسن بصری:..... ۲۳۶

سُفیان ثوری:..... ۲۴۱

عمرو بن عبید:..... ۲۴۶

منصور حلاج:..... ۲۴۷

بایزید بسطامی:..... ۲۵۰

صفات نکوهیده:..... ۲۵۱

### وجوب امر به معروف و نهی از

منکر:..... ۲۵۳

حرمت ترک امر به معروف و نهی از

منکر:.....

۲۵۷

((۸))

..

وجوب بحث و

مناظره:.....

۲۶۰.....

ضرورت جهاد با

نفس:.....

۲۶۰.....

قطع رابطه با اهل

بدعت:.....

۲۶۳.....

وجوب لعن بدعت

گذار:.....

۲۶۷.....

## تحریم تعصّب بی

.....مورد:

.....۲۷۱

عدم جواز پیروی از

.....مخالفان:

.....۲۷۲

وجوب توبه از کفر و

.....بدعت:

.....۲۷۶

## یاداشت مترجم

در عصر رسول اکرم (ص) نه تنها نام و نشانی از صوفی و افکار و مرام و مسلک صوفی گری وجود نداشته بلکه آن حضرت با شعار ((لا رهبانیة فی الاسلام))<sup>۱</sup> بر ریاضت کشی و انزواگری، خط بطلان کشیده و اسلام را را دین جهاد و تلاش و مسئولیت مهرفی نموده است. پس از رحلت آن بزرگوار به دلیل محروم شدن مروم از نور ولایت و انحراف مسیر خلافت، رفته رفته افکار و اندیشه های نادرست و غیر اسلامی میان مسلمانان راه یافت که این خود سبب پدید آمدن عده ای زاهد نما شد که در زهد و ترک دنیا و گریز از اجتماع به افراط و زیاده روی کشیده شدند و در اوائل قرن دوم هجری ابراز وجود نموده و به تدریج آداب و رسومی برای خود ایجاد و نام صوفی بر خویش نهادند و به عبارتی روشن تر، راه خود را به گونه ای از سلیر مسلمانان جدا کردند.

زهد و بی رغبتی به دنیا که در آیات و روایات بر آن تاکید فراوان شده در اثر بی توجهی و عدم شناخت صحیح آن، می توانست به افراط و زیاده روی انجامیده و به صورت ریاضت

های نامطلوبی جلوه گر شود چنانکه نمونه هایی از آن را در زمان حیات نبی اکرم (ص) و امیر مومنان (ع) در سرگذشت معروف عثمان بن مظعون و عاصم بن زیاد سراغ داریم که افراد یاد شده به شدت مورد نکوهش و اعتراض این بزرگوارن قرار گرفته و خرقة ریاضت افکندند.

با نگاهی گذرا به حالات صوفیان اولیه نظیر: حسن بصری، فضیل بن عیاض، محمد بن واسع، مالک بن دینار، حتی سُفیان ثوری که رسماً صوفی شناخته شده و صوفیان سندِ خرقة به آنان می رسانند در کتبی چون ((حلیۃ الاولیاء و طبقات شعرانی و...)) می بینیم صوفیان اولیه سخن از بهشت و جهنم بر زبان مرراندند و از فکر و اندیشه به صوفی عایی چون بایزید و حلاج و شبلی و مولوی و ... شباهتی نداشته اند با این که بنا به روایت منقول

---

۱. گوشه نشینی و انزوا در اسلام جایی ندارد.

((۱۱))

از امام صادق (ع) ابوهاشم کوفی نخستین کسی است که نام صوفی بر خود نهاد ولی صوفی گری به معنای رایج آن با طرح موضوعاتی چون ((حلول و اتحاد و جذب و سقوط تکلیف و دم زدن از عشق...)) از دوران ذوالنون مصری و سپس بایزید بسطامی آغاز شد. رموز و اسرار طریقت تصوّف در کتب و نوشتارهای فراوانی تبیین شده که می توان از الهی نامه و دیگر سروده های عطار نیشابوری، آثار ثنایی، نوشته های عین القضاة همدانی، احمد و محمد غزالی به ویژه کتاب ((احیاء العلوم)) آثار نجم الدین کبری، کتب خواجه عبدالله انصاری، تالیفات سهرورد، روزبهان شیرازی، قشیری و ده ها مرشد و پیر و صوفی دیگر، افزون بر نوشته های محی الدین عربی که خود را خاتم الاولیاء دانسته، به عنوان فرهنگ مکتب صوفیان نام برد.

حمایت سیاسی فرمانروایان و موقوفات و کمک های مالی صاحبان قدرت و ثروت، تصوّف را به صورت قطب های قدرت و ثروت درآورد تا آن جا که برخی از سران صوفی نظیر شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ المشایخ صوفیه به عنوان واسطه و سفیر از سوی خلیفه وقت به دربار پادشاهان سلجوقی آمد و شد داشتند و پادشاهان به دلیل میدان دادن به صوفیان و جلب حمایت آنان، خود نیز خرقه می پوشیدند و در این توفان صوفی گری تنها حوزه تشیع از رخنه تصوّف، در امان مانده بوده.

علمای شیعه در جهت حراست و حفاظت از حوزه تشیه و مکتب اهل بیت در برابر تصوّف، تلاش های خستگی ناپذیری انجام داده اند و با وجود تبلیغات گسترده صوفیان، شیعیان تا قرن هفتم در این وادی پر ماجرا وارد نشده بودند و در جایی نیز چنین گرایشی دیده نشده است. تا آن جا که علامه حلّی ((ره)) در کتاب ((نهج الحق)) موضوع حلول و اتّحاد و جذبۀ صوفیه را از مذهب اهل سنت شمرده و سید حیدر آملی از عرفان قرن هشتم در آغاز قرن کتاب ((جامع الاسرار))، تصوّف را تا قرن هفتم، نشانه تسنّن دانسته است.

خرقه پوشی که امروزه به شعار صوفیان تبدیل و میان آن ها رایج است در جمع هندوها، علامت فقر اختیاری و انزواگری و ریاضت کشی بوده که به ارث صوفیان رسیده و پشمینه پوشی را به عنوان شعارشان از رهبانیت گرفته اند و الفاظی چون قطب و پیر و

((۱۲))

مرشد و امثال آن از اصطلاحات ساختگی صوفیه است. صوفیان در ستایش و بزرگ جلوه دادن سران خود بیش از حد زیاده روی می کنند و با گستاخی و جسارت خاصی اوصافی فراتر از تصور، برای آنان می تراشد. آن ها پیرو مرشد و قطب خود را خدای مجسم می بینند و هر گاه جمله ((ایاک نعبد و ایاک نستعین)) را بر زبان می آورند، قطب و مرشد خود را ذر نظر می آورند و از او چنان به عظمت یاد می کنند که مرید و سالک باید خود را نظیر مرده ای که تسلیم غسل می شود، تسلیم وی نماید و دستور مرشد را هر چند گناه و

معصیت باشد بی چون و چرا و با کمال رضا و رغبت انجام داده و حق هیچگونه اعتراضی نداشته باشد.

بنا به عقیده بسیاری از صوفیه، سالک پس از گذراندن منازل و مقامات و از بین بردن تشخص و تعین فردی، در نام‌ها و صفات الهی فانی و مستغرق می‌گردد تا آنجا که در حق، فانی می‌شود، سپس خدا در او تجلی می‌کند به گونه‌ای که از خود فانی گشته و دیگر او، او نیست بلکه ((نعوذ بالله)) یکپارچه خداست.

در پاسخ به این یاوه‌گویی‌ها اندیشمندان بزرگ و برجسته جهان تشیع نظیر شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی، مقدس اردبیلی، شیخ بهایی محقق صاحب قوانین، مجلسی، محدث قمی و دیگر اوتاد و بزرگان ((اعلی الله مقامهم)) دست به تألیف کتب ارزنده‌ای زده‌اند. از جمله چهره‌های بارز و درخشانی که در این زمینه داد سخن داده علامه بزرگ محمد بن حسن حرّ عاملی قدس سره از مفاخر تشیع و صاحب کتاب گران سنگ ((وسائل الشیعه)) است. وی در کتاب ((رساله الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه)) که ترجمه آن را با عنوان ((نقدی جامع بر تصوف)) پیش رو دارید بر آموزه‌های واهی این مرام و مسلک ساختگی خط بطلان کشیده و با براهین دندان‌شکن عقلی و نقلی آن را از پایه و اساس مردود دانسته است که شما خوانندگان گرامی را در این خصوص به داوری می‌طلبیم. با عنایت به نیاز جامعه اسلامی و لزوم شناخت مسلک‌های جدای از خط اهل بیت ((ع)) ترجمه این کتاب شریف از سوی انتشارات انصاریان به این جانب محوّل شد امید است صاحبان قلم و اندیشه، کاستی‌ها را با دیده اغماض نگریسته و با رهنمودهای خویش، مترجم را مرهون الطاف خویش نمایند.

قم- عباس جلالی

اول بهمن ۱۳۸۲

## مقدمه مؤلف

سپاس خدایی که ما را در مسیر تمسک به ریسمان محکم خود موفق گرداند و در انجام اعمال نیک و ماندنی تر و رهایی بخش تر از عذاب دردناکش، تشویق و ترغیب و به پیمودن راه شیعیان راستین رهنمون گشت و هدایت ها و عنایاتش را بر ما فزونی بخشید و در سلک شیعیان، تنها گروه رها یافته از هلاکت که خدای سبحان از برترین اندیشه و خرد برخوردارشان ساخته است، در آمديم. آنان که با پیروی از سنت اهل بیت نبوت و مشعل های روشنائی بخش تاریکی ها، سوار بر کشتی نوح شدند که هر کس بر آن سوار گشت از نابودی رهایی یافت<sup>۱</sup>. و صلوات و درود بر پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله ﷺ و خاندان بزرگوارش باد که حجت های الهی بر مردمند، هم آنان که به تشریح احکام اسلام و بیان حلال و حرام خدا پرداخته و دستورات دین الهی را از ناحیه خدای متعال، به اجرا در آوردند و راه رسیدن به سعادت را به ما ارائه نموده و فرمان دادند تا تسلیم دستور خدا بوده و از او پیروی کنیم و از لجاجت و بدعت گذاری و اختراع احکام، باز داشتند از این رو، آنان که عنایات الهی شامل حالشان گردید، از ورطه سقوط رهایی یافته و با پیروی از آن بزرگواران، به فراترین خواسته ها و برترین اهداف خویش رسیدند و از پیروی دشمنان شان پرهیز نموده و با خواسته ها و آراء آنها به مخالفت برخاستند.

هان! این بنده نیازمند خدا، محمد بن حسن حُرّ عاملیه امید عنابات و الطاف نهانی خدای بی نیاز، مشاهده نمودم بسیاری از شیعیان نا آگاه در مسائل دینی خود، از راه روش پیشوایان دین و بزرگان پیشین خود منحرف شده و راه رسم آن دسته از دشمنان کینه توز خویش را پیموده اند که در احکام دین به دستورات پیشوایان اهل بیت، تن در ندادند و با اختراع نامی دینی به رای خویشتن، صوفی نام گرفتند و از دستورات نبی اکرم و ائمه معصومین (ع) بهترین انسان های روی زمین، سر باز زدند و لازمه عمل این دسته از

---

۱. اشاره به حدیث مستفیضی که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند: ((مثل اهل بیت کسفینه

نوح، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق.



مردم نا آگاه، همسویی آنان در عقیده و رفتار، با دشمنان شقاوتمندی بود که با اظهار پارسایو بی رغبتی به دنیا، خود را فراتر از ائمه (ع) تلقص کرده و بدین سان، به فریب مردم پرداختند و همین عمل خود، در تباهی و بطلان پیمودن چنین راه هایی بسنده است برخی از دوستان ازمن خواستار بیان حدیثی در مورد ترجیع ۱ (گرداندن صدا در گلو) شدند. زیرا موضوع یاد شده از جمله شباهتی بود که این گونه افراد بدان متوسل می شدند. من نیز، در این باره به تألیف رساله ای همت گماردم که راه گشای حل این مشکلات باشد و برخی رهنمود ها را در آن ارائه دادم و بعضی از حقه بازیهایی که افراد یاد شده بدان اتکا نموده و آن را باور داشتند، خط بطلان کشیدم. دوستان با اطلاع از این ماجرا، در خواست نمودند در این زمینه به تألیف رساله ای پردازم تا از بیشتر این خیالبافی ها پرده بردارد و بر امر محالی که ساخته و پرداخته اند، خط بطلان بکشد، هر چند به سبب علاقه سرشار نامبردگان به این گونه بدعت ها، امیدی به دست برداشتن بیشتر آن ها نیست و بازگشت و خود داری آن ها از این قبیل کارها باور کردنی نمی باشد، ولی به جهت روشن شدن این موضوع برای برخی از هواداران شان و جلوگیری از فرو افتدن سایر شیعیان در این دام، به این امید که خداوند آنان را از پیروی این گونه افراد، محافظت نماید و در جهت بی اعتنایی به خواسته های پستدنیوی موفقشان بدارد و به سعادت و مجد و عضمت آخرت نائل آیند. انجام این کار را از بزرگترین وظایف لازم بر خود شمردم هر چند در این راستا دشواری ها و موانع فراوانی بر سر راهم قرار داشت.

دیگر بار دستانم برای انجام این کار نردم آمده و این بار جز پذیرش خواسته آنان چاره ای نداشتم. از این رو، با آرزوی دست یابی به توفیقات الهی در جهت انجام هر چه بهتر این وظیفه، کار خود را آغاز نمودم.

۱. علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب، از علی بن حمزه، از ابو بصیر نقل کرده که گفت: خدمت امام باقر(ع) عرضه داشتم ((اذا قرأت القرآن فرفعت صوتی جائنی الشیطان فقال: انما ترأنی بهذا اهلك و الناس. فقال: یا ابا محمد: اقرأ قرائةً بین القرائین تسمع اهلك و رجع بالقرآن صوتک فانّ الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع به (فیه - ح ل) ترجیعاً؛ وقتی به قرائت قرآن پرداخته و صدایم را بلند کردم، شیطان نزد من آمد و گفت: با این نوع خواندن در مورد خانواده خود و مردم ریا کاری می کنی، امام(ع) فرمود: ای ابومحمد! قرآن را به گونه ای قرائت نما که حد وسط دو قرائت به شمار آید و آن را به گوش خانواده ات برسان و صدایت را به خواندن قرآن بلند کن. زیرا خداوند قرآن را با صدای خوش دوست دارد. (کافی ج ۴، ص ۴۳۰))

۲. به گفته مولف: استناد به این حدیث در مورد جواز بخشی از غنا آن گونه که آن ها مدعی اند باطل است و مباحث مربوط به سند و دلالت آن خواهد آمد.

((۱۶))

این رساله را ((رسالة الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة)) نامیدم و از خدای متعال مسئلت دارم زمینه اتمام این کار را به بهترین وجه ممکن عنایت فرماید و ره پویان هدایت را، بدین وسیله به نور هدایت رهنمون گردد.

رساله یاد شده بر اساس ابواب و فصلهایی دوازده گانه تنظیم گشته که بیان فهرست آنها برای استفاده بهینه و سهولت دست یابی به موضوعات آن، خالی از لطف نیست.

نخست: بیان بطلان و نکوهش نسبت صوفی گری.

دوم: بیان بطلان و نکوهش تصوّف به نحو کلی.

سوم: بیان بطلان اعتقاد به حلول و اتّحاد و وحدت.

چهارم: بیان بطلان و بی اعتباری و اسقاط حجّیت مکاشفه ای که صوفیان مدّعی اند.

پنجم: بیان بطلان ساقط شدن تکلیف به هنگام مکاشفه.

ششم: بیان بطلان چله نشینی و بدعت و ریاضت‌ف که آن را عبادت می‌شمارند.

هفتم: بیان بطلان عربده کشیدن و داد فریاد و بر زمین افتادن و تشویش و پریشانی

هشتم: بیان بطلان رقص و پایکوبی و دست افشانی و عربده کشیدن.

نهم: بیان اثبات لزوم تلاش در جهت به دست آمدن روزی و کسب معاش و نجم‌ل که افراد یاد شده آن را بیهوده دانسته و از انجام آن خوداری می‌کنند.

دهم: بیان حرمت غنا که آن را روا دانسته و نوعی عبادت می‌شمارند.

یازدهم: بیان بطلان بدعت ذکر خفی و جلی.

دوازدهم: بیان بطلان دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان او که به شعار آنان تبدیل شده است.

هدف از این مباحث:

فصولی را که به اهداف مورد نظر و آن چه متناسب با آن هاست، ارتباط دارد در دوازده فصل می‌توان عنوان کرد:

نخست: بیان تحریم پیروی از دشمنان دین الهی و مشابهت و همانندی با آنان.

دوم: بیان تحریم بدعت گذاری در دین.

سوم: بیان برخی افتراها و اعمال زشت و فضاقت بارسران و قطب‌های صوفی.

چهارم: بیان وجوب امر به معروف و نهی از منکر.

((۱۷))

پنجم: بیان حرمت ترک و کناره گیری از انجام امر به معروف و نهی از منکر.

ششم: بیان وجوب بحث و مناقشه و مناظره در جهت بیان واقعیت.

هفتم: بیان وجوب مبارزه با دشمنان دین و بدعت گزاران، در صورت موجود بودن شرایط.

هشتم: بیان وجوب پرهیز از معاشرت با اهل بدعت و بیان وجوب ترک هر گونه آمیختگی با آنان.

نهم: بیان جواز بلکه وجوب لعن بدعت گذاران و اعلام بیزاری از آن ها.

دهم: بیان حرمت تعصّب ورزی در باطل گرایی.

یازدهم: بیان عدم جواز خوش بینی به اهل سنت و عدم جواز پیروی از شیوه خاص آن ها.  
دوازدهم: بیان وجوب مبارزه با نفس و توبه و بازگشت از کفر و بدعت و فسق فجور که به خواست خدا در کلیه ابواب و فصل ها در بحث و مناقشه پیرامون هر یک از این مطالب و اصول دوارده گانه ، به بیان برخی ادله عقلی و نقلی خواهیم پرداخت.

از آن جا که تقدم دلائل عقلی بر نقلی میان متأخرین معروف است ، من نیز همین شیوه را گزیدم، زیرا بحث و مناقشه با این قبیل دلائل در حقیقت بر ضد مخالفان و با کسانی که در اعتقادات زشت و ناپسند خود، با دشواری به دستورات معصومین (ع) تن در می دهند و به مراتب بدتر از مخالفان اند، صورت میپذیرد. پوشیده نیست که بسیاری از مطالب یاد شده اجتناب پذیر و چه بسا برخی از آنه از بدیهیات شمرده شده و نیازی به دلیل و بیان نداشته باشند و هیچ فرد با ایمانی در آنه تردید نمی کند ، بلکه از نظر دانشمندان برجسته و مومنان با اخلاص نیز همین گونه اند، زیرا بدیهیات و مسائل علمی نسبت به چشم انداز ناظران ، با هم بسیار متفاوت اند، به این معنا که برخی از مسائل که از دیدگاه جمعی، علمی شمرده می شوند از نقطه نظر دسته ای دیگر بدیهی و واضح اند.

اکنون برای روشن شدن حق از باطل و تشخیص زمان زشت و زیبا به بیان آنچه پیرامون بحث و مناقشه در کلیه موارد یاد شده در ذهنم خطور می کند ، خواهیم پرداخت.

در واقع شک و تردید و شبهات زیادی از ناحیه جمعی از تابعین در مورد دینداران و اهل ایمان صورت گرفت و به پایه ای رسید که ظلمت و تاریکی ظن و گمان ها ، روشنایی و نور خورشید یقین را در آستانه محو شدن قرار داد، در این زمینه می توانید نوشته های

گذشتگان را با نوشتارهای زندگان مقایسه نمایید. از خدا پروا داشته باشید به راستی که خداوند پروا پیشگان را دوست می دارد. ۱.

نکته:

در این جا علل و اسباب و مواردی که به طور غالب پای بندی به عدد شریف دوازده (۱۲) و تیمن و تبرک به آن را ایجاب کرده، یاد آور میشویم و جمعی از دانشمندان جهت بیان شاهد و استدلال بر موضوعاتی برتر از این مطالب، به بیان برخی از این موارد پرداخته اند و اینک خود، در بیان پای بندی به این عدد شریف به دوازده مورد اشاره خواهم کرد: نخست: اسلام و ایمان بر دو رکن اصلی استوارند که هر یک به دو کلمه لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاصل می شوند و هر یک از این دو اصل، از دوازده حرف تشکیل شده اند.

هم چنین سخن نبی اکرم □ که فرمود (( اِنَّ لَانَبِيَّ بَعْدِي ، پس از من پیامبری نخواهد آمد )) نیز از دوازده حرف تشکیل یافته است.

تعدادی از نامه های شریف پیامبران (ع) و ویژگیهای آنان دارای دوازده حرف اند. نظیر: آدم خلیفه الله، نوح خالصه الله، ابراهیم الخلیل، داوود نبی الله سلیمان بن داوود، موسی کلیم الله، عیسی روح الله، محمد حبیب الله (ع).

دوم: خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: (( و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً؛ ۲ خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و ما دوازده نقیب (سرپرست) از آن ها برانگیختیم )) . در آیه شریفه، خداوند تعداد نقیبن دارای این فضیلت را دوازده تن قرار داده است.

سوم: پیامبر اکرم وقتی در شب عَقَبه با انصار بیعت کرد، بدانان فرمود((أخرجوا إلی منکم اثنی عشر نقیباً عدّة نقباء بنی اسرائیل؛ دوازده نقیب به تعداد نقبای بنی اسرائیل نزد من بفرستید)) و انصار نیز به این کار اقدام نمودند و این شیوه از آن پس، شیوه ای پذیرفته شده و عدد یاد شده، عددی مناسب و پسندیده تلقی شد.

۱. اشاره به آیات ۵ و ۸ سورة توبه (( ان الله یحبّ المتقین ))

۲. مائده، آیه ۱۱.

((۱۹))

چهارم: خدای سبحان فرموده است: (( و من قوم موسی ائمه یهدون بالحق و به یعدلون؛ و از قوم موسی گروهی اند که به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند)).

در آیه ای دیگر می فرماید: (( و قطعناهم اثنی عشره اسباطاً أمماً؛ ۱ ما آن ها را به دوازده گروه هدایتگر به حق که هر شاخه ای (از دودمان اسرائیل بود) تقسم کردیم)) بنابراین، خدای تعالی، گروه های هدایتگر به حق را دوازده دسته قرار داده است.

پنجم: خدای متعال فرموده است (( و جعلناهم ائمه یهدون بأمرنا؛ ۲ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کردند)) گفتنب است که دم کلمه نخست یعنی ((جعلناهم ائمه)) و دم کلمه بعد یعنی ((یهدون الی الخیر)) با ملاحظه تشدید میم ((ائمه)) هر یک از دوازده حرف تشکیل شده اند و روایاتی ۳ که درباره ائمه (ع) وارد شده آنان را دوازده تن دانسته و نیز نام ها و یا بخشی از القاب و ویژگی های آنان، هر یک دوازده حرفی اند. نصیر: امیر مومنین، علی بن ابی طالب، فاطمه بنت محمد، الحسن المجتبی، ابو محمد الحسن، الحسین الشهید، الحسین بن علی، الحسن والحسین، علی بن الحسین، سید العابدین، الامام الباقر، ابو جعفر بن علی، الامام الصادق، جعفر بن محمد، الامام

کاظم، ابوالحسن موسی، ابوالحسن الرضا، علی بن موسی الرضا، محمد بن علی تقی،  
ابو جعفر بن علی، علی بن محمد تقی، ابو الحسن علی، الحسن العسکری، ابو محمد الحسن،  
القائم المهدی محمد بن الحسن (ع). ۴.

ششم: مصالح گیتی، نیاز به زمان دارد و هر یک از شب روز آن گاه که یکسان و مساوی  
باشند، هر کدام دوازده ساعت اند. بنابراین، پی می بریم که نظم جهان هستی به عدد ۱۲  
بستگی دارد.

هفتم: نور خورشید و ماه که هر کدام سبب راهنمایی مردم به مسیر حرکت شان و دست  
یابی به منافع خود می شوند هر یک در برج هایی دوازده گانه در حرکتند. از این رو، نیاز  
جهان هستی

---

۱. اعراف، آیات ۱۵۰-۱۶۰

۲. انبیاء، آیه ۷۳

۳. تعدادی روایت از نبی اکرم □ رسیده که به نام امامان دوازده گانه تصریح کرده است.  
کسانی که علاقه مند آگاهی بیشتر اند به احقاق الحق ج ۱۳ ص ۴۹-۷۴ مراجعه کنند و در  
کتب دیگر نیز آمده است.

۴. ((در انوار الرشاد)) ص ۷۷ می گوید: عدد دوازده (۱۲) بیشتر اشیاء را در کرانه های جهان  
و درودن جان ها و نیز بیشتر نام های خدا را در برمیگیرد. زیرا جمله: لا اله الا الله، الرحمن  
الرحیم، الحمید المجید، الروف الرحیم، الحنان المنان، الخالق الباری... هر یک از دوازده  
حرف تشکیل شده اند: احقاق الحق ج ۱۳ ص ۴۲.

به این عدد کاملاً روشن است.

هشتم: رسول گرامی اسلام فرمود((الائمة من قریش؛ ۱ امامان از قریش اند)) این حدیث شریف از دوازده حرف تشکیل شده است و نسب شناسان معتقدند که: هر کس دودمانش به نضر بن کنانه برسد از قریش به شمار می آید ۲ و فاصله میان او و رسول اکرم □ دوازده پشت است که اصل و تبار این دودمان شریف و با عظمت را تشکیا می دهد و شاخه های آن نیز دوازده تن اند که پیشوایان اهل بیت(ع) به شمار می آیند.

نهم: خدای سبحان فرموده است.((انّ عدبة الشهور عندالله اثنی عشر شهراً فی کتاب الله؛ ۳ به راستی تعداد ماه های سال در کتاب الهی (قرآن) دوازده ماه است)) بنابراین، پایه و قوام جهان هستی را دوازده ماه سال تشکیل می دهند که تکالیف بندگان و عبادات آنان، در این ماه ها قرار گرفته است.

دهم: خداوند در قرآن فرموده است:((واذا استسقی موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانجرت منه اثنتاء عشرة عیناً؛ ۴ و یاد آورید زمانی را که موسی برای قوم خویش در خواست آب نمود ف به او دستور دادیم (عصایت را به آن سنگ مخصوص بزن) نا گاه دوازده چشمه آب از جوشید)). قوم موسی دوازده گروه را تشکیل می دادند که تعداد چشمه های آب نیز دوازده چشمه به همان تعداد بود.

یازدهم: از معصومین(ع) روایت شده که تعداد جانشیان حضرت موسی و علیهما السلام و نیز جانشینان جمعی از پیامبران ، دوازده تن بوده اند و جانشینان حضرت مهدی(ع) نیز در عصر خود دوازده تن خواهند بود.

دوازدهم: بنا به نقل برخی از دانشمندان، باد ها نیز دارای دوازده قسم اند و کالبد آدمی از

---

۱. متن هایی که از این حدیث متواتر روایت شده گوناگون است، هر متنی از آن ها جداگانه به طریق خود در کتب دانشمندان نقل شده کسانی که در پی منابع و آگاهی بر مصادر آن ها باشند به احقاق الحق ج ۱۳ ص ۱-۴۹ مراجعه کنند.



۲. اهل لغت و نسب شناسان و تاریخ نگاران در این که منظور از قریش کیانند؟ دچار اختلاف شده اند آن چه از مجمع سخنان اهل تحقیق بر می آید این است که مقصود از قریش نصر بن کنانه و نواده اش فهر بن مالک بن نصر بن کنانه یا قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر یاد شده هستند، آنچه میان قدم های اهل خبره معروف است، نسبت نخست و معروف بین متأخرین نسب دوم است که مرحوم آیت الله نجفی مرعشی آن را در حاشیه عروه ص ۲۹۶ یاد آور شده است.

۳. توبه، ایه ۳۶،

۴. بقره، آیه ۶۰.

((۲۱))

دوازده رگ اصلی (شاهرگ) تشکیل یافته که سایر رگ ها شاخه های آن به شمار می آیند از این رو، راز عظمت عدد ۱۲ پدیدار و پایه و ارکان دین دنیا و نظام هستی به این عدد است. به همین دلیل برخی از دانشمندان در موضوعات کتب خویش به ذکر این عدد بندگان، والله اعلم.

اکنون زمان آن رسیده آن چه را خلاصه بیان داشتیم به گونه ای مشروح ارائه دهیم و سخن را از ابواب این رساله آغاز می کنیم که دقیقاً بیانگر اهداف ماست و با آرزوی توفیقات الهی، در این زمینه سخن را از پی می گیریم.

((۲۲))

باب نخست:

بطلان و نکوهش صوفی گری

در این باب از ابطالو نکوهش نسبت صوفی گری سخن خواهیم گفت به این معنی که در آیین اسلام انتساب به صوف ((پشم)) و صوفی ((پشمینه پوش)) مردود است و بر عدم جواز این نسبت دوازده دلیل اقامه می شود:

۱- هیچ گونه دلیل شرعی بر وجوب نسبت ((صوف)) آن گونه که صوفی ها ادعا می کنند و بر استجاب و مزیت و حتی بر جواز آن وجود ندارد، با این که از دیدگاه صوفیان، این نسبیّت یکی از دستورات مهمّ دین تلقی شده و احکام و اعتقاداتی کلی و اساسی مخالف با اعتقادات شیعه، بر آن مترتب است. بنابراین، چگونه روا خواهد بود که این افراد خود را به چنین نسبت ((صوف)) منتسب سازند و احکام و لوازمی بر آن قید کنند و بدون دلیل مدعی وجوب آن شوند؟!

در حجّیت و اثبات این دلیل ، دوازده وجه قابل یادآوری است:

۱- عقل و خرد با جزم و یقین حکم میکنند که سخن گفتن بدون دلیل و ادعای بدون بینه پذیرفتن نیست.

۲- اجماع عَقْلًا بر این است که باید از گوینده سخن، دلیل و از مدّعی، بینه خواست و تفاوت این مطلب با قبلی واضح و روشن ، بلکه هیچ ملازمه ای بین آن دو وجود ندارد و عقل بر بسیاری از امور مورد اتفاق ، دلالت ندارد.

۳- خدای متعال می فرماید: (( قل هاتوا برعانکم ان کنتم صادقین؛ ۱ اگر راست می گوید دلیل و برهان خویش را ارائه دهید)) در جای دیگر می فرماید: ((قل فأتوا بکتاب من عندالله؛ ۲ بگو، کتابی از پیشگاه خدا بیاورید)) و دیگر آیاتی که مضمون آن ها درخواست حجّت و

---

۱. بقره، آیه ۱۱۱، انبیاء، آیه ۲۴، نحل آه ۶۴.

۲. قصص، آیه ۴۹.

دلیل از مدعی است.

۴- موضوع یاد شده از دیدگاه تصوّف یکی از بزرگترین دستورهای دینی و از برجسته ترین ارکان ایمان شمرده می شود و مدعی اند که تنها ، این عمل می تواند سبب نجات و رهایی از آتش دوزخ باشد و همه حق پویان، قائل بدان هستند.

بنابراین، اگر چنین موضوعی حقیقت داشت، قطعاً و به طور عادی دلیلی بر حقایق آن ابراز می شد با این که جمعی از علماء و دانشمندان از جمله محقق در ((المعتبر)) ۱ با تصریح به این مطلب، لازمه عدم دلیل این موضوع را عدم مدلول آن در چنین صورتی دانسته است.

۵- با توجه به مهر و علاقه نبی اکرم و ائمه معصومین(ع) به شیعیان و عنایت فوق العاده آنان به دین ، معمولاً غیر ممکن به نظر می رسد که آن بزرگواران متعرض چنین موضوع مهمی نشده و آن را بدون دلیل و برهان ، به خود وانهند و به بیان مسایلی از قبیل آداب واحکام بول و مسائل زناشویی و دیگر احکام جزئی بپردازند و چنین چیزی با عقل سازگار نیست. بنابراین، از این مطلب پی می بریم که برای چنین موضوعی، دستوری از شرع نرسیده و گرنه قطعاً از معصومین(ع) ابراز می شد. زیرا نه مانعی از آشکار شدن چنین دلیلی وجود داشت و نه جنبه تقّه در کار بود.

۶- سخن امیرمومنان(ع) به فرزندش محمد حنفیه نیز دلیل بر همین مدعاست آن جا که اظهار داشت: (( و اعلم یا بنی أنّه لو کان اله آخر لأتتک رسله و لرأیت آثار ملکه؛ ۲ پسرم بدان! اگر معبودی غیر از خدای یکتا وجود داشت بی گمان فرستدگانش به سوی تو آمده بودند و آثار ملک و قدرت او را دیده بودی)) ۳ ملاحظه می کنید که این سخن دلالت و اشاره بدین معنا دارد که آثار امور بسیار با اهمیت، باید آشکار گردد و اخبار مربوطه آن، همه جا منتشر شود و همین سخن دلیل بر این معنا و هر یک از آثار و اخبار ، دلیل بر اصل مطلب اند.

۲. نهج البلاغه فیض السلام ص ۹۰۹ در وصیت های امیر مومنان به محمد حنفیه.  
۳. این فقره با عبارت فوق در نهج البلاغه نیامده بلکه در وصیت امام علی (ع) به فرزندش امام حسن مجتبی به این عبارت وارد شده است ((و اعلم یا بنی آنه لو کان لربک شریک لاتتک رسله؛ پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت بی گمان فرستادگانش به سوی تو آمده بودند.

((۲۴))

۷- روایات مربوط به باب امر مطلب علم و دانش و وجوب آن و عدم جواز گفتار و کردار بدون علم و آگاهی ، به نحو تواتر نقل شده است. ۱.  
۸- نهی از عمل به ظن و گمان، ثابت شده و گمان هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند. ۲.  
بنابراین، چگونه در اعتقادات و دیگر احکام الهی عمل بدون دلیل جایز است؟!  
۹- آن گونه که در جای خود ثابت شده، رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در تتم احکام و دستورات، واجب است. بنابراین، پی می بریم که انجام هیچ گونه عملی بدون دلیل جایز نیست. و روایتی دال بر امر به این نسبت (صوف) نیز از آن بزرگواران نرسیده است. ۳.  
۱۰- چنان که ثابت شده، در اصول دین جایز نیست. بنابراین، صوفی ها در منتسب ساختن خود به این نسبت (صوف) ، تحقیقاً بر تقلید متکی اند که در این صورت تقلید در اصول است و چنین چیزی جایز نیست و مباحث مربوط به آن به خواست خدا یادآوری خواهد شد.

۱۱- در جای خود ثابت شده که رجوع به راویان حدیث در روایاتی که احکام را از ائمه (ع) نقل کرده اند ، واجب است. ۴. همه این راویان، نسبت ((صوف)) را مردود دانسته و دلایل موجود در روایاتشان، گفتار و کردار بدون دلیل را جایز نمی داند.

۱۲- آن گونه که ثابت شده در تتم مسایلی که حکم آنها مشخص نیست و در آن ایجاد شبهه شده، واجب است توقف و احتیاط شود. بنابراین، پی می بریم که در چنین جاهایی انجام کار بدون دلیل جایز نیست. والله اعلم.

۲- بر این نسبت زشت دینی (صوف) که صوفی ها بدان منتسب اند، مفسد زشت و پلید فراوانی مترتب است و بسیار بدیهی و روشن است عملی که بر آن یک مفسده دینی ترتب یابد شرعاً، عملی قبیح و زشت به شمار آمده و ترک آن واجب است تا چه رسد به این که انبوهی از مفسد به آن مترتب گردد؟! این گونه مفسد فراتر از دوازده مورد است که

۱. کافی ج ۱ ص ۳۰

۲. اشاره به فرموده خدای سبحان ((ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً))

۳. به کافی و بحار، در باب نهی از سخن گفتن بدون علم و آگاهی مراجعه شود.

۴. اشاره به فرموده حضرت صاحب الامر مهدی (عج) که فرمود: ((فأما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا؛ در رویدادهایی که در آینده رخ خواهد داد به راویان احادیث ما رجوع کنید))

((۲۵))

نیازی به بیان تعداد آنها نیست و در غهرست ابواب و فصل ها بدان ها پی برید و به خواست خدا، مشروحاً یاد آوری خواهند شد.

۳- در واقع، نسبت یاد شده صوف (پشم) به دشمنان خدا و دشمنان معصومین (ع) و در آمدن به شکل و شمایل آن ها و پیمودن راهشان و پیروی از آن ها، نسبت دارد. بنابراین، آیا برای کسانی که از خدا بیم و پروا دارند رواست که در امور دینی، به دشمنان خدا منتسب باشند و در کردار و گفتار و آراء و اندیشه، از آنان پیروی و تقلید کنند؟ به خواست خدا، دلایل تحریم این موارد، در مباحث آینده خواهد آمد.

۴- در امر مربوط به دین و آیین الهی باید از شیوه و گفتار و کردار پیامبر و ائمه معصومین(ع) پیروی نمود و آن جا که دستور به ترک عملی داده و یا به انکار و اعتراض آن برخاسته اند، به آنان اقتدا شود، زیرا هیچ یک از ائمه (ع) و یا یکی از پیروان واقعی آنان تا این زمان به چنین نسبتی ((صوف)) منتسب نبوده اند و دستور به چنین عملی نداده و آن را جایز ندانسته اند و در این زمینه نه تنها اجماع آن بزرگواران بلکه اگر سخن یک تن از آن ها نیز این کار را روا دانسته بود برای ما حجت به شمار می آمد.

۵- پیشوایان دین با کسانی که خود را صوفی خواندند به احتجاج و بحث و مناقشه پرداخته و آن ها را مورد نکوهش قرار داده اند و در هر زمانی، دشمنی خود رانست به این قبیل افراد ابراز داشته اند. چنان که در اینجا و در باب بعدی به بیان برخی از این موارد، خواهیم پرداخت و تفاوت بین این دلیل و دلیل قبلی آشکار است. زیرا استدلال به دلیل قبلی در موردی بود که راه و روش اهل بیت(ع) با روش و شیوه ای که این افراد دنبال می کنند متفاوت است. ولی این استدلال به صراحت، بیانگر احتجاج و بحث و مناقشه و اعتراض ائمه(ع) نسبت به این افراد است.

۶- خدای متعال فرمود: ((انما ولیکم الله و رسوله و الذی آمنوا...۱ تنها ولی و سرپرست شما خدا و رسول او است و آنان که ایمان آورده اند...)) (شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که شأن این آیه شریفه در حق امیر مومنان(ع) است و یان فرموده خدا: ((اتقوا الله و کونو مع الصادقین؛ ۲ از خدا پروا کنید و با راستگویان همراه باشید)) بنا به نقل هر دو فرقه در مورد اهل بیت(ع) فرود آمده است و آن جا که فرمود: ((ملئه ایکم ابراهیم هو سماءکم

---

۱. مائده، آیه ۵۵.

۲. توبه، آیه ۱۱۹.

المسلمین؛<sup>۱</sup> از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید، خداوند شما را در کتاب های پیشین و در قرآن مسلمان نامید)) ((و لا تموتنّ الا و ناتم مسلمون؛<sup>۲</sup> و تا پایان عمر باید ایمان خویش را حفظ کنید)) ((و يتبع غير سبيل مومنين؛<sup>۳</sup> و از راهی غیر راه مومنان پیروی نماید)). ((و لا تتخذوا بطانۀ من دونکم؛<sup>۴</sup> محرم رازی جز خویشتن انتخاب نکید)) ((و لم تتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المومنين و لیجۀ؛<sup>۵</sup> غیر از خدا و رسولش و آنان که ایمان آورده اند، کسی را محرم اسرار خود برنگیرید)) و موارد دیگر ف همه در شأن اهل بیت نبی اکرم ﷺ وارد شده است.<sup>۶</sup>

به هر ترتیب، از این آیات مبارکه به ویژه آیه شریفه نخست که ولایت و رهبری را منحصر در خدا و رسول مومنان دانسته و نیز از مواردی دیگر از کتاب و سنت به کمک روایات یاد شده، چنین بر آید که در دین و آیین الهی منتسب بودن به غیر اهل بیت (ع) جایز نیست.

۷- همه شیعیان دوازده امامی بر ترک نسیت ((صوفی)) و پرهیز از آن، اتفاق نظر دارند و آنگونه که از تحقیق و بررسی کتب روایی و رجال و اخبار سماعی به دست می آید، از عصر ائمه (ع) و بعد از آن دوران تاکنون، هیچ یک از شیعیان در سلک ((صوفی گری)) قرار نداشته اند، بلکه در کتب شیعه و سخنان ائمه هر کجا از تصوّف و صوفیان یاد شده همراه با مذمت و نکوهش آنان بوده است و علمای شیعه در ردّ صوفیان کتب متعددی نوشته اند که برخی از آن ها را در فهرست کتب شیعه یاد آور شده اند.<sup>۷</sup>

۱. حج، آیه ۷۸

۲. آل عمران، آیه ۱۰۲

۳. نساء، آیه ۱۱۵

۴. آل عمران، آیه ۱۱۸

۵. توبه، آیه ۱۶

۶. به احقاق الحق ج ۲ ص ۳۹۹ تاج ۶ مراجعه شود.

۷. ۱- ردّ بر صوفیه، از محقق قمی (قدس سره)

- ۲- ردّ برصوفیه ، از مولا احمد بن محمد [خ] مولی عبدالله تونی صاحی ((الوافیه))
- ۳- ردّ برصوفیه ، از مولی اسماعیل بن محمد حسین مازندرانی مشهور به خواجویی.
- ۴- ردّ برصوفیه ، از سید اعظم علی، بنکوری
- ۵- ردّ برصوفیه ، برگزیده ای از کتاب حدیقه الشیعه ((مقدس اردبیلی)) که برخی از معاصرین وی آن را استخراج کرده اند.
- ۶- ردّ برصوفیه ، از برخی سران سپاه دوران فتحعلی شاه.
- ۷- ردّ برصوفیه ، از محمد رفیع تبریزی به زبان فارسی که نسخه آن در کتابخانه دانشمند فاضل سید مهدی حسینی لاجوردی وجود دارد.

((۲۷))

برخی از پژوهندگان و بزرگان معاصر ما اظهار داشته اند: نام ((تصوّف)) در مورد گروهی از حکما از راه راست منحرف شده بودند، کاربرد داشته و پس از آنها بر جمعی از ملحدان و بی دینیان و مخالفین و دشمنان خاندان پیامبر اکرم (ص) مانند حسن بصری ۱ و سغیان ثوری ۲ و نظایر آنه اطلاق شده است. ۳ پس از افراد یاد شده بر رهروان آنان نظیر غزالی که در رأس دشمنان اهل بیت (ع) قرار داشت، اطلاق می شد و هیچ یک از شیعیان در زمان ائمه (ع) و پس از آن بزرگواران تاکنون واژه ((تصوّف)) را به کار نبرده اند، تنها برخی از شیعیان با مطالعه کتب صوفیان ، در آن ها به مطالبی برخورد کرده اند که مغایرت چندانی با احکام و دستورات دینی نداشته، به همین دلیل به مطالعه دیگر کتب نپر داخته اند. سرانجام برخی از شیعیان به طور کلی به راه رسم آنان درآمده و عمل برخی از افرادی که به شیوه آنان در آمدند برای دیگران سند تلقی شد و بدان جا منتهی شد که غنا و

- 
- ۸- ردّ بر صوفیه، از امیر محمد تقی کشمیری.
  - ۹- ردّ بر صوفیه، از مولی حسن بن محمد علی یزدی.
  - ۱۰- ردّ بر صوفیه، از سید دلدار علی، از سید بحر العلوم.



۱۱- ردّ بر صوفیه، از حاج محمد رضی قزوینی.

۱۲- ردّ بر صوفیه، از مولی محمد طاهر بن حسین شیرازی نجفی قمی.

۱۳- ردّ بر صوفیه، از شیخ علی بن میرزا فضل الله مازندرانی.

۱۴- ردّ بر صوفیه، از سید محمد علی بن محمد مومن طباطبائی.

۱۵- ردّ بر صوفیه، از سید فاضل ابن سید قاضی هاشمی، به زبان فارسی.

۱۶- ردّ بر صوفیه، از شیخ محمد بن عبد علی قطیفی.

۱۷- ردّ بر صوفیه، از مولی مطهر بن محمد مقدادی به زبان فارسی.

۱۸- ردّ بر صوفیه، از مولی فتح الله متخلص به ((وفایی)) و دیگر کتب چاپی و خطی.

موسیقی رقص و دست افشانی، از دیدگاه آنان برترین عبادات به شمار آمد و اعتقاد اینان، دشمنان اهل بیت و بی دینان و ملحدان، افرادی بر حق اند و بدین ترتیب، دست از احکام دین شسته اند و راه رسم صوفی گری را برای توده نا آگاه، شیوه ای پسندیده جلوه دادند و در این راستا دو مسأله به آنان کمک کرد: یکی برداشتن رنج و زحمت فراگیری علوم دینی و بیشتر تکالیف الهی از خود، تا آن جا که به چهل روز تنها در یک مکان (چله نشینی) اکتفا نموده و به هیچ یک از امور دین احساس نیاز نمی کنند.

دیگری تمایل به لذت جویی حتی نگاه کردن به چهره پسر بچه های زیبا و لذت جویی از آن، به آن ها کمک کرد.

بدین سان، افراد یاد شده در تحمّل ریاضت هایی که در شرع مقدّس ما از آن نهی گردیده، حوشتن را به زحمت و مشقّت و می دارند تا ذهنشان جلا و صیقلی یابد و ای کاش می دانستم اگر واقعاً چنین چیزی برای آنان حاصل می شود چه تفاوتی بین مومن و کافر وجود دارد؟ زیرا کفار هند و دیگر جاها نیز همان گونه که صوفیان مدعی اند، بلکه به مراتب برتر از آن ها، به پیشگویی می پردازند و از تسخیر کنندگان و شعبده بازان کارهایی فراتر از آن چه صوفیان مدّعی اند، به ظهور می رسد و از اهل کشف و کرامات اموری غیر از این ریاضت ها ظاهر می شود. ولی انسانها با تقوا و پروا پیشه، هیچ گاه مدّعی چنین اموری نشده اند.

از آن پس، کار بدان جا منتهی شد که گرایش مشروط به بهره مندی از علم و دانش نبود بلکه به مجرد تغییر لباس معمول میان مردم و ظاهر آراییه این کار، عملی می شد و باطن را یا عاری از علم و دانش رها می کردند و یا مدّعی بودند بخشی از علم خدا را با خود دارند. و کسانی که از طریق آیین مقدس اسلام در وادی زهد و پارسایی و صلاح و وابستگی گام نهند ف از دیدگاه صوفیان افرادی منفور تلقّی می شوند. زیرا هر گاه از چنین شخصی پرسشی شود در پاسخ می گوید: رسول خدا (ص) چنین و چنان فرمود در صورتی که خود آقایان مدّعی شده و می گویند: خداوند بدون واسطه چنین و چنان فرمود و چه بسا اظهار دارند که رسول خدا (ص) چنین چنان فرمود و نیز مدّعی اند آن حضرت چهره به

چهره با آنان سخن می گوید با این که زمانی بیش از هزار سال میان آنان و رسول خدا □ فاصله است.

۸- به نقل جمعی از دانشمندان در کتب مورد اعتماد ، رسول خدا □ فرمود: ((یا علی

((۲۹))

انا و انت مولیا هذه الامّة فمن انتهى الى غير موالیه غلبه لعنة الله؛ ای علی! من وتو مولا و سرپرست این امتیم. هر کس به غیر مولا و سرپرست خود انتساب و گرایش داشته باشد، لعنت خدا بر او باد))

از جمله روایاتی که در این زمینه وارد شده روایتی است که شیخ صدوق (رحمة الله) بزرگ محدثان در آغاز کتاب ((من لا یحضره الفقیه)) نقل کرده و همین روایت در این زمینه بسنده است. کلینی نیز روایت یاد شده را در کتاب ((دیات)) آورده است.

همان گونه که ملاحظه می کنید این حدیث شریف به صراحت منتسب شدن هیچ یک از احاد امت را به غیر از مولای و سرپرست خویش، جایز نم داند و کسانی را که به دار و دسته ای غیر از مولای خویش انتساب داشته باشند، سزاوار لعنت نبی اکرم (ص) و دیگران دانسته است.

بنابراین، چگونه انتساب دینی به ((صوف)) و ((صوفی)) که دشمنان خدا و رسول و ائمه معصومین (ع) بوده اند جایز است؟ بلکه آن گونه که از این حدیث و دیگر ادله بر می آید، اگر این افراد حتی در هیچ موردی دشمنی و مخالفتی نیز با اهل بیت (ع) نداشتند، انتسابشان به ((صوفی)) و ((صوفی گری)) جایز نبود.

۹- دانشمند جلیل القدر شیخ بهاء الدین محمد عنلی (شیخ بهائی) در کتاب کشکول از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: ((لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم امتی اسمهم صوفیه لیسوا منی و انهم یهودا امتی ... هم اضل من الکفار، و هم اهل النار؛ رستخیز به پا نمی شود تا آنگاه که دسته ای به نام صوفی از امتم پدیدار شوند که از هواداران و پیروان من

نیستند، اینان یهود امت مرا تشکیل می دهند... آنان گمراه تر از کفار بوده و اهل دوزخ اند ((.

به عقیده من، اگر کسی در روایاتی که پیش از این و بعداً به صراحت شده بنگرد، پی خواهد برد که در بسیاری از احکام و دستورات دینیتا این پایه تصریح و مبالغه وارد نشده و آن را افتضای حکمت شرع مقدس اسلام باید دانست. زیرا ائمه (ع) به خوبی می دانستند که این فتنه برای برخی از شیعیان نا آگاه، از بزرگترین فتنه های دینی و قوی ترین شبهات، تلقی می شود. زیرا صوفیان از دوران گذشته، هم چنین متاخرین آن ها، همواره با تظاهر به زهد و پارسایی و ورع تقوا و عبادت، مردم را به گمراهی کشانده و فریب

۱. کافی ج ۷ ص ۱۷۵، علامه مجلسی نیز آن را در بحار ج ۴۲ ص ۲۰۵ نقل کرده است.

((۳۰))

می دانند تا تصور کنند این فیل امور از برترین علل و اسباب سعادت آدمی است. در همین اثنا بدعت ع=هایی نظیر حلول و اتحاد و دیگر مواردی که آنان را از این استوارسان بیرون کند و از راه راست منحرف سازد، برایشان زیبا جلوه می دادند به گونه ای که موجب شد شیعیان به دو دسته تقسیم شوند و هر یک دیگری را گمراه بشمرند در صورتی که پیروان هر دسته با سران دو گروه معاشرت دارند و سخن هر یک از آنان را می پذیرند و دسته دیگر را به طور کلی از دین خارج می دانند. از شر چنین مصیبتی به خدا پناه می بریم!

۱۰- فاضا کامل و دانشمند عامل استاد بزرگ مان ملا احمد اردبیلی (مقدس اردبیلی) در کتاب ((حدیقه الشیعه)) ۱ آورده است که شیخ مفید (اعلی الله مقامه) محمد بن محمد بن نعمان، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب حدیثی طولانی از امام هادی (ع) روایت کرده است که فرمود ((الصوفیه کلهم مخلفونا و طریقتهم مغایره لطریقتنا م إن هم إلا نصاری او مجوس هذه الامة؛ صوفیان، همه مخالف ما و راه رسم آنان متفاوت با شیوه ماست. اینان، نصارا و یا مجوسیان این امت به شمار می آیند)).

به اعتقاد من ، از این روایت به روشنی پیداست که پیروی از صوفیه و انتساب به طریقت و مسلک آنان، به هیچ وجه جایز نیست.

۱۱- روایتی از مقدس اردبیلی در کتاب یاد شده ۲ به اسناد خود از امام رضا(ع) نقل کرده که فرمود: ((لا يقول بالتوصّف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة ۳ و اما من سمى نفسه صوفياً للتقية ۴ فلا إثم عليه؛ هر کس قائل به تصوّف باشد یا برای فریبکاری و یا در جهت به گمراهی کشاندن دیگران و یا حماقت است، ولی کسی که به جهت تقیه خود را صوفی بنامد ، گناهی مرتکب نشده است)).

همین روایت را به اسناد ۵ دیگری آورده و در آن افزوده است((و علامته یکتفی بمجرد التسمية و لا يقول بشئ من عقائدهم الباطلة؛ نشان و علامت کسی که به جهت تقیه خود را صوفی می نامد این است که به صرف نامگذاری اکتفا کند و قائل به هیچ یک از اعتقادات

۱. ص ۲۵۰، چاپ ۱۲۶۵ ه

۲. همان ۲۵۱ ژ.

۳. در بعضی نسخه ها: لخدعته او ضلالته او حماقه آمده است.

۴. در برخی نسخه ها: لتقية وارد شده است.

۵. ص ۲۵۱.

((۳۱))

فاسد آنان نباشد)).

به نظر من در این حدیث به تحریم و عدم جواز وابستگی به ((تصوّف)) در غیر مورد تقیه، تصریح شده است و روایت نیز قابل تأویل نیستو با عنایت به نهی آغاز و پایان حدیث ، افرادی را که در غیر مورد تقیه خویش را ((صوفی)) بنامند گناهکار می داند و آیا گناه ، جز بر انجام کار حرام مترتب می شود؟

بنابراین، روایت یاد شده به روشنی دلالت دارد که صوفیان مخالف حق اند و اگر چنین نبود ، بیان تقیّه در روایت معنا نداشت.

۱۲- نسبت ((تصوّف)) در اصل وریشه به جهت انتساب به صوف(پشم) وضع شده در صورتی که پوشیدن لباس پشمینه در آیین اسلام نکوهیده است.

کلینی رحمه الله و دیگران از ائمه معصومین (ع) نقل کرده اند که فرموده اند((لا یلبس الصوف و الشعر الا من علّه؛<sup>۱</sup> پوشیدن لبسی که از پشم و یا مو تهیه شده، جز به جهت مداوای بیماری ، جائز نیست)). نیز از ائمه (ع) روایت شده که فرمودند ((خیر ثیابکم القطن الا بیض فلیلبسه أحياءکم و کفّنوا فیه مو تاکم؛<sup>۲</sup> بهترین لباس های شما ، پارچه پارچه های سفیدی اند که پنبه نهیه شده باشند. چرا که زندگانتان آن را به تن می کنند و مردگانتان را در آن کفن می کنید)).

بدین سان، از روایت فوق چنین برداشت می شود که لباس پشمی ، عنوان بهترین لباس نیت . بنابراین ، مفاسدی که به همراه داشتن (پوشیدن) و یا انتساب به پشم و لباس پشمی مترتب است، در نکوهش شوم بودن آن کفایت می کند . پس چگونه جایز است به چیزی که از دیدگاه شرع مقدس نکوهیده و مذموم است ، اتساب و به فضیلت و برتری آن اعتقاد و باور داشت؟ آیا چنین عملی مخالف با شرع و تغییر و تبدیل احکام دین و آیین الهی نیست؟!

شگفت آورتر از آن، این است که صوفیان ، زهد و پارسایی را تنها در پوشیدن ظاهر ساختن خرّقه پشمینه مذ انند و آن را شعار خود می دهند و با نقل زوایتی از پیامبر اکرم(ص) که

در آن آمده است حضرت لباس پشمینه پوشید و یا همواره لباس پشمینه به تن

۱. کافی ج ۶ ، ص ۴۴۹.

۲. مستدرک ج ۱ ص ۱۰۷

۳. به کتاب وسائل حدیث ۲۱ و ((احکام ملابس و باب کراهت پوشیدن لباس پشمی و مویی)) مراجعه شود.

می کرد ۱، در مقام توجیه این عمل بر آیدند. در صورتی که اگر چنین چیزی ثابت فرضاً شود دلالتی بر جواز این نسبت ندارد تا چه رسد به رجحان و برتری و وجوب آن. و اگر رسول اکرم (ص) همواره چنین لباسی می پوشید بدان لباس منتسب می گشت و به پوشیدن آن فرمان می داد و تردیدی نسبت پیامبر و ائمه معصومین (ع) بیشتر لباس های مباح را به اقتضای حال پوشیدن و هدف آنان از این کار، بیان جواز و تصریح به عدم تحریم پوشیدن این گونه لباسها بوده است. زیرا بیان عملی به مراتب برتر از سخن گفتار است. پیامبر و ائمه (ع) غالباً با پوشیدن ای گونه لباسها خواسته اند بین پوشیدن این دو نوع لباس را جمع کنند. بنابراین، در مباح بودن لباس های یاد شده هیچ گونه سخنی نیست بلکه سخن در رجحان و انتساب ویژه به این گونه لباس ها است.

آیا راوی صوفی مورد وثوق است؟

اگر بگویید: پاسخ شیخ صدوق رحمه الله در ((عیون الاخبار)): و دیگر کتب چه می کنید که می گوید: فلان شخص صوفی برایمان روایت کرد و در برخی از روایات اظهار می دارد: فلانی از فلان صوفی روایت نمود. بنابراین، صدوق برخلاف سخن گذشته شما که گفتید: هیچ یک از شیعیان صوفی نبوده اند، سخن گفته است!

در پاسخ باید گفت که: سخن شیخ صدوق دارای چند احتمال است:

نخستین احتمال: کلمه صوفی در عبارت صدوق منسوب به پشم فروشی یا پشم ریزی و نظیر آن باشد. زیرا بستر راویان و دانشمندان، دارای حرفه های گوناگونی بوده و انواع بازگانی ها داشته اند که خود، به آن حرفه ها منسوب بوده اند تا از دیگر کسانی به آنان تشابه اسمی داشته اند متمایز گردند و در این خصوص ن ه قصور و کوتاهی صورت گرفته و نه نسبتی دینی به شمار می آید و ناه بر آن مفسده ای مترتب است و به یقین چنین نسبتی جایز است و برخی از یاران ائمه (ع) به چنین حرفه هایی منسوب بوده اند. نظیر: صیر فی ((صراف)) طاطری ((کرباس فروش)) شعیری ((جو فروش)) طیالسی ((پوستین فروش)) قلانسی ((کلاه

فروش)) و صاحبان دیگر حرفه ها که این خود دلیل بر ردّ صوفیه است که مانع کسب روزی اند. که با ائمه(ع) جکعی ازیان صاحبان حرفه ها را مورد مدح و

۱. به وسائل کتاب العشره باب استحلام سلام کردن بر کودکان حدیث ۲۰۱ مراجعه شود.

((۳۳))

ستایش قرار داده اند.

احتمال دوم: کلمه ((صوفی)) منسوب بع پوشیدن لباس پشمینه لاسد. بی آن که فرد در اعتقادات خود، موافق با صوفی ها باشد. زیرا آنگونه که با تحقیق و بررسی به دست می آید چنین چیزی معروف و شناخته شده نبوده و مشخصاً است کسی با چیزی زیاد سرو کار داشته و ملازم با آن باشد، در لغت و عرف انتساب به آن چیز، بسیار نیکو و به جاست. بنابراین، کلمه صوفی نسبتی دینی نیست. بدین ترتیب، از محل بحث ما خارج است.

احتمال سوم: کلمه صوفی در عبارت مرحوم صدوق به یکی از قبایل عرب منسوب باشد. چنانکه صاحب کتاب ((صحاح اللغة)) گفته: صوفه ابوحنی: تیره ای از قبیله مُضَر است. وی غوث بن مراد بن طائحه بن یاس مُضَر می باشد. در دوران جاهلیت خدمتگزاری کعبه را بر عهده داشتند و به حاجیان خدمت رسانی می کردند و در موسوم حج همواره گفته می شد:

صوفه، خدمت رسانی کرد و شاعر در این زمینه گفته: ((حتى يقال أجزی الصوفانا))

نظیر این سخن ((در قاموس اللغة)) نیز آمده است ولی جوهری در خصوص استناد به بیت شعر یاد شده، به اشتباه رفته است. زیرا عبارت صحیح، ((صفوانا)) است نه ((صوفانا)) احتمال چهارم: کسانی که در رجال سند روایت از آنان یاد شده صوفی به معنا مشهور کنونی ولی از توده ناآگاه مردم باشند، زیرا چنین افرادی به شیعه گری و عدالت معروف نیستند و بسیاری از لین موارد دست، از ناحیه مخالفان افرادی ناآگاه نقل می شود زیرا بیشتر



این موضوعات احکامی شخصی، نظیر فضائل ائمه (ع) و یا ثواب پاداش اعمال و مانند آن را در بردارد.

احتمال پنجم: به فرض اگر از همه موارد یاد شده صرف نظر کرده و بگوییم: امکان دارد صوفیان شیعه باشند. در این صُورت آنان انسان هایی نا آگته و غیر قابل اعتمادند و به منزله جمه اندکی هستند که هیچ گونه حکمی بر آن ها بار نمی شود و اگر تصوف آن ها ثابت نیز شود بر صحت و درستی تصوّف دلالت ندارد و نمی توان آن را به عنوان سندی قطعی تلقی نمود زیرا این افراد، مصون از گناه و اشتباه نیستند. بنابراین، سخنانشان نیز

((۳۴))

حجّت نیست. با توجه به آن چه بیان شد آیا این افراد به منزله ((واقفیه)) ۱ ((فطحیه)) ۲، ((زیدیه)) ۳، بلکه ((خطابیّه)) ۴ و ((نصریه یا نصیریّه)) ۵ نیستند؟ اگر بگویید: شیخ مفید رحمه الله بر ردّ طرفداران حلاج که شیعه نیز بوده اند، کتابی نوشته و این عمل، خود بر خلاف ادعای شماس است.

در پاسخ می گوئیم: اینان نیز جمعی اندکند و شیعیان همه اتفاق نظر دارند که این گروه خارج از دین اند و از آن ها بیزاری جسته و این گروه و سرکرده آنها را به دستور ائمه (ع) مورد لعن قرار می دهند. چنان که به خواست خدا به بیان آن خواهیم پرداخت. در مورد این گروه کار بدانجا رسید که رئیس آن ها به فرمان امام (ع) کشته شد و این جمع منقرض گشته و تنها اندکی از آنها باقی مانده است.

اگر بگویید: صوفی ها طریقت خویش را از ائمه (ع) نقل کرده و به امیر مومنان (ع) می رسانند و ابن موضوع را علمای اسلام و حتی شیعیان در کتاب های کلامی خود، یاد آور شده اند. در پاسخ می گوئیم: نه تنها این عمل بر صحت طریقت آن ها دلالت ندارد بلکه دلیل بر بطلان آن است. زیرا آنان بر این باورند که هر بخشی از علوم و صاحبان هر علوم و

فنون و مسلکی به علی(ع) انتساب دارند و مسلک و حرفه خویش را به آن حضرت نسبت می دهند. ولی انتساب صوفی گری و نظیر آن به امام (ع) ثابت نشده است و یاد و

۱ واقفیه کسانی اند که در مورد امامت موسی کاظم (ع) قائل به توقف شوند و سببش این بود که پس از رحلت امام (ع) بیشتر هواداران وی اموال هنگفتی از حضرت در اختیار داشتند که به بهانه خوداری از بازگرداندن این اموال به فرزندی وی حضرت رضا(ع) قائل به توقف امامت آن حضرت شدند.

۲ این گروه قائل بودند که پس از امام صادق (ع) امامت، مربوط به فرزندش عبدالله معروف برادر افطح برادر اسماعیل است و از امام صادق (ع) روایت کردند که فرموده است: مربوط به فرزند بزرگ امام است چنان که آن حضرت نقل کردند که فرموده امام و پیشوای پس از من کسی است که در جایگاه من قرار گیرد و امام را پس از رحلت، غیر از امام کسی غسل نمی دهد به ادعای اینان عبدالله فرزند امام از این صفات برخوردار بوده ولی به اعتقاد شیعه در سند و دلالت این روایت اشکال است.

۳ این افراد قائل به امامت زید بن علی بن حسین (ع) اند این گروه، در دورانی که زید بن علی (ع) به جایگاهی برجسته رسید و به عنوان یکی از بزرگان و رهبران اصلاح طلب مطرح شد ف پدید آمد.

۴ اینان پیروان ابوخطاب محمد بن ابو زینب اجدع را تشکیل می دهند. وی همان کسی است که خویشان را به امام صادق(ع) انتساب داد، زمانی که امام صادق(ع) از غلو ابو خطاب درباره خود اطلاع حاصل نمود از وی بیزاری جست و او را مورد لعن خویش قرار داد و یارانش را در جریان بیزاری جستن خود، از وی قرار داد. ابوخطاب مدعی شد که ائمه (ع) پیامبر هستند و به خدا بودن جعفر بن محمد و پدراناش قائل شد (نقل از ملل و نحل) ۵ نصیری و اسحای از جمله غلات شیعه اند که میان خودشان از چگونگی نسبت خدا دادن به ائمه (ع) اختلاف وجود دارد.

نامی از آن در نهج البلاغه و غیر آن وجود ندارد. اینان در این خصوص گفته اند: معتزله و اشاعره و سران مذاهب چهار گانه اهل سنت ، همه به علی (ع) نسبت دارند و علم دانش همه آنان به آن حضرت می رسد ، آیا واقعاً این سخن دلیل بر صحت ادعای همه آن هاست؟! اگر چنین باشد اجتماع دو نقیض به وجود می آید و هر دو طرف حق اند و پوشیده نیست یاد کردن از صوفی گری در مقابل شیعه امامی دلیل بر متفاوت بودن مسلک و مرامشان با آن هاست و شیعیان از جرگه آنان بیرون اند و ادعای آن ها باطل و بیهوده است.

صوفی پاسخ می دهد!

برخی از مطلب گذشته را برای یکی از سران صوفیه بازگو کردم وی دو گونه پاسخ داد : صوفیان نه به ((صوف)) انتساب دارند و نه به بزرگان صوفی، بلکه به اهل صفّه منتسب اند. دوم: اطهار داشت در انتساب داشتن و صرف نامگذاری هیچ گونه مانعی وجود ندارد من بدو پاسخ دادم که خلاصه اش این است:

وجه نخست: از حیث لفظ و معنا باطل است و بطلان آن بر کسی که کمترین آشنایی به لغت عرب داشته باشد ، روشن است. افزون بر این، هیچ یک از آنان تا کنون ادعای وابستگی به اصحاب صفّه نکرده اند بلکه خلاف این ادعا از آنان سر زده است.

اگر صوفیان به اصحاب صفّه منتسب بودند ، از شیوه سران صوفی پیروی نمی کردند و به مطالعه کتب آن ها نمی پرداختند و اعتقاد بر حق بودن آنان نداشتند در صورتی که د جمه اصحاب صفّه عالم و دانشمند و یا نویسنده ای وجود نداشته که بتوان او منتسب شد و دستورات دین را از او گرفت . چنین سخنی درست مانند این است که پیروان مذهب حنفی بگویند مایه ابوحنیفه منتسب نیستیمولی به دین حنیف پای بندیم و پیروان مذهب شافعی بگویند. ما به شافعی منتسب نیستیم بلکه به شافعی یا شافع که رسو خدا (ص) است منسوبیم. با این که کردار و رفتار و راه روش آنان ، اعادیشان را تکذیب می کند.

گذشته از این ، اگر نسبت چنین امور مخالف شیوه اهل بیت (ع) به اصحاب صفّه صحیح باشد بنابراین، تفاوتی میان انتساب این امور و یا مطلق اشیاء به اصحاب صفّه و انتساب به صفویه وجود ندارد.

((۳۶))

بطلان وجه دوم نیز آشکارتر از وجه نخست است زیرا طبق روایات رسیده و وجود اجماع و دلایلی که گذشته یادآور شدیم به روشنی ثابت شد که اطلاق چنین نسبتی جایز نیست و اگر دادن چنین نسبتی روا بودف انسان می تواند بی آن که ضرورت تقیّه در میان باشد خویشان را کافر یا یهودی یا فطحی و یا حنبلی بنامد. نسبت یاد شده صوفی تنها نامگذاری لفظی نیست ، بلکه نامگذاری معنوی و نسبتب دینی است و مفاسدی کلی بر آن مترتب می شود. بنابراین، چنان که پوشیده نیست وجه دوم این گوینده ، تازه آغاز سخن است و مضمون این فصل و فصل قبلی را ضمن رساله ای که در مورد حدیث ((ترجیع)) به تناسب بحث به تحریر در آورده ام ، یاد آور گشته ام. والله الهادی.

((۳۷))

## باب دوم

### بطلان مسلک تصوّف

موضوع بحث در این باب، کشیدن خط بطلان بر مسلک تصوّف و به طور کلی نكوهش آن است که نخست باید مسلک های داووده گانه آ را یاد آور شد. شیخ نجم الدین عمر نسفی از دانشمندان و آگاهان برحقایق مسلک صوفی گری، در کتاب ((بیان مذهب التصوّف)) چنین می گوید:

((بدان که صوفیان دوازده دسته بوده و یک دسته از آنان بر حق راستین و بقیه بدعت گذار و گمراهند. آنان که در گمراهی اند عبارتند از : حبیبیان، اولیائیان، شمراخیان، اباحیان، حالیان، حلولیان، حوریان، واقفیان، متجاهلان، متکاسلان و الهامیان.

نخستین دسته دسته حبیبیان اند که قائل اند: بندگان، خدای متعال را به عنوان دوست بر میگزینند و از محبت به آفریده ها دست بر می دارند و تکلیف و دستورات مربوط به عبادات ، از بندگان برداشته و حرام خدا بر آنان حلال می شود و ترک نماز و روزه از دیدگاه آنان جایز است و هیچ گاه عورت خود را نمی پوشانند که این خود کفر محض است و مردم آن ها را نه با گفتارشان بلکه با کردارشان می شناسد، بنابراین ، از معاشرت با این گونه افراد پرهیزید.

دوم اولیائیان: بر این باورند که بندگان، به رتبه ولایت می رسند و خطاب الهی در امر و نهی ، از آنان برداشته می شود که این عقیده، خود کفر و گمراهی است.

سوم شمراخیان: آنان قائل اند هر گاه بندگان ، خدای خویش را شناختند ، امر و نهی از آنان برداشته می شود و بهگوش دادن یه صدای دایره و طبل و نی علاقه مندند و میگویند: زنان به دسته های گل می مانند و بوییدن گل ها برای همه آزاد و مباح است. این دسته، طرفداران عبدالله شمراخی را تشکیل می دهند که در پوشش انسان هی نیک کردار در جهان می گردند و گیتی را به فساد و تباهی می کشانند.

((۳۹))

چهارم اباحیان: این گروه می گویند: ما قادر بر بازداشتن خویشتن از انجام معاصی نیستیم میان این دسته ، امر به معروف و نهی از منکر معنا ندارد و قائل اند که: اموال و دارایی و آبرو و نوامیس مسلمانان بر یکدیگر حلال است و می گویند: کلمه ((نَهْ)) کفر است و اذیت و آزار ، مانعی بر سر راه است و امر به معروف و نهی از منکر نوعی آزر و اذیت یه شمار می آید . این دسته تبهکار ترین آفریدگان خدا در روی زمین اند.

پنجم حالیان: این جکعیت معتقدند که گوش فرا دادن به آواز و رقص، جایز است آن ها در اثر شنیدن آواز از هوش می روند به گومه ای که هیچ تحرکی در بدن آن ها وجود ندارد. در صورتی که این شیوه بر خلاف سنت رسول اکرم (ص) تلقی می شود. بنابراین، بدعت و گمراهی است.

ششم حلولیان: که قائلند نگاه کردن به سیمای پسر نوجوانی که در صورتش مو نرویده و به چهره زنان، حلال است. آنان در نگاه کردن به چهره های یاد شده یه رقص در می آیند و در حالت رقص می گویند: صفتی از صفات خدای متعال در ما حلول کرده است. بنابراین، در چنین حالتی بوسه زدن و معانقه کردن بر ایمان حلال است با این که این عمل، کفر محض شمرده می شود.

هفتم حوریان: شیوه اینان نیز مانند حلولیان است و می گویند در حالت رقص، صفتی از صفات خدا در ما حلول کرده و حوریان بهشتی نزد ما می آیند و ما با آنان همبستر شده و عمل زناشویی انجام می دهیم، البته این شیاطین اند که در خیال و وهم آنان نزدشان می آیند، این دسته هنگامی که از رقص و پایکوبی فراغت یافتند، غسل جنابت انجام می دهند. هشتم واقفیان اند: که قائل یندگان از شناخت خدای متعال عاجز و درمانده اند و در حقیقت چنین چیزی برای آنان کحال است و ایم بیت شعر فارسی را بر زبان می آورند:

تو را تو دانی تو را نداند کس  
تو را که داند که تو را تو دانی و بس  
و این سخن، گمراهی محض به شمار می آید.

نهم متجاهلان: اینان افرادی در پوشش فاسقان اند و می گویند: مقصود ما از انجام این قبیل کارها دفع ریاکاری است در صورتی که این خود، نوعی گمراهی تلقی می شود. دهم متکاسلان: افراد یاد شده، دست از کار کسب کشیده و دست نیاز نزد مردم دراز می کنند و از زندگی خود به شکم پرستی دلخوش اند و اموال زکات را به ناحق می خورند. با این که این عمل، بر خلاف سنت رسول خدا(ص) است.

یازدهم الهامیان: بنان گروهی اند که از قرائت قرآن و آموختن علم و دانش رو گردانند و تنها به مطالعه کتب حکما و فلاسفه و بدعت گذاران قناعت می کنند و بر این اعتقادند که: قرآن سد راه و اشعار حکما بازگشاینده راه است. با این که چنین سخنی کفر محض است. دوازدهم اهل حق: این گروه از سنت نبی اکرم (ص) پیروی نموده و فریضه نماز را در وقت آن همراه با اهل سنت و جماعت برگزار می کنند و از نوشیدن شراب و عمل منافی عفت و گوش دادن به آواز و رقص و پایکوبی و انجام هر عمل حرامی ، خودداری می کنند. آن گاه ((نسفی)) صاحب کتاب ((بیان مذهب التصوف)) به مدح و ستایش این گروه می پردازد و به پیروی از آن ها فرمان می دهد تا این که می افزاید:

گروه های یازده گانه یاد آوری همه بدعت گذارند، از پیروی آن ها پرهیزید. زیرا رسول خدا(ص) فرمود: ((من اهان الله صاحب بدعة آمنه الله تعالى يوم قيامه من فرع الاکبر؛ هر کس فرد بدعت گذاری را مورد ناسزا و نکوهش قرار دهد ، خدای متعال وی را از بیم و هراس بزرگ روز قیامت مصون نگاه می دارد)). به اعتقاد من ، گروه دوازدهم را در زمره تصوف مورد بحث نمی توان دانست ولی اگر در زمره آنان قرار گیرد از حکم آن ها نیز یر خوردار است و مطالبی که قبلاً یاد آور شدیم و موضوعاتی که از این پس بدان خواهیم پرداخت ، دلیل بر همین معناست و در این جا اموری بدان افزوده می شود از جمله: نخست: بنا به گفته ((نسفی)) و مدح و ستایش آنان ، گروه یاد شده ( دوازدهم) از اهل سنت اند و پیروی شیعه از آنان با عقل سازگار نیست.

دوم: این گونه که از ظاهر حال این گروه برمی آید ، آنان لفظ ((تصوّف)) را به معنا زهد و پارسایی به کار برده اند. در صورتی که این لفظ بر چنین معنایی دلالت ندارد. از سویی به فرض این که این دسته هیچ گونه مخالفتی با شرع مقدّس نداشته باشند ، نسبت آن ها به تصوف ، نسبتی فاسد است و نه تنها از معنای صحیحی برخوردار نیست بلکه از آن، معنایی فاسد متصور است.

سوم: به هر حال این نسبت با ارائه دلایلی که دلالت بر منع آن داشت ، نسبتی غیر جایز است و برخی دانشمندان نام گروه های صوفی را بیش از آن چه ((نسفی)) ذکر کرده،

---

۱. در موسوعات بزرگ به چنین روایتی بر نخوردیم.

((۴۱))

یاد آور شده اند از جمله: وحدتی، واصلی، حبیبی، ولائی، مشارکی، شمراخی، مباحی، ملامی، حوری، جمالی، تسلیمی، کاملی، تلقینیف الهامی، خوری، عشلقی، حلولی، ذوقی، جمهوری و رازقی.

شهید ثانی (اعلی الله مقامه) در شرح ((بدایه الداریه)) می گوید : فرقه کرامیه و برخی از بدعت گذاران صوفی بر این اعتقادند که برای تشویق و ترغیب مردم به اطاعت و بیم دادن آنان از معصیت، می توان به جعل حدیث پرداخت.

مرحوم علامه و دیگران در کتب کلامی به بیان بسیاری از اعتقادات فاسد صوفیان پرداخته اند که به خواست خدا یاد آوری خواهد شد.



بنابراین، صحت مسلک ((تصوف)) با وجود دسته های مختلف و مسلک های متفاوتش و همسو بودن همه آن ها در مخالفت با شرع و پیروانش و دشمنی با شیعه وائمه(ع) ، چگونه برای فرد شیعه قابل تصور است ؟ و یان معنا برای کسانی که به مطالعه کتب آنها پردازند، کاملاً روشن استپس چگونه می توان به آنان خوش بین بود؟!

با ثابت شدن موضوع یاد شده باید گفت: اموری که بر ابطال ((تصوف)) و نکوهش آن به طور کلی ، یعنی کشیدن خط بطلان بر تمام امور یادآوری شده مربوط به آن ها و آن چه یاد آوری خواهد شد ، دلالت دارد مواردی بسیار است که تنها به دوازده مورد آن اشاره می کنیم.

۱- دلیلی شرعی بر صحت چنین مسلکی اراز نشده با این که صوفیان، آن را از دستورات مهم دینی تلقی کرده اند و بنا بر معمول و شرع اگر چنین چیزی واقعیت داشته باشد محال است از وجود نصّی شرعی برخوردار نباشد در صورتی که (نه تنها دلیلی بر حجت آن وجود ندارد) بلکه بر بطلان آن روایات فراوانی موجود است و تحقیق و بررسی پیرامون این دلایل قبلاً در باب نخست این کتاب ، یادآوری شد.

۲- به خوبی روشن است که ایجاد بدعت در دین، حرام است و یه یاری خدا به بیان برخی از روایات دال بر این معنا خواهیم پرداخت. از سوی مشخص است مواردی که بدان ها اشاره کردیم از همین قبیل اند((یعنی بدعت)) زیرا هیچ گونه دلیلی برای آنان ثابت نشده و انجام

این قبیل کارها مخالف شیوه اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است. چنان که از تحقیق و بررسی هر دو طریق، به وضوح و روشنی پیداست. بدین ترتیب، اوج تفاوت بین آن ها به خوبی آشکار و کاملاً واضح است.

((۴۲))

۳- با دلایلی عقلی و نقلی ثابت شد که در کلیه احکام شرع، پیروی از معصومین (ع) و رجوع به آنان واجب است و این موضوع بر تمام مواردی که قبلاً بدان اشاره کردیم خط بطلان می کشد. زیرا به گواهی تحقیق و بررسی، امور یاد شده تصوّف با شیوه اهل بیت (ع) در تناقص است و تفاوت این مورد با مورد قبلی روشن و همیشه ملازمه ای میان آن ها وجود ندارد. زیرا آن مورد شامل کارهای انجام نشدنی بود، نه امور دست برداشتنی ولی ابن مورد، هر دو بخش را شامل می گردد.

۴- روایات وارده، نسبت تصوّف وعدم جواز ابراز و شعار قرار دادن آن را حرام دانسته است. در باب نخست این کتاب در این زمینه بع استدلال پر داختم که کافی به نظر می رسد و به توفیق الهی تحقیق و بررسی بیشتر را در این خصوص، یادآور خواهیم شد.

۵- روایاتی را بر کلیه امور مربوط به تصوّف خط بطلان می کشد و یه یاری خدا در ابواب و فصل های کتاب مشروحاً بیان خواهیم کرد و این مورد به اعتبار تمام دلایل یاد شده، به نحو کلی و به اعتبار هریک از مطالب، به نحوی خاص بر مسلک تصوّف خط بطلان می کشد.

۶- آیات شریفه قرآن دارای اقسام فراوانی اند که بخشی از آنها در باب نخست بیان شد. بعضی از آیات بر وجوب حکم، طبق دستورات خدا و بر حرمت حکم و عمل به غیر دستورات الهی دلالت دارند، مانند آیه شریفه: ((ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون؛ ۱ هر کس به احکامی که خدا نازل کرده عمل نکند، کافر است)) ((قل الله اذن

لکم أم علی الله تفترون؛<sup>۲</sup> بگو آیا خداوند به شما چنین اجازه ای داده یا بر خدا افترا می بندید؟)).

برخی از این آیات بر وجوب پیروی از نبی اکرم(ص) و جرمت مخالفت با آن حضرت و ترک سنت وی دلالت دارد. نیز آیه شریفه ((قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛<sup>۳</sup> بگو اگر خدا را دوست دارید ، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد))و

۱. مائده، آیه ۴۴

۲. یونس، آیه ۵۹

۳. أ عمران، آیه ۳۱

((۴۳))

نیز((اطیعوا الله واطیعوا رسوله ان کنتم مومنین؛<sup>۱</sup> اگر ایمان دارید از خدا و فرستاده اش اطاعت کنید)) ((و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا؛<sup>۲</sup> دستوراتی که پیامبر برایتان آورده انجام دهید و از انجام آنچه نهی کرده پرهیزید)) ((و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛<sup>۳</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر و اولو الامر خود اطاعت کنید)).

((و من یطع الرسول فقد اطاع الله؛<sup>۴</sup> کسی که از پیامبر اطاعت نماید در حقیقت از خدا فرمان برده است)) ((اتقوا الله و کونوا مع الصادقین؛<sup>۵</sup> از خدا پروا داشته باشید و با راستگویان همراه باشید)).

((فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون؛<sup>۶</sup> اگر نمی دانید ، از آگاهان پرسید)) ((وجعلناهم ائمة ً یهدون بأمرنا؛<sup>۷</sup> آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند))

((فمن يهدى الى الحق احق أن يتبع أم من لا يهدى الا أن يهدى؛ ۸ آیا کسانی به سوی حق رهنمون می شود سزاوارتر به پیروی است یا آن کس که تا هدایتش نکنند هدایت نمو شود)).

((ولو ردّوه الى الرسول و الى اولو الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم؛ ۹ اگر آن را به پیامبر و پیشوایان خود- که قدرت تشخیص کای دارند - باز گردانند ، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد )) ((و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم؛ ۱۰ تفسیر آن ها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند)) و آیات دیگری از این دست در این زمیته وجود دارد.

۷- سنت ارزشمند و پاک رسول خدا(ص) و احادیث شریفه فراوانی که از آن بزرگوار و معصومین (ع) رسیده در احتجاج بر ضد صوفی گری و نکوهش شیوه آنان تصریح دارد

۱. انفال، آیه ۱.
۲. حشر، آیه ۷.
۳. نساء، آیه ۵۹.
۴. همان، آیه ۸۰.
۵. توبه، آیه ۱۱۹.
۶. نحل، آیه ۴۳.
۷. انبیاء، آیه ۷۳.
۸. یونس ، آیه ۳۵.
۹. نساء، آیه ۸۳.
۱۰. آل عمران، آیه ۷.

((۴۴))

و بر آن خط بطلان می کشد و به ان ها نسبت ریا و بدعت گذاری می دهد ؛ آنان حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده و با ذات مقدس الهی ابراز دشمنی نموده اند .

بلکه این روایات حکم به کفر آن ها کرده و فرمان داده از آنان دوری شود و از پیروی راه و رسم آنان عموماً و خصوصاً ، به صراحت یا کنایه ، به شیعیان هشدار داده است که در این زمینه به نقل دوازده حدیث می پردازیم:

۱- روایتی از استاد بزرگ ، ملا احمد اردبیلی (قدس الله روحه) از شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب در کتاب حدیقه الشیعه نقل کرده که گفته است: من در مسجد رسول خدا (ص) خدمت امام هادی (ع) شرفیاب بودم که جمعی از یارانش از جمله ابوهاشم جعفری که فردی بلیغ و سخنور و نزد امام (ع) از جایگاه ویژه ای برخوردار بود ، بر آن حضرت وارد شدند. پس از آن گروهی صوفی وارد مسجد شده و در گوشه ای از مسجد حلقه زده و به گفتن ((لا اله الا الله)) پرداختند. امام (ع) به ما فرمود:

((لاتلتفتوا الى هؤلاء الخداعين فانهم خلفاء الشيطان و مخربوا قواعد الدين يتزهدون اراحة الاجسام و يتهجدون لصيد الأنعام يتجوهون عمراً حتى يديخوا للايكاف حُمراً لا يهملون إلا لغرور الناس و لا تقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلوب الدفناس ، يكلّمون الناس باملائهم فى الحبّ و يطرحونهم باذليلهم فى الجبّ ، اورادهم الرقص و التصديّة و اذكارهم الترنّم و التغنيّة الا السفهاء و لا يعتقدهم الا الحمقى (الحمقاء - خ) فمن ذهب الى زيارة احدهم حياً و ميّتاً فكأنما ذهب الى زيارة الشيطان و عبادة الاوثان و من اعاناحداً منهم فكأنما اعان يزيّد و معوبة و اباسفيان؛ به این فریبکاران توجه نکنید که جانشین شیطان و ویرانگران پایه و ارکان دین اند. در جهت راحت طلبی و تن آسایی ، تظاهر به زهد و پارسایی می کنند و برای شکار چهار پایان شب ها بیدار می مانند، عمری به خود گرسنگی می دهند تا اولاغ هایی (توده نا آگاه) را برای پالان نهادن رام نمایند ، کلمه لا اله الا الله را جز برای فریب مردم به زبان نم آورند و از غذای اندک استفاده می کنند تا ظرف های بزرگ خود را پر از غذا کنند و دل های مردم پست و فرومایه را مجذوب خود سازند . با مردم مهربانانه سخن می گویند و با گمراهی های خود آنان را به درون چاه می افکنند. ورد آن ها رقص و پای کوبی و دست افشانی و ذکر شان نغمه و آواز است . تنها نابخردان از آن ها پیروی می کنند و جز افراد نادان و احمق ، کسی آنان را باور ندارد. آن کس که در زندگی یا مرگشان

به دیدار آنان رود ، گویی یه دیدار شیطان و پرستش بت رو آورده است و هر کس به فردی از آنان کمک رسانده گویی به یاری یزید و معاویه و اباسفیان برخاسته است)). یکی از یاران امام عرضه داشت : ((اماما)) هر چند آن مرد حقوق شما را بشناسد؟ راوی می گوید : امام(ع) چونان فردی خشمگین بدو نگریست و فرمود : ((دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا أما تدری انهم أخص طوائف الصوفیة، و الصوفیة کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایرة اطریقتنا و ان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله بافواههم والله متم نوره لو کره الکافرون؛۱ کسی که حقوق ما را بشناسد هیچ گاه نا فرمانی ما نمی کند آیا نمی دانی که اینان فرومایه ترین فرقه های صوفی اند و همه صوفیان با ما مخالفند و شیوه آنان با راه و رسم ما متفاوت استآن ها نصارا وجوسیان این امت اند و کسانی که می کوشند با دهانشان نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند نور خویش را کامل می گرداند هر چند ناخوشایند کافران باشد))

با آشنایی با موترد یاد شده گفتنب است که: اگر غیر از حدیث شریف یاد شده که با این الفاظ بلیغ و مفاهیم زیبا وارد شده و به دوری گزیدن از تصوف و هواداراناش هشدار داده است و به گمراهی و نابخردی هر یک از صوفیان تصریح نموده ، حدیثی وارد نشده بود، برای تشریح و بیان حال صوفیان و پرده برداشتن از نیرنگ گمراهان ، کافی به نظر می رسید. این روایت در کمال روشنی به بیان فساد روش صوفیان پرداخته و همان گونه که ملاحظه می کنید در اوج صراحت ، برآن خط بطلان کشیده و میان صوفیان اهل سنت و شیعه، تفاوتی قائل نشده است. زیرا هر گروه و دسته ای که باشند ، از شیوه ای نکوهش آمیز و زشت پیروی کرده و اعمالشان با دستورات ائمه (ع) مغایرت دارد و حکم به کفر آن ها و خروج از اسلام شده و این موضوع برای اهل خرد واضح و روشن است.

باید نوجه داشت که اکنون برخی از صوفیان و کسانی که به راه رسم آن ها تمایل نشان می دهند گاهی در پی کاستن از ارج و مقام استاد جلیل القدر مقدس اردبیلی بر می آیند ، با این که وی از مقام و منزلتی والاتر از این برخوردار است و بعضی از آنان نسبت کتاب ((حدیقه الشیعه)) را به وی منکر اند که این طرز تفکر از چند جهت محکوم به بطلان است.

۱. حدیقه الشیعه، ص ۶۰۳.

((۴۶))

نخست: گواهی این افراد ،شهادت بر نفی است و چنیت گواهی قطعاً پذیرفته نیست. زیرا محمدمد به این گواهی نمی شود ، از سویی عدم آگاهی کسی که در مقام نفی کتاب در آمده دلیل بر عدم وجود چنین کتابی نمی توان باشد

دوم: از فراوانی نسخه هاه و شهرت کتاب ((حدیقه الشیعه)) می توان نام برد زیرا کتاب یاد شده با این که زمانی چندانی از تألیف و نگارش آن سپری نشده تنها به مولفش نسبت داده می شود نه دیگران.

سوم: برای این که نظیری نمی توان یافت زیرا هیچ گاه در خصوص نسبت دادن کتابی به مولفش اختلافی به وجود نیامده با این که روزگار درازی بر آن ها گذشته است. بنابراین، چه انگیزه ای سبب مس شود که کتابی جعل گردد و با این که زام نچندان دوری از آن سپری نگشته به چنین دانشمند شایسته ای نسبت داده شود؟!

چهارم: ملاحظه خواهید کرد که هیچ کس غیر از صوفی ها و علاقمندان و هواداران آنان منکر این معنا نشده اند بنابراین ، انکار آنان جنبه تهمت دارد و پذیرفته نیست.

پنجم: در این کتاب (حدیقه الشیعه) موضوعی که قابل اعتراض باشد وجود ندارد. بلکه کتابی تحقیقی است و چنان با دقت تدوین گشته که سزاوار کسی غیر از فردی که بدو نسبت داده شده، نیست.

ششم: دلیلی را که صوفیان مدعی ادن قرینه بر عدم صحت نسبت این کتاب به مولف آن است، هیچ گونه دلالتی بر چنین مهنای ندارد با این که محتمل است چنین جملاتی در این زمان از ناحیه صوفی ها در برخی از نسخه های آن افزوده شده باشد تا این کتاب مورد خدشه قرار گیرد و چنین مواردی بسیار اندکند و با شیوه تدوین کتاب کاملاً متفاوتند که در برخی از نسخه ها، موجود و در برخی از نسخه ها بح چشم نمی خورد. والله اعلم.

۲- این روایت را نیز در کتاب (حدیقه الشیعه) بهاسناد خود امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: ((لا يقول احد بالتصوف إلا لخدعة او ضلالة او حماقة و اما من سمى نفسه صوفياً للتيهه فلا اثم عليه؛ هر کس قائل به تصوف باشد، یا فریب خورده یا گمراه گشته و یا نابخردانه سخن گفته است. ولی کسی که از جنبه تقیه خود را صوفی بنامد، گناهی مرتکب نشده است)) همین روایت را وی از طریق دیگری نیز نقل کرده است.

۱. ص ۶۰۵

((۴۷))

شیخ مفید (اعلی الله مقامه) این روایت را در کتاب ((الرد علی اصحاب الحلاج)) از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید روایت کرده که گفت: از امام رضا (ع) در مورد صوفی گری پرسش نمودم، حضرت فرمود: ((لا يقول بالتصوف احد إلا لخدعة او ضلالة او حماقة)) شاید این خصوصیات همه در یک تن جمع باشد.

بنابراین، وجه تقسیم صوفیان را به شرحی که ملاحظه کردید می توان عنوان کرد. بدین ترتیب، تصوف و اعمالی را که صوفیان انجام می دهند اموری اختراعی و بدعت به شمار آمده و شیوه دشمنان اهل بیت تلقی می شود. کسانی که به تصوف وابسته اند یا بزرگان و سران آنها که بخش نخست را تشکیل می دهند و یا پیروان آنان به شمار می آیند. این دسته اگر در اثر تظاهر به پارسایی و پیراستگی صوفیان، فریب خورده باشند، قسم دوم و



چنانچه در اثر آگاهی اندک و کج فهمی و اکتفا به ظاهر آنان بوده ، قسم سوم را تشکیل می دهند و این معنا با کنکاش و تحقیق و برزسی به دست می آید. بنابراین، چنین حصری در سخنان امام(ع) دلالت بر بطلان راه و روش همه آنان دارد و به صراحت بیان می دارد که فرد در صورت تقیه می تواند خود را صوفی بنامد و به روشنی دلالت دارد که در غیر مورد تقیه ، چنین چیزی جایز نیست ، زیرا خود را صوفی نامیدن ف مشروط به ضرورت تقیه بوده و به همان اندازه ضرورت جایز است و در حال اختیار و افزون بر مقدار ضرورت، روا نخواهد بود.

امام(ع) در این حدیث فرمود: ((لایقول.....)) مضارع منفی در سخنان امام(ع) قطعاً دلیل بر نفی زمان حال و استقبال است. بنابراین ، زمان حاضر و پس از آن ، در آن داخل اند. حدیث یاد شده در کتاب حدیقه الشیعهبه إسناده دیگری نظیر همین روایت شده و پس از جمله ((وام من سمی نفسه صوفياً للتقیّه فلا اثم علیه...)) افزوده که (( و علامته ان بکتفی بالتسمیه و لا یقول بشیء من عقائدهم الباطله؛ نشان وی این است که به همان صوفی نامیدن خویش بسنده کند و هیچ یک از اعتقادات پوچ و باطل آنان قائل نباشد)) در این فقره از حدیث ، از صوفی نامیدن به گونه‌ای که یاد شده به شدت منع شده است و بر بطلان یک بخش و یا همه اعتقادات صوفیان تصریح دارد زیرا کلمه ((باطله)) صفت ((عقاید)) است و اگر این کلمه برای تخصیص نباشد بر بطلان برخی اعتقادات و اگر جنبه توضیح داشته باشد دلیل بر بطلان تمام اعتقاداتشان خواهد بود.

((۴۸))

البته پوشیده نیست که تقیه موجب موافقت فرد با اعتقادات صوفیان نمی شود زیرا شخص مخالف ، از تقیه بی اطلاع است . از سویی تقیه از سر اختیار بدون وجه ضرورت، دارای حرمت است بلکه در این صورت ، اصلاً تقیه بر آن صدق نمی کند و اگر تقیه از اندازه ضرورت فربتر رود ، حرام است یه همین دلیل ، به کار ها و اعمال اشاره نکرده است زیرا گاهی ضرورت اجاب می کند که تقیه با انجام دادن آن کار ها، عملی شود.

۳- روایت دیگری را نیز در کتاب حدیقه الشیعه از احمد بن محمد بن ابو نصر بزنطی و محمد بن اسماعیل بن یزید ، از امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: (( من ذکر عنده الصوفیه و ام ینکر هم بلسانه او قلبه فلیس منّا و من انکهم فکائنّا جاهد الکافر بین یدی الرسول الله؛ ۱ کسی که نزدش از صوفیه سخن به میان آید و با زبان یا دلش به انکار و اعتراض آنان برخیزد ، از ما نیست فردی که آنان را مورد نکوهش و اعتراض قرار دهد ، گویی گویی در رکاب رسول خدا (ص) با کفار به مبارزه پرداخته است))

همان گونه که ملاحظه می کنید افزون بر ادله عام بر وجوب اعتراض و انکار منکر، روایت فوق نیز در خصوص وجوب انکار و اعتراض بر صوفیان به تناسب امکان ، فوق العاده صراحت دارد و به دلیل حکم مشابهت آنان با کفار ، دلالت بر کفر آنان نیز در این روایت به چشم می خورد بلکه امکان دارد مقصود از این که انکار و اعتراض بر آنان به جهاد با کفار تشبیه شده، همراه با حکم به کفر آن ها باشد نه تشبیه آنان به کفار ، به هر تقدیر ، حکم به کفر آن ها لازم است.

۴- نیز روایتی را به اسناد خود در کتاب یاد شده آورده و گفته است: مردی به امام صادق (ع) عرض کرد((اماما)) در زمانی که سر می بریم گروهی به نام صوفی پدید آمده اند، نضرات در مورد آنان چیست؟

امام (ع) در پاسخ فرمود: ((انهم اعداءنا فمن مال اليهم فهو منهم و يحشر معهم و سيكون اقوام يدعون حبنا و يميلون اليهم و يتشبهون بهم يلقبون انفسهم بلقبهم و يأولون اقوالهم ألا فمن مال اليهم فليس منّا و أنا منه برآء و من انكرهم و ردّ عليهم كان كنم جاهد الکفار مه الرسول الله: ۲ آنان دشمنان ما هستند افرادی که به آن ها تمایل نشان دهند از آنان به شمار می آیند و با آن ها محشور می گردند ، در آینده ای نچندان دور، دسته هایی از نردم ظاهر می شوند که

۱. حدیقه الشیعه، ص ۵۶۳ ، چاپ اسلامیه.

۲. همان، ص ۵۶۳.

مدعی دوستی ماهستند ولی به صوفیان تمایل دارند و خود را شبیه آنان ساخته و خویشان را به لقب آنان ملقب می سازند و در مقام توجیه و تأویل سخنان آن ها بر می آیند ، به هوش باشید! هر کس به آنان تمایل نشان دهد از ما نیست و من از چنین افرادی بیزارم و آن کس که در مقام انکار و اعتراض به صوفیان برآید و از پذیرش اعتقادشان سرباز زند نظیر کسی است که در رکاب نبی اکرم (ص)، با کفار مبارزه کرده است))

همان گونه که ملاحظه می کنید و قبلاً نیز آن را مکرر یاد آور شدیم این روایت صراحت دارد که هیچ یک از شیعیان در زمان معصومین (ع) در سلک صوفی گری قرار نداشته اند. زیرا ائمه (ع) آنان را از چنین اعمالی باز داشته و اجازه این کار را به آن ها نمی دادند و نیز بر بطلان شیوه افرادی که تازه در این وادی قرار گرفته اند و بر وجوب نهی از پیروی آنان، تصریح می کند و روایاتی به این معنا به طور مکرر همواره از ائمه (ع) وارد شده و در این روایت و امثال آن ، در عدم پیروی از صوفیان ، فوق العاده تأکید و سفارش شده است.

۵- در کتاب یاد شده به نقل روایات دیگری نیز در این خصوص پرداخته و گفته است : در مورد نکوهش صوفیان ، احادیث فراوانی وارد شده است ، از جمله در مورد ابوهاشم کوفی صوفی، نیانگذار این مسلک که از چند طریق در روایات ، مورد نکوهش قرار گرفته است. علی بن حسین بن بابویه قمی در ((قرب الاسناد)) خود، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار ، از امام عسکری (ع) روایت کرده که فرمود: از امام صادق (ع) در مورد ابوهاشم کوفی صوفی پرسش شد حضرت فرمود: (( انه فاسد العقیده جداً و هو الذی ابتدع مذهباً يقال له التصوّف و جعله مفرّاً لعقیده الخبیثه؛ ۱ وی فردی دارای اعتقادات بسیار فاسد است و کسی است که مسلکی به نام تصوّف اختراع کرد و آن را راه گریزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد )) این روایت را به سند دیگری نیز نقل کرده که در آن امام (ع) فرموده است ((.... و جعله مفرّاً لنفسه الخبیثه؛ آن را جایگاهی برای نفس پلید خویش قرار داده است ))

صاحب کتاب ((حدیقه الشیعه)) می گوید: شیخ مفید و ابن بابویه و ابن قولویه قائلند که: این جمهیت گمراه، در زمره غالیان اند و شیخ محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و ۱. حدیقه الشیعه، ص ۵۶۴.

((۵۰))

عبد الزارق کاشانی قائل به وحدت وجود اند و می گویند: هر موجودی، همان خدای متعال است از این یاوه‌گویی‌ها به خدا پناه می‌بریم!

۶- روایت دیگری را نیز از حدیقه الشیعه آورده و گفته است: سید مرتضی از شیخ مفید، از احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبد الجبار، از امام عسکری (ع) روایت کرده که حضرت در گفت و گو با ابوهاشم جعفری فرمود:

((یا ابوهاشم سیأتی علی الناس زمان مجوههم ضاحکه مستبشرة و قلوبهم مظلمة منكدره، السنه فیهم بدعه فیهم سنه، المؤمن بینهم محقر و الفاسق بینهم موقر، امرؤهم جاهلون جائرون و علمائهم فی ابواب الظلمه سائرون، اغنیائهم یسرقون زاد الفقراء و اصاغرهم یتقدمون علی الکبراء، کل جاهل عندهم خبیر و کل محیل عندهم فقیر، لا یمیزون بین المخلص والمرتاب و لا یعرفون الضأن من الذئب، علماءهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفسفه و التصوف و ایم الله انهم من اهل العدول و التحرف، یمالغون فی حب مخالفینا و یضلون شیعتنا و موالینا و ان نالوا منصباً لم یسبعوا من الرشاء و ان خذلوا عبدوا الله علی الریا، لانهم قطاع طریق المومنین و الدعاة الی نحلۃ الملحدين، فمن ادركهم فلیحذرهم ولیصن دینه و ایمانه؛ ای ابوهاشم! روزگاری بر مردم خواهد آمد که چهره‌هایی شاد و خندان ولی دل‌هایی تیره و تاریک دارند، سنت پیامبر میان آنها بدعت تلقی می‌شود و بدعت، از دید گاه آنان سنت یه شمار می‌آید اهل ایمان، نزد آنان حقیر، ولی فاسقان ارزش و اعتبار دارند، فرمانروایانشان نابخرد و ستم پیشه‌اند و علما و دانشمندان به دربار ستمگران آمد شد دارند، ثروتمندان شان زاد توشه مستمندان را به سزقت می‌برند و کوچکترها بر بزرگترها پیشی می‌گیرند، از نظر آن‌ها هر فرد نابخردی، شخصیتی آگاه

بشمار می آید و هر انسان هوشمندی، از دیدگاه شان آزمند و فقیر است. میان افراد با اخلاص و اهل تردید تمایزی قائل نیستند و گوسفند را از گرگ باز نمی شناسند، علمای آنان تبہکارترین آفریدگان الهی در زمین اند، زیرا به فلسفه و تصوّف تمایل دارند، به خدا سوگند: آن ها از دین برگشته و راه انحراف در پیش گرفته اند با مخالفان ما فوق العاده سر دوستی و محبت دارند و در پی گمراه ساختن پیروان و هواداران ما برمی آیند. هر گاه به پست و مقامی دست یابند از رشوه خواری یر نمی شوند و آن گاه که به خاری و ذلت افتند، ریا کاران خدا را پرستش می کنند چرا که آنان راهزنان مسیر

((۵۱))

مومنان اند و آنان را به مسلک بی دینان از خدا بی خبر، فرا می خوانند هر کس آنان را درک کند باید از آنان دوری گزیند و دین و ایمان خویش را مصومن نگاه دارد)) سپس فرمود: یا ابا هاشم! بهذا حدثنی ابي عن آبائه، عن جعفر بن محمد (ع) و هومن اسرانا فاکتمه الا عن اهله؛ ۱ ابو هاشم! این سخنان پدرم از پدرانش، از جعفر بن محمد (ع) برایم نقل کرده و از رازهای ما اهل بیتیه شمار می آیند. بنابراین، این سخنان را جز از اهلش، پوشیده نگاه دار))

۷- استاد بزرگ و جلیل القدر ما شیخ بهاءالدین محمد عاملی (شیخ بهائی) در کتاب کشکول خود به نقل روایتی پرداخته و گفته است: نبی اکرم (ع) فرمود، ((لا تقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم صوفیة لیسوا منی انهم یهود امتی یحلّقون للذکر و یرفعون اصواتهم بالذکر، یظنون انهم علی طریق الابرار بل هل اضلّ من الکفار و هم اهل النار، لهم شهقة کشهقة الحمار و قولهم قول الابرار عملهم عمل الفجار و هم منازعون للعلماء لیس لهم ایمان و هم معجبون باعمالهم لیس لهم من اعمالهم الا التعب؛ قبل از رستخیز، گروهی از امتم به نام صوفیه ظاهر می شوند که از من نیستند، آنان یهود امت منند، برای کفتن ذکر، حلقه می زنند و صدایشان را به گفتن آن بلند می کنند و بر این تصورند که راه

نیکان را می‌پویند در صورتی که از کفار گمراه تر و اهل آتش دوزخ اند ، نظیر الاغ عرعر می‌کنند و سخنان افراد نیک کردار را بر زبان می‌آورند ولی در کردار ، چون فاسقان و فاجراند . باعلما در ستیزند و از ایمان برخوردار نیستند ، از انجام کار های خود خرسندند با این که امال آن‌ها جز خستگی سودی برایشان ندارد)).

این وایات نیز در معنا نظیر دیگر روایات ، فوق العاده صریح، ردّ بر صوفیان است و اعتقادات فاسد آنان را به صراحت بیان بر مسلک آنان خط بطلان می‌کشد و حکم به کفر آن‌ها نموده و آنان را از جرگه امت اسلامی خارج می‌داند زیرا حرف جرّ ((مِنْ)) متعلق به کلمه ((یخرج)) است در غیر این صورت حدث ، دارای تناقص است. بدین ترتیب که، این گروه در شمار امت اند ولی حکمی در موردشان صورت گرفته ، آنها را در زمره هلاک شوندگان قرار داده حتی اگر ثابت شود حرف جرّ ((مِنْ)) در روایت متعلق به فعل یاد شده ((یخرج)) نیست.

---

۱. حدیقه الشیعه، ص ۵۶۲.

((۵۲))

۸- روایتی را استاد بزرگوار شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در کتاب ((المجالس و الاخبار)) در این خصوص نقل کرده است و شیخ جلی القدر و زاهد گرانقدر، ورام بن ابو فراس همان روایت را در کتاب خود در حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم (ص) را به ابوذر ، در بردارد روایت نموده که حضرت ثرآن می‌فرماید: (( یا اباذر یكون فی آخر زمان قوم سلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم ، یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم ، اولئک تلعنهم ملائکة السماء و الارض؛ ای ابوذر در آخر زمان مردمی ظاهر می‌شوند که در تابستان و زمستانشان لباس پشمینه می‌پوشند و بر این باورند که با پشمینه پوشی از دیگران برترند ، لین افراد مورد لعن فرشتگان آسمان و زمین اند))

۹- ورام و دیگران، در زمره پند و اندرزهای حضرت عیسی (ع) آورنده اند که فرمود: ((بحق اقول لكم انّ شر الناس لرجل عالم اثر دنياه عل يعلمه ، فاحبها و طلبها و جهد عليها حتى لو استطاع ان يجعل الناس في حيرة لفعل و ماذا يغني عن الاعمى سعة نور الشمس و هو لا يبصرها ، كذلك لا يغني عن العالم علمه اذ هو لم يعمل به ، ما اكثر ثمار الشجر و ليس كلها ينفع و لا يوكل ! و ما اكثر العلماء و ليس كلهم ينتفع بما علم و ما اوسع الارض و ليس كلها تسكن و ما اكثر المتكلمين و ليس كل كلامهم يصدق، فاحتفظوا من العلماء الكذبة الذين اليهم ثباب الصوف منكسوا رؤسهم الى الارض يزورون الخطايا يرمقون من تحت حواجبهم كما ترمق الذئاب و قولهم يخالف فعلهم و هل يجتنى من العوسج ، العنب؟ و من الحنظل التين؟ و كذلك لا يثمر (يؤثر- خ) قول العلم الكاذب الا زوراً و ليس كل من يقول يصدق؛ حق و واقعيت را به شما می گویم. بدترین فرد میان مردم دانشمندی است که دنیایش را بر علم و دانش خود ترجیح دهد و علاقمند به دنیا و در پی آن باشد و برای دست یابی به آن بکوشد به گونه ای که بتواند مردم را حیرت زده کند، دست به این کار بزند ولی گستره روشنایی نور خورشید برای فرد نابینایی که آن را نمی بیند چه سودی دارد؟ همین گونه علم و دانش عالم و دانشمندی که به علم خویش عمل نکرده ، چه بهره ای دارد؟ چه بسیار درختانی که میوه های فراوانی دارند ولی همه آن میوه ها قابل بهره برداری و خوردن نیستند! چه اندازه علما و دانشمندان بسیارند ولی علم و دانش آنان سودی به حال مردم ندارد! چقدر زمین پهناور و گسترده است ولی همه جای آن قابل سکونت نیست! چه بسیار افرادی که خطیب و سخنورند ولی همه سخنانشان قابل

۱. المجالس والأخبار ، ص ۳۷۰ چاپ ناصری

تصدیق و باور کردنی نیست! بنابراین، از علما و دانشمندان دروغگوی پشمنه پوشی که سر به زیر می افکنند و به گناه آلوده اند و نظیر گرگ از زیر ابروانشان به این سو و آن سو می نگرند و گفته آنان با کرارشان یکی نیست، بپرهیزید!

آیا از دخت ((تمشک)) می توان انگور چید؟ و آیا از حنظل می توان انجیر به دست آورد؟! همین گونه سخن عالم و دانشمند دروغگو، هیچ گونه ثمر یا اثری جز دروغ نخواهد داشت و هر چه را می گوید، قابل تصدیق و باور کردنی نیست))

این روایت نیز به صراحت بر منظور ما دلالت دارد، زیرا حضرت پس از ارائه آن مقدمات، فرموده است ((فاحتفظوا...)) حرف ((ف)) در کلمه یاد شده یا استینافی است یا تعریفی، بنا بر استینافی، معنا این گونه می شود که: نشان و علامت علما و دانشمندانی که باید از آنان پرهیز نمود، چیست؟ و بنا بر تفریع وصف حال آن ها را برای کسی که از آنان یاد می کند، بیان می دارد و معنا این گونه می شود که: این دانشمندان دارای این صفاتند. بنابراین، از آنان بپرهیزید و در این روایت بیان علامت ویژه آنان (یعنی) پشمنه پوشی پرداخته و پر واضح است که پوشیدن این لباس، نشان و علامت قائل بودن به تصوّف است و همان گونه که ملاحظه می کنید، تصوّف و هواداران این مسلک در این روایت، به شدت مورد نکوهش قرار گرفته اند.

۱۰- کلینی (اعلی الله مقامه) روایتی در خصوص ورود صوفیان خدمت امام صادق (ع) و احتجاج آنان بر آن حضرت پیرامون باز داشتن مردم از کسب و کار و امرار معاش، نقل کرده و طبرسی (قدس سره) آن را در کتاب ((احتجاج)) و دیگران با اسانید خود به نقل آن روایت پرداخته و گفته اند که: سفیان ثوری بر امام صادق (ع) وارد شد و حضرت لباسی سفید چونان سفیدی پرده روی زرده تخم مرغ بر تن داشت. سفیان به امام عرض کرد: این لباس، لباس شما نیست حضرت فرمود:

((اسمع منی و ع ما اقول، فانه خير لك عاجلا و آجلا ان انت متّ على السنّة و الحق و لم تمت على بدعة، أخبرك انّ رسول الله (ص) كان في زمن مقفر خشن (جذب - خ) فاذا اقبلت الدنيا فأحقّ اهلها بها ابرارها لافجارها و مومنها لامنافقوها و مسلموها لا كفارها، فما انكرت



یا ثوری! فوالله اننی لمع ما تری ما أتى علیّ منذ عقلت صباح و لا مساء والله فی مالی حق امرنی أن اضعه و موضعاً الا وضعتہ؛ سخنم را بشنو و درک کن ، آن چه را به تو می گویم خیر دنیا و آخرت در آن است ، البته اگر به سنت حق جان دهی و بر بدعت نمیری، به اطلاع تو

((۵۴))

برسانم که رسول خدا(ص) در دوران قحطی و خشکسالی زندگی می کرد ، اگر دنیا رو آورد سزاوار ترین به آن ، اهل آن هستند ، نیاکانش نه اهل فسق و فجور آن ، مومنانش نه منافقان آن، مسلمانانش نه کفارش. ای ثوری! ولی آنچه را تو به انکارش پرداختی. به خدا سوگند با آن چه تو بر تنم می بینی از آن زمان که قدرت درک یافتم ، صبح و شامی بر من نگذشت که حقی خدایی در اموالم باشد و به من فرمان دهد آن را در جایگاهش قرار دهم ، ولی این کار را انجام ندهم.))

راوی می گوید: سپس جمعی از متظاهرين به زهد و پارسایی که از مردم می خواستند در ژنده پوشی و ژولیدگی نظیر آنان باشند ، بر آن حضرت وارد شده و عرضه داشتند : ((ان صاحبنا حصر عن کلامک و لم تحضره حججه فقال لهم: هاتوا حججکم.

فقالوا: ان حججنا من کتاب الله .

قال لهم: فادلوا بها ف فانها احق ما اتبع و عمل به.

فقالوا: يقول الله تبارک و تعالیٰ مخبراً عن قوم من اصحاب النبی (ص) (( ویوثرون علی انفسهم و او کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه و اولئک هم المفلحون))<sup>۱</sup> فمدح فعلهم و قال: فی موضع آخر (( و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً))<sup>۲</sup> فنحن نکتفی بهذا.

فقال رجل من الجلساء: انا رأیناکم ترهّدون فی الاطعمه الطیّبه و مع ذلک تأمرون الناس بالخروج من اموالهم حتی تمتعوا انتم منها؟

فقال ابو عبد الله (ع) : دعوا عنكم ما لا ينتفع به، اخبروني ايها النفر ألكم علمٌ بناسخ القرآن من منسوخه و محكمه و متشابهه الذى فى مثله ضلّ من ضلّ و هلك من هلك من هذه الامة فقالوا له او بعضه، فاما كلّ فلا.

فقال لهم: من هيهنا أتيتم و كذلك احاديث رسول الله (ص)  
فاما ذكرم مناخبار الله ايانا فى كتابه القوم الذين أخبر عنهم بحسن فعالهم فقد كان مباحاً  
جائزاً و لم يكونوا نهوا عنه و ثوابهم منه على الله و ذلك إن الله جلّ و تقدّس أمر بخلاف ما  
عملوا به فصار أمره نا سخاً لفعالهم و كان نهى الله تبارك و تعالى رحمه منه

١. حشر؛ آه ٩.

٢. انسان ، آيه ٨

((٥٥))

للمؤمنين و نظراً لكيلا يضرّوا بانفسهم و عيالاتهم منهم الضغف الصغار والولدان و الشيخ الفنى  
و العجوز الكبيرة الذين لا يبصرون على الجوع فان تصدّقت بر غيفى و لا رغيف لى غيره  
ضاعوا و هلكوا جوعاً فمن ثمّ قال رسول الله (ص) : خمس تمرات او خمس او دنانير أو  
دراهم يملكها الانسان و هو يريد ان يمضيه فأفضلها ما أنفقه الانسان على والديه ، ثم الثانية  
على نفسه و عياله ، ثم الثالثة على قرابته و اخوانه المؤمنين ثم الرابعة على جيرانه الفقراء ، ثم  
الخامسة فى سبيل الله و هو أحسها قدراً. و قال النبى للانصارى حين اعتق عند موته خمسة او  
سته من الرقيق و لم يكن يملك غيرهم و له اولاد صغار: لو اعلمتوني امره ما تركتكم تدفونونه  
مع المسلمين ترك صبيّة صغاراً يتكفّفون الناس.

ثم قال: حدثنى أبى انّ النبى (ص) قال: ((ابدأ بمن تعول، ألدنى فالأدنى)) ثم هذا ما نطق به  
تاكتاب ردّاً لقولكم و نهياً عنه مفروضاً من الله العزيز الحكيم قال تعالى: (( والذين اذا انفقوا  
لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواماً )) ١ افلا ترون انّ الله تبارك و تعالى قال غير ما  
أراكم تدعون الناس اليه من الاثرة على انفسهم و سمى من فعل ما تدعون الناس اليه مسرفاً و

فی غیر آیه من کتاب الله یقول (( ان الله یا یحب المفسرین )) ۲؛ رفیق نا از پاسخ شما در مانده است و دلیلی به نظرش نیامد، امام (ع) بدانان فرمود: شما خود، دلالتان را اقامه کنید گفتند: دلایل و براهین ما از کتاب خداست.

امام فرمود: آن ها را بیاورید زیرا دلایل قرآنی شایسته پیروی و عمل است. گفتند: خدای تبارک و تعالی از ماجرای جمعی از یاران رسول اکرم خبر داده و می فرماید ((و آن ها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند، کسانی که از بخت و حرص نفس خویش باز داشته شده اند، رستگارند)) و بدین سان عمل آن ها را ستوده و در جای دیگر فرموده است: ((و غذای خود را با این که به آن علاقه و نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می خوراند)) و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم. یکی از حاضرین بدانان (صوفیان) گفت: ما مشاهده می کنیم که شما از خوراکی های پاکیزه و لذیذ، خودداری می کنید ولی به مردم فرمان می دهید دست از اموالشان بردارند تا شما از آن ها بهره بگیرید! امام صادق (ع) فرمود: از بیان موضوعات غیر سودمند پرهیزید و به من بگویید: آیا شما به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن که بخشی از این امت از

---

۱. فرقان، آیه ۶۷.

۲. انعام، آیه ۱۴۱.

((۵۶))

همین رهگذر به گمراهی افتاده و به علاکت رسیدند، آشنایی دارید؟ عرض کردند: بخشی را می دانیم ولی از تمام آن آگاه نیستیم. امام (ع) به آنان فرمود: گرفتاری های شما از همین جاست و احادیث رسول اکرم (ص) نیز دارای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است ولی آن چه را در مورد ما یادآور شدید که خداوند در کتابش بدان یادآور شده در مورد کسانی که خدا عملشان را پسندیده است، باید

بدانید که آن کار برای آنان جایز و روا بوده و از انجام آن نهی نشده بودند و در این راستا اجر و پاداش آن ها با خدا بوده است . از سویی، خداوند عزوجل بر خلاف عمل آن ها فرمان داده . بنابراین ، فرنان الهی عمل آن ها را نسخ کرده است و نهی خداوند برای مومنین رحمت است تا به خود و اعضای خانواده خویش که در جمه آنان کوچکترها و کودکان و پیرمردان سالخورده و پیره زنانی که صبر و تحمل و گرسنگی ندارند، وجود دارد آسیبی نرسانند. اگر من قرص نانی را که در اختیار دارم صدقه دهم و غیر از آن چیزی نداشته باشم ، این جمع از گرسنگی به تباعی و هلاکت می رسند . به همین دلیل رسول خدا(ص) فرمود: انسان اگر مالک پنج دانه خرما یا پنج قرص نان یا پنج دینار و درهم باشد و قصد انفاق آن ها را داشته باشد ، از همه با فضیلت تر آن مقداری است که به پدر و مادر انفاق می کند در رتبه بعدی خود و خانواده اش و مرحله سوم: خویشان و برادران مومن ، چهارم: همسایگان تهی دست و در مرحله پنجم: آن ها را در راه خدا انفاق کند ، که ارزش آن از همه کمتر است.

پیامبر اکرم(ص) در مورد مردی از انصار که هنگام مرگ با این که فرزندان خردسالی داشت، پنج یا شش بندهای را که تنها سرمایهاش بود، آزاد کرد فرمود: اگر قبلاً این ماجرا را به اطلاع من رسانده بودید از دفن وی در گورستان مسلمان ها جلوگیری می کردم زیرا او فرزندان خردسالی دارد که پس از وی به دریوزگی افتاده و دست نیاز مردم دراز خواهند کرد.

سپس امام(ع) فرمود: پدرم برایم نقل کرد که نبی اکرم(ص) فرمود: نخست از ناخوری هایت آغاز کن و سپس به ترتیب ، هر دسته که نزدیک ترند و در این زمینه کتاب خدای عزیز و حکیم بر ردّ گفته شما ، سخن گفته و از آن نهی کرده است آن جا که فرمود : ((و آنان که هرگاه انفاق کنند نه اهل اسراف اند و نه اهل سخت گیری، بلکه میانه رو هستند.)) آیا ملاحظه نمی کنید که خدای تبارک و تعالی بر خلاف دیدگاه شما که مردم را به مقدم

داشتن دیگران بر خود، فرا میخوانید، سخن گفته است؟ و آن دسته از کسانی را که به گفته ما عمل کنند، اهل اسراف دانسته در آیات متعددی از قرآن می فرماید: ((به راستی خداوند، اهل اسراف را دوست ندارد))

فنهاهم عن الاسراف و نهاهم عن التقتير لكن امر بين امرين لا يعطى جميع ما عنده ثم يدعو الله ان يرزقه الله فلا يستجيب له للحديث الذي جاء عن النبي (ص): ان اصنافاً من امتي لا يستجاب لهم دعاؤهم: رجا يدعو على والديه و رجل يدعو على غريم ذهب له بماله ولم يكتب عليه و لم يشهد عليه و رجل يدعو على امرأته و قد جعل الله تخلياً سبيلها بيده و رجل يقعد في البيت و يقول: يا ربّ ارزقني و لا يخرج و لا يطلب الرزق فيقول الله عزّ وجلّ عبدی اَوَلَمْ اجعل لك السبيل الى الطلب و الضرب في الارض بجوارح صحيحة لتكون قد اعذرت فيما بيني و بينك في الطلب لا تباع امری و لكي لا تكون كلاًّ علیاهلی فان شئتُ رزقتك و ان شئتُ قترتُ عليك و انت معذور عندي.

و رجل رزقه الله مالاً كثيراً فانفقّه ثم أقبل يدعو يل ربّ ارزقني فيقول الله عزّ وجلّ: المأرزقك رزقا واسعاً فهلا اقتصدت فيه كما امرتك و لم تسرف و قد نهيتك عن الاسراف؟ و رجل يدعو في قطيعة رحم.

ثم علم الله نبيّه كيف ينفق و ذك انه كانت عنده أوقية من ذهب فكره أن تبیت عنده فتصدّق بها فاصبح و ليس عنده شيء و جاءه من سئله فلم بكن عنده ما يعطيه فلامه السائل و اغتمّ هو حيث لم يكن عنده ما يعطيه و كان رحيماً رفيقاً فادب الله تعالى نبيّه بأمره ايّاه فقال: ((و لا تجعت يدك مغلوله الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً))<sup>۱</sup> يقول انّ الناس قد يستلونك و لا يعذرونك فاذا اعطيت جميع ما عندك قد حسرت من المال؛

بدین ترتیب، آن ها را از اسراف و سخت گیر نهی کرد ولی به حالتی از اعتدال، فرمان داد به گونه ای که فرد هر چه را دارد انفاق نکند و سپس از خدا بخواهد او را روزی دهد و دعایش مستجاب نشود زیرا در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) رسیده که اصنافی از مردم دعایشان مستجاب نمی شود.

الف) کسی که بر پدر و مادرش بانگ زند.

ب) کسی که بر بدهکاری که مالش از دست رفته و نوشته و گواهی بر آن ندارد،

۱. اسراء، آیه ۳۱.

((۵۸))

سخت گیرد.

ج) مردی که همسرش را نفرین کند با این که خداوند اختیار رهایی (طلاق) او را در دست مرد قرار داده است و مردی که در خانه بنشیند و بگوید: پروردگارا! به من روزی برسان و در پی کسب روزی از خانه بیرون نرود.

خدای عز و جل به چنین فردی می فرماید: بنده من! آیا راه بدست آوردن روزی را با اعضای سالم بدنت برای تو فراهم نساختم؟ تا برای پیروی فرامان من، جهت کسب روزی، میان من خود عذری بیاوری و سربار خانواده ات باشی؟ اگر بخواهم تو را روزی می دهم و گرنه بر تو سخت خواهم گرفتو تو در پیشگاهم معذوری.

د) فردی که خداوند به آن روزی فراوان اعطا می کند و او همه را انفاق می کند و سپس به درگاه خدا رو آورده و عرضه می دارد: پروردگارا! به من روزی عنایت کن - خدای عز و جل می فرماید: آیا به تو رزق و روزی فراوان ندادم؟ چرا آنگونه که به تو فرمان دادم در آن میانه روی نکردی؟ چرا به اسراف رو آوردی با این که تو را از اسراف نهی کرده بودم؟ ه) مردی که در حال قطع رابطه با خویاوندانش مرا می خواند.

سپس خداوند به پیامبرش چگونه انفاق نمودن را یاد داد، بدین ترتیب که، نزد حضرت چند مثقال طلا بود و دوست نداشت حتی یک شب نزد وی باشند از این رو، آن ها را صدقه داد و نزدش چیزی نماند و اتفاقاً آن روز فقیری نزدش آمد و از او مالی در خواست کرد و حضرت چیزی در اختیار نداشت به او بدهد و مورد سرزنش فقیر قرار گرفت و حضرت نیز به جهت در اختیار نداشتن چیزی، اندوهگین شد، آن هم شخصیتی که سزشار از مهر

و محبت بود و بدین سان ، خداوند با این فرمان ، پیامبرش را تأدیب نمود و فرمود: (( نه هرگز دست خود را (در احسان و نیکی) محکم بسته بدار و نه بسیار باز و گشاده دار که هر کدام را انجام دهی ، به نکوهش و حسرت خواهی نشست)). منظور خداوند این است که : مردم گاهی ا تو خواسته ای دارند و معذرت نمی دارند بنابراین، اگر همه آنچه در اختیار داری انفاق کنی دست از اموالت تهی خواهد شد.

((فهذه احادیث رسول الله (ص) يصدقها الكتاب و الكتاب يصدقّه اهله من المومنين و قال ابوبكر عند موته: حيث قيل له أوص فقال: أوصي بالخمس و الخمس كثير فانّ الله تعالى قد رضى بالخمس فأوصي بالخمس و قد جعل الله له الثلث عند موته و لو ان الثلث خير له

((۵۹))

أوصى به.

ثم من قد عملتم من بعده في فضله و زهده سلمان و ابوذر رضى الله عنهما فاما سلمان فكان اذا أخذ عطاء رفع منه قوته لسنته حتى يحضر عطاؤه من قابل.

ف قيل له: يا ابا عبد الله! انت في زهدك تصنع هذا و انت لا تدري لعلك تموت اليوم او غداً فكان جوابه أن قال: مالكم لا ترجون لى البقاء كما خفتم علىّ الفناء أو ما عملتم ايها الجهلة ان النفس قد تلتاث على صاحبها فذا لم يكن لها من العيش ما تعمدت عليه فاذا هي احرزت معيشتها اطمأنت.

و اما ابوذر ، فكانت له نويقات و شويهاات يحلبها و يذبح منها اذا اشتهى اهله اللحم او نزل به ضيف او رأى باهل الماء الذين هم معه خصاصةً نحرلهم الجزور او من الشياه قدر ما يذهب عنهم بقرم اللحم فيقسمه بينهم و يأخذ هو كنصيب واحد منهم لا يتفضلّ عليهم و من أزهد من هؤلاء؟ و قد قال منهم رسول الله (ص) ما قال و لم يبلغ من أمرهما أن صارا يملكان شيئاً البتة كما تامرون الناس بالقاء امتعتم و شيئهم و يوثرون به على انفسهم و عيالاتهم؛

آن چه یادآوری شد احادیث رسول اکرم (ص) است که قرآن آنها را تصدیق می کند و قرآن را نیز مؤمنان تصدیق می نمایند . وقتی به ابوبکر به هنگام مرگش گفته شد : وصیت کن ، او به یک پنجم اموالش وصیت کرد و یک پنجم ، مقدار هنگفتی بشمار می آمد و خدای متعال در حقیقت به یک پنجم راضی شد و او نیز به یک پنجم وصیت کرد در صورتی که خداوند به هنگام مرگش به او (و هر کس دیگر ) حق وصیت در یک سوم مالش را داده بود و اگر می دانست یک سوم برایش بهتر است، بدان وصیت می کرد آنگاه کسانی را که پس از او در فضیلت و برتری و زهد سراق دارید سلمان و ابوذراند که سلمان هر گاه دریافتی خویش را از بیت المال می گرفت ، به اندازه خوارک یک ساله خود تا هنگام تقسیم بعدی بیت المال بر می داشت: بدو گفته شد: ای ابو عبدالله! تو در زهد و پارسایت این گونه عمل میکنی، از مرگ چه خبر داری ؟ شاید امروز یا فردا به سراق آید ؟ سلمان پاسخ داد: چرا همانگونه که بر مردنم بیمناکید به زنده بودنم امید ندارید؟ ای نابخردان آیا نمی دانید که نفس گاهی صاحبش را اگر تهی دست باشد ، دیوانه می سازد آنگاه که تامین شد، آرامش می یابد.

ابوذر نیز دارای شتر و گوسفند بود که از شیر آن ها استفاده می کرد که هر گاه خانواده اش تمایل به گوشت داشتند و یا مهمانی برایش از راه می رسید و یا بادیه نشینان را نیازمند

((۶۰))

می دید، برایشان گوسفند ذبح می کرد و شتر نحر می نمود به اندازه ای که نیاز آن ها را به گوشت برطرف سازند و آن را میانشان تقسیم می کرد. خود نیز به اندازه سهمیه آنان بر می داشت و خویش را از آنان برتر نمی شمرد چه کسی پارسا تر از اینان افرادی را سراغ دارد که رسول خدا (ص) درباره آنان، آن همه سخن گفته است؟ ولی با این همه ، کار آن ها به جایی کشیده نشد که چیزی در اختیار نداشته باشند آن گونه که شما به مردم فرمان می دهید تا از اموال و اثاثیه خود دست بردارند و دیگران را بر خود و خانواده خویش مقدم بدارند. واعلمو ایها النفر انی سمعتُ اُبی یروی عن آبائه ان رسول الله (ص) قال یوماً : ما عجتُ من شیئی کعجبی من المومن ان قرض جسده فی الدنيا بالمقاریض کان خیراً له و ان



ملك مشارق الارض و مغاربها كان خيراً له فكل ما يصنع الله به كان خيراً له فليت شعري هل يحيق فيكم ما قد شرحت لكم منذ اليوم ام أزيدكم أو ما عملتم ان الله جل اسمه قد فرض على المومنين في أوّل الامر ان يقاتل الرجل منهم عشرة من المشركين و ليس له آن يولى وجهه عنهم ومن ولّاهم يومئذ دبره فقد تبوأ مقعده من النار ثم حولها من حالهم رحمه منى لهم فصار الرجل منهم عليه ان يقاتل رجلين من المشركين تخفيفاً من الله عزوجل للمومنين فنسخ الرجلان العشرة و اخبرونى ايضاً عن القضاء أجورة هم حيث يقضون على الرجل منكم نفقه امرأته اذا قال إني زاهد و انه لا شئنى لى؟

فان قلت جورة ظلمتم (ظلمكم - خ) اهل الاسلام و ان قلت بل عدلّ خصمتم انفسكم و حيث تردّون صدقة من تصدّق على المساكين عند الموت باكثر من الثلث.

اخبرونى لو كان الناس كلهم كالذين تريدون زهاداً لا حاجة لهم فى متاع غيرهم فعلى من كان يتصدّق بكفارات الأيمان و النذور و الصدقات من فرض الزكوة من الإبل و الغنم و البقر و غير ذلك من الذهب و الفضّة و التمر و الزبيب و سائر ما قد وجبت فيه الزكوة من الإبل و البقر و الغنم و غير ذلك اذا كان الامر كما تقولون لا ينبغي لأحد أن يحبس شيئاً من عرض الدنيا الاّ دّمه و ان كانت به خصاصة فبئسما ذهبتم اليه و حملتم الناس عليه من الجهل بكتاب الله و سنّه نبّيه و احاديثه التى يصدّقها الكتاب المنزل و ردّكم ايّاها لجهالتكم و ترككم النظر فى غرائب القرآن من التفسير بالناسخ و المنسوخ و المحكم و المتشابه و الأمر و النهى؛

اي افراد! آگاه باشید: از پدرم شنیدم، از پدرانش رواین کرده که روزی رسول خدا (ع) فرمود: از هیچ چیز مانند مومن شگفت زده نمى شوم که اگر در دنیا بدنش را قیچی قطعه قطعه کند برایش بهتر است و اگر شرق و غرب گیتی را مالک شود برایش بهتر است.

((٤١))

هر چه خدا با او انجام ده برایش بهتر است کاش مى دانستم آیا آن چه را امروز برایتان تشریح کردم در شما تأثیر داشتیا بیشتر برایتان توضیح دهم ؟ آیا نمى دانید خدای عزوجل

در آغاز، بر مومنان واجب ساخته بود که یک تن از آنان در برابر ده تن از مشرکان بجنگد و از آن ها رو برنگرداند و اگر کسی از آن جنگ رو گردان شود، جایگاهش در آتش دوزخ است. سپس با لطف و رحمت خویش آن را تغییر داد و بر هر مومنی واجب شد با دوتن از مشرکان مبارزه کند و این تخفیف از ناحیه خدای عزوجل به مومنین عنایت شد و بدین سان، جنگ دو تن در برابر ده تن، نسخ شد.

نیز به من خبر دهید آیا قاضیان و داوران وقتی بر مردی که می گوید: زاهدم و چیزی در اختیار مدارم، حکم به پرداخت خرجی همسرش می کنند، بر او ستم روا می دارند یا خیر؟ اگر بگویید: ستم کرده اند، به مسلمانان ظلم کرده اید و اگر بگویید: به عدالت رفتار کرده اند، با خویش به دشمنی برخاسته اید و صدقه کسی را که به هنگام مرگش، بیش از یک سوم مالش را، به فقرا صدقه می دهد، پذیرا نمی شوید.

به من خبر دهید، اگر همه مردم همانگونه که مقصود شماست زاهد و پارسا باشند نیازی به کالای دیگران ندارند، بنابراین، اموال مربوط به کفّاره های سوگند ها و نذورات و صدقات و زکات شتر و گوسفند و گاو و دیگر اشیاء نظیر طلا و نقره و خرما و کشمش و سایر چیزهایی که زکات آن ها واجب است مانند شتر و گاو و گوسفند و دیگر اشیاء، به چه کسانی باید پرداخت شود؟ اگر موضوع همان گونه است که شما می گوید: هیچ کس نباید چیزی از مال دنیا نگاه دارد بلکه باید آن را همواره انفاق کند هر چند بدان نیاز داشته باشد. شیوه ای که شما برگزیده اید و با استفاده از ناآشنایی مردم به کتاب خدا و سنت پیامبرش و احادیث آن حضرت که مورد تصدیق کتاب اله است، آنان را وادار به این کار کرده اید، کاری بس ناپسند است. شما از سر نادانی، آیات و احادیث را ردّ نموده اید و از اندیشیدن در قرآن و تفسیر آن و آشنایی به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی اش، دست برداشتید.))

((واخبرونی عن سلیمان بن داود(ع) حیث سال الله مُلکاً لا ینبغی لا حد من بعده فاعطاه الله ذلک و کان یقول الحق و یعمل به، ثم لم نجد الله عزوجل عاب ذلک علیه و لا احد من

المومنین، ثم داود النبی (ع) قبله فی ملکه و شدۀ سلطانه ، ثم يوسف النبی (ع) حیث قال  
لملک

((٦٢))

المصر ((اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم)) فکاد من امره الذی کان اختار مملکۀ  
الملک و ماحولها الی الیمین فکانوا یمتارون الطعام من عنده لمجاعة اصابتهم و کان یقول  
الحق و یعمل به، فلم نجد احداً عاب ذلك علیه ، ثم ذوالقرنین عبد احب الله فأحبّه و طوی له  
الاسباب و ملکہ مشارق الارض و مغاربها و کان یقول الحق و یعمل به ، ثم لم نجد احداً  
عاب ذلك علیه ، فتأذّبوا ایّها النفر بآداب الله المومنین و اقتصروا علی امرالله و نبیّه ۲ و دعوا  
عنکم ما اشتبه علیکم مما لاعلم لکم به و ردّوا العلم الی اه توجروا و تعذّروا عندالله تبارک و  
تعالی و کونوا فی طلب علم الناسخ من القرآن من منسوخه و محکمه من متشابهه و مأحلّ  
الله فیہ مما حرم فأنّه اقرب لکم من الله و ابعدهم من الجهل و دعوا الجهالة لأهلها فان اهل  
الجهل کثیر و اه قلیل ۳ و قد قال الله تبارک و تعالی ((وفوق کل ذی علم علیم)) ۴

در مورد حضرت سلیمان بن داود (ع) چه می گوئید؟ آن گاه که از خداوند ملک و سلطنتی  
خواست که هیچ کس پس از او چنان سلطنتی نباشد و خداوند خواسته اش را برآورد. آن  
حضرت به حق سخن می گفت و بدان عمل می کرد و هیچ گاه نیافتیم خدای عزوجل و نه  
هیچ یک از مومنین ، این کار را یر او عیب بگیرند ، سپس داود پیامبر که قبل از سلیمان می  
زیست و دارای ملک و سلطنت و قدرت بود و پس از او حضرت یوسف (ع) که یه پادشاه  
مصر گفت : (( مرا بر گنجینه های زمین بگمار که فردی امین و آگاه هستم )) و کارش به  
جایی رسید که قلمرو حکومتش تا کشور یمن گسترش یابد و مردم در اثر قحطی و  
خشکسالی مواد غذایی را از کشور او به دیار خود حمل می کردند وی نیز به حق سخن می  
گفت و به حق عمل می کرد و ندیدیم کسی این کار را برآن حضرت عیب شمرده باشد.  
پس از او ذوالقرنین ، بنده ای که دوستدار خدا بود و خدا نیز او را دوست داشت و علل

اسباب مادی را مسخر وی گرداند و شرق و غرب گیتی را تحت سلطه اش قرار داد. او نیز به حق سخن می گفت و بدان عمل می کرد و سراغ نداریم کسی از او عیب جوئی کرده باشد.

ای جمع! با آداب و رسومی که خدا برای مومنین قرار داده، خویش را آراسته سازید و

۱. یوسف، آیه ۵۶.

۲. در منبع اصلی و بحار: علی امرالله ونهیة وارد شده است.

۳. کافی ج ۵ ص ۶۵.

۴. یوسف، آیه ۷۶.

((۶۳))

به آن چه که خدا و پیامبرش فرمان داده اند، اکتفا کنید و از آن چه بر شما مشتبه است و بدان آگاهی ندارید، دست بردارید و علم و دانش را به اهلش برگردانید، پاداش ببرید و در پیشگاه خدای تبارک و تعالی معذور باشید و در پی دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن، برآیید و آن چه را در آن حلال کرده از حرامش بازشناسید، زیرا این کار سبب نزدیکی شما به خدا و دوریتان از جهل و نادانی می شود، نابخردی و جهل را به اهلش وانهدید که نابخردان فراوان و دانشوران اندکند و خدای متعال فرمود: ((و برتر از هر صاحب علم و دانشی، عالم و دانشوری وجود دارد)).

آن چه را این حدیث شریف در بردارد برای آنان که در آن بیندیشند، پند دهنده و بای اهل دقت که محتوایش را باور دارند کافی است عاملی بازدارنده تلقی شود، زیرا مطالبی را که در آن وجود دارد ضلالت و گمراهی را سرکوب و نیرنگ و وهم و خیال را از ریشه و بن بر می کند و راه هر گونه گفت و گو را بر منصفان می بندد، در این حدیث به صوفی گری نسبت جهل و نابخردی و بدعت گذاری و تسلیم نشدن به قرآن و پیروی نکردن از آن و روگردانی از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و تمایل به حعل و اختراع، داده شده است.

اعتقادات آن ها بر مبنای حجّیت سخن و کردار ابوبکر است زیرا از علم و دانش صحیح و اهل آن روگردانند و آن چه را خدا واجب ساخته به انکار برخاسته و حرام خدا حلال شمرده اند و در مورد پیشوایان معصوم (ع) گستاخانه سخن گفته اند. این حدیث آنان را مخالف شرع دانسته و علاقه مند به دنیا و جاهل و نابخرد و اموری از این قبیل ... شمرده است که برخی از آن موارد در تنقّر و انزجار و دوری جستن از آن ها کافی به نظر می رسد. به جانم سوگند ! آنان که در خوب بودند بیدار و کسانی را که گوش شنوا داشتند ، آگاه ساختم.

۱۱- شیخ صدوق (رحمة الله) در ((عیون الاخبار)) و ((معانی الاخبار)) ۱ و دیگر کتب خویش و طبرسی (رحمة الله) آن را در ((احتجاج)) ۲ و گروهی از علمای ما از امام صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود ((من اتبع هواه و اعجب برأیه کان کرّجلاً سمعتُ غثاء العامه تعظّمه و تصفه، فاحببتُ لقاءه فوقفتُ منتبذاً عنهم مغشی (متغشياً- خ) بلثام، انظر الیه و الیهم، فما زالیراوغهم حتی خالف

۱. ص ۲۹ چاپ نجف.

۲. ج ۲ ص ۱۲۹.

((۶۴))

طریقهم و فارقهم و لم یقر، فتقرت العوام عنه لحوائجهم و تبعته أفتو أثره فام یلبث أن مرّ بخباز فتغفله فأخذ من دكانه رغیفین مسارقة فتعجبت منه، ثم قلتُ فی نفسی: لعلّه معامله، ثم مرّ یعده بصاحب رمان فما زال به حتی تغفله فأخذ من عنده رمانتین مسارقة فتعجبت منه ثم قلتُ فی نفسی: لعلّها معامله، ثم قلتُ و (اقول- خ) : و ما حاجته الی مسارقة؟ ثم لو أزل اتّبعه حتی مرّ بمریض فوضع الرغیفین و الرمانتین بین یدیه و مشی (ومضی- خ) فتبعته حتی استقرّ فی بقعة من صحراء فقلت له: یا اعد الله فقد سمعت بك فأحببت لقاءك فلقتیک لكنی رأیت منك ماشغل قلبی و انی سائلک عنه لیزول عني به شغل قلبی.

قال: و ماهو؟

قلت: رأيتك مررت بخباز فسرقته منه رغيفين ثم بصاحب الرمان فسرقته منه رمانتين.

قال: فقال لي قبل كل شيء: حدثني من انت؟

قلت: رجل من اولاد آدم من امه محمد(ص).

قال: حدثني ممن انت؟

قلت: رجل من اهل بيت رسول الله(ص).

قال: اين بلدك؟

قلت: المدينه.

قال: لعلك جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن ابي طالب(ع).

قلت: بلى.

قال: فما ينفعك من(شرف-خ) اصلك مع جهلك بما سرقته به ١ و تركك علم جدك و

ابك فتكر ما يحب ان يجب ان يحمد و يمدح فاعله؟!

قلت: ما هو؟

قال: القرآن كتاب الله.

قلت: و ما الذي جهلت منه؟

قال: قول الله عزوجل (( ما جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسيئه فلا يجز الا مثلها )) ٢ و

اني لما سرقته الرغيفين كانت سيئتين و لما سرقته الرمانتين كانت سيئتين فهذه اربع سيئات

فلما تصدقت بكل واحده منهما كانت اربعين حسنه فانتقص من اربعين حسنه ، اربع

١. در نسخه احتجاج و معنب الاخبار ، بما شرفت به آمده است.

٢. انعام، آيه ١٦٠.

((٦٥))

سيئات فبقی لی ست و ثلثون.

قلت: ثكلتك أمك أنت جاهل بكتاب الله ، أما سمعت الله عزوجل يقول (( انما يقتل الله من الممتقین )) ۱۱ انك لما سرقت الرغیفین كانت سیئتين و لما سرقت الرمانتين كانت سیئتين فلما دفعتهما الى غير صاحبهما بغیر امر صاحبهما كنت انما اضفت اربع سیئات الى اربع سیئات و لم تضيف اربعین حسنة الى اربع سیئات فجعل یلاحینی ، فانصرفت و تركته؛ کسی که از هوای نفس خویش پیروی نماید و خود پسندی پیشه کند نظیر مردی است که شنیدم توده نا آگاهی از مردم به عظمت از او یاد می کنند و توصیفش می نمایند علاقه مند شدم او را به گونه ای که مرا شناسد ، مشاهده کنم تا به مقام و مرتبه و جایگاهش پی ببرم . روزی او را در محلی دیدم که انبوهی از توده مردم گرد وی حلقه زده بودند ، من نقاب بر چهره و در فاصله ای دور از آنان ایستادم و نظاره گر او و مردم بودم، دیدم او همواره با آنان از در حيله و نیرنگ وارد می شود تا سرانجام راه خود را تغییر داد و از آنان جدا شد و توقف نکرد ، مردم نیز برای انجام کارهای خود ، پراکنده شدند ولی من در پی آن شخص روانه شدم، دیری نپایید که به در دکان ناوایی رسید صاحب دکان را سرگرم کرد و دو قرص نان از دکانش دزدید ، من شگفت زده شدم و با خود گفتم : شاید با او حساب و کتابی دارد ؟ پس از آن به میوه فروشی برخورد و همواره او را سرگرم می ساخت تا سرانجام دو عدد انر از او ربود، این بار نیز به شگفت آمدم و با خود گفتم : این فرد چه نیازی به سرقت و دزدی دارد ، سپس ، هم چنان وی را دنبال می کردم تا به بیماری رسید و دو قرص نان و دو انار را مقابل وی نهاد و راه افتاد ، در پی او رفتم تا در زیر بقعه ای در صحرا استقرار یافت.

بدو گفتم: ای بنده خدا! من آوازه ات را شنیده بودم و علاقه داشتم با تو دیدار کنم و اکنون به دیدارت نائل شدم ولی دیدم اموری از شما سرزد که دلم را به خود مشغول ساخته می خواهم دلیل آن ها را از شما بپرسم تا دل پریشانم برطرف شود.

مد گفت : چه اموری ؟

گفتم: دیدم شما به دکان ناوایی گذشتی و دو قرص نان از آن به سزقت بردی و سپس از صاحب انارها دو انر سرقت نمودی.

امام (ع) فرمود: وی به من گفت: قبل از هر چیز به من بگو کیستی؟  
در پاسخ او گفتم: مردی از فرزندان حضرت آدم و از امت حضرت محمد (ص)  
گفت: بگو از کدام خاندانی؟  
گفتم: از دودمان رسول خدا (ص)  
گفت: وطنت کجاست؟  
گفتم: مدینه.

گفت: شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) هستی؟  
گفتم: آری؛

گفت: اصل و شرف خاندانت برای تو چه سودی دارد که نمی دانی من آن ها را برای چه به  
سرقت بردم، از علم و دانش جدّت بی بهره ای و کاری را که باید انجام دهنده اش را مورد  
مدح و ستایش قرار گیرد، مورد اعتراض و نکوهش قرار می دهی؟!

گفتم: از کدام علم دانش بی بهره ام؟  
گفت: قرآن کتاب خدا.

گفتم: چه چیزی را از قرآن نمی دانم؟

گفت: آیه شریفه ای که می گوید: (( کسی که کار نیکی انجام می دهد ده برابر به او پاداش  
می دهند و آن کس که گناهی مرتکب شود تنها به همان اندازه کیفر می شود)) بنابراین،  
زمانی که من دو قرص نان به سرقت بردم دو گناه مرتکب شدم و با دزدیدن دو انار نیز دو  
گناه دیگر که مجموع آن چهار گناه است ولی در عوض، آن گاه هر یک را به فقیر صدقه  
دادم، چهل پاداش به شمار می آید، با این حساب چهار گناه را که از مجموع چهل پاداش  
کم نمایی، سی شش پاداش برایم می ماند!



گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، این تویی که از کتاب خدا بی خبری ، آیا نشنیده ای که خدای عزوجل فرموده اس((تنها خداوند عمل پروا پیشگان را می پذیرد)) آن گاه که تو دو قرص نان را به سرقت بردی دو گناه و با سرقت بردن دو انار ، دو گناه دیگر مرتکب شدی و زمانی که آن ها را بدون رضایت صاحبان آن ها به غیر از صاحبشان دادی چهار گناه دیگر به چهار گناه قبلی ات افزودی نه این که چهار پاداش را به چهل گناه افزوده باشی و بدین ترتیب، با من به بحث و مناقشه پرداخت و من راه افتاد و او را به حال خود رها ساختم.))

((۶۷))

امام صادق(ع) فرمود:(( بمثل هذا التأويل القبيح المستنكر، يُضَلَّون و يُضِلُّون؛با چنین تأویل و توجیهات وقاحت باری ،خود به گمراهی می افتند و دیگران را نیز به گمراهی می کشانند)) پوشیده نیست فردی که در این حدیث از او یاد شده فردی صوفی مسلک و مردمی که از آن ها یاد شد ، مریدان وی بوده اند و چنین شخصی قطعاً دانشور و عالم به شمار نمی آید چنان که از بیان حالش مشخص شد . حدیثی که بیان شد صریحاً بر راه و روش وی و امثال او خط بطلان کشیده و حکم به گمراهی وی و مریدانش نمود زیرا حور کارهای آنان بر اساس تأویل و توجیهاتی از این دست است و تردیدی نیست کسی که در تأویل ، به دروغ سخن بگوید نظیر کسی است که به قرآن دروغ بسته است و به فرض که در این خصوص صراحت نداشته باشد ولی به روشنی در آن تعریض ، کنایه و اشاره به چشم می خورد. والله اعلم.

۱۲- روایتی را جمعی ، از جمله طبرسی (رحمة الله) در کتاب ((احتجاج)) از امام رضا آورده که فرمود: علی بن حسین(ع) فرمود((إذا رايت الرجل قد حسن سمته و تماوت في منطقة و تخاضع في حرکاته فرويداً لا يغرنكم فما اکثر من يعجزه تناول الدنيا و رکوب الحرام منها لضعف نيته و مهانته و جبن قلبه فنصب الدين فحاً لها و فهو لا يزال يختل الناس

بظاهره فان تمك من حرام اقتحمه. و اذا رأيتموه (وجدتموه-خ) يعف عن المال الحرام فرويداً لا يغرتكم فان شهوات الخلق مختلفه فما اكثر من ينبو عن المال الحرام و ان كثر و يحمل نفسه على شوءاء قبيحه فيأتى منها محرماً فاذا وجد تموه يعف عن ذلك فرويداً لا يغرتكم حتى تنظروا أمع هواه يكون على عقله؟ او يكون مع عقله عليهواه؟ و كيف محبته للرياسات الباطله و زهده فيها؟ فان فى الناس من خسر الدنيا و الآخرة بترك الدنيا للرياسات الباطله افضل من لذّة الاموال و النعم المباحه المحلله فيترك ذلك اجمع طلباً للرياسة، حتى اذا قيل له: أخذته العزّة بالاثم فحسبه جهنّم و لبس المهاد فهو يخطب خطب عشواء يقوده اوّل باطله الى أبعد غايات الخسارة و يمدّه ربّه بهد طلبه لما يقدر عليه فى حيواته (طغيانه-خ) فهو يحلّ ما حرّم الله و يحرمّ ما أحلّ الله، لا يبالى ما فات من دينه اذا اسلمت له رئاسته التى قد شقى (يتقى-خ) من اجلها فاولئك الذين غضب الله عليهم و لعنهم و أعدّلهم عذاباً مهيناً.

ولكنّ الرجل، نعم الرجل هو الذى جعل هواه متّبعا لأمر الله و قواه مبذولة فى رضى الله، يرى الدّلّ مه الخواف (الحق-خ) أقرب الى عزّ الأبد من العزّ فى الباطل و يعلم أن

((٤٨))

قليل ما يحتمله من ضرّائها يؤديه الى دوام النعيم فى دار لا تبید و لا تنفد و انب كثير ما يلحقه من سرّائها ان اتّبع هواه يؤدّيه الى عذاب لا انقطاع له و لا يزول فذلکم الرجل، نعم الرجل، فبه فتمسّكوا و بسنّته فاقتدوا الى ربّكم به فتوسّلوا فأنّه لا ترد له دعوة و لا تخيب له طلبه؛ ١  
هرگاه دیدید فردی از ضاهری نیک برخوردار است و با ضعف و ملایمت سخن می گوید و در رفتارش تظاهر به فروتنی می کند، مراقب باشید فریبتان ندهد. زیرا چه بسیار افرادی که به دلیل ضعف نیت و سستی و زبونی و بیم و هراس، توفیق دست یابی به رزق و برق دنیا و بهره وری حرام از آن را، نیافته است به همین سبب دین و د را چون دامی بر سر راه رسیدن به آن گسترده است. چنین فردی اظاهر سازی خود همواره در پی نیرگ و فریب

مردم است اگر قدرت انجام کار حرامی بیابد. مرتکب آن خواهد شد و هر گاه مشاهده کردید وی از دست یازیدن به مال حرام، خود داری می کند مراقب باشید شما را نفریبد، زیرا خواسته های افراد متفاوت است. چه بسیار کسانی که از بدست آوردن مال و دارایی هر چند زیاد باشد، گریزانند ولی به کارهای زشت و ناپسندی، تن در می دهند و مرتکب عمل حرام می شوند. بنابراین، هر گاه دیدید این فرد از چنین اموری می پرهیزد مراقب باشید در پی نیرنگ و فریب شما نباشد تا بنگرید اندیشه اش استوار متکی نشدند به هین جهت فساد و تباهی که در اثر جهل و نادانی اش به وجود آورده به مراتب فراتر از امور پسندیده ای است که بر اساس عقل و خردش بدان پرداخته است.

اگر اندیشه اش را استوار یافتید، مراقب باشید شما را نفریبد تا پی ببرید آیا هوای نفس او بر عقلش غلبه دارد یا عقل و خردش بر هوای نفسش چیره است و علاقه اش به مقام و ریاست های بیهوده و خوداری کردنش از پذیرش آن ها تا چه اندازه است زیرا در جمع مردم عده ای به این سبب که دنیا را به خاطر دنیا ترک گفته اند، در دنیا آخرت زیان دیدند، این افراد لذت مقام و ریاست بیهوده را برتر از لذت اموال و درایی و نعمت های مباح و حلال، می پندارند. به همین دلیل، برای رسیدن پست و مقام، از همه آن ها چشم می پوشند. اگر به او تذکر داده شود که: ((لجاجت و تعصبش او را به گناه می کشاند، آتش دوزخ

---

۱. احتجاج ج ۲ ص ۵۳ چاپ نجف علامه مجلسی نیز آن را در بحار ج ۲ ص ۸۴ آورده است

((۶۹))

برایش کافی است و چه بد جایگاهی است)) وی کورکورانه می کوشد. نخستین کار بیهوده اش وی را به اوج زیان و ضرر سوق می دهد و خداوند او را پس از درخواستش یه ورطه ای می کشاند که در زندگی اش قادر به انجام آن نخواهد بود. بدین ترتیب، او حرام خدا را حلال و حلال او را حرام می شمارد و در مورد آن چه از دینش از دست رود بی پروا و

بی اعتناست . آن را فدای پست و مقام و ریاستی که به سبب آن به شقاوت گرایید، می نماید. اینان کسانی اند که خداوند لرآن ها خشم گرفته است و لهن نشان نموده و عذاب خوار کنندهای برایشان تدارک دیده است.

ولی شایسته ترین و نیک ترین فرد کسی است که هوای نفسش را تابع دستور خدا و نیروی خود را در راه رضای او صرف نماید ، ذلت همراه با بیم و هراس را برای رسیدن به عزت و سربلندی جاودانی نزدیک تر می داند تا عزت و سربلندی در باطل و بیهودگی. او به خوبی می داند اند زبانی که در این راه ببیند در سرای دیگر او را به نعمت های جاودانی که از میان رفتنی و تمام شدنی نیستند، خواهند رساند و اگر از هوای نفس خود پیروی کند ، بسیاری از سرور و شادمانی هایش ، وی را به عذاب بی پایان و همیشگی خواهند کشاند. بنابراین، چنین فردی بهترین الگوست، از این رو، به دامانش چنگ زنید و از راه و روش وی پیروی کنید و به واسطه او به پیشگاه پروردگار خویش توسل جوید زیرا نه دعایش رد شدنی است و نه خواسته اش به نومیدی می گراید.))

پوشیده نیست که در حدیث یاد شده ، سران صوفی مورد کنایه اند و شیوه و رفتار پست آنان به صراحت مورد نکوهش قرار گرفته است زیرا آن ها از اقسام نکوهیده بیان شده در حدیث ، خارج نیستند. والله اعلم.

هشتم: شیعه امامیه و کلیه فرقه دوازده امامی ، بر بطلان تصوف و مردود دانستن صوفی گری از زمان پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) تا زمان های نه چندان دور ، اجماع و اتفاق دارند و همواره به پیروی از پیشوایان خود، این افراد را مورد اعتراض قرار می دهند که بخشی از روایات رسیده از آن بزرگواران را ملاحظه نمودید و دز باب نخست این کتاب نیز روایاتی دال بر این معنا یاد آوری شد و به یاری خدای متعال روایات دیگری دال بر این موضوع بیان خواهد شد . بنابراین، داخل بودن ائمه(ع) در این اجماع با قطع و یقین مشخص است، پس حجّیت آن روشن خواهد بود و به صحت آن پی می بریم و این واقعیت از حالات شیعه امامیه به روشنی پیداست و کسانی که به حالات آنان آشنایی داشته و یا کتب

آن ها را مطالعه کرده باشند به همین نتیجه خواهند رسید با این همه، اجماع یاد شه از سوی جمعی از بزرگان شیعه نقل شده و عده‌ای از بزرگان و فرزندان آن ها بدان تصریح نموده اند که به خواست خدای متعال با برخی اسامی آن ها و نیز موافقت ائمه (ع) با اجماع یاد شده که از احادیث گذشته و امثال آن بر می آید آشنا خواهید شد به گونه ای که ملاحظه خواهید کرد چنین نامی (صوفی) را هیچ کس یر آن ها اطلاق نکرده و شیعیان و پیروانش نیز، چنین نسبتی را به آن ها نداده اند.

شیعه و سنی از شقیق بلخی روایت کرده اند که گفت: رهسپار مراسم حج شدم مردی را گندمگون و تنها و بی زاد و توشه در راه دیدم، با خویش گفتم: این مرد باید صوفی باشد و قصد دارد سربار مردم شود، دیدم نگاهی به من کرد و گفت: ای شقیق! ((اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن إثم؛ از بسیاری از ظن و گمان ها پرهیزید که برخی از آنها گناه شمرده می شود)) من از آنچه درباره او اندیشیده بودم پشیمان شدم و با خود گفتم: وی از صالحان و شایسته گان است چون مرا به نام یاد کرد و به آن چه در درونم می انیشیدم آگاهم ساخت بار دیگر مرا دید و گفت: ای شقیق! ((و إني لغفّار لمن آمن وعمل صالحاً ثم اهتدى؛ من در مورد آنان که ایمان آورده اند و کردار شایسته انجام دهند و راه هدایت پویند، بسیار بخشنده ام)) وقتی به مکه رسیدیم درباره او به پرس و جو پرداختم به من گفته شد: وی موسی بن جعفر است. ۱. ملاحظه کنید، شقیق، چگونه کسی را که نسبت تصوف به وی داده مورد نکوهش قرار می هد؛ تصوفی که هیچ گونه دستوری از شرع در آن مورد نرسیده است و آن گاه امام وی را از پوئیدن چنین مسلکی نهی می کند و بدو فرمان می دهد از این تهمت پرهیزد و از نامگذاری تصوف ناخرسند است و هنگامی که شقیق وی را صالح نام می برد، چون موافق با دستورات شرع است، خرسند می شود و این عمل را از او به منزله توبه و هدایت عمل نیک تلقی می کند. از این جا پی می بریم که نسبت نخست، گناه و گمراهی و عمل زشتی و ناپسند به شمار می آمده و همه این امور واضح و روشن است.

نباید تصور شود که اعتراض و نکوهش امام در مورد شخصی که به وی نسبت تصوف داد بدان جهت بود که آن شخص درباره او گفت: وی قصد دارد سربار  
۱. بحرانی این روایت را به طور کامل در حیلۃ الابرار، ج ۲ ص ۲۴۵ آورده است.

((۷۱))

مردم شود، زیرا گوینده این سخن به هنگام بیان کفایت و شایستگی امام، جمله یاد شده را صریحاً نفی کرده است و اگر منظورش آن چه را ما اظهار داشتیم نبود، بیهوده محسوب می شد. بنابراین، مشخص شد که کلمه تصوف ریشه شرعی ندارد. بدین سان، چگونه ممکن است در این جا از صوفی یاد شود با این فرض که داخل در عام نباشد و سپس امام آن گونه به صراحت سخن بگوید؟ آیا این موضوع جز گمراه ساختن مردم چیز دیگری است؟ پس به خوبی روشن است که منظور، همان نسبت ((تصوف)) بوده و یا این نسبت در آن نقش اساسی داشته است و دیدار طرفین نیز، حاکی از مهنای نخست است.

لازم به آگاهی است: از جمله کسانی که به نقل اجماع پرداخته اند می توان سید جلیل القدر ابوالمعالی محمد بن نعمه الله بن عبد الحسینی (رحمه الله) را نام برد. وی این اجماع را در کتابی که پیرامون ملل و ادیان تحقیق و بررسی مسلک صوفیه به نگارش آورده، نقل کرده و گفته است: بیشتر اهل سنت و جماعت، صوفی گری را مردود دانسته اند و همه شیعیان آن را رد کرده و از پیشوایان خود احادیثی در نکوهش آنان روایت کرده اند تا این که می گوید:

همه شیعیان قائل به کفر صوفیان اند و شدیداً آن ها را رد می کنند به گونه ای که در غیر مورد ضرورت، نامگذاری به صوفی را جایز نمی دانند و در این زمینه احادیث فراوانی از پیشوایان خود، روایت کرده اند.

در این جا می سزد به نام برخی از علما و دانشمندانی که صوفی گری را مردود دانسته و قائل به کفر صوفیان اند و به گمراهی آنان تصریح و در ابطال مسلک های آنان کتاب هایی نوشته و یا در برخی کتب به رد آن ها پرداخته اند، اشاره ای گذرا داشته باشیم و انعقاد اجماع از همین جا آشکار شده و نزاع پایان می یابد و مشخصاً علمای دیگر نیز با این عدّه

موافق اند و به هیچ وجه کسی در این زمینه با آنان به مخالفت برنخاسته و ما تنها به بیان نام دوازده تن از علمای یاد شده اکتفا می کنیم:

۱- شیخ مفید، محمد بن نعمان (قدس سره) نویسنده کتاب ((الرد علی اصحاب الحلاج)) است و کلیه کسانی که بر ردّ صوفیه کتاب به نگارش در آورده اند به نقل مطالبی از کتاب وی پرداخته و آن ها را در شرح حالات وی و بیان تعداد کتب او یادآور شده اند، چنان که فهرست نجاشی و رجال شیخ طوسی و دیگران آمده است و برخی موضوعات منقول از وی قبلاً یاد آوری شد و بعضی از آن، به خواست خدا در جایی

((۷۲))

مناسب تر بیان خواهد شد.

برخی از علمای ما به نقل از شیخ مفید آورده اند که در آن کتاب گفته است: خداوند تو را تأیید کند، بدان که! بسیاری در این جهان به ضاهر و با سخنانی دلنشین قائل به امامت اند ولی در باطن به کارهاس زشت آلوده اند، به ضاهر تقوا و ایمان دارند ولی در باطن کفر و دشمنی می ورزند، به وسیله دین، از دنیا کام بر می گیرند و به جهت انحراف از دین و کینه توزی با خاندان نبی اکرم (ص) میان مردم مستضعف ایجاد شبهه می کنند. ما با مشاهده این که طرفداران مسلک حلاج در جهت فریب شیعیان ناآگاه، فوق العاده دست به تلاش زده اند، تصمیم گرفتیم راه گمراه ساختن را بر آنان ببندیم و یاوه گویی های آنان را پاسخ دهیم تا با فریب کاری های خود در دام گزافه گویی و افراط، گرفتار نشوند و از راه صحیح نجات و رهایی، روگردان نشوند چنان که در مقدمه روایت نخست کتاب ((الرد علی اصحاب الحلاج)) گذشت.

هوادران حلاج کسانی اند که خود، از راه راست منحرف شده و دیگران را نیز به انحراف کشانده اند، در گفتار خویش ه حیه و نیرنگ، از عشق و محبت خدا فراوان دم زده اند و در کردار و اعتقادات تا می توانسته اند با لو دشمنی ورزیده اند.

صوقیان به جهت تألیف کتاب یاد شده توسط شیخ مفید (اعلی الله مقامه) که مفق شد راهی را که آنان در این زمینه گشوده بودند، ببندد، این شخصیت بزرگ را با آن مقام و جایگاه برجسته اش به ناسزا گرفته و ورد اهانت قرار داده اند.

پسندیده است در این جا در جهت ادای برخی از حقوق معنوی انسان فرزانه به بیان اندکی از ویژگیهای وی پردازیم تا نیک نامی و عظمت ان بزرگمرد و اعتقادات راستین وی از جمله اعتقادش به بطلان ((تصوّف)) بر همگان آشکار گردد که در این صورت چهره زشت و ناشایسته کسانی که اعتقادات وی را مورد خدشه قرار داده اند، به خوبی روشن خواهد شد.

شیخ طوسی (رحمة الله) در بیان فهرست نام علمای شیعه می گوید: محمد بن محمد بن نعمان با کنی ابو عبدالله مشهور به ((ابن المعلم)) از برجسته ترین متکلمین شیعه است که رهبری علمی شیعه در زمانش، به وی منتهی گشت و در علم کلام سرآمد و فقیهی با تجربه و کار آزموده، انسانی خوش فکر، هوشمند و حاضر جواب بود، بیش از ۲۰۰ کتاب کوچک و بزرگ به نگارش در آورد و در سال ۴۱۳ بدرود حیات گفت و هیچ کس روزی را به

((۷۳))

عظمت روز وفات وی که انبوهی از جمعیت برای نماز گزاردن بر جنازه اش حضور یافتند، سراغ ندارد در آن روز دوست و دشمن در مصیبت از دست دادن وی، اشکبار بودند. شیخ جلیل القدر ابوالعباس نجاشی در کتاب رجال ۱ خود پس از بیان نام و ذکر نسب وی به قحطان، چنین می گوید: او ((شیخ مفید)) استاد بزرگ ماست و فضیلت و مقام او در فقه و کلام و روایت وثوق و علم و دانش، مشهور تر از آن است که به وصف آید، سپس به ذکر تعدادی از کتب او از جمله کتاب ((الرّد علی اصحاب الحلاج)) پرداخته و چنان که اشاره کردیم شیخ طوسی نیز از او یاد کرده است.



علامه در خصوص می گوید: او (شیخ مفید) رحمه الله از برجسته ترین شخصیت های شیعه و رئیس و استاد همگان است. کلیه کسانی که پس از او آمده اند از خوان علمی آن بزرگمرد بهره برده اند و فضل دانش وی برتر از آن است که در وصف بگنجد، او با اعتماد ترین و آگاه ترین شخصیت زمان خود بود که ریاست و رهبری شیعیان زمانش به وی منتهی گشت.

پس از آن با بیان تمام مدح و ستایش های سابق، بر آن افزود و گفته است: ماجرای رویایی شیخ مفید که فاطمه الزهرا (ع) را در خواب دید حسنین (ع) را برای آموختن دانش نزد وی آورد و فردای آن روز فاطمه مادر سید رضی و سید مرتضی به اتفاق فرزندانش حضور شیخ مفید شرفیاب شد تا بدانان دانش بیامود، سرگذشتی مشهور است و افزون بر فضایل روشن شیخ مفید، به وضوح بر فضل و دانش آن شخصیت برجسته، دلالت دارد. از دیگر موارد بیانگر فضایل شیخ مفید سخن شیخ منتجب الدین علی بن حسین بن علی بن بابویه قمی در فهرست خود است که گفته: ابوالفرج مظفر بن علی بن حسین حمدانی، شخصیتی مورد اعتماد است و برجسته از سفیران امام زمان (ع) به شمار می آمد که ابوعبدالله شیخ مفید را در کرد و در مجلس درس سید مرتضی و شیخ صوسی حضور یافت و نزد شیخ مفید تلمذ کرد ولی نزد آن دو درس نیاموخت ابن بابویه می افزاید: این روایت را پدرم، از پدرش، از او نقل کرده است.

آن گاه تألیفات وی بر شمرده است که این خود، مقامی بس پر ارج و والا برای آن بزرگ مرد تلقی می شود و امام زمان (ع) با سخنانی حاکی از مقام و منزلت برجسته شیخ

((۷۴))

مفید به جایگاه بلند وی تصریح فرموده است.

در دوران غیبت کبری در توقیعات و نامه هایی که ولی عصر (ع) بدو فرستاد به افتخار پیام هایی از ناحیه آن حضرت نائل آمده که هیچ یک از اهل زمانش بدان ئست نیافته اند که

نظیرش را در توقیع مبارک امام به آن شخصیت بزرگ می توان یافت آن جا که فرمود ((لأخ السدید و الولی الرشید و الشیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان ادام الله إعزازه! به برادر نیک کردار و دوست آگاه و اهل خرد ، شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که خدا عزت او را پایدار سازد)).

((اما بعد ؛ سلام الله علیک ایها الولی المخلص فی الدین المخصوص فینا بالیقین؛ اما بعد؛ درود خدا بر تو ای دوست پر اخلاص در دین خدا که به اوج آگاهی و یقین پر کشیده ای))

((ونعلمک ادام الله توفیقک لنصرة الحق و اجزل ثوبتک علی نطقک عنا بالصدق انه قد أذن لنا فی تشریفک بالمکاتبه و تکلیفک ما تؤدیہ عنا الی موالینا قبلک ؛ و به تو که خدا برای یاری حق توفیق ارزانی داشته، پاداش تو را به جهت سخنان صادقانه ات از جانب ما ، افزون سازد! اعلام می داریم که از (جانب پروردگار) به ما اجازه داده شده تو را به دریافت نامه و پیام کتبی مفتخر ساخته و تو را مسئول می نمایم تا آن چه را از ناحیه ما دریافت می کنی در راستای رسالت به دوستان راستین ما برسانی))

((هذا کتابنا إلیک ایها الأخ الولی و المخلص فی ودنا الصفی و الناصر لنا الوفی، حرسک الله بعینه التی لاتنام فاحتفظ به و لا تظهر علی خطنا الذی سطرناه بما له ضمنا احداً و اذ ما فیه الی من تسکن الیه؛... هان ای برادر پر مهر و پر اخلاص و با صفایت در محبت! و ای یار و یاور باوفای ما ! این نامه ما به سوی توست ، خداوند بر چشم بیدارش که هرگز خواب بر آن چیره نمی شود ، تو را محافظت نماید. این نامه را نگاه دار و کسی را از محتوای آن چه برایت نگاشته ایم آگاه مساز و تنها برای افراد مورد اعتمادت آن را باز گو نما))

حضرت در نامه ای دیگر، چنین فرموده است ((من عبدالله المرابط فی سبیلہ الی ملهم الحق و دلیلہ ، سلام الله علیک ایها الناصر للحق الداعی علیه بکلمة الصدق ؛ از سوی بنده برگزیده خدا که مرزبان دین و مقررات الهی است به کسی که حقیقت به او الهام شده و خود راهنمای آن است . درود خدا بر تو ای یاری رسان حق! کسی که با گفتار راستین ، مردم را به سوی حق فرامی خوانی))

((وبهد ؛ فقد نظرنا مناجاتك عصمك الله بالسبب الذي و هبه لك من اوليائه و حرسك

((٧٥))

به من کید اعدائه ؛ ما ناظر نیایش راز و نیازت با خدا بوده ایم ، خداوند بدان وسیله که به سبب دوستان ویژه خود ، به تو ارزانی داشته ، وجودت را حفظ و تو را از نیرنگ دشمنانش مصون دارد))

((و نعهد اليك بيها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين ايدك بنصره الذي ايد به السلف من اوليائنا الصالحين ؛ هان ای دوست پر اخلاص که همواره در راه ما بر ضد بیداد گران تر سنگر جهاد و پیکار هستی ! خداوند همان گونه که دوستان نیک کردار ما را تأیید فرمود ، تو را نیز تأیید نماید))

((هذا كتابنا اليك ايها الولي الملهم للحق العلي باملائنا و خط ثقتنا...؛ ای دوستی که حقیقت والایی به تو الهام شده ، این نامه ما به سوی توست که به املائی ما و خط یکی از افراد مورد اعتمادمان به نگارش در آمده است))

این نامه ها را طبرسی (رحمه الله) در کتاب احتجاج و دیگر کتب . نیز دیگران نقل کرده اند . با دقت در این نامه ها ملاحظه می شود که بر صحت اعتقادات شیخ مفید تصریح دارد و از روشن ترین مراتب اعتقادات صحیح وی ، مردود دانستن تصوف است که این مسلک و هوادرانش را به شدت رد کرده و حکم به کفر آن ها نموده است و در حقیقت حضرت ولی الامر(ع) در این زمینه با وی موافقت دارد.

شیخ محمد بن شهر آشوب در کتاب ((الرجل)) در شرح حالات شیخ مفید آورده است که: حضرت صاحبی الامر (ع) وی را بدین لقب ، نامیده و این معنا از نامه شریف یاد شده حضرت به روشنی پیداست.

۲- شیخ جلیل القدر رئیس محدثان ابو جعفر بن بابویه (رحمه الله) یکی دیگر از این بزرگان است به خوبی آگاهید که آن بزرگوار به دعای حضرت صاحب الامر متولد شد، فضائل وی غیر

قابل شمارش است او در کتاب ((الاعتقاد)) و کتب حدیث نظیر ((عیون الاخبار)) ((معانی الاخبار)) ((توحید)) ((علل)) و دیگر کتب، مسلک تصوف را به شدت رد نموده و روایات فراوانی بر رد آنان نقل کرده که برخی از آن ها یاد آوری شد و به خواست خدا به بیان بعضی دیگر خواهیم پرداخت.

۳- سید مرتضی ذوالمجدین علم الهدی (رحمه الله) نیز از جمله این شخصیت هاست این انسان برجسته کتابی بر رد صوفیه نوشته که به خواست خدا به بیان آن خواهیم پرداخت و جمعی از علما و دانشمندان ما آن را یاد آور شده اند. سید مرتضی در کتب کلامی خویش ((۷۶))

تصوف را در موارد متعددی به شدت رد کرده است.

۴- از آن جمله شیخ جلیل القدر ابو جعفر طوسی شیخ الطایفه (قدس سره) است. وی از موارد متعددی از کتاب خویش نظیر همین مطالب را آورده و در کتب کلاکی خود و دیگر کتب ، ص.فی گری را عموماً و خصوصاً به شدت مردود دانسته است و در کتاب غیبت نیز همین گونه سخن گفته که به خواست خدا به بیان خواهیم پرداخت.

۵- ابن حمزه (رحمه الله) یکی از برجسته ترین علمای ما و مولف کتاب ((الهادی ال النجاء من جمیع المهلکات)) است. این شخصیت بزرگ در این کتاب روایات فراوانی بر رد و نکوهش صوفیه از شیخ مفید و دیگر علمای متقدم نقل کرده که به خواست خدا به بیان برخی از آن ها می پردازیم.

۶- شیخ جلیل القدر مورد وثوق، جعفر بن محمد دوریسی (رحمه الله) در کتاب ((الاعتقاد)) صوفیه را به ویژه در مساله حلول و وحدت ، به شدت مردود دانسته است . از جماع موضوعاتی که برخی علمای مورد اعتماد از آن کتاب نقل کرده اند به این مطلب می توان اشاره کرد که گفته است: از کسانی که مدعی زیرکی و فراست اند بسیار جای شگفتی است که در دام فریب گروه ((زراقیه)) ، فرومایه ترین گروه های بدعت گذار و پست ترین طوایف حلاجیه ، گرفتار آمده اند. افرادی که در انجام کارهای زشت و ناپسند و اختراعی و

پست و ناروای خود، تأمل و دقت ندارند و بی توجه اند که سر دادن جمله لا اله الا الله را برای خود مزمار قرار می دهند و به سان کنیزکان، آوزه خوانی می کنند و با تار و تنبور و ذکر و ورد با آنان در می آمیزند و چون خرس کوهی به رقص و پایکوبی می پردازند و با حيله و نیرنگ از نابخردان بهره کشی می کنند و تنها با ادعا دست به چنین کارهایی می زنند)) و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضل سبیلاً؛ آنان که در این دنیا کور کورانه عمل کردند در آخرت نیز همان گونه کورند. بلکه به مراتب گمراه ترند)).

۷ - علامه بزرگ شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلّی (قدس سره) در موارد متعددی از کتب خود، صوفیه را مردود دانسته که به یاری خدا به نقل برخی از عبارات کتب وی خواهیم پرداخت. او در کتاب مشهور خود در سخنانی طولانی چنین می گوید: ((پیشوا و قطبی که صوفیان بدو رجوع می کنند و به او وابسته اند، شیطان را از دجال تشخیص نمی دهد و میان حق و امر محال، تفاوت قائل نیست و بین بهشتیان و جهنمیان را تمیز نمی دهد و فضیلت جمع اندکی از بندگان خدا را بر جمعی زیاد، ذرک نمی کند. تنها به ذکر و یاد پیران روستایی

((۷۷))

و کوه نشینان و کرامات آن ها دلخوش است و به شنیدن فضایل افراد سرگردان در بیابان ها و شهر ها علاقمند است و شهرهایشان را برمی شمرد و به توصیف معجزات و کرامات زنان عابد و زاهد می پردازد و هر گاه سخنی در مورد علی و فرزندان او (ع) بشنود، رنگ از چهره اش می پرد و چشم بر هم می نهد و سیمایش برفروخته و لبانش به سفیدی می گراید و اظهار می دارد: از سخنان رافضی ها و اخبار متناقض شان، دست بردارید. او از حوادثی که میان مهاجر و انصار رخ داده و همدستی قریش بر ضد بنی هاشم، بی اطلاع است. فساد کنونی آنان، در حقیقت نتیجه همان فساد است.

زاهد و پارسا از دیدگاه نابخردان کسی است که در ظاهر ریش بلند و زبانی به ظاهر خوش دارد که اظهار فروتنی می کند و آرام گام بر می دارد. مریدان ناگاه هم مسلکش بر این تصورند که قطب و پیشوایشان به هنگام ذکر و یاد خدای بهشت از شوق و به هنگام ذکر و یاد آتش دوزخ و عذاب آن از ترس، نقش بر زمین می شود. از این رو، وی در جمع مریدانش می چرخد و خود را به حالت جنون و دیوانگی و گستاخی و تکبر میان آنان می افکند یکی را با دست راست و دیگری را با دست چپ سیلی می نوازد و از اضافه کفی که بر دهان آورده بر مریدانش آب دهان می افکند، اموال این و آن را می خورد و با سبک مغزی ف دیگران را به باد تمسخر می گیرد و به اتفاق غلامان و مریدان و شاگردانش در وقت مناسب شراب می نوشد و می رقصد و آواز سر می دهد و اگر دیگر اموری که آن ها را در وادی هلاکت می افکند، یرشمیرم ازنگارش آن ها شرم داریم و هر گاه در مجلسی سخن از اختلافیه میان می گوید: ما پیرویم، نه بدعت گذار و تنها تسلیم کردار گذشتگان خود هستیم و بدان خرسندیم)) در ادامه سخنان وی به درخواست خدا مواردی که صریحاً حکم به کفر صوفیه نموده خواهد آمد.

۸- شیخ علی بن عبدالعالی عاملی کرکی (رحمه الله) یکی دیگر از شخصیت هایی است که در ردّ صوفیه به تألیف کتابی به نام ((مطاعن المجرمیه)) پرداخته و در آن اخبار و روایات فراوان و متهددی نقل کرده که بر ردّ صوفیه و نکوهش کفر آنان دلالت دارد و دلایل عقلی متعددی را نیز در آن یاد آور شده است.

۹- فرزندش محقق، شیخ حسن (قدس سره) در کتاب ((عمده المقال فی کفر اهل الضلال)) در این زمینه سخن گفته و برخی از علمای مورد اعتماد به نقل مطالبی از او پرداخته اند که در آن کتاب گفته است: صوفیان، اتحاد وجود خدای متعال و حلول او را در وجود عارفان

جایز دانسته اند به گونه ای که برخی از آن ها پا فراتر نهاده و گفته اند: خدای سبحان خود وجود است و هر موجودی ، همان خدای متعال است و کسانی که به روش و طریقت اینان متمایل اند در مورد آنان تعصب دارند و آن ها را اولیاء خود می دانند در صورتی که به جانم سوگند! این افراد ، سران کفار و فاجران و بی دینان و از خدا بی خبران را تشکیل می دهند.

از جمله سران این گروه گمراه و گمراه گر، حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی را می توان نام برد. پدر و (رضوان الله علیه) در متاب خود ((مطاعن المجرمیه)) به نقل از علمای بزرگ و مورد وثوق شیعه در نکوهش صوفیه روایات فراوانی نقل کرده و شیخ مفید در نکوهش و بطلان شیوه و کفر و سرکشی آنان کتاب مفصلی مشتمل بر دلایل عقلی و نقلی به نگارش در آورده است.

۱۰ - عالم بزرگوار و برجسته مقدس اردبیلی یکی دیگر از بزرگانی است که کتاب ((حدیقه الشیعه)) از تألیفات آن مرد بزرگ است. وی در این کتاب مطالب فراوانی در این زمینه آورده که به نقل برخی از آن ها پرداختیم و فضیلت این انسان بزرگ ، مشهورتر از آن است که بیان شود ولی با ابن وصف صوفیان از مقام و منزلت وی کاسته و او را تحقیر کرده اند و علاقه ای به نام یاد آن نشان نمی دهند بلکه به تمسخر ، او را فقیه اردبیلی می نامند.

برخی از علمای مورد اعتماد از او نقل کرده اند که وی در آن کتاب از ۲۱ گروه صوفی نام برده و اظهار داشته که این فرقه ها به دو گروه اصلی ، حلولی و اتحادی باز می گردند و اعمال زشت و ناروای هر گروهی را به تفصیل بیان داشته است . هم چنین از او منقول است که در بیان نکوهش صوفیه گفته است: صوفیان نیز مانند ملحدان و بی دینان به تأویل و توجیه آیات قرآن و احادیث پرداخته و آن ها را موافق با دیدگاه و ادعای خویش تفسیر می کنند و به جبر و تشبیه قائل اند و خدا را جسم و دارای صورت و قابل رویت می دانند. اینان ادعای علم غیب دارند و آن را کشف می نامند و علمای گذشته شیعه در مذمت و نکوهش صوفیان ، بسیار سخن گفته و در این زمینه به تألیف کتب پرداخته اند و روایات فراوانی را بر

رد و تکفیر آن ها نقل کرده اند و نیز گفته است : ابن بابویه و شیخ مفید و ابن قولویه بر این باورند که صوفیان هم خود گمراه اند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند و در زمره غلات اند سپس می افزاید: شیخ محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشانی قائل به وحدت وجودند و هر موجودی را، خدای متعال می دانند. از این قبیل

((۷۹))

اعتقادات ، به خدای بزرگ پناه می جویم؟!

۱۱ - از جمله شخصیت های بزرگی که در این زمینه کتاب نوشته اند ، سید بزرگوار ابوالمعالی محمد بن احمد بن عبدالله حسنی ۱ است وی در سال ۴۷۵ کتابی در شرح و بیان ملک و ادیان به فارسی تألیف کرد و در آن به بیان مسلک های وفی گری پرداخت او می گوید : صوفیان نام های فراوانی دارند و بنیان گذار مسلک آنان ابو هاشم کوی است که خود، از هواداران بنی امیه است. برخی از اینان ادعای خود رهایی و غرق شدن در حق را دارند که این شیوه محکوم به بطلان است و قائل اند که : همه ما حق هستیم. از بایزید بسطامی نقل کرده اند که گفت : (( سبحانی، سبحانی، ما اعظم شأنی؛ من منزّه ام، من منزّه ام، دارای چه مقام و رتبه والایی هستم )) و این سخنان کفر آمیز را به نفی وجودش تأویل و توجیه کرده اند و حسین بن منصور حلاج نیز از همین طبقه است که ادعای خدایی کرده و بزرگترین عبادات و طاعات این افراد ، اندیشه و تفکر است و آن را بر نماز واجب ترجیح می دهند و برای ریاضت کشیدن ، خویشان را به رنج و ا می دارند. برخی از آنان بدین جهت که کارهای خویش را آشکار انجام می دهند تا مورد نکوهش مردم قرار گیرند ملامیه نامیده می شوند اینان با گوش دادن به ساز و آواز به هوسرانی پرداخته و مات و مهبوت گشته و از هوش می روند و قائل اند که : در باطن، از حق اند و در ظاهر از غیر حق و نیز می کویند : ما عارفیم و شعر می سرایند و رقص و پایکوبی می کنند و آن را شوق و اشتیاق و خود را عشاق می نامند و در سخنانشان همه از عشق دم می زنند و از



کسب و کار و تلاش دست می کشند و به راحت طلبی و تن آسایی می پردازند و مدعی اند آگاه به غیب بوده و قیافه شناسند.

بعضی دیگر با ادعای زهد و پارسایی به ازدواج تن در نمی دهند و بسیاری از عوام ساده لوح، فریب آنان را خورده و به راه رسم و شیوه آنان، تمایل نشان می دهند و از خود پاکی و نظافت نمودار می سازند و برخی در مورد بعضی دیگر احترام قائل اند و بعضی از آن ها واجبات را در سر وقت و به هنگام، انجام می دهند تا خود را معتقد بدان نشان دهند، هر چند اعتقاد بدان ندارند، شیفته شنیدن ساز و آوازند و خویش را به گونه ای که به مرز دھوشی رسیده اند، وانمود می کنند در صورتی که این عمل، از اساس و

۱. یه گمان قوی نام کتاب وی ((بیان الادیان)) و نام نویسنده اش ابوالمعالی محمد بن عبید الله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبید الله بن حسین بن علی بن ابی طالب است.

((۸۰))

ریشه ای بر خوردار نیست و بیشتر این افراد از اهل سنت اند از جمله فرقه نوریه که قائل اند: محبت، نوری جاودان و همیشگی بوده که در دل آدمی پرتو افکن و از آن آشکار گردیده است بدین ترتیب دل، مصفی و نورانی گشته است.

فرقه حلولیه بر این باورند که چون دست از هوا و هوس های خود برداشته اند صفاتی از صفات الهی حق در وجودشان حلول کرده به گونه ای که همه آنان به حق رسیده اند.

بیشتر اهل سنت و جماعت، صوفی گری را مردود می دانند و شیعیان نیز همه، این گونه اند و از پیشوایان خود احادیث فراوانی در نکوهش آنان روایت کرده و علما و دانشمندان شیعه کتاب های زیادی در ردّ کفر آنان به نگارش در آورده اند از جمله: کتاب شیخ مفید در ردّ هوادران حلاج که در آن، صوفیه را دو فرقه حلولی و تحدادی می داند و تمام شیعیان اعتقاد به کفر آن ها دارند و به شدت آنان را مردود می دانند به گونه ای که جز در غیر موارد

ضرورت ، نامگذاری به صوفی را جایز نمی دانند و در این خصوص احادیث فروانی از پیشوایان خود روایت کرده اند.

۱۲ - با روایاتی که استاد جلیل القدر شیخ بهاء الدین (قدس سره) در کتاب کشکول در نکوهش و تکفیر صوفیان آورده بود، آشنا شدید. وی در موارد متعددی از کتاب یاد شده و دیگر کتب ، آنان را به صراحت مردود دانسته است و اگر احیاناً به نقل مطالبی درباره آنان پرداخته، مرتبط به زهد و پارسایی و نظیر آن است و منافاتی با آن چه در نکوهش آن ها یاد آور شده ، ندارد . هم چنین نقل موضوعات بیانگر تفاوت درجات مردم نسبت به شناخت ، در ای کتاب آمده است پوشیده نیست که این دانشمند بزرگ عمر شریف خود را در مسیر مطالعه و تحقیق و بررسی و تألیف در علوم دینی، صرف نموده است چنان که دانشمند جلیل القدر و ربائی ، شهید ثانی (رحمه الله) نیز به همین شیوه عمل نموده و این کار قطعاً با روش تصوف ، منافات دارد. دانستی است که جمعی از علماء و پژوهشگران اهل سنت ، تصوف را به شدت مردود دانسته و پیروان این مسلک را فوق العاده مورد نکوهش قرار داده اند که به نقل برخی عباراتشان خواهیم پرداخت.

شیخ طیبی در کتاب ((شرح المشکوٰۃ)) می گوید: در حرمت شنیدن ساز و آوازی که صوفیان با ابراز موسیقی ابداع کرده اند ، هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و عده زیادی از منسوبین به جبر که تحریم آن را نادیده گرفتند ، محکوم به شکست شدند به گونه ای که اموری نظیر کار های دیوانگان از آنان سر زد و با حرکت هایی موزون و پیوسته و پی در پی به رقص و پایکوبی می پردازند و این کار ها را اموری پسندیده می دانند، در صورتی که کفر است. دِمیری صاحب کتاب ((حیوة الحیوان)) به نقل از سیوطی ، از ابوبکر طروش آورده است که: از وی پرسید آیا حضور در جمعی که در محلی گرد هم می آیند و پس از تلاوت آیاتی از قرآن سراینده ای بر ایشان اشعاری می سراید و اینان به رقص و پایکوبی پرداخته و چنگ می نوازند، حلال است یا خیر؟

او در پاسخ گفت : مسلک صوفی گری ، بیهودگی و نابخردی و گمراهی است ولی اسلام تنها، کتاب خدا و سنت و رسول اوست و هواداران سامری آن گاه که به گوساله پرستی رو

آوردند نخستین کسانی بودند که رقص و پایکوبی و شور و هیجان و شادی و شعف را به وجود آورده و پیرامون گوساله به رقص و پایکوبی و سرور و خوشحالی پرداختند به همین دلیل این قبیل کارها، آیین کفار و گوساله پرستی است.

ولی وقار و سکینه حاکم بر یاران رسول خدا (ص) در مجلس پیامبر اکرم به گونه ای بود که گویی از شدت سکوت، بر سر آنان پرنده نشسته بود. بنابراین، پسندیده است که فرمانروا و نمایندگان از حضور این قبیل افراد در مساجد و دیگر اماکن، جلوگیری به عمل آورند و هر کس به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد نباید در جمع آنان حضور یافته و آن ها را بر بیهوده کاری هایشان یاری دهند. آن چه بیان شد نظریه مذهب شافعی و مالک و احمد حنبل و دیگر پیشوایان مسلمان است.

شیخ عزیز نسفی در کتاب ((تصفیه القلوب)) در سخنانی طولانی صوفیان را مورد نکوهش قرار داده است از جمله می گوید: (صوفیان) شیطان های این روزگار در پوشش انسان و شقاوتمندان در لباس پارسایان اند، همه چیز را مسخر خود ساخته اند. آنان دغل بازان دین این الهی اند و برای جذب توده ناآگاه هر یک حيله و نیرنگی به کار می برند شعارشان فتنه و فساد و پوششان کفر و بی دینی است. دین و آیین آنها بدعت گذاری و رها کردن سنت و زینت شان رقص و پایکوبی و هواسرانی است. به همسویی با ستم پیشه گان فخر می فروشند و با به دست آوردن خرقة و اقمه های چرب، مباحات می کنند.

عبادتشان نغمه سرایی و غنا و موسیقی است و عشق آنان گمراهی و گمراه ساختن و نابخردان، با حيله گری آنان به گمراهی افتاده اند. فرائض و واجباتشان بدعت و نیرنگ و فریب است و مباح بودن هر چیزی برایشان، طریقت و حقیقت به شمار می آید از احکام و دستورات دین فاصله دارند و خداوند فرمانروایان و مسلمانی را که در جهت دفع فساد

((۸۲))

صوفیان، خود را به غفلت زده اند، مورد پرسش قرار خواهد داد.

صوفیان از علم و دانش بی بهره اند ، راه رسمشان فسق و فجور و زینت شان ادعا و شادی سرور است . از دستورات خدا و رسولس دست برداشته و اسیر هوا و هوس و شیاطین گشته اند و به نزاع و کمکش و بیهوده بافی و فلسفه ، مشغول و آن ها را وسیله شهرت جا و مقام قرار داده اند. بی تردید این افراد ، خود گمراه شده و دیگران را نیز به گمراهی کشانده اند . اموری که بدان دست یازیدند همه جا گسترش یافت و کفر و الحادشان بالا گرفت و ناوار احکام دین الهی به خاموشی گرایید.

علامه زمخشری در کتاب ((کشاف)) ۱ در ذیل آیه شریفه ((قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛ ۲ بگو اگر دوست خدا هستید از من پیروی کنید که محبوب خدا قرار گیرد)) گفته است : هر گاه دیدی کسی از محبت خدا دم می زند و همراه با ذکر و یاد خدا دست افشانی می کند و به وجد و شور و هیجان می آید و عربده می کشد و از هوش می رود ، تردیدی نداشته باشید که وی نه خدا را می شناسد و نه از محبت خدا خبری دارد! دست افشانی و شادی نمودن و عربده کشیدن و از هوش رفتنش تنها بدین منظور است که در باطن پلید خود تصویری یافته و از سر نادانی ، آن را خدا نامیده است و در پی آن تصور ، کف زنان و شادی کنان به داد و فریاد دست زده و مدهوش گشته است و چه بسا در چنان حالتی شهوت از او خارج شده و لباسش را آلوده کرده باشد و توده مردم نادان و نابخد ، به جهت دلسوزی به حال وی با اشک چشم شان، لباس خود را ترک کرده اند. البته در موارد دیگری نیز از آن کتاب نظیر این سخن را یاد آور شده است.

در خور آگاهی است که علمای کنونی شیعه در ردّ صوفی گری و مردود دانستن راه و رسم صوفیان ، با علمای گذشته ، همسو هستند و در این خصوص ، کتاب ها و مقالاتی را به زبان عربی و فارسی به نگارش در آورده اند. از جمله یکی از پژوهشگران آنان در این زمینه می گوید : به هوش باش ! راه و رسم صوفی گری تنها در این زمان و زمان های نه چندان دوری میان شیعه راه یافته است. در ابتدا افرادی وجود داشتند که میان سره و ناسره تفاوت قائل بودند. عدهای به بخشی از گفته های آنان تمایل نشان داده و بهترین قسمت آن را گزینش می کردند این کار را یا به این دلیل انجام می دادند که این سخن بر گرفته از سخنان

۱. ج ۱ ص ۴۲۴، چاپ دار المعرفه - بیروت.

۲. آل عمران، آیه ۳۱.

((۸۳))

پیامبران و جانشینان آن‌ها بود و نظیر آن‌ها را در کتاب‌های خویش نقل می‌کردند تا در مورد آنان خوش بینی ایجاد شود و سپس رفته رفته آن را طبق خواسته‌های خویش تأویل می‌کردند و بدین ترتیب کسانی را که اهل دقت و تأمل نبودند وارد این گردونه نموده و با خود موافق می‌ساختند. ولی اهل دقت عنان فکر خود را از اندیشیدن در چنین موضوعاتی از دست نمی‌دادند. و یا انجام این کار بدین سبب بود که عده‌ای، بخشی از آن سخنان را انتخاب می‌کردند تا آن را وسیله‌ای برای تزکیه نفس خود قرار دهند. با این وصف، بالاترین هدف این دسته، پویدن راه دین و آیین الهی بود چنان که از حالات شیخ زین الدین (شهید ثانی) و شیخ بهاء الدین (شیخ بهایی) و غیر این دو بزرگوار پیداست که هیچ گونه کثری و انحرافی در کردار و رفتار آن‌ها وجود نداشت و به راه رسم ناصبی‌ها تمایل نشان نمی‌دادند، سپس این روش به نابودی گرایید و به جایی انجامید که دقیقاً راهی را که ناصبی‌ها پیهمه بودند، ادامه دادند و با اعتماد به سخنان آنان و بی آنکه میان سخنانشان تفاوتی قائل شوند، به تأویل و توجیه آن‌ها پرداختند و سرانجام، ماجرا به تنفر و انزجار از شرع مقدس و پیروان کشیده شد و هر کس بدین اسم نامیده شده بود، زیر چتر نام تصوف در آمده و مدعی و مرید، هر دو به همین مقدار بسنده کردند.

اگر ناه‌هایی برخاسته از شرع، چون صالح (شایسته) تقی (پرهیزکار) زاهد (پارسا) ورع (پروا پیشه) و نظیر آن‌ها که نیرنگ و دغل به آنها راه نمی‌یافت، باقی مانده بود هیچ گاه نیرنگ و فریب در آنها به وجود نمی‌آمد و این همه مفاصد بر لفظ و معنای تصوّف مترتب نمی‌شد به گونه‌ای که هوادران، آن، عمر خویش را در مسیری که ارتباطی به علوم دین ندارد صرف کردند و به کسانی که بوی از دین و دیانت برده بودند، تمایل نشان نمی‌

دادند و هیچ گاه نگریستن به کتابی را که حاوی این گونه مطالب بود بود، در ذهن نمی پروراندند. به یکی از سران صوفی گفته شد چرا به مطالعه کتب فقهی نمی پردازی؟ وی پاسخ می دهد: بیم دارم به ارتداد کشیده شوم! نظیر این سخن به یکی دیگر از قطب های آنان گفته شده، در پاسخ اضهار داشته است: به روایت افرادی نظیر محمد بن مسلم، چگون برای من یقین در دین حاصل می شود؟ در صورتی که همین فرد از سخنان حکما و فلاسفه و امثال آنان به یقین دست یافته است.

۹- رفتار زشت و نکوهیده و فضاحت بار و تعصب و گمراهی و باورها و اعتقادات و اعمال ننگینی که از بزرگان، روسا و سران آن ها سر زده قابل ذکر است که به خواست خدا برخی از آن ها را یاد آور خواهیم شد.

بنابراین، انسان خردمند که از خدا بیم دارد چگونه در دین و آیین خود از کسانی که دارای صفات یاد شده اند، پیروی کند و به راه رسم آنان تمایل و خوش بینی نشان دهد و با محبت ورزیدن به چنین افرادی، به خدا تقرب جوید؟! با این که به خوبی میدانند اینان خود، این راه و رسم را اختراع کرده اند. بدین ترتیب، میان آنان شافعی و ابوحنیفه چه تفاوتی وجود دارد؟ پس اگر وضعیت سران و بزرگانیشان این باشد، از توده نا آگاه آنان چه انتظاری دارید؟!

۱۰- سران و هواداران این مسلک، از شرع مقدس پیروان آن نفرت دارند و با آنان دشمنی می ورزند و از پویدن شیوه آنان، دوری می جویند و بسیاری از احکام و دستورات آن ها را دستخوش تغییر و تبدیل می سازند. از این رو، با صراحت، احادیث صحیصی را که در کتب معتبر، روایت شده دارای حجّیت نمی دانند و بدان ها توجهی نشان نداده و به آن ها اعتماد و اتکا ندارند بلکه از پیش خود نام هایی تراشیده اند که خدادوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است و اشیائی نظیر عشق و شور و ریاضت و ... و رقص و پایکوبی و چرخ زدن و آوازه خوانی و ترک امور دنیوی و کشف و وصول و حلول و اتحاد به هم بافته اند که دلیل و برهانی بر آن ندارند و این امور مورد نکوهش شرع مقدس قرار گرفته است.

۱۱- همان گونه که مشخص است همه سران صوفی در هر زمانی ، دشمن ائمه (ع) تلقی می شده اند و راه و رسم آنان تاکنون بر خلاف شیوه معصومین (ع) بوده است بنابراین، شیعه چگونه پیروی از آن ها را باورند؟!

۱۲- به خوبی روشن است که صوفیان به هنگام دست یابی به کشف و وصول، تکالیف الهی را از خود ساقط می دانند و اگر همه آن ها را نگوئیم ، بیشتر آنان دست یابی به چنین کشف و وصولی را در صورت چله نشینی (چهل روز) و یا کمتر از این مدت می دانند با این که بطلان چنین عملی شرعاً نظیر سایر کارهایشان قطعی است و جمعی از بزرگان (قطب ها) و سران آن ها تصریح کرده اند که تنها برای تقيه، نماز می گزارند. والله اعلم.

((۸۵))

#### باب سوم

#### خط بطلان بر اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود

علما و دانشمندان و متکلمان ، این مسلک نکوهیده و ناپسند و اعتقادات باطل و زشت را تنها به صوفی ها نسبت داده اند و همگی بر بطلان آن اتفاق نظر داشته و آن را بی اعتبار و فاسد می دانند و تردیدی نیست که همه صوفی ها و یا بیشتر آن ها و نیز اعتقاداتشان بدان تصریح شده است و دانشمندان در نسبت دادن این اعتقادات به صوفیه ، اتفاق نظر داشته و به نقل آن ها پرداخته اند.

به هر حال عشق و محبت و خوش بینی و مدح ستایش نشان دادن صوفیان به کسانی که به داشتن چنین اعتقاد باطلی تصریح کرده اند موضوعی غیر قابل انکار و در رد آن ها کافی به نظر می رسد و از همین رهگذر آن جا که به انکار چنین اعتقاداتی می پردازند کذب و دورغ آن ها آشکار می گردد. گذشته از این ، سخن گفتن در این باب به بخش هایی قابل

تقسیم است که مطرح کردن هر بخشی از آن ها در فصلی جدا گانه ، پسندیده به نظر می رسد بنابراین، در این جا به بیان دوازده فصل می پردازیم؛

### فصل نخست: بیان دلایل عقلی

در این فصل به بیان دلایل عقلی بر بطلان اعتقاد یاد شده همت می گمارم و ان ها را در دوازده مورد از نظرتان می گذارنیم.

۱- هیچ گونه دلیل قطعی بر صحت اعتقاد به صوفی گری وجود ندارد و در باب نخست، با حجیت این مطلب در چنین موردی، آشنا شوید و عمل به ظن و گمان نه تنها

((۸۷))

در این جا با عقل سازگار نیست بلکه بطلان آن مورد اتفاق همگان است و در کتب خود دلیل قابل توجهی بر این اعتقادات فاسد خود بیان نکرده اند بلکه برخی از آنان شبهاتی ضعیف و پوچ و واهی که از حیث متن و سند و یا هر دو، ظنی اند یاد آور شده ناد که به خواست خدا دلیل آن را بیان خواهیم داشت.

۲- علامه در کتاب (( کشف الحق و نهج الصدق )) می گوید: مبحث پنجم حاکی از این است که خدای متعال هیچ گاه با غیر خود متحد نمی شود و ضرورت، گواه بر بطلان اتحاد است، زیرا هیچ گاه با عقل سازگار نیست که دو چیز با یک چیز تبدیل شوند و در این خصوص جکهی انبوه از صوفیان اهل سنت به مخالفت لرخاسته و گفته اند: خدای متعال با بدن های عارفان متحد می شود تا آن جا که برخی از آنان پا فراتر نهاده و اظهار داشته اند: خدای متعال خود وجود است و هر موجودی همان خدای متعال است و چنین سخنی عین کفر و بی دینی است.



سپاس خدایی که ما را از اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، فضیلت بخشید و از گمراهی رهایی و نجاتمان داد. ۱ پوشیده نیست، دلیل که از آن به ضرورت یاد کردیم، در این جا بر تمام هدف و مقصود ما دلالت دارد.

۳- نیز علامه در کتاب یاد شده می گوید: مبحث ششم حاکی از این است که: خدای متعال در غیر خود حلول نمی کند و با قطع یقین مشخص است که حلول کننده نیاز به محل و مکان دارد و ضرورت حکم می کند هر چیز نیازمند به غیر، خود ممکن باشد: بنابراین، اگر خدای متعال در غیر خودش حلول کند، ممکن بود ذات مقدسش لازم می آید و در این صورت واجب الوجود نیست و این خود، خلاف فرض است و جمع زیادی از صوفیه در این زمینه پرچم مخالفت برافراشته اند و حلول در بدن های عارفان را برای خدای متعال روا دانسته اند که خداوند با عظمت، برجسته تر از چنین نسبت ها است اکنون به سران و قطب هایی که مردم به مشاهده آنان تبرک می جویند بنگرید که در مورد پروردگارشان از چگونه اعتقادی برخوردارند گاهی حلول را برای وی روا دانسته و گاهی اتحاد او با غیر جایز می دانند. بنابراین، سخن علامه به طریق اولی ۲ بر بطلان اتحاد در

۱. احقاق الحق، ص ۱۷۹ چاپ، ۱۳۷۶ به گفته یکی از بزرگان: چه اندازه مناسب است در این جا گفته شود: ای خاندان رسول خدا(ص) خائوند بواسطه شما ارکان دین مان را به ما آموخت و امور فاسد دنیوی ما را به اصلاح آورد.

۲. در احقاق الحق ص ۱۸۳، در ذی عبارات یاد شده آمده است: عبادت صوفیان رقص و پایکوبی و کف زدن و آواز خوانی است یکی از بزرگان در حاشیه خود بر احقاق می گوید: کسانی که جلسات صوفیان از جمله! قادریان، رفاعیان، بدویان، مولویان، شاذلیان، جلالین مشاهده کرده باشند رواج این کارهای نکوهیده و ناپسند برایشان کاملاً محسوس است. کسانی که می خواهند از نزدیک بر این موضوعات آگاهی یابند به کتاب بدیع الزمان خراسانی در شرح حال مولوی صاحب مثنوی مراجعه کنند در این کتاب عکس هایی را که از مجالس صوفیه در ((قونیه) و دیگر جاها گرفته شده، ملاحظه خواهید کرد تا این که می گوید: به من، مصیبت صوفیه بر اسلام از بزرگترین مصیبت هاست.

خصوص ماده و جسم دلالت دارد.

۴- به ادعای صوفیان، خدای متعال بعد از آن که عارفان وجود یافتند، در بدن هایشان حلول کرده یا با آن ها متحد می گردد، نه قبل از وجود آن ها به جهت ضرورت ، بلکه به طور قطع پس از معرفت و شناخت نه قبل از آن.

بدین ترتیب در صورت حلول و یا اتحاد، لازم می آید واجب الوجود دستخوش تغییر و تبدیل شود و از حال خود به حال دیگری تغییر یابد و این تغییر و تحول قطعاً باطل است زیرا با قدیم بودن ذات باری تعالی و واجب الوجود بودن بودنش ، منافات دارد. بدین سبب که آن چه قابل تغییر است حادث است و ملازمه ای به خوبی روشن است و لازم نیز محکوم به بطلان است.

۵- در صورت حلول و اتحاد ، لازم می آید با رویت چیزی که در خدا حلول می کند و یا با آن متحد می شود خدای متعال نیز نیاز به دلیل دارند ، دلایل آن در جای خودش روشن است.

۶- بطلان این اعتقاد از قطعیات مذهب شیعه است و هیچ یک از علمای این مذهب چنین مسلکی را پذیرا نشده اند بلکه به صراحت آن را مردود دانسته و بر بطلان آن اتفاق نظر دارند و قائلین آن را مورد نکوهش قرار داده و هر کس پایبند به چنین اعتقادی باشد از مذهب شیعه بیرون است و ادعای شیعه گری برای کسانی که به صوفی گری قائل اند، صحیح نیست و همین موضوع در این جا برای ما کافی است چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷- اعتقاد به حلول ، با روایاتی که در زمینه معصومین (ع) ثابت و به تواتر رسیده، مخالف است. بنابراین، باید یکی از این دو محکوم به بطلان باشند و حکم به بطلان اعتقادات اهل بیت (ع) به هیچ وجه صحیح نیست بدین ترتیب، بطلان جنبه

نخست متعین خواهد بود و به خوبی مشخص است پس از ثابت شدن امامت و عصمت اهل بیت (ع) سخنان آنان به طور کلی به تواتر برسد یا نرسد، یقین آور است.

۸ - لازمه حلول خدای متعال بنا به وقع آن، سبب اجتماع قدیم و حادث و واجب الوجود و امکان، در بدن های عارفان می شود. از سویی اتحاد خدای متعال با غیر خود، به فرض حجتش موجب تغییر و دگرگونی قدیم به حادث و واجب به ممکن و بر عکس خواهد شد و یا سبب اجتماع آن اوصاف متناقض در یک ذات می شود که هر دو ملازمه، واضح و روشن اند و نیاز به بیان ندارند و بطلات لوازم بلکه ملزومات آن واضح تر است.

۹ - حلول و اتحاد به فرض وجود آن، یا سبب کمال ذات مقدس خدا یا موجب نقص آن و یا هیچ یک از آن ها نمی شود. بنا به فرض نخست، از اعتقاد شده لزوم نسبت دادن نقص به ذات مقدس الهی به وجود می آید و خدای بزرگ منزله از آن است و بنا به همین فرض، دلیلی آن این است که ذات مقدس خداوند قبل از وجود عارفان یا هر یک از آنان و پس از مرگشان و مرگ او، به کمال نرسیده است. بنا به فرض دوم: موجب نقص در زمان وجود هریک از عارفان و بنا بر فرض سوم: امری بیهوده تلقی شده و آن گونه که در جای خود ثابت گشته، چنین چیزی در مورد خدای متعال محال است. این دلیل تنها در جایی صحیح است که موارد یاد شده مربوط به ذات باشد ولی افعال خارج از ذات، نقص به شمار نمی روند.

۱۰ - عارفان به طور قطع متعددند. بنابراین، در صورت اتحاد خدای متعال با هریک از عارفان لازم می آید که ذات مقدس خدا، قابل انسقام باشد و هر حلول کننده ای در هر یک از عارفان بخشی از ذات الهی شمرده شود و به فرض این که حلول کننده تمام ذات خدا باشد تعدد ذات لازم می آید و کلیه لوازم قطعاً می آید و کلیه لوازم قطعاً باطل است و بطلان ملزم و ملازمه نیز به خوبی روشن است.

۱۱ - در صورت اعتقاد به حلول و اتحاد لازم می آید که واجب الوجود مرکب و یا از اجزاء مرکب ، بلکه از اجزاء مرکب ها، به شمار آید که در این صورت ذات مقدس باریتعالی مرکب و قابل قسمت است و چنین امری به طور قطع و یقین محکوم به بطلاناست زیرا هر مرکبی با جزم و یقین نیاز به اجزاء خود دارد. بنابراین، وجود آن مرکب متوقف بر آن اجزاء است در این صورت حادث است نه قدیم و این موضوع با واجب الوجود بودن ذات نقداً باریتعالی، منافات دارد.

((۹۰))

۱۲ - اگر دو اتحاد موجود باقی بمانند، دو چیز اند نه یک چیز و اگر معدوم شوند متحد نیستند بلکه شق سمی به وجود خواهد آمد و اگر یکی از آن دو معدوم و دیگری باقی بماند ، باز هم متحد نیستند زیرا موجود با معدوم متحد نمی شود و اگر در چیزی حلول کند، آن حلول یا واجب است یا جایز، اگر واجب باشد به دو دلیل محکوم به بطلان است:

الف- نیازمند به غیر است و هر نیازمندی خود ، ممکن است. بنابراین، واجب الوجود برای ذات خود ممکن است و این خلاف فرض است.

ب- غیر ذات مقدس خداوند هر چه وجود دارد یا جسم است یا عرض. بنابراین، در صورت حلول ، حادث در واجب و یا قدیم در جسم و عرض حلول کرده است که هر دو محال اند زیرا حلول واجب نیست و خداوند از آن بی نیاز است و محال است واجب تعالی از حال خود خبر دهد، از سویی لازم می آید که واجب الوجود در جا و مکانی راه یابد و این موضوع در حق خدای متعال محال است. بدین ترتیب ،حلول محال است. این استدلال توسط یکی از متکلمین عنوان شده که برخی استدلال های گذشته، نزدیک است.

#### فصل دوم: دلالت آیات

آیات شریفه ای که از قرآن مجید بر بطلان حلول و اتحاد و وحدت وجود دلالت دارند ، فراوانند و ما تنها به بیان دوازده آیه بسنده می کنیم.

۱ -سوره توحید، بر وحنانیت و احدیت (یگانگی و یکتایی) و بخش ناپذیری و عدم پذیرش حلول و اتحاد دلالت دارد، چنان که پی بردید حلول و اتحاد موجب تعدّد و ترکیب و تقسیم واجب الوجود می شوند و وحدت نیز به اتحاد بر می گردد.

۲ -خدای متعال فرموده است: (( لیس کمثله شیئی ۱؛ او مانندی ندارد)) بنا به فرض حلول و اتحاد ، لازم می آید که ذات مقدس خداوند با سایر اشیاء مساوی و در اعراض و اجسام، نظیر آن ها باشد.

۳ -نیز فرموده است: ((و لا یحیطون به علماً؛ ۲ از کنه ذاتش آگاهی ندارند)) بنابراین، در

---

۱.شوری، آیه ۱۱،

۲. طه، آیه ۱۱۰

((۹۱))

صورت حلول و اتحاد، قطعاً می تواند بر آن آگاهی یافت .

۴ -آن جا که فرموده (( ل تدرکه الابصار ؛ ۱ دیدگان او را نمی بیند ولی او دیدگان را می بیند)) بدین ترتیب ، تردیدی نیست در صورت حلول و اتحاد، خداوند با چشم ، قابل دیدن است.

۵ -خدای متعال به حضرت موسی (ع) ، جسم شریف خویش و بدن دیگر پیامبران ، عارفان زمان خود و دیگر افراد را مشاهده کرده است . بنابراین ، با هیچ یک از آنان قابل رویت و عارف به خدا نبوده اند و یا حلول و یا اتحاد باطل است. مورد نخست ، قطعاً محال بوده و روشن است . بدین ترتیب ، اعتقاد و حلول و اتحاد که مقصود ماست ، لزوماً محکوم به بطلان است.

۶ -خدای متعال فرموده است: (( فاعلم أنّه لا اله الاّ الله؛ ۳ بدان که معبودی غیر از خدا وجود ندارد )) و نیز فرموده است (( الله لا اله الاّ هو؛ ۴ خدایی که غیر از او معبودی وجود ندارد)) و دیگر آیاتی از این دست که بر یگانگی و منحصر بودن در قادر یکتا دلالت دارد و تقریب

آن همان گونه که قبلاً یاد آوری شد به ویژه در آیاتی که همراه با وصف وحدت و یگانگی آمده نظیر این فرموده است: ((و ما امروا الا ليعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو؛ ۵ آنان دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او وجود ندارد بپرستند)) و نیز ((فالكهم اله واحد؛ ۶ خدای شما معبودی یکتا و یگانه است)) و آیاتی از این دست.

۷- آیات شریفه فراوانی که بر ردّ مشرکان و کسانی که به دو یا سه معبود قائل بوده اند، دلالت دارد. از این آیات یکتایی و یگانگی خدا و نفی حلول و اتحادی که یهود و نصارا مدعی آنند، استفاده می شود.

۸- آیات بسیاری که دلالت دارد تنها خداوند، مردم را آفرید بر محال بودن اتحاد خالق و مخلوق تصریح دارد.

۱. انعام، آیه ۱۰۳

۲. اعراف، آیه ۱۴۳

۳. محمد، آیه ۱۹

۴. آل عمران، آیه ۲۰

۵. توبه، آیه ۳۱

۶. حج، آیه ۳۴

((۹۲))

۹- این دسته از آیات، سخن کسانی را که برای خدا شریک قائل شده و یا مدعی معبودی غیر از او بوده اند، مردود می داند مانند آیه شریفه ((ءاله مع الله؛ ۱ آیا معبود دیگری با خداست؟)) و ((هل خالق غیر الله؛ ۲ آیا آفریدگاری غیر از خدا وجود دارد؟)) و ((انتم تخلقونه ام نحن الخالقون؛ ۳ آیا شما آن را افریده اید یا ما آفریدگار هستیم؟)) و دیگر آیاتی که استناد به آن ها برای اهل دقت روشن است.

۱۰- آیات شریفه ای که بر نکوهش مردم دلالت دارد و به آنان نسبت نقص و ضعف می دهد نظیر آیه شریفه: (( خلق الانسان ضعيفاً؛ ۴ انسان، ضعیف آفریده شده)) و (( ان الانسان لفی خسر؛ ۵ به راستی انسان ها همه در زیانند)) و دیگر آیاتی که تقریب آن ها گذشت.

۱۱- آیاتی که بر عموم قدرت و علم الهی دلالت دارد مانند آیه شریفه؛ (( ان الله على كل شیئ قدير؛ ۶ به راستی خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست)) و (( ان الله بكل شیئ علیم؛ ۷ به راستی خداوند بر هر چیزی آگاه است)) و (( ان الله علام الغیوب؛ ۸ به راستی خداوند بر همه غیب ها آگاهی دارد)) و آیاتی از این دست. بنابراین، در صورت قائل بودن به حلول اتحاد، یا خداوند(نعوذ بالله) جاهل و ناتوان می شود و یا عارف در عموم قدرت و علم دانش الهی، با خدا مساوی تلقی می گردد و هر دو باطل اند، بدین سان اعتقاد به حول و اتحاد نیز محکوم به بطلان است.

۱۲- آیاتی که مرگ و خواب را برای خداوند محال می داند نظیر آیه شریفه: (( الحی الذی لا یموت؛ ۹ خدای زنده ای که هیچ گاه نمی میرد)) و نیز (( لا تاخذه سنه ولا نوم؛ ۱۰ هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد)) و آیاتی از این قبیل، در صورتی که مرگ و خواب برای عارفان حتمی و در مورد خداوند، قطعاً محال است.

۱. نمل، آیه ۶۰.

۲. فاطر، آیه ۳.

۳. واقعه، آیه ۵۹.

۴. نساء، آیه ۲۸.

۵. عصر، آیه ۲.

۶. بقره، آیه ۱۶.

۷. عنکبوت، آیه ۶۲.

۸. توبه، آیه ۷۸.

۹. فرقان، آیه ۵۸.

۱۰. بقره، آیه ۲۵۶.

## فصل سوم: دلالت روایات

در این فصل به بیان احادیث و اخبار بسیار زیادی که از اهل بیت (ع) رسیده و دلالت بر بطلان اعتقاد یاد شده (حلول و اتحاد) دارد، خواهیم پرداخت. این روایات، موارد عقلی را نیز مورد تایید قرار می دهد و دلالت دارد که اعتقاد معصومین (ع) کاملاً مخالف اعتقادات صوفیه است که در این خصوص تنها به دوازده روایت بسنده می کنیم:

۱- کلینی از امام رضا (ع) روایت کرده که فرد ملحدی از آن حضرت پرسید: خدا چگونه و کجاست؟ امام (ع) در پاسخ وی فرمود (( ویلک ان الذی ذهب الیه غلط، هو این الاین بلا این و کیف الکیف بلا کیف، فلا یعرف بالکیفوفیه و لا بالانیویئیه و لا یدرک بحاسه و لا یقاس بشیئی؛<sup>۱</sup> وای بر تو! این راه که تو رفته ای اشتباه است. خداوند خود مکان ایجاد کرد بی آن که برای او مکانی باشد و چگونگی را چگونگی قرار داد بی آن که برای او چگونگی باشد، بنابراین، خدا به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نمی شود و به هیچ حسی درک نمی گردد و با چیزی سنجیده نمی شود))

۲- نیز کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت در احتجاج خود بر فردی ملحد که از او پرسید خدای عزوجل کیست؟ فرمود (( هو شیئی لا کالأشیاء، لا جسم و لا صوره و لا یحس و لا یجس و لا یدرک بالحواس خمس، لا تدرکه الأوهام و لا تنقصه الدهور و لا تغیره الأزمان؛ خدا نیز چنین است، ولی نه نظیر اشیاء نه جسم است و نه صورت، نه حس می شود و نه قابل لمس است و با حواس پنج گانه درک نمیشود، وهم و خیال، او را در نمی یابد و گذشت زمان از او نمی کاهد و مرور روزگاران او را دستخوش تغییر نمی سازد)) تا این که فرمود (( والتشیه صفه المخلوق الظاهر التركيب، فلم یکن بد من اثبات الصانع لوجود المصنوعین و ان صانعههم غیر هم و لیس مثلهم شهباً فی ظاهر التركيب و التألیف و فیما



يجرى عليهم من حدوثهم بعد أن لم يكونوا و من تتقلهم من صغر الى كبر و سواد الى بياض  
و من حال الى حال و من شبهه بغيره فقد اثبت به بصفه المخلوق المصنوعين الذين لا يستحقون  
الربوبيه؛ تشبيه، صفت آفریده هاست که اجزایش به هم پیوستگی و هماهنگی

۱. کافی ج ۱ ص ۷۸، چاپ فاری.

۲. همان، ج ۱ ص ۸۲.

((۹۴))

آشکاری دارد. بنابراین، برای وجود آفریدگان ناگزیر باید وجود آفریننده ای را اثبات نمود  
و آفریدگارشان غیر آن ها شباهت دارد، نیز بودن و نبودن و در انتقال ار کدکی به بزرگی و  
از سیاهی به سفیدی و از حالتی به حالت دیگر، نظیر آن هاست. بدین ترتیب، کسی که  
خدا را به غیر او تشبیه کند در واقع وی را به صفت آفریده هایی که سزاوار ربوبیت و  
خدایی نیستند، توصیف کرده است)).

۳- کلینی از عبدالرحمان بن او نجران روایت کرده که از ابوجعفر (ع) در مورد توحید پرسش  
نمود، حضرت در پاسخ فرمود ((أَتَوْهَمُ شَيْئاً؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛ غير معقول و لا محدود، فما وقع  
وهمك عليه من شيء فهو بخلافه لا يشبهه شيء و لا تدركه الاوهام، انما يتوهم شيء غير  
معقول و لا محدود؛ آیا چیزی در وهم و خیال آمد؟ عرض کرد: آری، فرمود نه به عقل  
قابل درک است و نه محدود است، هر چه را در وهم و خیال می پروانی، او بر خلاف آن  
است، چیزی شبیه او نیست و وهم خیال، توان درک او را ندارند، تنها چیزی که در عقل  
نگنجد و محدود نباشد، در تصور آید))

۴- نیز از امیر مومنان (ع) روایت کرده که از آن بزرگوار پرسیده شد: چگونه خدایت را  
شناختی؟

حضرت در پاسخ فرمود: ((بما عرفني نفسه، قيل و كيف عرفك نفسه؟ قال: لا يشبه صورة و  
لا يحس بالحواس و لا يقاس بالناس، قريب في بعده، بعيد في قربه فوق كل شيء و لا يقال

: له امام، داخل فی الاشیاء لا کشیئی داخل فی شیئی و خارج من الاشیاء لا کشیئی خارج من شیئی سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره؛ ۲ به ان چه خویشتن را برایم شناساند. عرض شد: چگونه خداوند خود را به تو شناساند؟ فرمود: به صورتی شباهت ندارد، با حواس قابل درک نیست، با مردم مقایسه نمی شود، در عین دوری اش نزدیک است و در نزدیکی اش دور، فراتر از هر چیزی است و گفته نمی شود چیزی فراتر از اوست. جلوتر از همه چیز است و نمی توان گفت: جلو دارد، داخل در اشیاء است ولی نه مانند چیزی که در داخل در چیز دیگر باشد و خارج از اشیاء است ولی نه نظیر چیزی که

۱. کافی، ج ۱، ص ۷۸، چاپ غفاری.

۲. همان، ج ۱ ص ۸۶، روش مولف محترم در بیشتر تألیفاتش بریدن بخشی از روایات و بیان مطلب موذد نیاز است که در این باب نیز چنین کرده است.

((۹۵))

خارج از چیزی باشد، منزله است خدایی که دارای این صفات است و غیر او از چنین ویژگی هایی برخوردار نیست)).

در مباحث آتی به خواست خدا مواردی که دلالت دارد مقصود در این جا از دخول مثبت، دخول و از خروج، خروج حقیقی است، خواهد آمد.

۵- کلینی از امام باقر(ع) روایت کرده که فردی از آن حضرت پرسید: مرا در مورد پروردگارت که چه زمانی وجود داشته، آگاه ساز؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: ((ویلک، انما لقال لشیئی و لا کان علی شیئی و لا یشبهه شیئاً مذکوراً و لا له حدّ و لا یعرف شیئی یشبهه، انشأ ما شاء حین شاء بمشیئته لا یحدّ و لا یبعض و لا ینفی و لا تغشاه الأوهام و لا تنزل الشبهات و لا یحار من شیئس و لا تنزل به الأحداث و لا تأخذه سنه و لا نوم؛ ۱ وای بر تو! چیزی که در زمانی وجود نداشته می گویند، کی بوده است ولی پروردگار من تبارک و تعالی همیشه بوده و همواره زنده است بدون چگونگی، مکان ندارد، در چیزی نیست و بر

چیزی قرار ندار، به وسیله شباهت به چیزی شناخته نشود، آن چه را خواست به محض آن که خواست، به مشیت خود پدید آورد، نه محدود است و نه دارای اجزاء و پروردگارم فانی نمی گردد در پرده اوهام قرار نمی گیرد و شبهات بر او فرود نمی آید و سرگردان نمی شود. حوادث و رخدادها بر او وارد نخواهد شد و او را از خواب سبک و سنگین در نمی یابد))

۶- نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که مردی با وی مکاتبه نمود و در مورد کسانی که خدا را به شکل و ترسیم وصف کرده اند، پرسش نمود: حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: ((تعالی الله الذی لیس کمثله شیئی عما یصفه الواصفون، المشبهون الله بخلقه؛ خدایی که چیزی مانند او نیست با عظمت تر از وصف توصیف کنندگان است که او را به آفریدگانش تشبیه نمایند)) تا این که فرمود: ((فأنف عن الله البطلان والتشبه فلا نفی و لا تشبیه؛ ۲ بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن، نه نفی صفات و بنما و نه او را تشبیه کن))

۷- همچنین از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((انّ الله عظیم، رفیع لا یقدر العباد علی صفته و لا یوصف بکیف و لا آین و لا حیث إلی ان قال: فالله تعالی، داخل فی کل مکان و خارج

---

۱. کافی ج ۱، ص ۸۸

۲. همان، ج ۱ ص ۱۰۰

((۹۶))

من کل شیئی لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار؛ ۱ خداوند بزرگ است و بلند مرتبه، بندگان از توصیف اش عاجز و در مانده اند و او را به چگونگی و کجایی و کدام سویی، نمی توان توصیف کرد... تا این که فرمود: خدای متعال در همه جا هست اما از هر چیزی خارج است، دیدگان او را نبیند ولی او دیدگان را می بیند))

۸- نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که عمرو بن عبید در مورد فرموده خدای متعال ((ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى؛ ۲ هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند)) از آن حضرت پرسید: منظور از این خشم و غضب چیست؟

حضرت فرمود: ((هو العقاب يا عمرو! انه من زعم ان الله قد زال من شئى ال شئى فقد وصفه صفه مخلوق و ان الله تعالى لا يستغزه شئى فيغيره؛ ۳ ای عمرو! منظور از آن کیفر است، کسی که گمان کند خدا از حالی به حال دیگر درآمده در حقیقت او را به صفت آفریدگان توصیف کرده است و خدای تعالی را چیزی به حرکت نمی آورد تا تغییرش دهد)).

۹- کلینی از امام صادق روایت کرده که فرمود: ((ما من شئى الا يبيد او يتغير او يدخله التغير و الزوال و ينتقل من لون الى لون و من هيئه الى هيئه و من صفه الى صفه و من زياده الى نقصان و من نقصان الى زياده الا رب العالمين، فانه لم يزل و لا يزال بحاله واحده، هو الاول قبل كل شئى و هو الاخر على ما لم يزل و لا تختلف عليح الصفات و الا سماء كما تختلف عللى غيره مثل الا نسان الذى يكون مره تراباً و مره لحماً و دماً و مره رفاتاً و رميماً فتبدل عليه الأسماء و الصفات و الله تعالى بخلاف ذلك؛ ۴ هر چیی به نابودی گراید و دگرگون شود و یا دگرگونی از خارج به او راه یابد و یا رنگ و شکل و صفتش تغییر یابد و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی و گراید جز پروردگار جهانیان، زیرا تنها اوست که همیشه به یک حالت بوده، وی اول است و پیش از هر چیز و آخر است برای همیشه، صفات و نام های گوناگون بر او واردنشود چنان که بر غیر او وارد شود مانند انسانی که گاهی خاک، گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوشیده است و نام ها و صفات و عناوین گوناگونی بر آن وارد می شود و خدای عزوجل بر خلاف آن است))

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴

۲. طه، آیه ۸۴

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۱۰

۴. همان.

۱۰ - هم چنین از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((ان الله لا يقع علی الحدوث و لا یحول من حال الی حال؛۱ بر خداوند رویداد واقع نمی شود و از حالی به حال دیگر تغییر نمی یابد)).

۱۱ - نیز روایتی را از ابوابراهیم (ع) نقل کرده که فرمود: ((و اما قول من الواصفین من آنه ینزل تبارک و تعالی، فانما یقول ذلک من ینسبه الی نقص او زیاده، فاحذروا فی صفاته من أن تقفوا له علی حدّ تحدّونه به من نقص او زیاده او تحریک او تحرّک او زوال او استنزال او نهوض او قعود فانّ الله جلّ و عزّ عن صفه الواصفین؛۲ سخن وصف کنندگانی که می گویند: خدای تبارک و تعالی فرود می آید، مقرون به صحت نیست، این سخن را کسی میگوید که خدا را به کاهش و فروزی، نسبت دهد. پرهیزید از این که راجع به صفات خدا در حدّ معینی بایستد و او را به کاهش یا فروزی یا تحریک یا تحرک یا انتقال و جابجایی یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن، محدود کنید. خدا را از توصیف و ستایش کنندگان، برتر است)).

۱۲ - هم چنین از امام رضا(ع) روایت کرده که در احتجاج خود بر ابوقرّه، فرمود: ((یا أبا قرّه! کیف تجتری أن تصف ربک بالتغییر من حال الی حال و انه یجری علیه ما یجری علی المخلوقین، سبحانه و تعالی لم یزل مع الزائلین و لم یتغیر مع المتغیرین و لم یتبدّل مع المتبدّلین؛۳ ای ابوقرّه! چگونه به خود جرأت می دهی پروردگارت را به تغییر از حالی به حال دیگر، توصیف کنی و بگویی که ان چه بر آفریدگانش جاری است بر او جاری گردد، خدای تعالی منزّه است و هیچ گاه با زایل شدنی ها زایل نشده و از بین نرفته و با تغییر کنندگان دستخوش تغییر نشده و با تبدیل شدگان، تغییر و تبدیل نیافته است)).

در این فصل به بیان برخی از روایات اهل بیت عصمت و طهارت که در آن ها بر اعتقاد به حلول و اتحاد، خط بطلان کشیده شده، خواهیم پرداخت و به روایاتی که می توان در جهت بطلان و فساد این اعتقاد، بدان ها استدلال نمود، اشارهای گذرا داشته و در این خصوص دوازده روایت را یاد آور می شویم:

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۲.

((۹۸))

۱- کلینی (رحمة الله) در ضمن حدیثی از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود: ((لو کان كما يقوله المشبه لم يعرف الخالق عن المخلوق ولا المنشئ من المنشأ لكنه المنشئ، فرق بين من جسمه وصوره وانشأه، اذ كان لا يشبهه شيء ولا يشبهه هو شيئاً؛ اگر خداوند آن گونه باشد که مشبه می گویند، نه خالق از مخلوق شناخته می شود و نه آفریننده از آفریده شده تمیز داده می شود، ولی اوست آفریننده، میان کسی که جسم و صورتش داده و ایجادش نموده، تفاوت قائل شده است، زیرا چیزی مانند او نیست و او نیز مانند چیزی نباشد)) تا این که فرمود:

((و اما الباطن، فليس على مذهب الاستبصار للأشياء علماً و حفظاً و تدبيراً كقول القائل أبطنته ای ای خبرته و علمت مكتوم امره (سرّه-خ) و الباطن، منّا: الغايب في الشيء المستتر، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى؛ ۱ باطن بودن خدا به معنای درون چیزها بودن، نیست بلکه به این معناست که علم و نگهداری و تدبیرش به درون اشیاء راه دارد چنان کسی می گوید: ((أبطنته)) یعنی به خوبی آگاه شدم و به راز نهانش پی بردم و باطن در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته، بنابراین در نام شریکیم و معنا مختلف است))

۲- وی هم چنین از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: ((ان الله خاو من خلقه و خلقه خلوا منه و كل ما وقع عليه اسم شيئي فهو مخلوق ما خلا الله عزوجل؛ ذات خدا از مخلوقش جدا و آفریده اش از ذات وی جداست و هر چه نام (چیز) بر آن صادق باشد جز خدا، همه مخلوق و آفریده اند جز خدای عزوجل))

۳- رواین دیگری نظیر این روایت از آن حضرت در مورد آیه شریفه ((قل هو الله احد)) پززش شد، حضرت فرمود: ((نسبه الله الى خلقه احداً صمداً ازلئاً صمدياً لا ظل له يمسه و هو يمسك الاشياء بأظلفتها، عارف بالمجهول، معروف عند كل جاهل، فردائياً لا خلقه فيه و لا هو في خلقه، غير محسوس و لا مجسوس، لا تدركه الأبصار، علا فقرب و دنا فبعد، لا تحويه

۱. کافی ج ۱، ص ۱۱۹، ۱۲۲

۲. همان، ج ۱، ص ۸۲-۸۳

۳. همان، ج ۱، ص ۸۲-۸۳

((۹۹))

ارضه و لا تقله سماواته؛ ۱ نبت خدا به آفریدگانش این است که یکتا و بی نیاز است، جاودانی بوده و آفرینندگان نیازمند او هستند از سایه ای که او را نگاه دارد برخوردار نیست و او اشیاء را با سایه هایشان نگاه می دارد، مجهول می شناسد و نزد هر جاهلی معروف است، یکتاست، نه آفریده اش در او باشد و نه او در مخلوقش، محسوس نبوده و قابل لمس نیست، دیدگان درکش نکند، برتر است تا آن جا که نزدیک است و نزدیک است تا آنجا که دور است، زمین اش او را فرانگیرد و آسمان هایش حامل او نگردد)).

۵- نیز از هشام حَکَم، از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت در احتجاج خود بر یکی از ملحدان که از امام پرسید، آیا خدا نیز دارای خرسندی و خشم است؟ فرمود: ((نعم ولكن ليس ذلك على ما يوجد من المخلوخين و ذلك ان الرضا حال تدخل عليه فتغيره (فتقله - خ) من حال الى حال، لأن المخلوق اجوف معتمل مركب للأشياء، فيه مدخل

خالقنا لا مدخل للأشياء فيه، لأنه واحد و أحدى الذات و أحدى المعنى، فرضاه ثوابه و سخطه عقابه، من غير شئى يتداخله فيهيجه و ينقله من حال الى حال لأن ذلك من صفه المخلوقين العاجزين المحتاجين؛ ٢ آرى، ولى خشم و خشنودى خدا طبق آن چه در آفریده هایش پدیدار مى شود ، نیست.

زیرا خرسندى حالتى است که بر انسان وارد و عارض مى شود و او از حالتى به حالت دیگر تغییر مى دهد، زیرا مخلوق ، تهى آفریده شده و به هم آمیخته است . هر چیز در او راه ورودى دارد ولى در آفریننده ما راه ورودى بر اشیاء نیست ، زیرا اوست یکتاست ، ذاتش یگانه و صفتش یگانه است. بنابراین ، خرسندى او پاداش وى و خشمش کیفر او تلقى مى شود و بی آن که چیزی در او تأثیر کند و او را برانگیزد و از حالتى به حالت دیگر در آورد چرا که این تغییر و دگرگونى ها، از صفات و ویژگی هاى آفرینندگان ناتوان و نیازمند است)).

٧ - همچنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: (( من زعم ان الله من شئى او فى شئى او على شئى فقد كفر؛ آن کس که مدعى شود خداوند از چیزی به وجد آمده و در چیزی موجود است و بر چیزی قرار دارد، در حقیقت کفر ورزیده است)). راوى مى گوید: عرض کردم: آن را براىم تشزیح نما، فرمود: (( أعنى بالحوایة من الشئى له أو بامساک له، او من شئى سبقه؛ ٣ منظورم این است که از چیزی به وجود نیامه و چیزی او را نگاه نداشته و

١. کافی، ج ١، ص ٩١.

٢. همان، ص ١١٠.

٣. وافى ج ١ ص ٩٠

((١٠٠))

چیزی قبل از او وجود نداشته است))



همان گونه که ملاحظه می کنید این روایت بر کفر کسانی که معتقد به حلول اند، تصریح دارد.

۷- در روایتی دیگر از امام صادق (ع) نقل کرده حضرت فرمود: (( من زعم ان الله من شئ فقد جله محدثاً و من زعم انه في شئ فقد جعله محصوراً و من زعم انه على شئ فقد جعله محمولاً؛ آن کس که مدعی شود خداوند از چیزی به وجود آمده و او را ایجاد شده تلقی کرده و کسی که ادعا کند خدا در چیزی قرار دارد، او را محدود ساخته است و آن که کس مدعی شود خداوند بر چیزی قرر دارد، او را قابل حمل به شمار آورده است))

۸- نیز روایتی را از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت؛ از امام صادق (ع) در مورد این فرموده خدای متعال: (( و نفحت فيه من رuchi ؛ و از روح خود در آن دمیدم )) پرسیدم: این دمیدن چگونه متصور است؟ امام (ع) فرمود: (( ان الروح متحرك كالريح انما سمي روحاً لأنه اشتق اسمه من الريح و انما اخرجته على لفظ الريح الأرواح مجانسة للريح و انما اضافه الى اسمه (نفسه - خ) لأنه اصطفاه على سائر الأرواح كما قال: لبیت البيوت بيتي و لرسول من السل خليلي و اشباه ذلك و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر؛ ۲ روح مانند باد، متحرك است و به این دلیل روح نامیده شده که نامش از ریح (باد) اشتقاق یافته و چون ارواح، همجنس باد هستند روح را از لفظ ریح جدا ساخت و آن را به خود نسبت داد زیرا آن را بر سایر ارواح برگیزد چنان که نسبت به یک خانه از میان همه خانه ها فرموده خانه من (کعبه) و نسبت به یکی از پیامبران فرموده است خلیل و نظایر آن و همه این ها آفریده و ساخته شده و پدید آمده و پروریده تحت تدبیر او هستند)).

۹- هم چنین بخشی از خطبه امیر مومنان (ع) را روایت کرده که حضرت در آن فرموده است: (( الحمد لله واحد الأحد المتفرد الذی لا من شیئی کان و لا من شیئی خلق، ما کان قدره بان بها من الاشياء و بانت الاشياء منه؛ ستایش خدایی را سزااست که یگانه و یکتا و تنهاست او که از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده است تنها با قدرتی آفریده که به سبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است)) تا این که فرمود:

((۱۰۱))

(( و حَدِّ الاشياء كُلَّها عند خلقه ابانَةً لها من شبهه و ابانه له من شبهها ، لم يحلل فيها فيقال هو فيها كائن و لم ينأ عنها فيقال: هو منها باين، لكنَّه سبحانه أَّحاط بهما علمه و اتقنها صنعه و احاط بها حفظه (و احصاها حفظه \_ خ م) لم تعزب عنه خفیات غيوب الهواء و لا غوامض مكنون ظلم الدجى و لا ما فى السموات العلى الى الارضين السفلى، لكل شئى منها حافظ و رقيب و كل شئى منها بشئى محيط والمحيط بما احاط منها، الوادح الأحد ، الصمد الذى لا تغیره صروف الزمان و لا يتكأده صنع شئى كان؛ ۱ همه چیز را به هنگام آ، رینش محدود ساخت تا از همانندی آن ها جدا باشد. درون چیز ها نشده تا بتوان گفت : در آن جای دارد و از آن ها دور نگشته تا بتوان گفت: از آن ها بیگانه است ولی علم خدای سبحان هکه چیز را فرا گرفته است و صنعتش آن ها را استوار ساخته و یادش آن ها را شمار کرده است، نهان های هوای ناپیدا و پوشیده های تاریک شب و آن چه در آسمان های بالا و زمین های پایین است از او نهان نیست. برای هر چیزی از جانب او نگاهبانی گمارده شده و هر چیزی از آن بر چیز دیگر احاطه دارد و آن کس که بر همه احاطه کنندگان احاطه دارد خدای یکتا و بی نیازی است و گردش زمان او را دگرگون نسازد و ساختن هیچ چیز هیچ چیز او را خسته و درمانده نکند))

۱۰ - کینی از امیر مومنان (ع) روایت کرده که از آن حضرت پرسیده شد: آیا پروردگار

خویش را دیده ای؟ امام(ع) در پاسخ وی سخنانی طولانی ایراد کرد از جمله فرمود:

((ام تره العین بمشاهدة الابصار ولكن رأته القوب يحقایق الايمان قبل كل ینى و لا يقال: شئى بعد كل شئى و لا يقال له: بعد فى الاشياء كُلَّها غير متمازج بها و لا باين منها ، ظاهر لا بتأویل المباشرة، متجلّ لا باستهلال رؤیة، نأى لا بمسافة، قریب لا بمدانة، لا تحویه الاماكن و لا تضمّنه الأوقات؛ ۲ دیدگان، او را به نگاه چشم ندیده اند ولی دل ها او را با ایمان حقیقی

دریافته اند ، پیش از همه چیز است، بدون پیشی چیز دیگری بر او، بعد از همه چیز است بی آن که او را بعد گویند، در همه چیز است بدون آمیخته گی با آن ها و نه بر کناری از آن ها ، ظاهر است نه به معنای متجلی جلوه گر است بی آن که نیازی به دیدنش باشد، دور است بدون بُعد مسافت، نزدیک است بدون همجواری ، اماکن ، او را در خود نگنجانند و اوقات وی را دربر نگیرند)).

۱. کافی ج ۱ ص ۱۳۴

۲. همان، ج ۱، ص ۱۳۸

((۱۰۲))

۱۱- از امیر مؤمنان (ع) روایت کرده که حضرت در ضمن خطبه ای فرمود:  
(( الدال علی وجوده بخلقه و بحدوث خلقه علی ازله و بشتباههم علی أن لا شبه له، لا تشمله الماعشر و لا تحجبه الحجب، الشاهد لا بمماسه و الباطن لا باجتان و الظاهر البائن لا بتراخی مسافه، فمن وصف الله فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من قال این : فقد غیاه و من قال علام : فقد أخلی منه و من قال فیم: فقد ضمّنه؛ به وسیله خلقتش بر وجود خود رهنمون گشت و به حادث بودن آفریده هایش بر ازلی بودن خویش و به مانند بودن آن ها بر بی ماندی خود دلالت دارد... در ک و احساس ، او را فرا نگیرد و پرده ها او را نپوشانند ، حاضر است بدون تماس جسمی ، نهان است نه در پوشش . ظاهر است جدا ، نه به معنا دوری مسافت، هر هر که خدا را توصیف کند ، او را محدود ساخته و آن که محدودش نماید وی را به شماره در آورده و هر کس گوید: کجاست، نهایتی برایش قائل شده و آن که گوید : روی چیست؟ جایی را از تهی دانسته و هر که گوید: در چیست؟ او را گنجانیده است))  
۱۲- نیز سخنی از امیر مومنان (ع) نقل کرده که حضرت ثر آن می فرماید:

((لم يتقدمه زمان و لا يتعاوره زیاده و لا نقصان و لا یوصف بأین و لا بم و لا بمكان الذی نأى من الخلق و فلا شیئ کمثله المتعالی علی الخلق لا بتباعد و لا ملامسه منه لهم و المشاهد لجميع الأماکن بلا انتقال منه الیها لا تمسله لا مسه و لا تحسه حاسه؛<sup>۲</sup> خدایی که زمانی از او جاوتر نبوده و دستخوش افزونی و کاهش نگردد و کجا و چرا درباره اش گفته نشود ، نه مکانی دارد که از مردم دور باشد و نه چیزی مانند اوست ، از آفریدگانش برتر است به به دوری و بدم تماس با آن ها ، بر همه جا غلبه جست بی آن که به سوی آن ها انتقال یابد، هیچ لمس کننده ای او را لمس نکرده و هیچ حسّی درکش ننموده است)).

#### فصل پنجم: مفسد حلول اتحاد

در این فصل به بیان مفسد زشت و ناپسند و لوازم تنفر انگیز اعتقاد فاسد و مسلک باطل حلول و اتحاد خواهیم پرداخت که بطلان آن ها دلیل بر بطلان ملزومات آن است چنان که در جای خود ثابت شد در این جا به بیان برخی از آن ها پرداخته و دوازده مورد از این مفسد را یاد آور می شویم:

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۴۱-۱۴۲.

((۱۰۳))

۱ - بسیاری از صوفیان، بلکه بیشتر آن ها ادعای خدا یگانی کرده اند و جمعی از سران و بزرگان آنان نظیر حسین بن منصور حلاج آن گونه که گذشت و در میا حث آینده نیز خواهد آمد ، چنین ادعایی کرده اند. از جمله با یزید بسطامی که می گوید: ((لیس فی جبتی الا الله در خرقة من کسی غیر خدا نیست)) و می گوید: ((سبحانی، سبحانی ما اعظم شأنی؛ من منزّه ام ، من منزّه ام تا چه پایه مقام و منزلتم والاست)) و قبلاً عباراتی از علما و دانشمندان در این خصوص یادآوری شد و در نکوهش صوفیان به خواست خدا به مقدار

کافی اقامه دلیل خواهیم نمود و در احادیث باب دوم، روایاتی که دال بر عدم جواز تأویل و توجیه سخنان صوفیان آمده بود، بیان گردید.

۲ - بیشتر اهل تصوف مدعی کشف و آگاهی از غیب و تساوی با اهل عصمت و طهارتند بلکه ادعای فراتر از آن رتبه را نموده اند که به خواست خدا شرح بیان آن و دلایل ابطالش خواهد آمد.

۳ - صوفیان مدعی اند که به هنگام کشف، تکالیف از آن ها ساقط می شود و به خواست خدا تحقیق و بررسی این موضوع و دلایل ابطالش بیان خواهد شد.

۴ - در صورت قائل شدن به کشف، لازم می آید که خالق و مخلوق و عابد و معبود و فاعل و فعل یا مفعول همه متحد و یکسان باشند و عقل و خرد با هیچ یک از این امور سازگار نیست.

۵ - در صورت قائل شدن به کشف، نه تنها وجوب امر به معروف و نهی از منکر برداشته می شود بلکه جایز نخواهند بود، زیرا در این صورت احتمال می رود هر یک از افراد، خدا را بشناسد و با او متحد گردد، بنابراین، جایز نیست او را امر و نهی کرد و بدو اعتراض نمود.

۶ - با قائل شدن به کشف، وجوب جهاد نیز برداشته می شود به ویژه جهاد با کسانی که اظهار خداشناسی نمایند.

۷ - در صورت کشف، نبوت و امامت محکوم به بطلان اند زیرا بدین دلیل که پیامبر و امام برترین عارفانند، نه احتمال حلول و اتحاد در نبوت و امامت رجحان دارد بلکه متعین است، در صورتی که اجتماع نبوت و امامت و خدا یگانی، قطعاً محال است.

۸ - با وجود کشف، لعن و نرین هیچ کس جایز نیست گر چه هر گونه گناهی را آشکارا مرتکب شود، زیرا احتمال اتحاد وجود دارد. بنابراین، تکلیف از او ساقط می شود،

با این در کتاب و سنت به صور عموم و خصوص، موارد زیادی از لعن و نفرین، وارد شده است.

- ۹ - در صورت کشف، امکان صادر شدن کارهای زشت و ناپسند و تبهکاری و جور و ستم و کفر، از ناحیه خدا وجود دارد و خوانند، با عظمت تر از آن است که چنین اموری انجام دهد، زیرا عارف، به سرحد عصمت نمی رسد و عصمت را در اتحاد شرط نداشته اند.
- ۱۰ - به جهت احتمال اتحاد یاد شده، امکان جاری کردن حد بر کسی وجود نداشته و محال است حکم به فسق کسی صورت گیرد.
- ۱۱ - در صورت کشف، اطاعت از عارف بر همه حتی پیامبر و امام واجب است و اطاعت از پیامبر و امام بر هیچ یک از عارفان واجب نیست.
- ۱۲ - خدا یگانی امری اکتسابی است که می توان آن را به دست آورد چنان که معرفت و کمال آن نیز، چنین است و همه لوازم قطعاً باطل بوده ملزوم نیز محکوم به بطلان است.

#### فصل ششم: جسم دانستن خدا

از موضوعات گذشته و دیگر مطالب به خوبی دریافتند که لازمه اعتقادات صوفی گری در این باب، قائل شدن به جسم بودن خدای متعال و صورت و تشبیه و جبر موضوعاتی فراتر از آن است. بنابراین، تمام موضوعاتی که دلالت بر بطلان این اعتقادات فاسد دارد، در این جا نیز برای دست ردّ نهادن بر سینه آن ها، کارآیی دارد. بدین ترتیب، از آن جا که دلایل یاد شده روشن بوده و نقل برخی از آن ها به درازا می کشد و از موضوع بحث این رساله خارج می شویم، تنها به اشاره ای گذارا بر آن ها بسنده می کنیم.

#### فصل هفتم: اجماع بر فساد این مسلک

پیش تر با سخنان علما و دانشمندان در ردّ صوفیه و مردود دانستن مسلک آن ها و اجماع و اتفاق بر فساد و بطلان آن با دلایل عقلی و نقلی آشنا شدید که در ردّ آنان کافی به نظر می رسد و به خواست خدا در این زمینه، تحقیق و بررسی بیشتری انجام خواهد شد.

فصل هشتم: توجیه عبادات

در این فصل به بیان وجوب تأویل سخنانی که در ظاهر حاکی از حلول و اتحاد است، خواهیم پرداخت و از مطالب گذشته بر می آید که چنین تأویلی متهین است و در این جا به دوازده مورد که موجب تأویل می شود، اشاره می کنیم:

۱- در صورتی چنین سخنانی تأویل شود با دلیل عقلی و قطعی مخالف خواهد داشت. چنانکه قبلاً گذشت.

۲- چنان که قبلاً آشنا شدید، با قرآن کریم مخالفت دارد.

۳- چنان که یاد آوری گشت چنین تأویلی با سنت نبوی، مخالفت دارد.

۴- تأویل با سخنان معصومین (ع) آن گونه که قبلاً گذشت مخالفت دارد.

۵- چنان که در جای خود ثابت شد، تأویل با اجماع مخالفت دارد

۶- لزوماً مفاسد زیادی را در پی خواهد داشت.

۷- لازم می آید در موارد متعددی اجتماع دو نقیض صورت گیرد چنان که قبلاً به خوبی روشن شد.

۸- دلایل آن، نسبت به فراوانی دلایل مخالف آن، که در گذشته به بیان آن ها پرداختیم، بسیار اندک است.

۹- آن دلیل، نسبت به قوت دلایل مخالف از حیث سند و دلالت، که به خوبی روشن است، ضعیف است.

۱۰- تأویل با مجموعه ای از قواعد اهل سنت موافق و با اعتقادات شیعه هیچ گونه هم خوانی ندارد.

۱۱ - الفاظ یاد شده را محال است بتوان بر حقایق آن حمل کرد زیرا در این صورت حما اقل بر حقیقت و حمل اکثر بر مجاز لازم می آید.

۱۲ - سخنان یاد شده تأویل پذیرند و دلایل مخالف آن به هیچ وجه تأویل پذیر نیستند زیرا ادله عقلی و صریح دلایل نقلی، از جمله دلایل مخالف به شمار می آیند. والله اعلم. اکنون که با مطالب فوق آشنا شدید، توجه داشته باشید کسی که به کتاب های صوفیان نگاهی بیفکند و یا با آن ها کاملاً معاشرت داشته باشد به خوبی پی خواهد برد که سخنان آن ها دلالت بر اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود دارد. امروزه برخی از آن ها از

((۱۰۶))

عملکرد علمای دین شگفت زده می شوند که چگونه به تأویل حدیث می پردازند ولی سخنان صوفیان را تأویل نمی کنند که این پندار و نظیر آن ناشی از عدم آگاهی آنان به قوانین دین الهی است.

زیرا تأویل در جایی انجام پذیرد که از نظر شرع خلاف آن ثابت شود و به جهت قوت دلایل مخالف، اراده ظاهر آن سخن، محال به نظر برسد و سخنان صوفیان هیچ گاه به پایه سخنان معصومین (ع) نخواهد رسید. بنابراین، به اعتبار قواعد دین واجب است آن سخن را بر ظاهر و بر گوینده آن به اقتضای فسق و کفر و یا اقرار به ایمان و کفر و ارتدادش، حمل نمود چنان که در هر سخنی این گونه است و به سخنانی که در آن مدعی تأویل امد، اعتنایی نمی شود.

در حدیث چهارم باب دوم با دلایل عدم جواز تأویل سخنان صوفیان آشنا شدید. به نقل از جمعی صوفی آورده اند که: به هنگام قرائت آیه شریفه: ((ایاک نعبد و ایاک نستعین)) پیر طریقت و استاد خود که علومشان را از او فرا می گیرند، در ذهن حاضر می کنند. بنابراین، تأویل نظیر این سخن و سخن محی الدین عربی که مگوید: اوبکر را بر عرش الهی



بالا تر از همه پیامبران ۱ دیده است، چگونه امکان دارد؟ و یا یک شیعه چگونه می تواند این سخن را تأویل کند؟

کدام مخالف، قائل به چنین سخنی است تا بتوان آن را حمل بر تقیه نمود؟ و چه ضرورتی به تأویل آن وجود دارد؟ در سخنان بایزید بسطامی نیز به مواردی اشاره شد و به خواست خدا سخنان غزالی و دیگران را در این خصوص، بیان خواهیم دشت.

### فصل نهم: چگونگی توجیه

در این فصل به نحو فشرده به موارد ذیل اشاره می کنیم . کسانی که با ترکیبات زبان عربی سرو کار داشته باشند به جهت مجاز ها و استعارات و کنایات و مبالغات فراوان این زبان، انجام تأویل برایشان کاری ساده است و اگر کسی از این طریق نیز قادر بر تأویل نباشد کافی است به گونه ای دیگر اجمالاً به تأویل پردازد. یعنی آگاهی داشته باشد این قبیل شبهات ، امر یقینی را تصدیق می کنند و هر گونه مطلبی از این دست، محکوم به

---

۱. فتوحات ج ۱ ص ۴۴ خطبه کتاب چاپ ۳۹۲ هجری.

((۱۰۷))

بطلان بوده و یا از تأویل و توجیهی برخوردار است و پابر جایی این لیل در جایی دیگر ثابت شده است و یاد آوری آن به این دلیل که به هنگام وجود شبهات و عجز و ناتوانی از حلّ آن ها، بدان نیاز مبرم وجود خواهد داشت و ما آن را از جنبه احتیاط و پشتوانه بیان کردیم و گر نه پس از بیان مطالب گذشته آینده ، فرض ناتوانی و عجز در این جا بسیار بعید، بلکه محال به نظر می رسد.

### فصل دهم: روایات جواز تأویل

در این فصل به بیان آن دسته از روایات اهل بیت عصمت و طهارت (ع) می پردازیم که تأیید و توجیه سخنان اندکی را که در ظاهر، حاکی از حلول و اتحادند، روا می داند. در این زمینه روایات زیادی از آن بزرگوارن نقل شده که به بیان برخی از آن ها خواهیم پرداخت تا مشخص شود اهل بیت (ع) این موارد را با کنایه و اشاره تصریح و برهان و استدلال بیان و به جهت وجود معارض، تأویل نموده اند، هم چنین هر سخن و لفظی را که به ظاهر تغییر و دگرگون شد از حالی به حال دیگر را مورد خدای سبحان روا می داند، تأویل کرده اند که بخشی از آن موارد در گذشته بیان شد و دوازده مورد دیگر را در این جا یاد آور خواهیم شد.

۱- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که در تأویل آیه شریفه (( فلما آسفونا انتقمنا منهم ))<sup>۱</sup> آن گاه که ما را به خشم آورده اند، از آن ها انتقام گرفتیم)) فرمود:  
 ((ان الله لا يأسف كآسفنا و لكنّه خلق اولياء لنفسه يأسفون و يرضون و هم مخلوقون مربوبون ، فجعل رضاهم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه لأنه جعلهم الدعاء اليه و الادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك و ليس أن ذلك يصل الى الله كما يصل الى خلقه ولكن هذا معنى ما قال من ذلك و قد قال: ((من أهان ولياً فقد بارزني بالمحاربة و دعاني اليها))  
 و قال: ((من يطع الرسول فقد اطاع الله))<sup>۲</sup> و قال: ((ان الذين يباعدونك أنما يباعدون الله يدالله فوق ايديهم))<sup>۳</sup> فكل ذلك على ما ذكرت لك و هكذا الرضا و الغضب و غيرهما من سائر الأشياء مما يشاكل ذلك و لو كان يصل الى الله الأسف و الضجر و هو الذي خلقهما و

۱. زخرف آیه ۵۵.

۲. نساء آیه ۷۹

۳. فتح آیه ۱۰.

أنشاهما اجاز أن يقال: ان الخالق يبيد يوماً ما، لأنه اذا دخله الغضب و الضجر ، دخله التغير و اذا دخله التغير لم تؤمن عليه الابداه ثم لم يعرف المكوّن من المكوّن و لا القادر من المقدور عليه و لا الخالق من المخلوق، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً؛<sup>۱</sup> خدای عزوجل مانند ما افسوس نمی خورد ولی برای خود، دوستانی آفریده که ان ها افسوس خورند و خشنود کردند. آنان آفریدگان و پروریدگانند و خداوند خشنودی آن ها را خشنودی خود و خشم آنان را خشم خویش قرار داده است زیرا آن ها را مبلغان خود و دلالت کنندگان به سوی خویش مقرر داشته است به همین دلیل به آن مقام و جایگاه دست یافته اند. معنای آیه این نیست که افسوس ، دامن دامن خدای متعال را بگیرد چنان که دامن گیر مخلوق می شود بلکه به معنای آن چنان است که در این باره گفته است: ((هر که به یکی از دوستان من اهانت کند به پیکار من آمده و مرا به مبارزه فرا خوانده است)) و فرمود: ((آن کس که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده)) و فرمود: ((کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت تنها با خدا بیعت می نمایند و دست خدا یالای دست آن هاست)) تمام این عبارات و نظایر ان ها معنایش همان است که برای گفتیم و خشنودی و خشم و غیر این دو از صفات دیگر نیز همین گونه است، اگر قرار باشد افسوس و دلتنگی در خداوند راه یابد در صورتی که او خالق و پیدی آورنده آن هاست می توان گفت: روزی خدای آفریننده ، نابود می گردد زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او وارد شود ، دگرگونی عرضش شود و چون دگرگونی بر او عارض شود از نابوی ایمن نیست افزون بر آن ، در این صورت میان پدید آورنده و پدید آمده و میان قادر و توانا و آن چه تحت قدرت اوست و میان آفریننده و آفریده ، تفاوتی نخواهد بود، خدا از چنین گفتاری بسیار برتر است.))

۲- هم چنین روایتی را از ژراره ، ابوجعفر (ع) در مورد فرموده خدای عزوجل: ((و ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون؛ در حق ما ستم روا نداشتند بلکه بر خویشان ستم کردند)) روایت کرده که حضرت پاسخ داد: ((ان الله تعالى اعظم و أعزّ و أجلّ و أمتع من أن يظلم و لكنّه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا و لايته حيث يقول : ((انما وليكم الله و رسوله و

الذین آمنوا؛ ولی و صاحب اختیار شما تنها خدا و رسول او و مومنان اند)) یعنی ائمه(ع).  
فرمود: ((و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون)) ۲

۱. کافی ج ۱ ص ۱۴۵.

۲. همان ج ۱ ص ۱۴۶.

((۱۰۹))

تردیدی نیست آن جا که فرمود: ما را با خویشتن در آمبخت، به نحو مجاز عنوان شده تا از جنبه بزرگداشت و احترام در حکم، با یکدیگر مساوی باشند.

۳- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت در پاسخ به پرسشی در مورد روحی که در حضرت آدم دمیده شد و در این آیه شریفه: ((فاذا سوّيته و نفحتُ و فیه من روحی؛ ۱ آن گاه که اندام او را بیاراستم از روح خود در آن دمیدم)) آمده چگونه روحی است؟  
امام(ع) در پاسخ فرمود: ((هذه روح مخلوقة و الروح التي فی عیسی مخلوقة؛ ۲ این روح و روحی که در عیسی دمیده شد، آفریده شده خدا است))

۴- هم چنین از آن بزرگوار روایت کرده که در پاسخ به پرسشی پیرامون این فرموده خدا ((و روح منه)) فرمود: ((هی روح مخلوقة خلقها الله فی آدم و عیسی(ع)؛ ۳ این روحی است آفریده شده که خداوند آن را در حضرت آدم و حضرت عیسی علیهما السلام آفرید))  
۵- نیز روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده که در مورد فرموده خدا: ((و نفحت فیه من روحی)) فرمود:

((انما اضافة الی نفسه لانه اصطفاة علی سایر الارواح كما قال: لیت من البیوت بیتی و لرسول من الرسل خلیلی و أشباه ذلک و کل ذلک مخلوق مصنوع مربوب محدث مدبر؛ چ خداوند ان را به خویشتن اضافه نمود زیرا آن را با سایر ارواح برگزید چنان که به خانه ای از خانه ها (کعبه) فرمود: خانه ام و به فرستاده ای از فرستادگان فرمود: دو ستم و نظیر این ها که همه آفریده و پدیده و پروریده ایجاد گری مدبراند)).

۶- روایت دیگری را از ابو ابراهیم (ع) روایت کرده که فرمود: جمعی نزد او مدّعی شدند که خداوند به آسمان دنیا فرود می آید، وی اظهار داشت:

((ان الله لا ينزل ولا يحتاج الى النزول و انما منظره في القرب و البعد سواء و لم يبعد منه قريب و لم يقرب منه بعيد و لم يحتاج الى شئ بل يحتاج الى شئ بل يحتاج اليه و هو ذو الطول، لا اله الا هو العزيز الحكيم و اما قول الواصفين انه ينزل تبارك و تعالى الى سماء الدنيا فانما يقول ذلك من

۱. حجر آیه ۲۹.

۲. کافی ج ۱ ص ۱۳۳.

۳. همان.

چ. همان ص ۱۳۴

((۱۱۰))

ینسبه الى نقص او زیاده و کال متحرک محتاج الى من یحرّکه؛۱ خداوند فرود نمی آید و نیازی به فرود آمدن ندارد، دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری به او نزدیک نگشته است وی به چیزی نیاز ندارد بلکه همه نیازمند او هستند وی عطا کننده است و شایسته پرستشی جز او نیست و عزیز و حکیم است. و سخن را وصف کنندگانی که می گویند: خدا فرود می آید، مقرون به صحت نیست، این سخن را کسی می گوید که خدا را به کاهش و فزونی نسبت می دهد و هر متحرکی نیاز به محرک و وسیله حرکت دارد))

۷- نیز کلینی از ابو ابراهیم (ع) روایت کرده که فرمود:

((لا اقول انه قائم فازيله عن مكانه و لا اخذه بمكان يكون فيه و لا اخذه ان يتحرك في شئ من الأركان و الجوارح و لا اخذه بلفظ شق فم و لكن كما قال الله تبارك و تعالى: ((كن فيكون)) بمشيئة من غير تردد في نفس؛۲ این که می گویم خدا قائم است به این مهنا

نیست که او را از مکانش جدا سازم و یا به مکان معینی که در آن باشد محدود سازم و به حرکت اعضاء و جوارح، منحصر کنم و به تلفظ از شکاف دهان محدود سازم ولی چنان می گویم که خدا هر گاه فرموده باشد: ((باش، می شود)) تنها اراده می کند بی آن که تفکر وجود یابد)).

۸- هم چنین از امام رضا(ع) روایت کرده که حضرت در پاسخ کسانی که روایت کرده اند خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می آید فرمود: ((لعن الله المحرفين للكلم عن مواضعه و الله ما قال رسول الله (ص) كذلك، انما قال: ان الله ينزل ملكاً الى السماء الدنيا؛ ۳ خداوند کسانی که سخنان را از جایگاهش منحرف می سازند مورد لعن خویش قرار دهد. به خدا سوگند! از رسول خدا چنین سخنی صادر نشده بلکه آن حضرت فرمود: خداوند فرشته ای را به آسمان دنیا فرو می فرستد))

۹- نیز از امام صادق(ع) روایت کرده در مورد فرموده خدای سبحان(( ما یكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم؛ هیچ گاه سه تن با یکدیگر راز و نجوا نمی کنند مگر این که خداوند چهارمین آن هاست)) فرمود:

((هو واحد احدى الذات، باین من خلقه و بذلك وصف نفسه و هو بكل شئ محیط

۱. کافی ج ۱ ص ۱۲۵.

۲. همان.

۳. توحید ص ۱۷۶ چاپ غفاری.

((۱۱۱))

بالا شراف و الاء حاطة و القدرة و لا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات و الارض و لا اصغر من ذلك و لا اكبر بال حاطة و العلم بالذات، لأن الأماكن محدودة تحويها حدود اربعة فاذا كان بالذات لزمها الحواية؛ ۱ او خدای یکتایی است که ذاتش یکی است و با آفریده هایش تفاوت دارد و خود را نیز همین گونه وصف نموده، او با اشراف و احاطه و قدرت، بر هر

چی احاطه دارد و ذره ای از آن چه در آسمان ها و زمین می گذرد از احاطه . آگاهی او نهان نمی ماند. نه به ذات مقدسش زیرا همه مکان ها محدود به حدود چهار گانه است و اگر احاطه اش به ذات باشد لازمه اش محدود بودن است.))

۱۰- نیز از هشام بن حکم روایت کرده که دیصانی در مورد فرموده خدا: ((هو الذی فی السماء اله: ۲ او کسی است که در آسمان معبود است)) از او پرسش نمود و مدعی شد آیه یاد شده بر سخن وی (خدایان متعدد) دلالت دارد. هشام این مسأله را از امام صادق(ع) پرسید. حضرت در پاسخ فرمود:

((هذا كلام زنديق خبيث اذا رجعت اليه قل له: ما اسمك بالكوفة؟ فانه يقول لك: فلان، فقل له: ما اسمك بالبصرة؟ فانه يقول لك: فلان، فقل له: كذلك الله ربنا في السماء اله وفي الارض اله وفي البحار اله وفي القفار اله وفي كل مكان اله. قال: اتيت الديصاني فاخبرته و فقل: هذه نقلتها الابل من الحجاز؛<sup>۳</sup> این سخن از کافر و ملحد پلیدی سر می زند ، هر گاه نزد او بازگشتی به او بگو : نام تو در کوفه چیست؟ او می گوید: فلانی، به او بگو: در بصره چه نام داری ؟ خواهد گفت: فلانی، شما در پاسخ به وی بگو : پروردگار ما نیز همین گونه در آسمان و زمین و دریا و بیابان و در هر جا، خداست. هشام میگوید: نزد دیصانی آمدم و همین گونه بدو پاسخ دادم : وی به من گفت: این پاسخ را شتر سواری از حجاز نقل کرده است [کنایه از این چنین سخنی از معصوم است])

۱۱ - هم چنین از محمد بن مسلم روایت کرده که از ابوجعفر (ع) پرسید: روایت می کنند که خداوند حضرت آدم(ع) را به صورت خود آفرید، منظور چیست؟ حضرت فرمود: ((هی صورة محدثة مخلوقة، اصطفاه الله و اختارها علی سایر الصور المختلفة فاضافها

۱. توحید ص ۱۳۱ ، بحار ج ۳ ص ۳۲۲.

۲. زخرف آیه ۸۴.

۳. توحید ص ۱۳۳.

الی نفسه كما اضاف الكعبه الی نفسه و الروح الی نفسه ، فقال: بیٹی و نفحتُ فیہ من روحی؛ ۱ صورتی که خداوند آدم را بدان آفرید صورتی به مجود آمده و آریده شده بود که خدا آن را برگزید و از میان صورت های گوناگون انتخاب کرد و آن را نظیر کعبه و روح، به خویش اضافه کرد و فرمود: خانه من (در جایی دیگر فرمود:) و از روحم در آن دمیدم)).

۱۲ - این روایت را صدوق به إسناد خود از امام رضا (ع) در تأویل این حدیث نقل کرده که فرمود: آنان ابتدا حدیث را نقل نکرده اند، مابرا بدین گونه است که رسول خدا(ص) از کنار مردی که فرد دیگری را دشنام می داد و بدو می گفت: خداوند تو و کسی را که به تو شباهت دارد مورد لعنت خود قرار دهد، گذشت و به او فرمود: ((لا تقل هذا لأخیک فان الله خلق آدم (ع) را به صورت خود آفریده است))

در تأویل و توجیه این الفاظ ، روایاتی یاد آوری شد و به خواست خدا به بیان برخی دیگر نیز خواهیم پرداخت.

فصل یازدهم: توجیه حدیث (( من عرف نفسه... ))

در این فصل به توجیه و تأویل حدیث ((من عرف نفسه و من عرف ربّه)) ۳ که برخی (برای اثبات ادعای خود) بدان استناد جسته اند، می پردازیم.

پوشیده نیست که روایت یاد شده بر مدعای آقایان تصریح ندارد و از ظاهر آن چنین مطلبی استفاده نمی شود و حاکی از حلول و اتحاد نیست... ملاحظه نمی کنید وقتی می گوئیم:

((من عرف الوزير، عرف السلطان؛ کسی که وزیر را شناخت ، پادشاه را نیز می شناسد))

((و من عرف الدلیل، عرف المدلول؛ کسی که به دلیل پی برد، به معنا نیز پی می برد)).

بنابراین، چنین عبارتی نه تنها دلالت بر اتحاد ندارد بلکه دلیل بر مغایرت دارد ولی اکنون برخی از صوفیان به این حدیث متمسک شده اند. البته برخی از علما و دانشمندان توجیهاتی برای آن یاد آور شده اند و مواردی نیز در ذهن نگارنده خطور کرده که اینک به بیان همه

آن ها در



۱. توحید، ۱۰۳

۲. همان ص ۱۵۲-۱۵۳

۳. مصابیح الانور فی حل مشکلات الاخبار ج ۱، ص ۲۰۴

((۱۱۳))

دوازده مورد، خواهیم پرداخت.

۱- با شناخت این که نفس، بدن انسان و روح، جسم را به حرکت درمیآورد می توان دریافت که جهان نیز دارای مدبر بوده و هستی نیز محرکی دارد. بنابراین، شناخت نفس، دلیل بر شناخت پروردگار است.

۲- هر کس پی برد که نفس او یکی است و اگر دو تا باشد امکان تعارض و ممانعت میان آن ها وجود دارد، درخواهد یافت که پروردگار، یگانه است و مدبر جهان یکی است ((لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا؛ ۱ اگر در زمین و آسمان معبودانی غیر از خدا وجود داشتند، زمین آسمان به تباهی کشیده می شدند))

۳- هر کس پی ببرد که نفس، با اراده خود جسم را به حرکت وامی دارد. پی خواهد برد که جهان ناگزیر باید از حرکت دهنده ای با اختیار برخوردار باشد تا به وجوب کمال آفریننده و یا محال بودن نقص و ناتوانی در وجود او، یقین حاصل شود، تا چه رسد به عدمش.

۴- آن کس که پی ببرد هیچ حالتی از حالات و حرکات جسد بر نفس پوشیده نمی ماند، پی خواهد برد که در آسمان و زمین کوچکترین ذره ای بر خدای متعال نهان نمی ماند، زیرا ممکن نیست آفریده ها آگاهی داشته باشند ولی آفریدگار آگاه نباشد.

۵- آن کس که با علم و آگاهی پی ببرد چیزی نزدیک تر از نفس به جسم وجود ندارد پی خواهد برد که خداوند نسبت به آفریدگان همین معنا را دارد.

۶- آن کس که پی ببرد نفس، پیش از بدن وجود داشته و پس از آن نیز باقی خواهند ماند، پی واهد برد که پروردگارش پیش از جهان هستی وجود داشته و پس از آن نیز باقی می ماند همواره بوده و خواهد بود.

۷- کسی که آگاهی داشته باشد واقعیت ذات وی و حقیقت کیفیت آن قابل درک نیست، پی خواهد برد که جوهر ذات مقدس خدای متعال به طریق اولی قابل درک نخواهد بود و گویی امر محالی را بر محال دیگر معلق کرده است.

۸- آن کس که پی ببرد برای نفس وی مکانی وجود ندارد و کجایی بودن برای آن مطرح نیست، پی میبرد که پروردگارش از مکان و کجایی بودن، به طریق اولی منزّه است.

---

۱. انبیاء، آیه ۲۲

((۱۱۴))

۹- کسی که بداند نفسش، قابل حسّ و لمس نیست و با عقل و خرد قابل درک نمی باشد، پی خواهد برد که پروردگارش نیز از حسّ و لمس، منزّه است.

۱۰- آن کس که آگاهی داشته باشد نفس وی با چشم دیده نمی شود و در صورت، نقش نمی بندد پی میبرد که پروردگارش با چشم قابل دیدن نیست و در افکار و اندیشه نمی گنجد.

۱۱- هر کس نفس خویش را دارای نقصان ببیند پی خواهد برد که خداوند دارای صفت کمال است زیرا محال است آفریده و آفریده شده هر دو با هم مساوی بوده و آفریده ها از وجوب کمال برخوردار باشند.

۱۲- کسی که آگاهی یابد نفس وی، او را به سمت کارهای ناپسند سوق می دهد. ولی با آن به مخالفت برخیزد و به مبارزه اش پردازد و به عبادت و انجام کارهای نیک مشغول شود، از شناخت پروردگارش بهره مند شده، یعنی پروردگارش را آن گونه که شایسته

است، شناخته و آن کس نفس خویش را با این شناخت آشنا نسازد و به اقتضای آن عمل نکند، خدای خویش را نشناخته است، این موارد و مواردی که در گذشته یاد آور شدم در ذهن اندک و ناچیزم خطور کرد.

#### فصل دوازدهم: توجیه حدیث قدسی

در این فصل به تأییل و توجیه حدیث قدسی که صوفیان برای اثبات مدعای خود (حلول و لتحد و وحدت وجود) بدان تمسک جسته اند می پردازیم، در آن حدیث آمده است:

((و ما تقرب الی عبدی بشیء احبّ الّیّ ممّا افترض علیّه و إنّّه یتقرّب الیّ بالنوافل حتی أحبه فاذا اجبتہ کنتُ سمعه الذی یسمع به و لسانه الذی ینطق به و یدہ الذی یمسّ بها ان دعانی اجبتہ و ان سألنی اعطیتہ:۱ بنده من به چیزی محبوب تر از انجام دستوراتی که بر او واجب ساخته ام به من نزدیک نمی شود. او با انجام نافله ها به من تقرّب می جوید تا آن که دوستدارش گردم و آن گاه که او را دوست داشتم خود به منزله گوش او هستم که به وسیله آن می شنود و چشم او هستم که به وسیله آن می بیند و زبان اویم که با ۱. وسائل ج ۱، ص ۲۳۱ باب تأکید استجاب نافله ها.

((۱۱۵))

آن سخن می گوید و دست او هستم که با آن خطرات را از خود دفع می کند، هر گاه مرا بخواند او را اجابت می کنم و هر گاه خواسته ای از من داشته باشد آن را برآورده خواهم ساخت)).

در توجیه حدیث یاد شده باید گفت که: امکان ندارد صوفیان بتوانند این حدیث را بر مدعای خود، حلول و اتحاد حمل نمایند. زیرا دعا و خواسته و ساقط شدن تکلیف و امتناع اجابت، در موقعیت حلول و اتحاد، معنا ندارد و محال است بلکه در این صورت حالت غیر عارف و حتی کافر به دلیل امکان اجابت دعا، از چنین شخصی متناسب تر و بهتر است.

حدیث ذکر شده دارای معانی صحیحی است که هر کس با حقایق سخن عرب و مجازهایی که در قرآن مجید وارد شده، آشنایی داشته باشد، بدان پی می برد بلکه هر کس با واژه های متعارف زبان عربی آشنا باشد بدین قضیه پی خواهد برد و در خصوص معانی احتمالی این حدیث نیز مواردی را یادآوری شویم:

الف- به گفته یکی از معاصرین : اگر بنده ای این کارها را انجام دهد ، خداوند او را مشمول لطف و عنایت خود می سازد به گونه ای که جز به آن چه رضای خدا در آن است، نمی نگرد و جز آن چه را خشنودی خدا در آن است، نمی شنود و بر زبان نمی آورد و انجام نمی دهد چنان که (در عرف جامعه) می گویند: من دست و پشت و شمشیر تو هستم و نظیر این جملات که معانی آشکار و رایجی دارند.

ب- معنای حدیث این باشد که اگر بنده ای چنین کارهایی انجام دهد، محبوب من است و من نظیر گوش و چشم و زبان و دستش، یاور و پشتیبان اویم این معنا نیز صحیح و به مقصود نزدیک و با مثال قبلی تناسب دارد.

ج- معنای حدیث قدسی این باشد که خداوند(فرموده باشد): هر گاه او را دوست داشتم او نیز مرا دوست خواهد داشت و اطاعت می کند . بنابراین، ، من نزد او در عزت و ارج و احترام ، به منزله گوش و چشم و زبان و دست او هستم به قول رضی:

و ان لم تکن عندی کسمعی و ناظری فلا نظرت عینی و لا سمعت اذنی

یعنی: اگر تو نزد من به منزله گوش و چشم نباشی، چشمم قدرت بینایی و گوشم توان شنوایی ندارد.

د- مقصود از حدیث قدسی این باشد که(خداوند فرمود): هر گاه بنده ای به وسیله

((۱۱۶))

انجام نافله ها به من تقرب جوید ، او را دوست می دارم و موفق می گردانم و در این صورت از گوش و چشم و زبان و دست خود یاری نمی جوید بلکه از من یاری می طلبد و

همان گونه که برای کسی حادثه ای رخ دهد با قدرت خود و نیرو. اعضای بدنش در دفع آن می کوشد، وی نیز متکی به من است و در کارهایش به من رجوع می کند و جمله ((انّ دعانی اجبته...، اگر مرا بخواند او را اجابت خواهم کرد)) نیز گواه بر همین مطلب است.

ه- منظور از حدیث یاد شده این باشد که من در اثر نزدیکی به بنده ام و حضور در نزد وی به منزله گوش و چشم و زبن و دست او هستم. البته نه حضور به معنای حقیقی بلکه مجازی و به معنای آگاهی و احاطه بر او و لطف و عنایت و محبت و مهر و عطوفت فراوان خدا به بندگان. والله اعلم.

((۱۱۷))

#### باب چهارم:

#### بطلان کشف

در این باب به بیان ابطال کشف و عدم صحت آن که مورد ادعای صوفیان است خواهیم پرداخت و دوازده دلیل بر این معنا دلالت دارد.

۱- دلیلی قطعی بر حصول کشف و وجوب دست یابی به آن و مشروعیتش وجود ندارد تا چه رسد به صحت کشف. بنابراین چگونه رواست بدون دلیل به چنین چیزی جزم و یقین حاصل کنیم؟! ((قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین؛ بگو اگر راست می گوئید دلیلتان را ارائه دهی)) بلکه می توان گفت در این راستا دلیل ظنی نیز وجود ندارد و به فرض اگر شبهه

ای گمان آور ارائه دهند(( فَاَ الظَّنُّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً ؛ گمان ، هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد)) بدین ترتیب، کدام انسان عاقل و خردمند تا چه رسد به مسلمان ، به خود جرات می دهد به مجرد ظن و گمان ، عبادتی را ثابت کند و به مشروعیت آن حکم نماید و تمام عبادات دین را ساقط کند همه این امور خودسری صِرف و بدعت گذاری محض است و ذره ای برخاسته از علم و آگاهی و جزم و یقین نیست.

اگر بگویید: خبر دادن به وقع کشف و خبر های غیبی و پدید آمدن کرامات به دست این افراد ، به حد تواتر رسیده است، در پاسخ می گوئیم:

در چنین جایی تواتر ممنوع است. اگر منظورتان از تواتر ، خبر دادن از دست یابی به کشف، همان کشفی است که مثلاً غزالی مدعی آن شده، سودی بر آن مترتب نیست و اگر مقصودتان خبر دادن از ادعای کشف توسط خود اوست ، در این صورت صدق و صحت ادعای او جز با کشف ، قابل شناخت نیست و این خود، دور تلقی می شود زیرا آن گونه که در جای خود ثابت شده ، تواتر در غیر محسوسات ، یقین آور نیست به فرض اگر به تواتر ثابت شود که فردی به برخی امور غیبی خبر داده و همان گونه که خبر داده ، اتفاق افتاده است باز هم بر دست یابی به کشف دلالت ندارد زیرا احتمال دارد چنین عملی با حدس و

((۱۱۹))

تخمین یا قیافه شناسی یا اطلاع قبلی... صورت گرفتن و بدین وسیله با هوادارانش برای اختراع چنین چیزی همدستان شده باشد و پیش گویی یا تسخیر جنّ و یا آشنایی به دانش اختر شناسی یا با رمل و اسطرلاب یا مطابقت با واقع به گونه ای اتفاقی و یا گاهی موافق و گاهی مخالف ، انجام پذیرفته باشد. به هر حال با وجود احتمال، استدلال، کار آمد نخوتهد بود تا چه رسد به وجود احتمالات فراوانی که حاکی است هر چه را فردی صوفی نقل کرده صرف ادعاست و نیاز به اثبات دارد.

بر فرض که تسلیم شده و پذیرای کشف شویم ، آیا وقوع کشف، دلیل بر مشروعیت آن است؟ اگر چنین باشد مشروعیت پیش گویی و سحر و جادو و نظیر آن ها به طیق اولی ثابت است و به طور کلی از دلایل شرعی، بی نیازی حاصل می شود و بدین گونه کشف، از چه فضیلت و مزیتی برخوردار خواهد بود؟ که به خواست خدا در بحث بیان اعمال و رفتار فصاحت بار سران صوفی به مواردی که دلیل بر گفته ماست، مواجه خواهید شد.

۲- به فرض اگر کشف حاصل نیز شود، یقین آور نخواهد بود. مگر ملاحظه نکرده اید که بسیار اتفاق می افتد اموری برای انسان کشف می شود ولی پس از آن فساد و بطلانش برای او پدیدار می گردد و کسی که ادعای کشف می کند و یا برایش مدعی کشف می شوند نیز مشخصاً همین گونه محکوم به بطلان است و شاید همه موارد یاد شده از همین قبیل بوده و کسی را به سر حد یقین نرساند ولی با فرض این کشف، تنها گمان آور باشد گونه بدان جزم و یقین حاصل می شود و بدان می نوان متکی شد؟ این که جمعی از صوفیان مدعی اند نود و وضو را مشاهده کرده و برایشان کشف به وجود می آید. در این خصوص ما آن ها را آزمودیم تا در مورد جمعی که محصور بودند ((حبس بول داشتند)) به ما خبر دهند کدام یک از آنان دارای وضو و کدامین بدون وضو هستند، که عجز و ناتوانی آنان پدیدار شد و رسوا گشتند.

۳- بنا به فرض صحت کشف، لازمه اش این است که صاحب کشف هیچ گاه به خطا و اشتباهی دچار نشود و این همان معنای عصمت است. بنابراین، هر کس مدعی عصمت شد یا برای عصمت حاصل گشت باید قائل به عصمت وی شد و به ادعای صوفیان برای بیشتر آن ها، عصمت حاصل می شود و از همین جا سخن کسانی که دست یابی به عصمت را امری ممکن و اکتسابی می دانند، سخنی بیهوده و محکوم به بطلان است. بنابراین، عصمت، مشخصاً اختصاص به اهل آن دارد و نه تنها از غیر اهل عصمت خطا و اشتباه

جایز بوده ، بلکه چنین کارهایی عملاً از آن ها سر میزند. بدین ترتیب، اگر صاحبان کشف نیز مانند دیگران مرتکب خطا و اشتباه شوند چگونه باید آن را از راه های اختراعی و مورد نهی، به دست آورد و بر آن متکی شد و دلایل شرعی را که در جهت عمل به آن ها فرمان داده شده ایم، کنار نهیم؟ آیا همه این امر یاد شده جز دوری از شرع و بیرئن رفتن از دایره دین، چیز دیگری تلقی میشود؟

۴- به فرض صحت کشف، لازمه اش غیب دانستن و یا شناخت بسیاری از امور غیبی است. بلکه در این صورت لازم می آید مقام و رتبه علم و دانش صاحب کشف برتر از همه انبیاء حتی اشرف پیامبران حضرت محمد (ص) بشد، زیرا رسول خدا(ص) فرمود: ((ما اعلم ما وراء جداری هذا الا بوحی یوحی ؛ جز با وحی که به من الهم می شود ، نمی دانم پشت دیوار خانه ام چه میگذرد))

رسول خدا(ص) با این سخن به صراحت فرموده که خود، قادر بر کسب آگاهی هیچ یک از امور غیبی و دست یابی به کشف در مورد آن ها ، نیست و مشخص است که وحی ، امری اکتسابی نبوده و پیامبر بدان نیازمند است با این که صوفیان مدعی امد با امور اکتسابی و ریاضت کشیدن و کشف، از وحی و علوم دین بی نیازاند و در جای خود ثابت شده که معصومین(ع) نه تنها هیچ گاه ادعای آگاهی بر علوم غیبی نکرده بلکه کسانی که چنین عملی را بدانان نسبت داده اند، به شدت مورد نکوهش قرار داده اند.<sup>۱</sup> به گونه ای که امام صادق(ع) فرمود: (عجبالمن زعم انّا نعلم الغیب و الله لقد اردت آن اضرب جاریتی فلانۀ فهربت، فما علمتفی ایّ بیت من بیوت الدار، هی؛<sup>۲</sup> از کسانی که مدعی اند ما علم غیب

۱. ائمه (ع) این کار را به جهت تقیه در برابر دشمن انجام می دادند چنان که بر اهل فنّ و کسانی که به اخبار و روایات آشنایی کامل داشته باشند ، پوشیده نیست و از سخن مولف، رضوان الله تعالی علیه در کتاب ((الفوائد الطوسیه)) با اتکای به برخی روایات چنین برمیآید که علم و دانش ائمه (ع) به غیب، ارادی و التفاتی بوده نه حضوری و این سخن بر خلاف تحقیق و پژوهش دانشمندان بزرگ و پژوهنده ماست. بنابراین، باید اخبار و روایات وارده



در این خصوص را حمل بر تقیه کرد زیرا این دسته از روایات با بسیاری از آیات قرآن و احدی متواتر، مخالفت داشته و با مقام و جایگاه امامت و زعامت بزرگ الهی؛ منافات دارد. ۲. شاید امام (ع) با این سخن توریه انجام داد تا بدو نسبت خدا یگانی داده نشود و مقصودش علم و دانشی مستند به علل و اسبابی ظاهری و یا عملی غیر اکتسابی بود. ازون بر این که احتمال دارد خداوند آن ماجرا را در آن حال، به جهت مصلحتی، بر آن حضرت پوشیده داشته است شیخ انصاری (رحمه الله) در بحث برائت، سخنان شیخ حر عاملی (رحمه الله) را در ((محکی الفوائد الطوسیه)) مورد اعتراض قرار داده و گفته است:

مساله، مقدار اطلاعات امام (ع) از جنبه عموم و خصوص و چگونگی علم وی به امور غیبی که آا این علم بر اراده و توجه آنان بر خود آن مورد متوقف است یا نیست از اخبار و روایات گوناگون به گونه ای اطمینان آور، استفاده نمی شود. بنابراین، مناسب تر است این مساله به خود آن بزرگواران صلوات الله علیه اجمعین موکول گردد.

علامه آشتیانی در حاشیه خود بر رسائل می نویسد: ائمه از کلیه حوادثی که رخ داده و رخ می دهد و رخ خواهد داد، آگاهی دارند و در شبهه موضوعیه حاکم ظاهری مورد سوال است نه خود شبهه بی آن که میان علم پیامبر و ائمه (ع) به گونه ای که شیخ انصاری (رحمه الله) یاد آور شد، تفاوتی وجود داشته باشد، زیرا به ادعای وی علم حضوری ائمه (ع) نسبت به کلیه موضوعات موجود در خارج، از علم غیب ویژه ذات مقدس باری تعالی سرچشمه گرفته است. هر چند به مقتضای آیه شریفه، آنان نیز آگاه به غیب هستند چرا که باجزم و یقین در زمره راسخان در علم و دانش به شمار می آیند و یا به گنه ای دیگر از مواردی که وی در رسائل بدان اشاره کرده است گر چه در خصوص چگونگی علم و آفرینش پیامبر و ائمه (ع) همسویی با کسانی که بر روایات وارده در این باب آگاهی دارند، حق این است که معصومین (ع) به کلیه اموری که رخ داده و رخ می دهد و رخ خواهد داد، ذره ای از امور، بر پیامبر و ائمه (ع) پوشیده نمی ماند.

این علم و آگاهی خواه بدین سبب که از نور پروردگارشان آفریده شده اند براین به وجود آمده باشد و سا مشیت و اراده و سرچمه فیض الهی در حق آنان، چنین ویژگی را در

وجودشان به ودیعت نهاده است . بدیهی است علم و دانش پیامبران اولو العزم و فرشتگان مقرب به علم پیامبر ائمه (ع) منهی می شود تا چه رسد به علم و دانش کسانی که در همه عوالم پایین تر از این رتبه باشند زیرا پیامبر اکرم نخستین شخصیت عالم وجود و عقل کامل و محض انسان تمام و کمال است و شگفت آور نیست اگر این بزرگواران بر تمام اموری که در کلیه عوالم وجود دارد، آگاهی داشته باشند تا چه رسد به آنچه رخ داده و اتفاق خواهد افتاد که لین مضمون در اخبار بسیار زیاد و متواتری وارد شده و اخبار و روایاتی که عم و دانش معصومین (ع) را به گون های دیگر می داند، با مطلب یاد شده منافات ندارد زیرا گاهی حکمت ایجاب می کند که بیان مطلب به جهت کوتاهی کردن شخص مخاطب و یا نقص او و یا جهات دیگر نظیر ترس و بیم و امثال آن ، به نحوی غیر از صورت واقعی عنوان شود. افزون بر این ائمه (ع) در صورت انجام توریه، به دروغ نیز سخن نگفته اند و اگر بیم خارج شدن از چارچوب بلکه از این فن، نمی رفت در این زمینه به تفصیل سخن می گفتیم. به هر حال توفیق نگارش رساله ای جداگانه را در این باب از خدا مسئلت دارم.

((۱۲۱))

می دانیم در شگفتم! به خدا سوگند! خواستم کنیزکم را تنبیه کنم وی فرار کرد و ندانستم در کدام یک از اطاق های خانه نهان شده است)).

ائمه (ع) خود، اقرار کرده اند برخی خبرهایی که از غیب می دهند به طریق نقل از پیامبر اکرم (ص) از جبرئیل (ع) از خدای عزوجل بدانان رسیده است. بنابراین، چگونه ادعا می شود که فرد فرد صوفیان در علم و دانش و دیگر امور بر اهل بیت عصمت و طهارت گنجینه های علم و دانش و جایگاه فرود آمدن وحی، برتری دارند؟!

۵- بر فرض صحت کشف یاد شده و علم و دانش و کراماتی که برای صاحبان کشف مدعی اند، لازم می آید که بر بسیاری از معجزات پیامبران ائمه (ع) خط بطلان کشیده شود و تنها در زمینه آوردن معجزات امکان برابری و مساوا آنان با پیامبران و

ائمه (ع) وجود داشته باشد بلکه در حصت ادعای پیامبری و امامت آن بزرگواران نیز شک و تردید به وجود آید زیرا دلایل و براهینی که ثابت کننده ادعای آن هاست ، برای یکایک مردم، اموری ممکن تلقی شده و به گفته صوفیان با چله نشینی فرد به تنهایی و مدتی کمتر از آن می توان آن ها را به دست آورد و به آن ها رسید.

بنابراین ، باروا بودن این احتمال ، چگونه می توان به صحت ادعای پیامبر یا امامی یقین حاصل کرد؟ بطلان لازم قطعی است و ملزوم نیز چنین است. کدام فساد و تباهی در دین از این بالاتر؟ آیا ضرر و زیان سحر و جادو و تردستی و پیشگویی و امثال آن که حرمتش در دین، مشخص است کمتر از ضرر و زیان این کشف است؟ بدین ترتیب، لزوماً به طور قطع ، چنین کشفی به طریق اولی حرمت شرعی دارد.

۶- همان گونه که ظاهر است در خبرهایی که صاحبان کشف می دهند ، اختلاف بسیار زیادی وجود دارد که نیاز به بیان آن ها نیست.

در خور توجه است که هر یک از صاحبان مسلک های صوفی گری مدعی اند که بر بطلان مسلک مخالفانشان، برای وی کشف حاصل شده است. نظیر غزالی که گفته است: با ۱۰ سال ریاضت کشی و خلوت گزینی و متارکه درس ، بطلان مذهب شیعه و مراتب فراوان برتری ابوبکر بر علی(ع) برایش کشف شده است. هم چنین شیعیان صوفی مسلک و هر گروهی حتی کفار هند و دیگران نیز، چنین ادعایی کرده اند . بنابراین، مشخص شد که این کشف ، پندار و خیالی بیش نبوده و از حقیقتی برخوردار نیست و یا صرفاً ادعایی بی پایه و اساس است.

یکی از علما ما می گوید: من شگفت زده می شوم از کسانی که با وجود اختلاف های مسلک هایشان در ظاهر، مدعی چنین مرتبه ای (کشف) می شوند! با این که هر یک از آنان مدعی کشف اند که تنها با مسلک و مرام و اعتقاد خویش موافقت داشته باشد چنان که غزالی با ادعای وصول و رسیدن به مرتبه کشف، فضیلت و برتری ابوبکر به مراتبی بیش از

علی (ع) برایش کشف شده است و این مهنا برای کسانی که کتاب ((احیاء العلوم)) وی را مطالعه کرده باشند کاملاً روشن است. اگر گفته شود: آیا لعنت فرستادن بر یزید به عنوان قاتل امام حسین (ع) و یا صادر کننده فرمان قتل آن بزرگوار، جایز است یا خیر؟ در پاسخ ۱. ج ۳ ص ۱۳۵ چاپ دار المعرفه لبنان در بیان سلسله آفت های زبان گفته است! هشتمین آفت لعنت است.

((۱۲۳))

می گویند: چنین چیزی اصلاً ثابت نشده و جایز نیست یزید را قاتل و یا صادر کننده فرمان، قتل، قلمداد کرد تا چه رسد به لعن و نفرین او. بنابراین چنین عمل بزرگی بدون تحقیق و بررسی نمی توتن به مسلمانی نسبت داد تا این که می گوید... اگر گفته شود: آیا جایز است گفته شود خداوند، قاتل حسین و صادر کننده فرمان قتل او را، لعنت کند؟ در پاسخ باید گفت: آن چه صحیح به نظر می رسد این است که گفته شود: اگر قاتل امام حسین (ع) قبل از توبه مرده است لعنت خدا بر او باد، زیرا احتمال دارد بعد از توبه مرده باشد و نظیر این را دریاچه حجاج<sup>۱</sup> نیز آورده. بنابراین، کدام ناصبی و دشمن اهل بیت به این پایه از دشمنی و کینه توزی رسیده است؟ به خواست خدا و تحقیق و بررسی بیشتری در این زمینه ارائه خواهد شد.

۷- آن چه را صوفیان از آن خبر می دهند، خلاف آن فراوان ظاهر شده است و کرامات و دلایل و براهینی که بر ولایت خود ابراز می کنند، مردود و محکوم به بطلان است چنان که از گفه های بزرگان و سران آن ها به خوبی روشن است تا چه رسد به هوادران آن ها که به خواست خدا به بیان لرخی از آن ها خواهیم پرداخت. بنابراین، مشخص شده ادعای کشف آقایان، محکوم به بطلان و مردود است.

۸- از کسانی که مدعی کشف اند خواسته شود به وسیله کشق تنها یک مسئله از مسائل مشکل معروف بین علما و دانشمندان و یا اخبار واحادیث و یا کاری نظیر آن را به تحقیق و

بررسی کوچکترین مساله ای نخواهد بود. بنابراین، عدم صحت کشف آشکار گشته و سود و بهره قابل اعتنایی بر آن ثابت نشده است.

۹- ضرورت دین، گواه بر بطلان کشف است. بدین معنا که کشف، در دین و آئین اسلام از حجیتی برخوردار نبوده و انکاء بر آن روا نیست و نباید در انجام هیچ یک از احکام دین، بدان توجه داشت زیرا میان این کشف و میان وهم و خیال و پندار های پست و وسوسه های شیطانی و خواب های آشفته ای که فرد بدون مشاهده و ادیشه در خواب می بیند تفاوتی

نمی توان قائل شد. با این که اهل کشف خود، به عدم حجیت آن ها اعتراف

۱. در نسخه چاپی نزد ما در مورد حجاج مطلبی یافت نشد بلکه گفته است: نفرین انسان ها نیز نزدیک به لعن است حتی نفرین بر ستمگران مثلاً اگر در حق فردی ستم پیشه بگوید: خدا او را به بیماری مبتلا کند. جله ای نکوهیده است.

((۱۲۴))

و اقرا می کنند. بنابراین، حتی به فرض جایز بودن کشف، هیچ گونه مزیت و سود و بهره قابل اعتنایی برای آن ها باقی نمی ماند. با این که در روایات و احادیث در خصوص عدم جواز اخذ علم و دانش از غیر پیامبر و امام (ع)، از مرز تواتر فراتر رفته و صریق دریافت علوم، منحصر به آن بزرگواران است. به هر حال، احادیثی که بدان اشاره شد در کتاب شریف اصول کافی ((کتاب العقل)) و ((کتاب الحجۃ)) و ((کتاب العلم)) و دیگر ابواب وجود دارد و بیان تمام روایاتی که به آن ها اشاره ای گذرا داشتیم در این جا نمی گنجد.

۱۰- نظیر این کشف بلکه فراتر و بزرگتر از آن برای کفار و جن زدگان حاصل می شود. بنابراین، چه فضیلتی در کشف است و اهل کشف از چه مزیتی برخوردار اند؟ در مورد کفار هند و دیگران همه جا رایج است که نظیر این کشف برایشان حاصل می شود بلکه هم اینان و امثالشان اختراع کننده این ریاضت ها بوده اند ولی در دین، چنین چیززی وارد نشده است.

مانند این کشف در موارد بسیاری برای جن زدگان کشف می شود چنان که این امر از آنان مشاهده شده و از خبر های غیبی که می دهند و موافق در می آید، نیز شنیده شده است بدین ترتیب، آن جا که کفر و جنون با هم در آمیزند، کدام فضیلت را می توان یافت؟! ولی متأسفانه این قضیه برای بیشتر آنان قابل درک نیست. البته بعید به نظر نمی رسد که شیاطین و اجنه برایشان ظاهر شوند و برخی از آن چه می دانند، با آنان سخن بگویند زیرا شیاطین جنیان نزد اهل تسخیر و ریاضت، گرد می آیند و به شکل انسان ظاهر می شوند چنان که شیاطین به درون بت ها وارد می شدند و بت برستان را از هر چه می پرسیدند آگاه می ساختند و این کار به مراتب فراتر از موضوعی است که صوفیان مدعی اند آن اند.

بنابراین، چگونه می توان به کارهایی از این قبیل اطمینان و اعتماد حاصل کرد؟ در زمان های نه چندان دور از مردی حکایت شده که اشیائی از این قبیل بلکه بسیار روشن تر از آن چه صوفیان ادعا می کنند، آشکار می ساخته است و سپس مشخص شده او با شیطانی در ارتباط بوده که وی را از آن امر آگاه می ساخته و خبرها و نامه ها و پاسخ ها را از مسافت های دو ماه راه، در یک روز برای وی می رسانده و آن مرد نیز برای آن شیطان سجده به جا می آورده است.

موضوع یاد شده را پسر این فرد پس از مرگ پدر خود از او نقل کرده و بعید نیست که هر چند با خوردن برخی ادویه برایشان تغییر و دگرگونی مزاجی حاصل گشته که به این

((۱۲۵))

قبیل امور دست یافته باشند.

۱۱- حاصل شدن کشف به ادعای صوفیان یکی از بزرگترین وظائف دین بلکه سرآمد همه آن هاست. اگر چنین باشد لازمه اش این است که شرع، بدان فرمان داده باشد و از طریق علم و آگاهی و قطع یقین و فرمان به علل و اسباب مقدمات و یا مشروعیت آن به ما رسیده باشد تا چه رسد به وجوب و فرمان به انجام آن.

بنابراین، به چه دلیل در احادیث و اخبار، ذکر و یادی از این مطلب بلکه نامی از آن به میان نامده است؟! بدین سان، مشخص می شود که چنین موضوعی شرعاً از ریشه و اساسی برخوردار نیست.

۱۲- آن گونه که صفیان قائل اند، با حصول کشف، همه تکالیف از انسان ساقط می شوند در صورتی که لازم، باطل و ملزوم نیز محکوم به بطلان است و ملازمه روشن است چون خود، بذان اعتراف و اقرار کرده و مدعی آن شده اند و بطلان لازم با این که بی نیاز از بیان است، قطعی و احتیاج به برهان و استدلال ندارد و به خواست خدا آن را یاد آور خواهیم شد. والله المستعان.

((۱۲۶))

#### باب پنجم:

#### حصول کشف و اسقاط تکلیف

در این باب بر اعتقادات صوفیان که در صورت دست یابی به کشف مورد ادعای خود، تکالیف را ساقط می دانند، خط بطلان خواهیم کشید. صوفیان به این اعتقاد تصریح کرده و علما و دانشمندان با صراحت به این اعتقاد را به صوفیان نسبت داده و بسیاری از آنان را آشکارا ساخته اند.

از جمله علامه در کتاب ((نهج الحق و کشف الصدق)) آن را یاد آور شده که به خواست خدای متعال عین عبارت وی و دیر عبارات، در مبحث نکوهش سران آن ها، خواهد آمد. بدین ترتیب، دازده دلیل بر بطلان اعتقاد یاد شده آنان دلالت دارد.

۱- دلیل قطعی و ظنی بر این مهنا ابراز نشده. بنابراین، چگونه جایز است واجبات را ترک محرمات را بدون دلیل، حلال شمرد؟!۱

۲- خدای متعال فرمود: (( و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ یعبدون؛ ۱ من جنّ و انسان را فقط برای پرستش آفریدم )) بنا به گفته صوفیان ، تنها شناخت ، کافی است بلکه با عبادت و پرستش منافات دارد و به ادعای آنان این دو، قابل جمع نیستند و این خود، بر تناقص مخالفت با قرآن تصریح دارد و حکمی بر خلاف دستورات الهی که خدا فو فرستاده حکم نکنند، کافر به شمار می آیند)).

۳- دستورات فراوانی در کتاب سنت در این خصوص وارد شده نظیر: ((اقیمو الصلوۀ و اتوالزکوة و اطعیوالله و رسوله و اعبدوا ربکم و فعلوا الخیر؛ ۲ نماز بپادارید و زکات بپردازید و از خدا و رسول او فرمان برید و خدای خویش را پرستش نمایید و به انجام کار

۱. ذاریات، آیه ۵۶

۲. مجادله، آیه ۱۳

((۱۲۷))

نیک همت گمارید))

((الذین هم علی صلواتهم دائمون ۱... والذین هم علی صلواتهم یحافظون؛ ۲ آنان که همواره نماز بپا می دارند و آن ها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند)) ((و اعبد ربک حتی اتیک الیقین؛ ۳ خدای خویش را تا دم مرگ پرستش نما)) زیرا پیامبر اکرم (ص) حتی در بیماری که به رحلتش انجامید همواره خدا را عبادت و پرستش می نمود و آیات فراوانی از قرآن در این زمینه از جنبه عموم و اطلاق بز این معنا دلالت دارند و در آیه اخیر به صراحت پایان تکلیف را بر مرگ، معلق ساخته و در مخالفت با این موضوع نیز دلیل ثابت نشده است.

۴- روایات فراوان متواتری از معصومین (ع) رسیده که بر وجوب تمسک به دین و استمرار آن لحظه مرگ، دلالت دارد و حلال محمد تا قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است. ۴. روایات و احادیث یاد شده با وجود کثرت شان عموماً و خصوصاً بر این معنا تصریح دارند و اهل دقت هیچ گونه تردیدی در آن ها نمی یابند.



۵- شیعیان بلکه تمام مسلمانان، بر پای بندی به دین، اتفاق نظر و اجماع دارند و داخل بودن معصومین(ع) در این اجماع به خوبی روشن است همان گونه که مذهب آن ها و تواتر احادیث و روایشات به خوبی قابل درک است.

۶- ضرورت مذهب، بلکه ضرورت دین حاکی از این همین معناست. بنابراین، تمسک و پای بندی به واجبات از روشن ترین و بدیهی ترین ضروریات دین است و هیچ مسلمانی و غیر مسلمانی تردیدی به خود راه نمی دهد که این موضوع از دستورات مکتب رسول اکرم (ص) است.

۷- این عبادات و تکالیف گاهی با قطع یقین ثابت می شوند که در این صورت جز با یقین دگر ، نمی توان از آن ها دست برداشت چنان که به طرق متعددی از آن بزرگواران رسیده است که فرموده اند : ((لا تنقص الیقین بالشک ابدأ؛ هیچ گاه یقین خود را با تردید یر هم مزن)) ((بل انقضه بیقین آخر؛ بلکه با یقین دیگر این کار را انجام ده)) چه این که در تذیب ۵ و

۱. معارج آیه ۲۲.

۲. مومنون، آیه ۲.

۳. حجر، آیه ۹۹.

۴. کافی ج ۱، ص ۸۵.

۵. همان، ج ۱ ص ۸.

((۱۲۸))

دیگر کتب وارد شد است.

۸- پایه های این اعتقاد ناپسند و فاسد و مسلک زشت و باطل، بر کشف و وصولی که خود، آن را اختراع کرده و حلولو اتحادی که خود، مدعی آن شده اند، بنا گشته و این معنا برای هر کس که آشنایی به راه و رسم آنان دارد، روشن است بنابراین، به فساد اصل که پی بردید. فساد فرع نیز برایتان آشکار گشت.

۹- آن چه از حالات پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) معلوم و مشخص است آن بزرگواران در مدت عمر خویش خود حتی در بیماری که به رحلتشان انجامید، بر انجام عبادات و طاعات خویش، مراقبت داشتند. بنابراین، یہ گفته صوفیان لازم می آید که پیامبر (ص) و ائمه (ع) به مقام کشفی که صوفی یان مدعی آند، نرسیده باشند و گرنه به عقیده اینان انجام عبادات بر آنان واجب و جایز نبود. با این که به ضرورت مذهب شیعه، هر یک از پیامبر و امام (ع) در علم و آگاهی و شناخت خدا، از تمام جن و انس برتر و کامل ترند و مقدم داشتن فرد نادان بر شخص آگاه را زشت و ناپسند می دانند تا چه رسد به فردی که در فضیلت، از همه برتر است. لازمه دیدگاه صوفیانی که خود را منسوب به شیعه می پندارند این است که پیامبر و ائمه (ع) همواره در اوج کشف و وصول باشند و همیشه عبادات بر آنان حرام باشد و گرنه لازم می آمد برخی از رعیت آن ها، گاهی بر خود آن بزرگواران، برتری داشته باشند که چنین چیزی محال است و صراً با این فرض که آنان حتی یکی از عبادات را انجام دهند، در بطلان کشف و عدم سقوط تکالیف، کفایت می کند.

امیر مومنان (ع) فرمود: (( لو کشف العضاء ما ازددت یقیناً؛ اگر پرده ها نیز کنار رود، چیزی بر یقین من افزوده نمی شود)) با این که آن حضرت در انجام عبادات فوق العاده کوشا بود تا آن جا که در حال عبادت به فیض شهادت نائل گشت و این موضوع خود، دلیلی روشن بر گفته ماست و همان گونه که ملاحظه می کنید فرموده امیر مومنان (ع) دلیل بر ممنوعیت کشف، است زیرا به اتفاق همه، حرف ((لو)) در جمله امام (ع) برای امتناع آمده است.

۱۰- با قطع و یقین ثابت شده که آیین پیامبر اکرم (ص) ناسخ دیگر ادیان است و پس از آن بزرگوار هیچ پیامبری و پس از دین و آیین وی، دینی نخواهد آمد و چیزی آن را نسخ نمی کند لازمه این موضوع، استمرار این آیین الهی نسبت به اهل ایمان است. بنابراین، اگر ۱. بحار ج ۴۶، ص ۱۳۴، احقاق الحق ج ۷، ص ۶۰۵.

کسی که مدعی شود در دنیا، قلم از کسی برداشته شده (یعنی گناه برایش نوشته نمی شود) باید آن را ثابت کند با این که رسول اکرم (ص) فرمود: ((رفع القلم عن ثلثه، عن الصبی حتی يبلغ و عن المریض حتی برأ و عن المجنون حتی یفیک؛ ۱ قلم از سه گره برداشته شده است، کودک تا به سن بلوغ برسد، بیمار تا بهبودی حاصل نماید و دیوانه تا هشیار شود)) بدین ترتیب، حدیث یاد شده با مواردی که در آن ذکر شده، بر برداشته شدن قلم از صوفیان، دلالت ندارد.

۱۱- در انجام احکام شرع باید تمسک به استصحاب نمود مگر این که خلاف آن ثابت شود و این اصل از دیدگاه اصولی ها و اخباری ها هر دو، حجت است چنان که صاحب کتاب ((فوائد المدینه)) آن را اثبات رسانده است. بنابراین، از قدیم تاکنون عمل با استصحاب امری اجماعی و اتفاقی بوده است.

۱۲- در این صورت لازم می آید که همه تکالیف اگر بدون شناخت انجام پذیرد، بیهوده، بیهوده و باطل شد که لازم باطل بوده و ملزوم نیز محکوم به بطلان خواهد بود، بیان ملازمه این است که عبادت و پرستش قبل از شناخت، ممتنع و باطل است و پس از شناخت، اگر ایمان به پایه وصول نرسید، بیاد به واسطه وصول آن را از میان برداشت و اگر ایمان حاصل نشد، عبادات همه باطل و فاسدند. و لزوماً باید ایمان را با کشف و وصل از میان برداشت، زیرا ضرورت دین و کشف در شناخت، با یکدیگر قابل جمه نیستند. از این رو همه تکالیف تنها با شناخت، انجام پذیر است و چنین چیزی قطعاً باطل است. والله اعلم.

توجیه حدیث جعلی ((من عرف الحق))

در این فصل در پاسخ به پرسش یکی از دانش پژوهان که از من خواست به تأویل عبارتی که وی در یکی از کتاب های صوفیان آن را با لفظ ((من عرف الحق لم یعبد الحق)) یافته بود بپردازم، سخن را آغاز می کنم.

در پاسخ وی نوشتیم: ما ضرورتی برای تأویل و توجه دادن فکر و اندیشه به توجه چنین سخنی نمی بینیم زیرا این سخن نه دارای سندی صحیح است و نه در کتاب معتبری آمده است. افزون بر این که ظاهر آن با عقل سلیم و روایات صحیح مخالفت دارد. بنابراین،  
۱. خصال، ص ۱۶۲.

((۱۳۰))

نخست باید آن را اثبات نمود. ثانیاً از عنای ظاهری اش دور ساخت. البته به نظر می رسد این سخن از برخی صوفیانی صادر شده باشد که ساقط شدن عبادات را برای کسانی که به مقام کشف و وصول می رسند، روا می دانند.

فرضاً اگر تسلیم شویم که حدیث یاد شده، جنبه روایت دارد، با عنایت به آنچه در این زمینه یادآور شدیم، باید آن را به دور افکند، زیرا از سندی صحیح برخوردار نیست و هیچ گونه قرینه ای بر صحت آن وجود ندارد، به فرص این که دور افکندن آن امکان نداشته باشد و صحت نقل آن ثابت شود، به جهت ضرورت جمع بین دلیل ها باید آن را هر چند به گونه ای دور از معنا، توجیه نمود و چنین توجیهی با اموری امکان پذیر است که در این جا به دوازده مورد آن اشاره می کنیم:

۱ عبادت و پرستش، به معنای جحد و انکار باشد زیرا به تصریح صاحب قاموس و دیگران، جحد و انکار یکی از معنای لغوی عبادت است و گفته اند: صیغه ماضی آن بر وزن فرح آمده است و بنا به برخی نقل ها این فرموده خدای سبحان: ((قل ان كان للرحمن و لداً فأننا اول العابدین؛ اگر خدا دارای فرزند بود، نخستین پرستشگر او من بودم)) نیز بر همین معنا حمل شده است. بدین ترتیب، معنای ((من عرف الحق)) یعنی کسی که خدا را به گونه ای صحیح شناخته باشد، پس از شناختش در مقام جحد و انکار خدا بر نمی آید، در ضمن اشاره دارد کسی که پس از شناخت ظاهری حق، به انکار آن پردازد، شناخت قبلی او را نمی توان شناخت نامید چنان که موضوع محال بودن بازگشت به کفر پس از ایمان آوردن و

نیز شناخت صحیح یقین آور را، به سید مرتضی.... نسبت داده اند. از دیدگاه وی کسی که پس از ایمان آوردن، مجدداً به کفر بازگردد، مشخص می شود که ایمان سابقش ظاهری و در باطن، نفاق و دورویی بوده و در اصول کافی روایاتی بر این معنا دلالت دارد.

۲- همان گونه یاد آور شدیم عبادت و پرسنش به معنای جحد و انکار بیاید و جمله ((لم یعبد الحق)) جمله ای خبری به معنای انشایی و مقصود از آن، به یک مهنا نهی می باشد نه نفی نظیر فرموده رسول خدا(ص): ((لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام))

۳- کلمه ((یُعْبَد)) یا تشدید حرف ب ((یُعْبَد)) از ((عَبْدَهُ)) یعنی او را خوار و پست نموده باشد و جمله ((طریقٌ مُعْبَدٌ؛ راه هموار)) نیز از همین ماده است زیرا اعراب لفظ یاد شده با سکون ((یُعْبَد)) ضبط نشده، بنابراین، مهنای جمله ((من عرف الحق لم یعبد الحق)) چنین می شود: کسی که حق را شناخت آن را با واگذارن به غیر اهلش یا به دست برداشتن از

((۱۳۱))

تقیه، به واسطه آن حق، ذیل نمی گرداند و به منظور از حق ثابت از ماده حق یَحَقُّ است که هر گاه به اثبات رسد، نه نامی از نام های خدا متعال و مقصود از شناخت کامل و یا منظور از نفی، نهی باشد چنان که گذشت.

۴- منظور از حق ثابت، همان باشد که یاد آوری شد و اختصاص به غیر خدای سبحان داشته باشد. زیرا ژرفای ذات مقدس باری تعالی قابل شناخت نیست. بنابراین، شناخت، ارتباط به صفات خدا، افعال وی، پیامبران، اولیاء و دستورات الهی دارد و پرستش هیچ یک از این امور، جایز نیست، بدین ترتیب، به فرض صحت شناخت، چنبه منفی و انکار آن صادق خواهد بود.

۵- مقصود از ((کسی که حق را شناخت)) یعنی کسی که حق را به گونه ای شایسته و در برترین و والاترین رتبه آن، شناخت و منظور از این شناخت، شناختی است که در قیامت

حاصل می شود و در آن جا با جزم و یقین، همه تکالف ساقط می شود و به جهت ضرورت جمه بین ضروریات، اختصاص به حق می یابد.

۶- منظور از ((کسی که حق را شناخت)) یعنی خدا را آن گونه که شایسته است به معنای اوج شناختی که در دنیا امکان دارد، شناخته ولی آن گونه که شایسته است وی را نپرستیده است. بنابراین، چگونه کسی را که در رتبه و شناخت، بمراتب از او پایین تر است، پرستش نموده است. بدین ترتیب، هر چند کسی در پرستش خدا بسیار کوشیده باشد ولی باید به کوتاهی در پرستش او، اقرار و اعتراف نماید که در این زمینه شواهدی از روایات، دلیل بر این مدعاست و این مورد به مقصود نزدیک تر و موید آن نیز مشخص است که هر کس شناختش از خدا بیشتر باشد عبادت و پرستش او نیز افزون می گردد و به خواست خدا به این بحث خواهیم پرداخت و همین مهنا از این مورد نیز استفاده می شود. بنابراین، چنان که بر کسی پوشیده نیست در این مبحث، نظریه صوفی گری نیز مردود است.

۷- مقصود از جمله ((کسی که حق را شناخت)) یعنی: هر یک از اشخاصی که خدا را شناخت، آن گونه که باید، وی را عبادت و پرستش نکرد. بنابراین، عام بر عموم خود باقی و عوام و خواص را شامل می شود. البته پوشیده نیست که این مورد از مورد قبلی به مقصود نزدیک تر است چون نیازمند به آن توجیه نیست.

۸- منظور از جمله ((کسی که حق را شناخت)) یعنی: حرف ((مَنْ)) اسم استفهام و استفهام نیز انکاری باشد. بنابراین، معنای جمله چنین می شود: کدام شخص حق را

((۱۳۲))

شناخت و حق را مورد پرستش قرار داد؟ و کلمه ((حق)) در هر دو جا نامی از نام های خدای متعال تلقی می شود یعنی: جمله ((لم یعبد)) مسمای این نام باشد و حذف ((واو)) در این جا به معنای جمله، زیانی نمی رساند هر چند کوارد ثابت نگاه داشتن کلمه واو بیشتر و واضح تر است که نضیر آن در این شعر متبنی بخ چشم می خورد.

ای یوم سررتنی بوصال      لم ترعنی ثلثه بصدودا

این مورد نیز به مقصود نزدیک تر است و این معنا در مناجات و ادعیه ای که از ائمه (ع) رسیده، وجود دارد و در آن ها اشاره شده کسی که باوجود شناخت خارج است و یا از شناختی برخوردار نیست زیرا به مقتضای شناخت، عمل نکرده است. بنابراین شناخت وی به جهت اندک بودن آن، به سان ناشناختن و یا از درجه اعتبار ساقط است زیرا به کفر و ارتداد وی و تساوی او با کسی که فاقد شناخت است، حکم شده بلکه آن گونه که پوشیده نیست به مراتب از او بدتر است و در جای خود ثابت شده که اقتضای استفهام انکاری، نفی متعلق آن است در صورتی که در این جا، سخن، مقید است و باید نفی در چنین موردی، تنها به قید برگردد و همین معنا موجب اثبات قید میشود زیرا نفی در نفی، اثبات است.

۹ حرف ((مَنْ)) در جمله ((مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ...)) اسم موصول و منظور از آن خدای سبحان باشد زیرا تنها خدای متعال بر حقایق هر چیزی آن گونه که هستند، آگاهست و دیگران از چنین آگاهی برخوردار نیستند. بنابراین، شناخت این فرد، آمیخته با جهل و نادانی است و معنای این جمله این گونه می شود: کسی که از حقایق هر چیزی آن گونه که هست، آگاهی دارد، تنها آفریدگار مورد پرستش است نه آفریده های پرستشگر. بنابراین، قابل تصور نیست که کسی هم پرستشگر و هم مورد پرستش باشد، همین مهنا بر بطلان پرستش غیر خدا براب غیر خدا دلالت دارد و هر عابد و پرستشگری، نظیر حضرت عیسی و عَزَّوَر و علی (ع) و دیگران نیست و در این عبارت کلمه ((عارف)) تنها بر خدای متعال اطلاق شده است و در نهج البلاغه نیز در سخنان امیر مومنان (ع) به چشم میخورد و در صورت معذور بودن معنای حقیقی می توان اراده معنای مجازی نمود با عنایت به این که اطلاق کلمه ((عارف)) مستلزم اطلاق لفظ عارف نیست.

۱. به دیوان مبتنی ص ۲۰ چاپ بیروت مراجعه شود شعر وی این گونه آغاز می شود:  
غریب لصالح فی ثمود و قال فی صباه.

۱۰- همان گونه که یاد آوری شد کلمه ((مَنْ)) اسم موصول و مقصود از آن باری تعالی باشد و کلمه ((يُعْبَدُ)) به صیغه مجهول بیاید یعنی هیچ کس خدای سبحان را آن گونه که سزاوار ذات مقدس اوست، پرستش نکرده است.

۱۱- کیلمه ((مَنْ)) شرطیه و کلمه ((حَقَّ)) از نام های خدای متعال و کلمه ((يُعْبَدُ)) یه صیغه مجهول عنوان شود زیرا این کلمه به صیغ مخم معلوم ((يُعْبَدُ)) ضبط نشده است. بنابراین، معنا چنین می شود: کسی که شناخت حاصل نماید خدای سبحان پروردگار اوست و او را مورد پرستش قرار نداده باشد؛ معنایش این است که آن عارف را هیچ کس آن گونه که باید، پرستش نکرده است زیرا ممکن نیست او، هم مورد پرستش باشد و هم پرستشگر و هم معبود و هم عبادتگر و الف و لام در کلمه ((الحق)) دوم، زائد و یا از مضاف الیه است. چنان که در عباراتی از این قبیل، به چشم می خورد. بنابراین، چنان که قیلا گذشت در این صورت گفته غالیان (غلات) نیز محکوم به بطلان است.

۱۲- مقصود از کلمه ((حَقَّ)) حق واجب باشد زیرا یکی از معانی حق، همین است و کلمه ((يُعْبَدُ)) مشدد باشد چنان که قبلاً یاد آوری شد. بدین ترتیب، معنا چنین میشود: کسی که حق واجب مسلمانان و یا مومنان را بشناسد چنین حقی را با دست برداشتن و عدم انجام آن، ضایع نمی سازد و یا صاحب حق را با اهانت رواداشتن و کوتاهی در حق وی، آن هم با خوداری از بیان نام صاحب حق و یا بنابر مجاز عقلی، ذلیل نمی گرداند.

باید توجه داشت که بعید نیست در این زمینه احتمالات دیگری غیر از آن چه یاد آوری شد، وجود داشته باشد و در جای خود ثابت شده که هر جا پای احتیال در کار باشد، استدلال محکو به سقوط است تا چه رسد به احتمالات زیادی که بسیاری از آن ها نزدیک به مقصود است، افزون بر اینکه که با دلایل قبلی نیز در تعارض بوده و از سویی ثابت نشده این سخن از معصوم (ع) صادر شده باشد. والله اعلم.

دلایل عقلی و نقلی:



قابل آگاهی است که غفل و نقل هردو دلالت دارند که آگاهی و شناخت ، موجب انجام عمل می شود و هر کس آگاهی و شناخت وی در مورد خدای متعال بیشتر باشد لزوماً عبادت و پرستش وی به پیشگاه خداوند و بیم و ترس از عذاب او و امید به رحمتش فزونی می یابد چنان که اگر کسی آشنایی و شناخت وی به شجاعت فردی شجاع افزایش

((۱۳۴))

یابد، ترس و بیم وی از او نیز زیادتر می شود و هر کس به کرم و بخشش انسان بخشنده و کریمی آشناتر گردد، امیدش به کرم او افزایش می یابد و این معنا بر ابطال سخن صوفیه در این باب تصریح دارد چنان که قبلاً بدان اشاره کردیم و در این خصوص دوازده دلیل شنیده شده که آن ها را یاد آور می شویم:

۱- آیه شریفه (( اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۚ )) تنها دانشمندان از خدا بیمناکند)) دلالت دارد که لازمه آگاهی و شناخت، ترس و بیم بوده و منحصر به عالم و دانشمند است و سبب بیم ترس ، همان علم و آگاهی و شناخت است که حکم به ترس و بیم ، معلق بر آن است. بنابراین، با افزایش دانش و آگاهی و شناخت، ترس و بیم نیز فزونی می سابد. بدین ترتیب ، ترس و بیم از خدا ایجاب میکند فرد به انجام واجبات پردازد و محرمات را ترک کند . پس چگونه این تکالیف از کسی که به ادعای صوفیان آگاهی و شناخت وی به خدا بیشتر شده باشد، برداشته و ساقط خواهد شد.؟

۲- کلینی(رحمه الله) از امام صادق (ع) روایت کرده که در مورد آیه شریفه یاد شده ، از آنان بزرگوار سوال شد،حضرت در پاسخ فرمود:(( یعنی بالعلماء من صدقه قوله فعله و من لم يصدق قوله فعله فليس بعالم<sup>۲</sup>؛منظور ذات باری تعالی از علماء، کسانی است که سخنانشان یا کردارشان مطابق باشد و کسی که رفتار و کردار او با سخنش سازگار نباشد ، عالم به شمار نمی آید))

دلالت سخن فوق بر این که لازمه آگاهی و شناخت، کردار و عمل است به خوبی روشن و واضح است. بنابراین، لا افزایش آگاهی و شناخت، کردار و عمل نیز فزونی می یابد که آگاهی و شناخت نسبت به خدای متعال از آن جمله است. از این رو، لازمه افزایش علم و آگاهی، ترک کردار و عمل نیست که هدف مانیز اثبات همین معناست.

۳- کلینی (رحمه الله) در بخش پایانی کتاب ایمان و کفر، ازروایان مورد اعتماد، از امام صادق(ع) روایت کرده که به حضرت عرض شد: حدیثی از شما برایمان روایت شده که در آن فرموده اید: هر گاه آگاهی و شناخت حاصل کردید، هر گونه خواستید عمل نمایید. راوی میگوید: عرض کردم هر چند افراد عمل منافی عفت انجام دهند و دزدی کنند و شرابخوری نمایند؟ حضرت فرمود: ((انا لله و انا اليه راجعون! والله، ما انصفونا ان تكون امرنا

۱. فاطر آیه ۲۸،

۲. کافی ج ۱، ص ۳۶.

((۱۳۵))

(اخذنا- خ م) بالعمل و وضع عنهم انما قلت: اذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير و کثیره فانه يقبل منك: ۱ همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم، به خدا سوگند! در حکمان با انصاف سخن نگفتند که ما به کردار و عمل فرمان داده شویم ولی از ان ها عمل برداشته شود، این که من گفتم: هرگاه در مورد خداوند آگاهی و شناخت یافتی هر کار خواستی انجام ده، یعنی کار های نیک اندک و زیادت، از تو پذیرفته خواهد شد)).

۴- نیز در کتاب کافی ((کتاب العلم)) در بیان سخن حضت عیسی (ع) با هوادارانش روایت کرده که فرمود: ((احق الناس بالخدمة العلم؛ ۲ دانشمند بیش از همه مردم سزاوار خدمتگزاری است))

۵- هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((العلم مقرون بالعمل، فمن عَمِلَ عَمِلَ و من عَمِلَ عَمِلَ و العلم يهتف بالهمل فان اجابه و الّ ارتحل عنه؛ ۳ علم و دانش به کردار و

عمل نزدیک است، آن کس که آگاهی یافت، اهل عمل شد و آن کس که عمل انجام داد ، به آگاهی و علم دست یافت علم و دانش، کردار و عمل فرا می خواند اگر ب آن پاسخ مثبت دادی پذیرای آن است و گرنه، از او دور می شود)).

۶- نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطريق، لا یزید سرعة السیر من الطريق الا بعداً؛ کسی که کور کورانه عمل نماید به کسی می ماند که بی راهه راه می پیماید و هر چه سزیه تر حرکت کند ، از راه بیشتر فاصله می گیرد)). این سخن امام(ع) دلالت دارد که بصیرت و آگاهی ، شرط کردار و عمل است در صورتی که صوفیان بصیرت را علت ساقط شدن عمل می دانند به همین دلیل این دو ویژگی با یکدیگر قابل جمع نیستند.

۷- هم چنین از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((لا یقبل الله عملاً الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل، فمن عرف دلته المعرفة علی العمل و من لم يعمل فلا معرفة له، ألا ان الايمان بعضه من بعض؛ خداوند هیچ گونه عملی را جز با شناخت، نمی پذیرد و شناخت نیز جز با

۱. کافی ج ۲ ص ۴۶۴.
۲. همان، ج ۱ ص ۳۷.
۳. همان ص ۴۴.
۴. همان ج ۱، ص ۴۳.
۵. همان ص ۴۴.

((۱۳۶))

عمل حاصل نمی شود، بنابراین ، کسی که خدا را شناخته باشد، همان شناخت، وی را به انجام عمل رهنمون می گردد و آن کس که اهل عمل نباشد، از شناخت خدا نیز بی نصیب است و به هوش باشید! که اجزاء ایمان به هم بستگی دارند)).

۸- نیز از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: ((یغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد؛ ۱ (در قیامت) هفتاد گناه فرد جاهل و نادان بخشیده می شود با این که هنوز یک گناه عالم بخشیده نشده است)).

از حضرت عیسی (ع) منقول است که فرمود: ((ویل العلماء السوء کیف تلظی بهم النار؛ ۲ وای برداشتمندان بد نهاد که چگونه آتش جهنم برایشان زبانه می کشد)).

روایت فوق دلالت دارد که عالم و دانشمند نیز مرتکب گناه می شود و سزاوار آتش دوزخ می گردد و در این خصوص تفاوتی بین آن کس که علم و دانش او کامل یا ناقص باشد، وجود ندارد. البته این در صورتی است که تسلیم این تقسیم بندی شویم و گر نه کسی که علمش ناقص است در شمار جاهلان است و این مطلب صریحاً بر سخن صوفیان خط بطلان می کشد.

۹- هم چنین از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: ((من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنا نفسه بالصيام و القيام...؛ ۳ آن کس که خدا را شناخته باشد و از او به عظمت یاد کند، دهان خویش را از بیان سخن، شکم خود را از غذا باز می دارد و نفس خویش را با انجام روزه و نماز، به زحمت می اندازد...)) اگر بگویید: ((...و بطنه الطعام...)) همان ریاضتی را می رساند که صوفیان مدعی آنند.

پاسخ این است که: این جمله دارای معانی صحیح دیگری است که حمل آن بر جنبه ریاضت، تعین ندارد بلکه تردیدی نیست مقصود، منع شرعی است یعنی شکم خود را از خوردن غذایی که شرعاً حرام یا مکروه است، نگاهدارد. البته بعید نیست منظور رسول خدا (ص) از جمله ((... عنا نفسه بالصيام...)) عطف تفسیر باشد. به هر حال به روشنی پیداست که این سخن بر ساقط شدن عمل و عبادت پس از شناخت خدا بلکه کمال شناخت وی، دلالت ندارد. والله أعلم.

---

۱. کافی ج ۲، ص ۴۷.

۲. همان ج ۲، ص ۴۷.

۳. سفیه البحار ج ۲، ص ۱۷۹.

۱۰ - نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((من عمل علی غیر علم علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح؛ ۱ آن کس که بدون علم و آگاهی و شناخت کاری انجام دهد، فساد و تباهی کارش بیش از اصلاح آن خواهد بود)).

هم چنین از حضرت منقول است که فرمود: ((الایمان، أن یطاع الله فلا یُعصى؛ ۲ ایمان آن است که به واسطه اش خدا اطاعت گردد و معصیت او نشود))

۱۱ - کلینی از امیر مومنان(ع) روایت کرده که به حضرت عرض شد: اگر کسی صرفاً به وحدانیت و یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم(ص) گواهی دهد، مومن است؟ حضرت فرمود: ((فأین فرائض الله؛ اگر چنین باشد پس واجبات الهی چه می شود؟)) راوی می افزاید: شنیدم امیر مومنان(ع) می فرمود: ((لوکان الایمان کلاماً، لم ینزل فیه صوم و لا صلوۃ و لا حلال و لا حرام؛ اگر ایمان صرفاً بر زبان جاری ساختن عباراتی بود، در مورد آن روزه و نماز و حلال و حرامی وارد نمی شود))

راوی می گوید: به ابو جعفر(ع) عرض داشتم: در جمعه ما عده ای می گویند: اگر فردی تنها به وحدانیت خدا و رسالت رسول اکرم(ص) گواهی دهد، مومن است. امام(ع) فرمود: ((فَلَمْ یُضربون الحدود و لم تُقطع ایدیهم؟ ما خلق الله خلقاً اکرم علیه من المومن لأنّ الملائکة خُدام المومنین و أن جوار الله مومنین و أنّ الجنّة للمومنین و ان الحور العین للمومنین؛ اگر چنین است پس چرا بر آنان حدّ جاری می شود و دستهایشان بیده می شود؟ خداوند آفریده ای برجسته تر از مومن نیافیده زیرا فرشتگان همه خادمان مومنانند و جوار الله و بهشت و حور العین، از آن مومنان هستند)) سپس فرمود: ((ما بال من جحد الفرائض کان کافراً؛ ۳ چرا کسی که راضی و واجبات را انکار نماید، کافر تلقی می شود؟))

۱۲ - هم چنین از هشام بن سالم روایت کرده که گفت: از امام صادق(ع) شنیدم می فرمود: ((انّ العمل الدائم القليل أفضل عندالله من العمل الكثير على غير يقين؛ ۴ در پیشگاه خدا، عمل همیشگی همراه با یقین هر چند اندک، از عمل بسیار با غیر یقین، برتر است))

۱. کافی ج ۱، ص ۴۴.

۲. همان ج ۲ ص ۳۳.

۳. همان ج ۱ ص ۳۳.

۴. همان ص ۵۷.

((۱۳۸))

باب ششم:

چله نشینی

در این باب به بیان ابطال چله نشینی زمستانی صوفیان و ریاضت ها و نخوردن گوشت و دیگر اختراعات آنان خواهیم پرداخت و دوازده دلیل بر بطلان این عمل دلالت دارد:

۱- دلیل قطعی بر صحت و مشروعیت این ریاضت آن گونه که آن ها مدعی اند، وجود ندارد و تحقیق و بررسی آنقبلاً گذشت.

۲- این ریاضت، بدعتی آشکار و روشن و وارد کردن چیزی که در دین نبوده، به دین بشمار می آید و بسیاری از صوفیان بدان اقرار و اعتراف دارند و دلایل عقلی و کنکاش و بررسی هر دو، بر این مطلب گواه اند و به خواست خدا، روایات دال بر حرمت بدعت خواهند آمد.

۳- ضرورت مذهب ایجاب می کند این ریاضت فاقد مشروعیت باشد و این موضوع یک از روشن ترین ضرویات مذهب است و هیچ یک از شیعیان در عصر ائمه(ع) دست به چنین کاری نزده اند و بیشتر صوفیان به آن اعتراف داشته و به هیچ وجه منکر نیستند که چنین

شیوه ای اخیراً میان شیعه پدیدار شده است بلکه در سابق نیز از ناحیه برخی اهل سنت بین آنان رایج و معمول شد و تردیدی نیست اگر این ریاضت از مشروعیتی برخوردار بود و نوعی عبادت و پرستش به شمار می رفت چنان که یاد آوری شد، آثار آن نظیر سایر احکام بلکه احکام جزئی پایین تر از آن، پدیدار می گشت.

گذشته از این، احادیثی که در مورد پایه و ارکان و اصول ادیان و تعداد واجبات و عبادات وارد شده، امری غیر از موارد یاد شده را نفی می کند و ریاضت یاد شده در شمار این عبادات نیست بلکه در برخی روایات به گونه‌های صریح، تعداد عبادات مشخص شده که این خود، دلیل بر نفی اختراعات و امور ساختگی صوفیه است، چنان که در گذشته بیان شد و در مباحث بعدی نیز یاد آوری خواهد شد.

((۱۳۹))

۴ - علمای شیعه همه بر عدم مشروعیت و عدم جواز از این ریاضت اتفاق نظر دارند به همین دلیل هیچ یک از علمای متقدم و متاخر آنان تادوران های نه چندان دور، چنین کاری انجام نداده بلکه به صراحت در مقام انکار آن بر آمده اند همان گونه که معصومین (ع) چنین کرده اند بنابراین، معصومین (ع) نیز در این اجماع داخل اند، بیدن ترتیب، چگونه می توان از این اجماع خارج شد؟ تحقیق و بررسی در این موضوع، خود گواه بر این است که ریاضت یاد شده در گذشته و کنون از ساخته و پرداخته های دشمنان دین اسلام نظیر مسیحیت و کفار هند و صوفیان اهل سنت است و به خواست خدا روایاتی که همسانی با دشمنان خدا و پیمودن راه و رسم آنان را نمی داند، یاد آوری خواهد شد.

۵ - با تحقیق و بررسی پیرامون شیوه و رفتار پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) روشن می شود که آن بزرگواران هیچ گاه دست به انجام چنین اموری نزده بلکه آن را فوق العاده مورد اعتراض قرار می داده اند چنان که به خواست خدا، یاد آوری خواهد شد. با این وصف چگونه رواست با شیوه و رفتار خاندان عصمت و صهارت به مخالفت برخاست؟!

۶- صوفیان، مساله ریاضت را مقدمه و وسیله کشف و ساقط شدن تکالیف قرار داده اند و شما به خوبی بر بطلان هر دو آشنا شدید، تا چه رسد به مقدمه آن ها.

اگر کسی بگوید: صوفیان، این ریاضت را وسیله ای برای دست یابی به صفای دل و مهربانی قرار می دهند.

باید گفت: پاسخ به این موضوع به مطالبی که قبلاً یاد آور شدیم، بر می گردد. در آن جا بیان داشتیم با ورود نهی در این خصوص، رجحان چنین ریاضتی شرعاً به ثبوت نرسیده است. اگر این عمل به خودی خود، کاری پسندیده تلقی می شد دست یابی بدان تنها به انجام محرمات جایز می گشت. بنابراین، با ورود نهی از انجام چنین ریاضت و انحصار علل و اسباب آن در محرمات الهی، بطلانش آشکار است و جمعی از علمای دین به بیان بطلان این ریاضت پرداخته و یاد آور شده اند که: اگر مسلمانان بر انجام عبادات دینی خود مراقبت نداشته باشد، ثمره اش صفای فکر و اندیشه و خرد و دست یابی به معارف الهی خواهد بود و صاحب مدارک (رحمه الله) از جمله کسانی است که در آغاز مبحث روزه در کتاب یاد شده، به ذکر این مطلب پرداخته است.

۷- آیات شریفه قرآن بر نفی چنین ریاضتی دلالت دارند نظیر فرموده خدای متعال:

((۱۴۰))

((یا ایها الذین آمنوا لا تحرّموا طیّبات ما احلّ اله لکم و لا تعتدوا انّ الله لا یحبّ المعتدین: ۱)) ای ایمان آورندگان چیزهای پاکیزه ای را که خدا برایات حلال کرده است، حرام نکنید و از حد و مرز، پا فراتر منهدید زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد)) و ((کلوا مما رزقکم الله حلالاً طیباً؛ ۲ و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده است، تناول کنید)) و ((یا ایها النبی لم تحرّم ما احلّ الله لک؛ ۳ ای پیامبر! چرا آن چه را خدا بر تو حلال شمرده، برخورد حرام میگردانی؟)) نیز این فرموده اش: ((قل من حرّم زینة الله التي اخرج لعباده و الطیّبات من الرزق؛ ۴ بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان



خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟)) و آیاتی از این دست که بر نفی این نوع ریاضت دلالت دارد و به خوبی روشن است حرام کردن اشیاء حلال و پاکیزه بر نفس، به معنای منع کردن و محروم ساختن نفس از آن اشیاء محسوب می شود که داخل در مضمون و مفهوم این آیات شریفه و روایات بعدی است هر چند کسی که دست به چنین کارهایی می زند، معتقد به حرمت شرعی آن ها نباشد.

۸ - ائمه (ع) در بسیاری از روایات برای جلوگیری از ملالت نفس، فرمان به میانه روی در انجام عبادات داده و از افراط و زیاده روی در انجام آن ها نهی نموده اند در صورتی که مشروعیت این عبادات کاملاً محرز و مشخص است تا چه رسد به موضوع مورد بحث ما که با چگونگی و حکم آن آشنا شدید و احادیث متعدد و معروفی که به بدان اشاره شد در اصول کافی کلینی (رحمه الله) و دیگر کتب، روایت شده است.

۹ - استجاب نشینی طولانی بر سر سفره پذیرفتن دعوت مومن و خوراندن غذا و غزل خوردن همراه با برادران مسلمان، در روایات ائمه معصومین (ع) وارد شده و در آن روایات آمده است: ((ان ابن آدم اجوف، لا بد له من طعام؛ بدن آدمیان، میان تهی است و ناگزیر باید غذا تناول کنند)) و دیگر موضوعاتی که در روایات ((اطعمه و اشربه)) ((در کافی)) و ((محاسن)) و دیگر کتب روایی آمده است.

۱. مائده آه ۸۷
۲. همان آیه ۸۸
۳. تحریم آیه ۱
۴. اعراف آیه ۳۲
۵. کافی ج ۶، ص ۲۸۶

بدین ترتیب، به خوبی روشن است که روایات یاد شده با مبنی صوفیه در این باب، منافات دارد و روایاتی که در نکوهش غذا خوردن پس از سیر شدن و پرخوری وارد شده، هیچ گونه اشاره ای به خواسته مورد نظر صوفیان ندارد زیرا افراط و تفریط هر دو، نکوهیده است. بنابراین، خارج از موضوع بحث اند.

۱۰- روایات زیادی از پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) رسیده که صریحاً دست رد بر سینه صوفی ها نهاده و اعمال و کردار آنان را مورد اعتراض قرار داده است که برخی از آن ها اشاره می کنم. از جمله: کلینی (رحمه الله) در باب سیره و روش امام (ع) به اسناد خود در مورد احتجاج امیر مومنان (ع) با عاصم بن زیاد که خرقه بر تن کرد و ترک دنیا گفت آورده است: ربیع بن زیاد از برادرش عاصم، شکایت نزد امیر مومنان برد (ع) و عرضه داشت: برادرم با این کار خانواده و فرزندانش را اندوهگین و محزون ساخته است. امیر مومنان (ع) فرمود: عاصم بن زیاد را نزدم آورید وقتی وی را به خدمت حضرت آوردند امام (ع) در برابر وی چهره درهم کشید و بدو فرمود: ((أما استحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أتری ان الله احل لك طيبات و هو يكره أخذك مها، انت اهون على الله من ذلك، او ليس الله تعالى يقول: ((و الأرض وضعها للأنام فيها فاكهة و النخل ذات الاكمام)) ۱)) (اولیس الله يقول: ((مرج البحرين يلتقيان بسنهما برزخ لا يبغيان؛ ۲ از خانواده ات شرم نکردی؟ به فرزندان خود رحم ننمودی؟ آیا می پنداری خداوند روزی های پاکیزه را برای تو آفریده ولی دوست ندارد از آن ها استفاده کنی؟ تو در برابر حق تعالی ناچیز تر از آن هستی که با تو این گونه رفتار کند، آیا این سخن خدانیست که فرمود: ((خداوند زمین را برای مردم آفرید که در آن میوه ها و نخل های پرشکوفه وجود دارد)) آ این سخن خدا نیست که فرمود: ((دو دریای مختلف شور و شیرین، گرم و سرد)) را در کنار هم قرار داد که با هم تماس دارند و میان آن دو برزخی است که هر یک بر دیگری غلبه نمی کند (به هم در نمی آمیزند) تا آنجا که فرمود:

((يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ۳ فبالله لا بتذال نعم الله بالفعال احب اليه من ابتذالها بالمقال و قد قال الله تعالى: ((و اما بنعمة ربك فحدث؛ از آن دو، مروارید و مرجان خارج

۱. الرحمن، آیه ۹

۲. همان، آیات ۱۹ و ۲۰.

۳. الرحمن، آیه ۲۱.

۴. ضحی، آیه ۱۱.

((۱۴۲))

می شود)) به خدا سوگند! خوار و ناچیز شمردن نعمت های خدا با کردار و رفتار در پیشگاهش دوست داشتنی تر از خوار شمردن آن ها با گفتار است در صورتی که خداوند فرمود: ((و نعمت های پروردگارت را بازگو کن)).

عاصم به حضرت عرضه داشت: ای امیر مومنان! پس چرا شما در خوراک خود و در پوشاک، به لباس زبر و خشن بسنده نموده ای؟

حضرت در پاسخ فرمود: ((ویحک! ان الله فرض علی ائمه العدل ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس کیلا یتبّع علی فقیر فقره؛ وای بر تو عاصم! خداوند بر پیشوایان دادگر واجب شمرده که خویشان را با ضعیف ترین اقشار مردم مقایسه کنند تا فقر و تنگدستی فرد تهیدست بر او دشوار نیاید که سر از فرمان خدا بگرداند)) بدین ترتیب، عاصم بن زیاد، خرقة خود افکن و لباس خویشان را بر تن کرد. ۱.

کلینی در باب ((شرايع و ادیان)) از راویان مورد وثوق، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((ان الله أعطی محمدًا شرايع نوح و ابراهيم و موسى و عيسى (ع)، التوحید، و خلع انداد و الفطرة الحنیفیة السمحة و لا رهبانیة فیها و لا سیاحة، أحلّ فیها الطیبات و حرّم فیها الخبائ و وضع عنهم إصرهم و الغلال التي كانت علیهم؛ ۲ خداوند شریعت و آیین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) را که یگانگی خدا و کنار گذاشتن غیر خدا و فطرت صحیح و سالم و باگذشت بود، به پیامبر اکرک (ص) عطا نمود. در این آیین گوشه نشینی و دوره

گردی وجود ندارد و خداوند روزی های پاکیزه را در آن حلال و ناپاکی ها را تحریم نمود و بارهای سنگین و غلّ و زنجیر هایی که بر آن ها نهاده شده بود، از دوش آنان برداشت)). بنا به روایت جمعی از علمای شیعه و سنی ، رسول خدا (ص) فرمود: ((لا رهبانیه فی الاسلام؛ ۳ در آیین اسلام گوشه نشینی و ترک دنیا وجود ندارد)) و صاحب قاموس نیز آن را یادآور شده و گفته است: رهبانیت نظیر ، خواجگی ، زنجیر به گردن نمودن، پوشیدن لباس خشن و نخوردن گوشت و امثال آن است. مقدس اردبیلی (رحمه الله) در شمار احادیث گذشته در نکوهش صوفی گری از علی بن محمد (ع) روایت کرده که فرمود: ((تتجوّعون عُمرًا حتی یذیخوا للأیکاف حمراً و لا یقللون

۱. کافی ج ۱ ص ۴۱۰،

۲. همان، ج ۲ ص ۱۷،

۳. صبرسی (رحمه الله) آن را در تفسیر سوره حدید آورده، به ص ۲۴۲ مراجعه شود.

((۱۴۳))

الغذاء إلا لملاء العساس؛ ۱ یک عمر به خود گرسنگی می دهند تا عده ای الاغ (افراد نادان) را به دام اندازند و استفاده از غذای اندک فقط برای پر کردن ظرف های بزرگشان ، صورت می گیرد)) تا این که فرمود: ((والصوفیه کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایره لطریقتنا و ان هم الانصاری او یهود هذه الامه؛ صوفیان همه با هم مخالفند و شیوه آنان مخالف با روش ماست. آنان نصارا یا یهود این امتند))

طبرسی در تفسیر آیه شریفه (( یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما حالّ الله لکم)) می گوید: مفسران گفته اند: روزی رسول خدا (ص) در مسجد جلوس فرموده بود و مردم را پند و اندرز می داد و به توصیف قیامت می پرداخت. حاضران نگران شده و به گریه افتادند و ده تن از یاران حضرت از جمله: علی (ع) ابوبکر، عبدالله بن مسعود ، ابوذر غفاری ، سالم آزاد شده حذیفه ، عبدالله بن عمر، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، مقفل بن مقرن ، در خانه

عثمان بن مظعون جمعی گرد آمده و با یکدیگر به توافق رسید اند که روز ها را روزه بگیرند و شب ها را بیدار بمانند و هیچ گاه در بستر نیارامند و گوشت و روغن نخورند به همسر وی امّ حکیم (حواء) دخت ابواُمّیه که به عطاری اشتغال داشت ، فرمود: آیا آنچه در مورد شوهرت و یارانش به من خبر رسیده واقعیت دارد؟

عرضه داشت: اگر کسی چنین خبری به شما داده راست گفته است.

رسول اکرم (ص) به منزل بازگشت ، وقتی عثمان وارد خانه اش شد همسرش وی را در جریان امر قرار داد و او همراه با یارانش نزد رسول خدا شرفیاب شد. پیامبر به آنان فرمود: من بدین کاری که شما انجام داده اید فرمان داده نشده ام، سپس افزود: ((انّ لانیسم علیکم حقاً فصوموا و أفطروا و قوموا و ناموا فانی أقوم و أنا و أصوم و أفطر و أكل اللحم والدسم، فمن رغب عن سنّی فلیس منّی؛ شما خود بر خویشتن حقی دارید. بنابراین، روزه بگیرید و افطار نمایید و شب زنده داری کنی و بخوابید، زیرا من نماز به پا می دارم و میخوابم و روزه میگیرم و افطار می کنم و گشت و روغن تناول می کنم، هر کس از سنت و شیوه من ((۱۴۴))

سر پیچی نماید، از من نیست)) آن گاه مردم را گرد آورد و با آنان چنین سخن گفت: ((ما حول قوم حرّموا النساء و الطعام و الطیب و النوم و الشهوات الدنیا، اما انّی لست آمرکم ان تكونوا قسّیین و رهباناً فانه لیس فی دینی ترک اللحم و النساء و لا اتّخاذ اعتمروا و اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة و صوموا رمضان و استقیموا یستقم لکم فانما هلك من قبلکم بالتشدید شدّدوا علی أنفسهم فشددّ اله علیهم فاولئک بقایا هم فی الدیارات و الصوامع فانزل الله آلایه؛ ۱ چرا عده ای از مردم ، زنان و خوراک و بوی خوش و خواب و استراحت و خواسته های دنیوی را بر خود حرام کرده اند؟ من هیچ گاه به شما فرمان نمی دهم به کشیشی و رهبانی درآیید زیرا در دین و آیین من نخوردن گوشت و دوری جستن از زنان و پناه بردن به دیر و صومعه، وجود ندارد و سیحت و گردشگری امت من روزه و رهبانیت و ترک دنیای آنان، جهاد است، خدا را بپرستید و به او ذره ای شرک نرزید و حج به جا آورید و عمره انجام

دهید و نماز به پایداری و زکات بپردازید و ماه رمضان را روزه بگیرید ، پایداری نماید تا برایتان پایدار بماند . کسانی که قبل از شما به هلاکت رسیده اند بدین جهت بود که بر خویشتن سخت گرفتند و خدا نیز بر آنان سخت گرفت و اکنون بقایای آن ها را در دیر و صومعه ها مشاهده میکند و خداوند آیه شریفه یاد شده را در این خصوص نازل فرمود))

هم چنین طبری از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((نزلت فی علی (ع) و بلال و عثمان بن مظعون، فاما علی (ع) فانه حلف ان لا ینام باللیل ابدًا الا ماشاء الله و اما بلال فحلف ان لا یفطر بالنهار ابدًا و اما عثمان بن مظعون فانه حلف ان لا ینکح ابدًا؛ آیه ید شده درباره علی (ع) و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. علی (ع) سوگند خورده بود جز آن جا که خدا بخواهد ، هیچ گاه در شب نخوابد و بلال سوگند خورده بود هیچ گاه در روز غذا نخورد و عثمان بن مظعون سوگند خورده بود که هرگز با همسر خود آمیزش نکند))

شیخ صدوق در ((خصال)) به اسناد خود از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: رسول اکرم(ص) فرمود: ((لیس فی امتی رهبانیة و لا سیاحۃ و لازمٌ؛ ۳ در امت من گوشه نشینی و

۱. به مجمع البیان ج ۷ ص ۲۳۶ مراجعه شود.

۲. همان ج ۷ ص ۲۳۶.

۳. همان، چاپ نجف، ص ۱۳۲

((۱۴۵))

انزواگری و دوره گردی و سکوت، وجود ندارد))

سید مرتضی در رساله((محکم و متشابه)) ۱ خود به نقل از تفسیر نعمانی به اسنادش از اسماعیل بن جابر، از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش ، از علی (ع) روایت کرده که فرمود:((انّ قوماً من اصحاب رسول الله(ص) ترهبوا و حرموا علی أنفسهم طیبات الدنیا و حلفوا علی ذلک انهم لا یرجعون الی ما کانوا علیه ابدًا و لا یدخلون فیہ بعد وقتهم ذلک، منهم عثمان و سلمان و تمام عشرة من المهاجرین و الانصار.

فأما عثمان بن مظعون فحرم على نفسه النساء و الآخرون حرّموا الافطار بالنهار الى غير ذلك من مشاق التكليف، فجاءت امرأة عثمان بن مظعون ما قربني منذ كذا و كذا ، فقالت ام سلمه: و لم ذا؟

قالت: لانه قد حرم على نفسه النساء و ترهب ، فاخبرت ام سلمة رسول الله (ص) بذلك فخرج الى اصحابه و قال: أترغبون عن النساء؟ اني آتى النساء و أفطر بالنهار و أنا بالليل فمن رغب عن سنتي فليس مني و انزل الله تعالى : (( يا ايها الذين آمنوا لا تحرّموا طيبات ما احلّ الله لكم و لا تعتدوا إن الله لا يحبّ المعتدين ٢ و كلوا مما رزقكم الله حلالاً طيباً و اتقوا الله الذي أنتم به مؤمنون )) ٣.

فقالوا : يا رسول الله! أنا قد حلفنا على ذلك، فانزل الله عزّوجل (( لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم )) ٤ الى قوله ((ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم و احفظوا ايمانكم )) ٥؛ عده ای از یاران رسول الله خدا (ص) از جمله عثمان بن مظعون و سلمان و ده تن از مهاجرین و انصار، گوشه نشینی اختیار کرده و روزهای پاکیزه دنیوی را بر خود تحریم کردند و سوگند خوردن هرگز کارهایی را که انجام می دادند تکرار نکنند و از آن پس بدان امور پردازند. عثمان بن مظعون زنان را بر خویشان حرام کرد و دیگران غذا خوردن در روز و انجام دیگر کارهای مشقت بار را بر خود لازم شمردند. روزی همسر عثمان بن مظعون که زنی

---

١. نسخه خطی ص ١٠٥-١٠٦.

٢. مائده آیه ٨٧.

٣. همان آیه ٨٨.

٤. بقره آیه ٢٢٥.

٥. مائده آیه ٨٩.

زیبا بود به خانه ام سلمه آمد، ام سلمه به وی نگریست و از او پرسید: چرا از بوی خوش و آراستن و خضاب نمودن خود و دیگر امور، استفاده نمی کنی؟  
در پاسخ گفت: یرای این که عثمان بن مظعون از فلان مدت به من نزدیک نشده.  
ام سلمه پرسید چرا؟

وی گفت: او زن را بر خود تحریم کرده و گوشه نشینی و انزوا اختیار نموده است. اُم سلمه رسول خدا(ص) را در جریان امر قرار داد. حضرت نزد یارانش رفت و فرمود:  
آیا واقعاً شما از زنان دوری می کنید؟ من با همسرانم آمیزش می کنم و روزانه غذا می خورم و شب ها می خوابم. بنابراین، اگر کسی از سنت و شیوه من سر پیچی کند، از من نیست و خداوند این آیات شریفه را نازل فرمود: ((ای اهل ایمان! روزی های پاکیزه ای را که خدا برایتان حلال کرده بر خود تحریم نکنید و از حد و مرز خویش تجاوز ننمایید که خدامند تجاوز کاران را دوست نمی دارد)) ((از روزی های حلال و پاکیزه ای که خداوند برایتان آفریده بخورید و از خدایی که بدو ایمان دارید پروا پیشه کنید)).

عرضه داشتند: ای رسول خدا! ما بر انجام این کار ها سوگند یاد کرده ایم. در پی ان خدای عزوجل این آیه شریفه را نازل فرمود: ((خداوند شما را به جهت سوگند هایی که بدون توجه یاد می کنید مواخذه نخواهد کرد)) تا آن جا که می فرماید: ((و آن... کفاره سوگند های شماست هر گاه سوگند خوردید و سوگند هایتان را حظ کنید)).

۱۲- بر این گونه ریاضت مفاسد زیادی مترتب است و مشخص است عملی که یک مفسده بر آن مترتب باشد، باید ترک شود تا چه رسد به عملی که مفاسد فراوانی بر آن مترتب اس تنها به دوازده مورد آن از آن بسنده می کنیم:

۱- یکی از آن مفاسد اعتقاد به مشروعیت، بلکه به رجحان موضوعی است که دارای مشروعیت نیست و آن را عبادت می دانند، در صورتی که در روایات وارده از ائمه (ع) نازل ترین مراتب شرکت این است که سنگریزه را هسته بخوانی و هسته را سنگریزه و آن گاه آن را باور داشته باشی، این حدیث را کلینی و دیگران روایت کرده اند. ۱



۲- یکی دیگر از آن مفاسد، آسیب رساندن به بدن و نفس است در صورتی که این کار از واجبات دین به شمار رود یا ارجحان بر خوردار باشد با این که وجوب حفظ بدن در

۱. بحار، ج ۲ ص ۱۱۵.

((۱۴۷))

جای خود ثابت شده است و خدای متعال فرمود: ((ما جعل علیکم فی الدین من حرج: ۱ خداوند در دین اسلام کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد)) و رسول اکرم (ص) فرمود: ((اتیتکم بالشریعه السهله السمحه؛ دین و آیین آسان و باگذشتی برایتان به ارمغان آوردم)). از معصومین (ع) نیز این حدیث روایت شده که ((انّ الخوارج ضیقوا علی انفسهم بجهالتهم، انّ الدین اوسع من ذلک؛ خوارج با جهل و نادانی خویش بر خود سخت گرفتند، آیین اسلام گسترده تر از آن بود که تصور می کردند)) ۲

۳- کار شان به جایی رسید که بیشتر آن ها معتقد به تحریم مباحات گشته و بدان تصریح نمودن، افزون بر مطالبی که قبلاً از آیات و روایات، بر آن آگاهی یافتید.

۴- لازمه این گونه ریاضت ابن است که مساجد و مشاهد و نظیر آن مدتی زیاد متروک بمانند و در روایات ثابت شده است که گروهی از مسلمانان حضور در مساجد را ترک کردند و در پی آن رسول اکرم (ص) فرمان به آتش زدن خانه هایشان داد.

۵- این شیوه سبب دوری جستن از برادران مسلمان و ترک معاشرت آن ها و نپذیرفتن دعوت و انجام ندادن حقوق واجب و مستحب آنان خواهد شد با این که در احادیث فراوانی به انجام این امور فرمان داده شده و مورد تشویق قرار گرفته و در موارد زیادی ترک آن نهی شده است.

۶- انجام این ریاضت غالباً موجب قطع رابطه خویشاوندی و بی اعتنائی به بخش واجب حقوق زنان و مواردی از این دست واهد شد.

۷- لازمه این گونه تک زیستی و تنهایی است بنابراین، اهل ریاضت مشمول لعن رسول خدا(ص) می شوند. کلینی و شیخ صدوق و دیگران نقل کرده اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: ((لعن الله آكل زاد وحده، لعن الله النائم في بيت وحده، لعن الله راكب الفلاة وحده؛ ۳ خداوند کسی که زاد و توشه اش را تنها بخورد و کسی که در خانه ای تنها بخوابد و سواره ای را که بیابان تنها راه طی کند؟ مورد لعن خویش قرار دهد)).

۸- انجام این ریاضت موجب می شود انسان از دست آوردن علم و دانش و گفت و گو با علما و دانشمندان دست بردارد و سراجام این کار، جهل و نابخردی است که قبلاً بر

۱. حج آیه ۷۸،

۲. بحار ج ۲، ص ۲۸۱،

۳. خصال، ص ۹۰ چاپ نجف.

((۱۴۸))

روایات وارده در مورد آن، آگاهی یافتید.

۹- این کار موجب مخالفت و دشمنی با علما و دانشمندان می شود چنان که پیشتر یاد آوری شد و این واقعیت به روشنی از رفتار آنان پیداست.

۱۰- لازمه ریاضت کشیدن به این معنا ادعای کشف و شهود و وصول و کرامات دورغین و مسائلی از این قبیل است. بعضی از آن چه یادآوری شد به طور کلی یا بیشتر مربوط به پیروان و مریدان برخی به سران آن ها ارتباط دارد

۱۱- این گونه گوشه نشینی و ریاضت، مستلزم ترک عیادت از بیماران و دیدار با مومنین خواهد شد.

۱۲- این عمل موجب حاضر نشدن در تشیع جنازه مسلمانان و تسلیت ندادن به مصیبت زدگان و اموری از این قبیل می گردد.

## روایات مربوط به خوردن گوشت:

در این فصل بیان احادیثی خواهیم پرداخت که بر ارزش و اهمیت گوشت و فرآورده های دامی و دستور به خوردن و نهی از ترک آن ها دلالت دارد و در آغاز به نقل روایتی در مورد ارزش غذایی گوشت می پردازیم. این روایات به دو دسته عام و خاص بخش پذیرند که از روایات عام دوازده مورد را بیاد آور می شویم:

- ۱ - کلینی در روایاتی صحیح از امام صادق (ع) نقل کرده که در مورد برترین خوراک در دنیا و آخرت از آن حضرت پرسش شد، امام (ع) فرمود: ((اللحم، ان الله عزوجل يقول: ((و لحم طیر ممّا یشتهون))<sup>۱</sup>؛ برترین خوراک ها گوشت است زیرا خدای عزوجل می فرماید: ((و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند))
- ۲ - نیز به سند خد رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: ((اللحم سیّد الطعام فی الدّینا و الآخره<sup>۲</sup> گوشت برترین خوراک دنیا و آخرت است)).
- ۳ - هم چنین به سند خود از پیامبر خدا (ص) روایت کرده که فرمود: ((سیّد إدام الجنّة، اللحم؛<sup>۳</sup> گوشت، برترین خوراک بهشتیان است)).

۱. واقعه آیه ۲۰.

۲. کافی ج ۶، ص ۳۰۸.

۳. همان.

((۱۴۹))

- ۴ - نیز به سند خود از ابوجعفر (ع) روایت کرده که فرمود: ((الطعام، اللحم<sup>۱</sup> گوشت، برترین خوراک است)).
- ۵ - هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که به حضرت عرض شد: صوفیان نقل می کنند ما روایتی از رسول خدا (ص) در اختیار داریم که در آن فرموده است: ((انّ الله یبغض

البت اللحم؛ خداوند بر خانه ای که در آن گوشت خورده شود خشمگین است.)) امام(ع) فرمود: ((کذبوا، انما قال: البت الذی یغتایون فیہ الناس و یا کلون لحومهم و قد کان أبی لحماً و لقد مات یوم مات و فی ید أم ولده ثلثون درهماً للحم؛ ۲ آنان دروغ میگویند، رسول اکرم(ص) فرمود: خداوند بر خانه ای که در آن غیبت مردم می کنند و گوشت آن ها را می خورند خشمگین می شود و پدرم خود، گوشت زیاد تناول می کرد و روز رحلتش ۳۰ درهم برای خرید گوشت نزد همسرش وجود داشت.))

۶ - نیز از امیر مومنان (ع) روایت کرده که مردی به او عرضه داشت: گذشتگان روایت کرده اند که: خداوند بر خانه ای که در آن گوشت خورده شود، خشمگین است. امام (ع) فرمود: ((صدقوا و لیس حیث ذهبوا إن الله یبغض البیت الذی تؤکل فیہ لحوم الناس بالغیبة؛ ۳ راست گفته اند ولی ان گونه تصور کرده اند، نیست بلکه خداوند بر خانه ای که در آن گوشت مردم به اسطه غیبت خورده شود، خشمگین است.))

۷ - هم چنین از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود: ((کان رسول الله (ص) لحماً، تحب اللحم؛ ۴ رسول خدا(ص) گوشت فراوان می خورد و آن را دوست می داشت.))

۸ - نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((ترک ابو جعفر(ع) ثلثین درهماً للحم یوم توفی و کان رجلاً لِحِماً؛ ۵ پدرم امام باقر(ع) آن روز که دنیا را وداع گفت ۳۰ درهم برای تهیه گوشت در خانه داشت و مردی گوشت دوست بود.))

۹ - هم چنین از رسول اکرم(ص) روایت کرده که فرمود: ((انا معاشر قریش قوم لحمون؛ ۶ ما قریشیان مردمی گوشت دوست هستیم.))

۱. کافی ج ۶، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۱۰ - نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((اللحم يُنبِت اللحم ومن ترك اللحم اربعين يوماً ساء خلقه فذنبوا في اذنه؛ ۱ گوشت سبب روئیدن گوشت بدن می شود کسی که چهل روز از خوردن گوشت خوداری کرد بد اخلاق میشود و هر کس بد اخلاق شد در گوش او اذان گوید)).

۱۱ - هم چنین از امام رضا(ع) روایت کرده که راوی میگوید: به حضرت عرض کردم: مردم می گویند: کسی که سه روز از خوردن گوشت خوداری کند بد اخلاق می شود. امام(ع) فرمود: ((كذبوا و لكن من لم يأكل اللحم اربعين يوماً تغيّر خلقه و يدنه و ذلك لانتقال النطفة في مقدار اربعين يوماً؛ ۲ دروغ می گویند ولی کسی که چهل روز از خوردن گوشت خوداری کند، اخلاق و جسمش دستخوش تغییر می شود و این تغییر به جهت انتقال نطفه در مدت چهل روز است)).

۱۲ - نیز از رسول اکرم(ص) روایت کرده که فرموده: ((من أتى عليه اربعون يوماً و لم يأكل اللحم فالستقرض على الله عزّوجل و ليأ كله؛ ۳ اگر کسی چهل روز گوشت نخورده باشد باید به خاطر خدای عزّوجل پول قرض کند و گوشت تهیه کند و تناول نماید)).

روایات خاص:

در این فصل به بیان داوازده روایت خاص در این مورد خواهیم پرداخت:

۱ - کلینی به سند خود از امام رضا(ع) روایت کرده که یارانش نزد حضرت سخن از گوشت به میان آوردند حضرت فرمود: ((ما من لحم اطيب من الماعز، قال: فنظر اليه ابوالحسن و قال: لو خلق الله عزّوجلّ مضغةً هي أطيب الضأن لفدا بها اسماعيل؛ ۴ گوشتی لذیذ تر از گوشت گوسفند وجود ندارد، وی می گوید: سپس امام(ع) بدو نگریست و

فرمود: اگر خدای عزوجل گوشتی لذیذتر از گوسفند آفریده بود آن را فدیة اسماعیل قرار می داد)).

۲ - نیز از امام رضا(ع) روایت کرده و گفته است: مردی بدان حضرت عرضه داشت:

((ان اهل بیتی لا یاکلون لحم الضأن قال فقال: لم؟ قلت: انهم یقولون انه یهیج بهم المرء

اسوداء و

۱. کافی ج ۶، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۰۹.

۴. همان ص ۳۱۰.

((۱۵۱))

الصداع و الاوجاع. خانواده ام گوشت گوسفند نمی خورند. راوی میگوید: امام(ع) پرسید: چرا؟

عرض کردم: آنان می گویند خوردن گوشت گوسفند موجب ناخوشی سوداء و سر درد و سایر بیماری ها می شود.

سپس می گوید: امام در پاسخ فرمود: ((یا سعد! فقلت لیک، قال: لو علم الله، شیئاً اکرم من الظآن لفدا به اسماعیل(ع)؛ ای سعد! عرض کردم: آری، امام فرمود: اگر خداوند حیوانی را بهتر از گوسفند می دانست، آن را، فدیة اسماعیل می نمود)) در روایت دیگری نظیر این سخن آمده است ولی امام در آن روایت فرموده است: ((لو علم الله شیئاً خیر من الضان افدا به یعنی اسحاق؛ اگر خدا چیزی را بهتر از گوسفند می دانست آن را فدیة اسحاق می نمود)).

۳ - هم چنین از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: ((انّ بنی اسرائیل شکوا الی موسی(ع) ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله عزوجل فأمرهم أن یأکلوا لحم البقر

بالسلق؛<sup>۳</sup> بنی اسرائیل به وجود آمدن لکه های سفید در بدنشان به حضرت موسی شکوه کردند وی بدانان فرمود داد گوشت گاو را با چغندر یا برگ آن تناول کنند))

۴ - وی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((اللحم البقر دواء وسمونها شفاء و لحومها داء؛<sup>۴</sup> شیر گاو، دارو، روغن آن ها شفاء و گوشت هاشان بیماری است)).

۵ - نیز از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود: ((اللحم ينبت اللحم و من ادخل جوفه لقمه شحم اخرجت مثلها الداء؛<sup>۵</sup> گوشت موجب رویاندن گوشت بدن می شود و هر کس لقمه ای پیه میل مند، به همان اندازه بیماری از بدنش بیرون می رود)).

۶ - هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((من أكل لقمه شحم اخرجت مثلها من الداء؛<sup>۶</sup> کسی که یک لقمه پیه تناول کند به همان مقدار بیماری از بدنش بیرون می رود)).

۷ - نیز از همان حضرت نقل کرده که به وی عرض شد: آن پیه که لقمه اش سبب می

شود

۱. کافی ج ۶ ص ۳۱۰

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان ۳۱۱.

۵. همان.

۶. همان.

((۱۵۲))

همان اندازه بیماری از بدن فرد خارج شود چه نوع پیه است؟ امام (ع) فرمود: ((شحم البقر؛<sup>۱</sup> پیه گاو))

۸ - هم چنین از ابو ابراهیم (ع) روایت کرده که فرمود: ((السویق و مرق البقر ینذهبان  
الوضح؛ ۲ آرد سبوس گرفته، آبگوشت گاو، پیس را از بین می برد))

۹ - نیز از امام صادق (ع) روایت کرده و گفته است: به حضرت عرض شد ، ابوالخطاب  
مردم را از خوردن گوشت شتر نژاد خراسانی ۳ و کبوتر پاپر نهی کرده است. امام (ع) فرمود:  
((لا باس باکل البخت و أكل الحمام المُسرول؛ خوردن گوشت شتر نژاد خراسانی و گوشت  
کبوتر پاپر، اشکالی ندارد)).

هم چنین از امام رضا (ع) در مورد گوشت و شیر شتر نژاد خراسانی پرسش شد حضرت  
فرمود: (((لا باس به؛ ۴ اشکالی ندارد))).

۱۰ - نیز از امیر مومنان (ع) روایت کرده فرمود: ((اطیب اللحمان لحم لحم فرخ قد نهض  
او کاد ینهض؛ ۵ لذیذ ترین گوشت، گوشت پرندۀ ای توان پرواز داشته و یا در آستانه بپا  
خواستن باشد)) هم چنین از آن حضرت منقول است که فرمود: ((من سرّه ان یقلّ غیظله  
فلیاکل لحم الدُّرّاج؛ ۶ کسی که خرسند می شود خشمش کاهش یابد، باید گوشت درّاج  
تناول کند)).

۱۱ - هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که به حضرت عرض شد: چرا رسول  
خدا(ص) سر دست گوسفند را بیشتر از سایر اعضای آن دوست داشت؟ امام(ع) در پاسخ  
فرمود: ((لأنّ آدم قرّب قرباناً عن الانبیاء من ذرّیته فسمّی لكل نبیّ من ذرّیته عضواً و سمی  
لرسول الله(ص) الذارع ، فمن ثمّ کان علیه السلام یشتهیها و یفضّلها و یحبّها ؛ زیرا حضرت  
آدم (ع) زمانی که از طرف پیامبران دودمان خویش به پیشگاه خدا قربانی انجام داد هر  
عضوی از آن قربانی را به اسم یکی از پیامبران نامید و ذراع و سر دست گوسفند قربانی را به  
نام پیامبر اکرم(ص) نام نهاد به همین دلیل رسول خدا(ص) به این عضو تمایل داشت و آن  
را بر سایر

۱. کافی ج ۶ ص ۳۱۱.

۲. همان.



۳. در منبع اصلی آمده است که: مردی از هواداران ابوالخطاب مردم را از خوردن گوشت شتر نژاد خراسانی و ... نهی کرد.

۴. کافی ج ۶ ص ۳۱.

۵. همان ص ۳۱۲.

۶. همان.

((۱۵۳))

اعضاء ترجیح می داد و دوست می داشت)) در روایت دیگری آمده است که: ((انه کان یحب الذراع و الكتف؛ ۱ رسول خدا(ص) به گوشت سردست و شانه گوسفند علاقه داشت)).

۱۲ - نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((اللحم باللبن مرق الانبیا؛ ۲ گوشت همراه با شیر؛ خوراک و خورش پیامبران است))<sup>۱۰</sup>  
در روایت دیگری از امیر مومنان (ع) نقل شده که فرمود: ((اذا ضعف المسلم فليأكل اللبن باللحم؛ ۳ هر گاه بر مسلمانی ضعف عارض شد، باید گوشت همراه با شیر تناول کند)).

ارزش فرآورده های غذایی در احادیث:

در این فصل روایات وارده در مورد ارزش و اهمیت فرآورده های دامی را از نظر می گذاریم این قبیل روایات بسیار است و ما تنها به بیان دوازده روایت بسنده می کنیم:

۱ - کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که نزد حضرت سخن از تخم مرغ به میان آمد امام (ع) فرمود: ((اما انه خفيف يذهب يقرم اللحم؛ ۴ تخم مرغ غذایی سبک است و اشتها به گوشت را از بین می برد)).

۲- نیز از امام رضا(ع) روایت کرده که مردی از کمبود فرزند حضرت شکوه نمود، امام (ع) فرمود: ((استغفرالله و کل البيض بالبصل؛ ۶ یکی از پیامبران از کمبود فرزند به پیشگاه خدا شکوه کرد، خداوند بدو فرمود: ((گوشت را همراه با تخم مرغ تناول نما))

۳- نیز از امام رضا(ع) روایت کرده فرمود: ((کثرة اکل البيض تزيد فی الولد؛ ۷ خوردن تخم مرغ زیاد، فرزندان را افزایش می دهد)).

۱. کافی ج ۶ ص ۳۱۵

۲. همان.

۳. همان ص ۳۱۶.

۴. همان ص ۳۲۴-۳۲۵.

۵. همان ص ۳۲۵.

۶. همان.

۷. کافی ج ۶ ص ۳۲۵.

((۱۵۴))

۴- از ایر مومنان(ع) روایت کرده که فرمود: ((سمون البقر شفاء؛ ۱ روغن گاو شفاست)).

۵- هم چنین از آن حضرت نقل کرده که فرمود: ((السمن دواء هو فی الصیف خیر منه فی الشتاء و ما دخل جوفاً مثله؛ ۲ روغن، خود نوعی داروست و روغن به دست آمده در تابستان بهتر از روغن زمستانی است و غذایی مانند آن وارد بدن نشده است)).

۶- نیز از امام (ع) صادق روایت کرده که فرمود: ((نعم الادام، السمن(ع) ۳ بهترین خوراک روغن است)).

۷- هم چنین از آن حضرت نقل کرده که فرمود: ((السمن ما دخل جوفاً مثله ۴، غذایی مانند روغن وارد بدن نشده است)).

۸- نیز از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: ((لم یکن رسول الله یاکل طعاماً و لا یشرب شراباً الا قال: اللهم بارک لنا فیه و ابد لنا به خیراً منه الا اللبن فانه کان یقول: اللهم بارک لنا فیه زدنا منه؛ ۵ هر گاه رسول خدا (ص) غذا و یا آشامیدنی میل می کرد می فرمود: خدایا! در

آن برای ما خیر و برکت عنایت فرما و بهتر از آن را نصیب مان گردان ولی هر زمان شیر می نوشید عرضه می داشت: خدایا! در آن برای ماخیر و برکت ایجاد کن و آن را برایمان فزونی بخش)).

۹- هم چنین از سند خود نبی اکرم(ص) روایت کرده که فرمود: ((لیس احد یغضّ بَشْرَب اللبن لان الله یقول: ((لبناً خالصاً سائغاً للشاربین؛ ۶ هیچ کس به واسطه نوشیدن شیر، آسیب نمی بیند))، زیرا خداوند فرمود: ((شیری خالص و ناب گوارای نوشندگان است)) از امام صادق(ع) روایت شده که فردی به حضرت عرض کرد: من شیر نوشیده ام و به من آسیب رسانده است. امام(ع) فرمود: ((لا والله ما ضرک و لا یضرّ لبن قطّ و لكنک اکلت معه غیره فضرک الذی اکلته فظننت انّ اللبن قد ضرک؛ ۷ به خدا سوگند! شیر به تو آسیب نرسانده و هیچ گاه به کسی آسیب نمی رساند ولی تو همراه با شیر چیز دیگری میل کرده ای که آن

۱. کافی ج ۶ ص ۳۳۵

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان ص ۳۳۶

۶. همان.

۷. کافی ج ۶ ص ۳۳۶-۳۳۷.

((۱۵۵))

چیز موجب آسیب تو شده و پنداشته ای شیر به تو آسیب رسانده است)).

۱۰ - هم چنین از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((اللبن طعام المرسلین؛ ۱ شیر خوراک پیامبران است)) نیز از آن حضرت منقول است که به مردی فرمود: ((علیک باللبن

فأنه ينبت اللحم و يشدّ العظم؛<sup>۲</sup> به تو سفارش می کنم شیر بیاشامی زیرا موجب رویش گوشت بدن می شود و استخوان را محکم می کند)).

۱۱ - نیز از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: ((علیکم بألبان البقر فأنها تخلط مع کل شجر؛<sup>۶</sup> به شما سفارش می کنم شیر گاو بنوشید زیرا با عصاره همه درختان آمیخته است)).

۱۲ - هم چنین از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود: ((ابوال الابل خیر من ألبانها و يجعل الله عزّوجل الشفاء فی البانها؛<sup>۴</sup> بول شتر بهتر از شیر آن هاست و خدای عزّوجلّ در شیر و شتر، شفا قرار داده است)) در روایت دیگری آمده است. ((ألبان اللقاح شفاء من کل داء و آفة و عاهة؛<sup>۵</sup> شیر شتر دوی هر دردی و هر ناخوشی است)).

در این زمینه روایاتی فراوانی وجود دارد که بر اهل بصیرت بیان یکی از آنها کافی است. اینک به صوفیان بنگرید که چگونه در گرداب جهل و نادانی گرفتار آمده و آشکارا به خطا رفته اند و انجام آنچه را در شرع روا بوده، ممنوع ساخته و آن چه را ممنوع بوده روا دانسته اند. والله الهادی.

توجیه روایتی ضعیف:

بسیار جای شگفتی است که صوفیان در این باره به حدیثی از معصومین (ع) استناد میجویند که فرموده اند: ((من اخلص لله اربعین یوماً أثبت الله الحکمة فی قلبه و أنطق بها لسانه؛<sup>۶</sup> کسی که چهل روز خالصانه عبادت خدا را انجام دهد، خداوند حکمت را بر دل او ثابت و آن را بر زبانش جاری می سازد)).

---

۱. کافی ج ۶ ص ۳۳۶ - ۳۳۷

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۳۸.

۴. همان.

۵. همان.

((۱۵۶))

پوشیده نیست حدیث یاد شده با صرف نظر از این که صوفیان ثوری روایت شده چنان که در کافی آمده و نیز احتمال حمل این روایت بر تقیه، افزون بر ضعف سندش، بی نیاز از تأویل و توجیه است زیرا غیر از اخلاص در عبادت و پرستش دینی چیزی از آن استفاده نمی شود و هیچ گونه اشاره ای به ترک خوارکی های حلال و فرآورده های حیوانی و به انجام ریاضت هایی از این قبیل نداشته و اختصاص به فصل زمستان و یا به مورد دیگری که آنان یاد آور شده اند، ندارد. والله اعلم.

((۱۵۷))

#### باب هفتم:

##### صوفیان و برترین عبادات

- در این باب بر حالات چرخیدن و به زمین افتادن و آشفته گی صوفیان ، که آن را برترین عبادات دانسته اند خط بطلان کشیده و دوازده دلیل بر بطلان این عمل ارائه می دهیم:
- ۱ - دلیلی شرعی بر مشروعیت این عمل وجود ندارد تا چه رسد به رجحان داشتن و عبادت بودن آن.
  - ۲ - این عمل تشریع و بدعت است و در صورت نیاز روایاتی که دلالت بر تحریم این عمل دارد، یاد آوری خواهد شد.

- ۳ - ضرورت مذهب ایجاب می کند که چنین عملی فاقد مشروعیت باشد تا چه رسد به این که نوعی عبادت تلقی شود بلکه چنین اقتضایی از روشن ترین ضروریات مذهب است که به خواست خدا تحقیق و بررسی این مورد خواهد آمد.
- ۴ - شیعیان همه بر ترک این عمل اجماع و اتفاق نظر داشته و آن را مورد اعتراض قرار داده اند و کسانی را که دست به چنین اعمالی می زنند، نکوهش کرده اند. بدیهی است که معصوم بلکه معصومین (ع) در این اجماع داخلند. بنابراین، حجیت آن ثابت است.
- ۵ - با تحقیق و بررسی شیوه پیامبر و ائمه (ع) و روایات رسیده از آن ها و عبادات و آثار و حرکاتی که از آن بزرگواران منقول است، به خوبی پی خواهید برد که آنان دست به انجام چنین اعمالی نمی زدند. بنابراین، چگونه می توان با شیوه آنان به مخالفت برخاست و کوتاهی در عبادات و ترک برخی از واجبات و مستحبات را در طول عمر شریفشان بدانان نسبت داد؟ آن چه بیان شد صرف نظر از روایاتی است که به صراحت، این عمل را مورد اعتراض قرار داده است.
- ۶ - این قبیل کارها از شیوه های دشمنان خدا و رسول اوست و در اموری از این دست نباید از آنان پیروی نمود. در این زمینه روایاتی خواهد آمد که دلالت بر تحریم همسانی و

((۱۵۹))

پیمودن راه رسم دشمنان اهل بیت دارد. موضوعی را که یاد آور شدیم از مطالب گذشته به خوبی روشن است و علما و دانشمندان ما و نیز دیگران بدین موضوع تصریح کرده اند از جمله شیخ جلیل القدر ابن حمزه (رحمة الله) در کتاب ((الهادی الى النجاة من جميع المهکات)) روایات زیادی را از شیخ مفید و شخصیت های دیگری در نکوهش صوفی گری یاد آور شده و آن گاه می گوید:

حاصل روایات این است که: معاویة لعنة الله علیه روزی به حبس بول مبتلا شد و از شدت درد بپا می خاست و گرد خود میچرخید و گاهی مدهوش می شد از همین رو، گروهی از

بنی امیه و سران آن ها برای ابراز محبت نسبت به معاویه نظیر عمل او را انجام می دادند و با سر دادن کلمه ((الله الله)) بر زمین می افتادند و از خدا درخواست شفا می کردند و هر گاه دردشان آرامش می یافت مشغول ساز و آواز می شدند و دایره مانند نواخته و به شادی می پرداختند و دست افشانی می نمودند و رقص و پایکوبی می کردند این قبیل کارها در دوران جاهلیت معروف بود و راه و رسم معاویه زنده ساختن ، بدعت جاهلیت تلقی می شد، زیرا در جاهلیت چنین کارهایی انجام می پذیرفت، به همین دلیل این قبیل کارها شهرت یافت.

ابوهاشم کوفی در دوره پایانی حکومت بنی امیه می زیست که در جهت زنده ساختن بدعت معاویه ، دست به این کار زد و در خلال ذکر و وردش به انجام این کارهای زشت پرداخت و بدین ترتیب، مسلک صوفی گری را اختراع کرد و سپس این شیوه میان توده مردم معروف شد و فرقه حلاجی پدید آمد.

۷ - عقل و خرد سلیم، به ناپسند بودن انجام اعمال زشتی از این قبیل ، جزم و یقین دارد. این کار ها به حرکات دیوانگان و خرد سالانی می ماند که از قدرت تشخیص برخوردار نیستند. در امور یاد شده هیچ گونه سودی وجود ندارد و هیچ گونه فرمانی در خصوص آن ها وارد نشده است . بنابراین ، ترک آن ها واجب است پس چگونه چنین کارهایی برای صوفیان رواست تا چه رسد به این که به رجحان و عبادت این قبیل کارها اعتقاد داشته باشند؟

۸ - جمعی از علما و دانشمندان شیخ مفید(رحمة الله) نقل کرده اند در کتاب وی در ردّ هوادران حلاج تالف کرده به اسناد خود از امام رضا (ع) روایت کرده که در مورد صوفیان و گوش فرا دادن آنان به ساز و آواز و دست افشانی و پایکوبی و داد و فریاد و عربده

((۱۶۰))

کشیدن و مدهوش شدنشان از آن حضرت سؤال شد، امام (ع) فرمود: ((کلهم من المرائین و الخداعین و لا یشغلون بهذه الاعمال الا اغرور لئاس فانها من الشیطان و انهم یتبعونه؛ آنان

همه ریا کار و فریبکارند تنها برای فریب مردم دست به این کار ها می زنند. این امور، شیطان است و آن ها از شیطان پیروی می کنند)) بدو عرض شد: ای فرزند رسول خدا! آنان می گویند: در برخی از این حالات، از خود بی خود می شویم، امام(ع این آیه شریف را تلاوت فرمود: ((يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ؛ ۱ آنان، خدا و مومنان را فریب می دهند، ولی جز خویش کسی را نمی فریبند و خود نمی دانند)).

۹ - به نقل جمعی از علما و دانشمندان از کتاب شده، جابر جعفری به امام باقر(ع) عرض کرد: عده ای را می شناسیم که هر گاه اندکی از آیات قرآن یا حدیث خوانده شود، برخی از آن از خود بی خود شده به گونه ای که اگر دست و پایش بریده شود، احساس نمی کند امام(ع) فرمود: ((سُبْحَانَ اللَّهِ هَذَا مِنْ جَانِبِ الشَّيْطَانِ؛ منزّه است خدا! این عمل از ناحیه شیطان است)).

۱۰ - کلینی در ((کتاب القرآن)) از امام باقر(ع) روایت کرده که به حضرت عرض شد: عده ای هستند که هر گاه اندکی از قرآن را یادآور شوند یا برایشان نقل شود برخی از آن ها مدهوش می شوند به گونه ای که اگر دست و پایشان را ببرند، احساس نمی کنند! امام(ع) در پاسخ فرمود: ((سُبْحَانَ اللَّهِ هَذَا مِنْ الشَّيْطَانِ وَمَا بِهِذَا نَعْتَوُا إِنَّمَا اللَّيْنُ وَالرَّقَّةُ وَالْدُمْعَةُ وَالْوَجَلُ؛ ۲ منزّه است خدا! این عمل از ناحیه شیطان است مومنان در قرآن چنین توصیف نشده اند، بلکه صفات آن ها نرمی و دلسوزی و اشک و ترس و بیم است)) این روایت را شیخ صدوق نیز در کتاب ((المجالس)) یاد آور شده است.

۱۱ - در جای خود ثابت و مشخص شده که حفظ عقل و خرد واجب است و علت و سبب تحریم شراب و سایر مست کننده هایی که در روایات آمده نیز جنبه وجوب حفظ عقل است جمعی از پژوهشگران، این قبیل روایات را نادیده گرفته اند، در صورتی که ما نیاز به چنین چیزی نداریم زیرا از امام رضا(ع) روایت شده که فرمود: ((إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَحْرَمْ

۱. بقره، آیه ۹.

۲. کافی ج ۲، ص ۶۱۶.



الخمیر لعینها و انما حرّمها لفعلاها فما فَعَلَ زِ فِعَلَ الخمر فهو خمر؛ ۱ خداوند، شراب را به جهت شراب بودنش تحریم نکرده بلکه به دلیل اثر آن حرام کرده است بنابراین، هر چیزی را که اثر شراب داشته باشد، شراب است)) در نتیجه، با ادعای آن در جهت از دست دادن مشاعر و از بین رفتن عقل و خردشان صحیح که در این صورت لازمه اش تحریم آن عمل است و یا ادعایی باطل است که دروغگویی آن ها را آشکار ساخته و نتیجه ای بر این قبیل حرکات مترتب نیست.

۱۲ - بر این کار مفاسد زیادی مترتب است و بخشی از آن ها در گذشته یادآوری شد که به خوبی واضح و روشن است و ایجاب می کند چنین کار هایی ممنوع شود تا ریشه فساد از بین برود. به برخی از مطالبی که قبلاً بدان اشاره شد، قرار می دهند، و فساد و بطلانش روشن گشت تا چه رسد به مقدمه این قبیل امور.

توجیهاتی واهی:

جای بسی شگفتی است که امروزه برخی از صوفیان در جهت مشروعیت بخشیدن به این قبیل کار ها به روایتی از کتاب شریف

(( من لا یحضره الفقیه )) استناد جسته اند که در آن روایت آمده است: پس از رحلت رسول اکرم (ص): به این دلیل که مردم جمله (( حی علی خیر العمل )) را از اذان حذف کردند، بلال اذان را ترک کرد و فاطمه زهرا (علیها السلام) از او درخواست کرد اذان بگوید و فرمود: (( احبّ ان اسمع صوت مؤدّن اُبی؛ دوست دارم یک بار دیگر صدای مؤذن پدرم را بشنوم )) و بلال اذان را آغاز نمود و زمانی به جمله: اشهد ان محمداً رسول الله (ص) رسید فاطمه زهرا دوران حیات پدر را به یاد آورد و گریان شد و از هوش رفت به گونه ای که

مردم پنداشتند آن بانو از دنیا رفته است و ماجرا را به اطلاع بلال رساندند و او از ادامه اذان خود داری کرد.<sup>۲</sup>

خلاصه حدیث یاد آوری شد و پاسخ آن روشن است و هیچ گونه دلالتی بر خواسته صوفیان ندارد البته تاثیر حزن و اندوه بر دل ها غیر قابل انکار و به وضوح پیداستو تأثیرش غالباً بر قلب زنان بیشتر است ولی هیچ گونه ارتباطی به ادعای این افراد ندارد و

۱. کافی ج ۶ ص ۶۱۶.

۲. الفقیه ج ۱ ص ۲۹۸-۲۸۴

((۱۶۲))

پیداست که سبب از هوش رفتن حضرت زهرا(علیها السلام)، شدت حزن و اندوه و یاد آوری دوران حیات پدر بزرگوارش بوده است و مشخص نیست قبلاً حضرت به چنین حادثه ای که وی را به سر حد بیهوشی برساند، آگاهی داشته، افزون بر این که این واقعه، اختیاری نبوده است. از سویی چر این نگرانی ها بر علی و حسین(ع) موثر واقع نشده آیا می توان فاطمه را از آن ها بر تر دانست یا او را صوفی بدانیم؟

ما خود از بی خود شدن را در صورتی مورد نکوهش قرار می دهیم که ساختگی و با زحمت و به گونه ای غیر مشروع، انجام پذیرد یا اگر زمانی به نحو مشروع تحقق می یابد، اختیاری نباشد و یا فردی که به این حالت در می آید، آن را عبادت تلقی نکند. به هر حال این استدلال، قطعاً از درجه اعتبار ساقط است.

برخی صوفیان به مطلبی از خطبه همام از هوش رفت، هنگامی که او را حرکت دادند دیدند دنیا را وداع گفته است و حضرت فرمود: ((هكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها؟) پند و اندرزهای بسیار رسا با آنان که اهل موعظه اند، چنین می کند)).

پاسخ این شبهه نیز مانند گذشته روشن است، افزون براینکه که نمی توان گفت فردی نظیر همام که تحت تاثیر پند های امام(ع) قرار گرفت برتر از امیر مومنان است که خود حضرت،

تأثیری نپذیرفت بلکه مشخصاً قضیه بر عکس است و مرگ همام به سبب تاثیر پند و اندرز بوده و یا اتفاقی رخ داده و یا در اثر شدت بیم و حزن و اندوه و ناشکیبایی، پیش آمده است و سخن امام(ع) معنا نداشت بلکه این جا مقام رجاء بود. افزون بر این، از آن جا که همام معصوم نبود قضیه که برای او رخ داد، نمی تواند از حجت بر خوردار باشد و در این جا توجیهی برای مرگ همام نمی توان اقامه کرد در صورتی که فاطمه الزهرا(علیها السلام) و همام، هیچ یک از کارهای مورد اعتراض ما را انجام نداده اند و اگر در چنین موردی از آن ها یاد نشده بود، این ماجرا شایسته بیان نبود. والله يعلم.

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۳

((۱۶۳))

باب هشتم:

رقص و پایکوبی

در این باب بر اعمالی نظیر رقص و دست افشانی و عربده کشیدن صوفیان که آن را نیز از برترین عبادات شمرده اند خط بطلان کشیده و بیشتر مواردی که قبلاً یادآوری شد بر این معنا نیز دلالت دارند و اکنون موارد دیگری از کتاب و سنت بر آن می افزاییم: آیاتی که از قرآن بر این معنا دلالت دارند نظیر: ((و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة فذوقوا العذاب: ۱ نماز آن ها در کنار خانه خدا جز سوت کشیدن و کف زدن، چیز دیگری نبود، بنابراین، به جهت کفرتان عذاب الهی بچشید)).

خداوند متعال، کفار را به واسطه این کار مورد انتقاد و نکوهش قرار داده و آن عمل را یکی از علل و اسباب سزاواری عذاب دانسته است. علامه این موضوع را در کتاب ((نهج الحق و کشف الصدق)) در مبحث حلول و رد بر صوفگری آورده و گفته است: عبادت آنان رقص

وپایکوبی و کف زدن و آواز خوانی ست و و خداوند نابخردان و کفا را بر این کار نکوهش کرده و فرموده است: ((و ما كان صلوتهم عند البيت الا مكاءً و تصديه)) بنابراین، کدام گمراهی بالاتر از این گمراهی است که فردی با آنکه خدا را پرستش می کند به گونه ای تبرک جوید که خدا بدان وسیله کفار مورد نکوهش قرار داده است.

صاحب ((کشاف)) می گوید: مُکا بر وزن تُفا و رُعا از ماده مُکا یمکُو، به معنای سوت کشیدن است و ((المُکا)) نیز از همین ماده است و گویی به جهت سوت کشیدن زیاد بدین اسم نامیده شده و تصدیه بر وزن تفعله یعنی تصفیق از ماده صدا و یا از صدّ یصدّ است و معنایش این است که کفار، سوت کشیدن و کف زدن را جایگزین نماز کرده بودند.

از جمله روایاتی که بر این معنا دلالت دارد می توان به روایتی که کلینی آن را در باب

۱. انفاق آیه ۳۵.

((۱۶۵))

غنا از امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده، استناد جست . رسول اکرم (ص) فرمود: ((أنها كم عن الزفن و المزمار و عن الكوبات و الکبرا؛ ۱ شما از انجام رقص و پایکوبی و دف و دایره و نواختن طبل نهی می کنم)).

بنا به نقل عامه و خاصه، در جلساتی که نبی مکرم اسلام و یادانش در مسجد داشتند چنان سکوتی بر مجلس حاکم بود که گویی پرنده بر سر افراد نشسته است. ولی آن حالت کجا و کارهایی که صوفی ها اختراع کردند کجا؟ روایت دیگری را طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه ((ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً؛ ۲ پروردگار خود را با تضرع و زاری و در پنهانی بخوانید)) از رسول اکرم (ص) نقل کرده که در یکی از جنگها آن گاه که با سپاهیان او دره ای شدند، مردم بانگ تکبیر و تهلیل (لا اله الا الله) سردادند رسول خدا (ص) فرمود: ((ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون الا صمّ و لا غائباً انکم

تدعون سمیعاً بصیراً؛<sup>۳</sup> مردم! از بلند کردن صدایتان خوداری کنید زیرا شما کسی را فرامی خوانید که نه کر است و نه غایب، بلکه خدایی را می خوانید که شنونده و نزدیک است)).  
 روایات متعدد دیگری را علما و دانشمندان ما در مورد نهی از بلند کردن صدا در مسجد نقل کرده اند با این که صوفی ها بیشتر این کارها را در مسجد انجام می دهند. نهی از این قبیل امور یا جنبه تحریم دارد یا کراهت، به هر حال، دلیل بر ناشایست بودن این امر است با این که صوفیان به رجحان آن قائل اند و این عمل صریحاً مخالف با شرع است و اصل مشروعیت آن ثابت نگشته تا حکمش حکم عبادت مکروه باشد؛ با این که زشتی و ناپسندی و ناشایستگی آن کاملاً روشن است. شاعر در این باره چه زیبا سروده است:

أيا جيل التصوف شرّ جيل      لقد جئتم بشيء مستحيل  
 أفي القرآن قال لكم الهی      كلوا مثل البهائم و ارقصوا لی

یعنی: ای نسل تصوف که بدترین نسل اید، در حقیقت مسلک و راه و رسم محالی را به ارمغان آوردید، آیا خدا در قرآن به شما دستور داد که مانند حیوانات بخورید و برایم رقص و پایکوبی کنید؟  
 دیگری گفته است:

۱. وافی ج ۳ ص ۳۳.

۲. اعراف آیه ۵۵.

۳. مجمع البیان ج ۸ ص ۴۲۹

((۱۶۶))

لو كان مولانا يحبّ الغنى      ارسل مع كل نبیّ رباب  
 او كان بالرقص ينال المُنَى      ما دخل الجنة غير دباب

یعنی: اگر خدای ما آواز و موسیقی را دوست داشت همراه با هر پیامبری کمانچه ای می فرستاد و اگر آدمی به واسطه رقص و پایکوبی به خواسته هایش دست می افت غیر از خرس کسی وارد بهشت نمی شد.

((۱۶۷))

### باب نهم:

#### کسب روزی

در این باب ، تلاش برای به دست آوردن روزی و کسب معاش و تجمل و نظیر آن را که صوفی ها بطل و بیهوده دانسته و مردم را از آن باز می دارند، مورد ارزیابی قرار خواهیم داد و بر مشروعیت و رجحان آن دوازده دلیل قابل ارائه است.

۱- آیات شرفه قرآن مانند: ((فذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغا من فضل الله؛ ۱ هر گاه نماز پایان پذیرفت شما(آزاد هستید) در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل خدا برآیید)) نیز((هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً؛ ۲ او(خدا) کسی است که همه آن چه را در زمین است برای شما آفرید))

هم چنین آیه شریفه ((و لا تنس نصیبک من الدنیا؛ ۳ بهره خویش را از دنیا فراموش مکن)) و نیز فرمود: ((قل من حرم الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الزق قل هی للذین آمنوا؛ ۴ بگو چه کسی زینت های الهی و روزی های پاکیزه ای را که برای بندگانش آفریده بر آنان حرام کرده است، بگو: این نعمت ها اختصاص به اهل ایمان دارد)) و فرمود: ((فامشوا فی منا کبها و کلوا من رزقه، ۵ بر شانه های آن راه بروید و از روزی های خداوند بخورید))

۲- در کسب روزی باید از پیامبر اکرم(ص) و سایر ائمه و پیامبران(ع) پیروی نمود زیرا آن بزرگواران همواره در پی کسب روزی بودند به گونه ای که با دسترنج خود گذران زندگی

می کردند و برای بدست آوردن روزی، برخی به تجارت و بازرگانی و بعضی به شبانی می پرداختند.

۱. جمعه آیه ۱۰.

۲. بقره آیه ۲۹.

۳. قصص آیه ۷۷.

۴. اعراف آیه ۳۲.

۵. ملک آیه ۱۵.

((۱۶۹))

کلینی و صدوق و شیخ طوسی به اسانید خود امام رضا(ع) روایت کرده اند که حضرت در مرزعه خویش به گونه ای کار تلاش می کرد که پاهای مبارکش پر از عرق می شد. بدو عرض شد: فدایت شوم کارگران شما کجایند؟ حضرت فرمود: ((عَمِلَ بَالِيدٌ مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَمَنْ أَبِي فِي أَرْضِهِ، قِيلَ: وَ مَنْ هُوَ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ(ص) وَ امير مومنين و آبائی کلهم عملوا بایدیهم و هو عمل النبیین والمرسلین و الصالحین؛ ۱ آنان که از من و پدرم برتر بودند در مزرعه خود به کار و تلاش می پرداختند بدو عرض شد: منظور شما چه کسانی اند؟ فرمود: رسول خدا(ص) و امیر مومنان و همه پدرانم با دسترنج خویش امرار معاش می کردند و این عمل کار پیامبران و رسولان شایسته گان است)).

از امام صادق(ع) منقول است که فرمود: ((أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ أَنَّكَ نَعَمُ الْعَبْدُ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ لَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً، فَبَكَى دَاوُدُ(ع) فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْحَدِيدِ أَنْ لِنْ لِعَبْدِي دَاوُدَ فَلَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُ الْحَدِيدُ فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دَرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فَعَمِلَ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ سِتِينَ دَرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثِ مِائَةٍ وَ سِتِينَ أَلْفاً وَ اسْتَغْنَى عَنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ ۲ خدا به حضرت داود(ع) وحی نمود تو بهترین بنده من هستی ولی از بیت المال گذران زندگی می کنی و با دست خود کاری انجام نمی دهی، حضرت داود گریست و خداوند به آهَن وی نمود که برای بنده ام داود نرم شو. بدین ترتیب، خدای عزوجل آهَن را برایش نرم کرد و حضرت

داود (ع) روزی یک زره می ساخت و آن را به هزار درهم می فروخت و بدین وسیله ۳۶۰ زره ساخت و آن ها را به ۳۶۰ هزار درهم فروخت و از مصرف بیت المال بی نیاز شد)). در این زمینه حدیث فراوانی وجود دارد و بازرگانی و تجارت نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) معروف است.

۳- در این خصوص از معصومین (ع) باید پیروی کرد که روایاتی دال بر آن یاد آوری شد شیخ صدوق و دیگران از امام صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت در مزرعه خویش به کار کشاورزی می پرداخت به او عرض شد: اجازه دهید برایتان کار کنیم و یا غلامانتان آن را انجام دهند امام (ع) فرمود: ((لا، دعونی فانی اشتهی ان یرانی الله اعمال بیدی و اطلب الحلال فی اذی نفسی؛ ۳ خیر؛ مرا به خود وانهید زیرا دوست دارم در حالی که با دستان خویش کار می کنم و با رنج دادن خود، در پی کسب روزی حلال هستم، خداوند

۱. کافی ج ۵ ص ۷۶،

۲. همان ص ۷۴،

۳. فقیه ج ۳ ص ۱۶۳ چاپ غفاری.

((۱۷۰))

مرا ببینید)).

در حالات امیرمومنان (ع) روایت شده که حضرت در جهت انجام کاری که گذران زندگی اش شود در گرمای شدید به آن می پرداخت . به این هدف که هنگامی خویشتن را برای دست یابی به روزی حلال به زحمت می اندازد، خداوند نظاره گر او باشد)) ۱ از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: (( لا تکسلوا فی طلب معاشکم الله فانّ آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها؛ ۲ در راه دست یابی به روزی و گذران زندگی خود تنبلی نکنید زیرا پدران ما برای دست یابی به آن ، می دویدند)).



محمد بن عذافر، از پدرش روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) هفتصد دینار ۳ به من داد و فرمود: ((اصرفها فی شیئی و قال: ما افعل هذا علی شره منی و لکنی احببت ان یرانی الله تعالی متعرضاً لفوائده ، قال: عذافر: فربحت فیها مائة دینار فقلت له فی الطواف: جعلت فداک قد رزق الله عزوجل فیها مائة دینار فقلت له فی الطواف : جعلت فداک قد رزق الله عزوجل فیها مائة دینار، قال: اثبتها فی رأی مالی؛ ۴ با این مبلغ چیزی خریداری کن و به فروش یرسان و فرمود: این کار از سر حرص و آز خویش انجام نمی دهم بلکه دوست دارم خداوند به هنگام بهره وری من از آن ها، نظاره گرم باشد. عذافر می گوید: در آن معامله صد دینار سود بردم و در طواف خدمت امام رسیده و عرض کردم: فدایت شوم خدای عزوجل در آن پول صد دینار به من روزی عنایت کرد حضرت فرمود: آن را در سرمایه من ثبت نما)) و در باب دوم کتاب ، روایت مربوط به احتجاج امام صادق (ع) با صوفی ها، یادآوری شد که برای خردمندان ، بسنده است.

۴- شیخ صدوق و دیگران از امام صادق (ع) روایت کرده اند که در تفسیر آیه شریفه (( ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة )) فرمود: ((رضوان الله و الجنة فی الآخرة و السعة فی الرزق و المعاش و حسن الخلق فی الدنیا؛ ۵ منظور از آیه شریفه ، رضوان و بهشت الهی در آخرت و گشایش در رزق و روزی و معیشت و اخلاق نکو در دنیا است)).

۵- نیز از رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: ((نعم العون علی تقوی الله، الغنی؛ ۶

۱. فقیه ج ۳ ص ۱۶۳ چاپ غفاری.

۲. همان ص ۱۵۷.

۳. در کافی هزار و هفتصد دینار آمده است.

۴. فقیه ج ۳ ص ۱۵۸-۱۵۶.

۵. همان.

۶. فقیه ج ۳ ص ۱۵۶.

بهترین یار و یاور برای دست یابی به تقوا، بی نیازی است)) و از امام صادق روایت شده که فرمود: ((نعم العون على الآخرة، الدنيا؛ بهترین یار و یاور برای کسب آخرت، دنیا است)) و نیز فرمود: ((ليس منا من ترك دنياه لآخرته و لا آخرته لدنياه؛ آن کس که دنیایش را برای رسیدن به آخرت و آخرتش را برای دست یابی به مال دنیا، ترک کند از ما نیست)).

۶ هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: (( ان الله يحب الاغتراب في طلب الرزق؛ خداوند دوری از وطن را برای دست یابی به رزق و روزی، دوست دارد)) و فرمود: ((أني لا أحب ان ارى الرجل محترفاً في طلب الرزق؛ ۳ من دوست دارم بینم فرد برای دست یابی به رزق و روزی دست به کار و شغلی بزند)).

۷ نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: (( أئني لا جدني امقت الرجل تتعذر عليه المكاسب فيستلقى على قفاه فيقول اللهم ارزقني و يدع ان ينتشر في الارض و يلتمس من فضل الله و الذرة تخرج من حجرها تلتمس رزقها؛ ۴ من از مردی که انجام کارها بر او دشوار آید و بر پشت بخوابد و بگوید: خدایا! روزی مرا برسان و در زمین به گشت و گذار پردازد و در پی فضل الهی برنیاید، بیزار و متفردم با این که کوچکترین حشره در پی بدست آوردن رزق و روزی خود، از لانه اش بیرون می آید)).

روایات دیگری به همین معنا وجود دارد که بخشی از آن ها را در صحیفه الثانیه)) یاد آور شده ام.

۸ هم چنین از آن حضرت روایت کرده که فرمود: ((الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله؛ ۵ آن کسی که برای گذران زندگی خانواده اش می کوشد، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند)) نیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود: ((ملعون ملعون من ضيع من يقول؛ ۶ آن کسی که در پی گذران زندگی نانخورهای خویش نیست، ملعون است، ملعون است)) و فرمود: ((كفى بالمرء اثماً ان يضيع من يعول؛ ۷ در گناه مرد همین بس که نانخورهای خویش را

۱. فقیه ج ۳، ص ۱۵۶.

۲. همان.

۳. همان.
۴. همان، ص ۱۵۸.
۵. همان، ص ۱۶۸.
۶. فقیه ج ۳، ص ۱۶۸.
۷. همان.

((۱۷۲))

به زحمت اندازد.))

۹- از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((التجارة تزید فی العقل؛ ۱ تجارت و بازرگانی بر عقل و خرد آدمی می افزاید)) نیز فرمود: ((ترك التجارة مُذهبة العقل؛ ۲ دست برداشتن از تجارت و بازرگانی، عقل و خرد را تباه می سازد))

۱۰- نیز از امام صادق (ع) در مورد آبه شریفه ((لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله)) روایت کرده که فرمود: ((كانوا اصحاب تجارة فاذا حضرت الصلوة تركوا التجارة و انطلقوا الى الصلوة و هم اعظم اجراً ممن لم يتجر؛ ۳ این افراد به تجارت و بازرگانی مشغول اند که با فرا رسیدن وقت نماز، تجارت را رها و به سوی نماز می شتابند، پاداش اینان بر تر از کسانی است که در کار تجارت نبوده اند)) و نیز فرمود: ((أني لا بغض الرجل فاعراً فاه الى ربّه يقول: اللهم ارزقني و يترك الطلب؛ ۴ من بر مردی که دهانش را به سوی پروردگار بگشاید و بگوید: خدایا! به من روزی برسان و در پی کسب معاش نرود، خشمگین هستیم)).

۱۱- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((ان الله جميل يحب الجمال و يحب أن يرى آثار نعمته على عبده؛ ۵ خداوند زیباست و دوستدار زیبایی است و علاقمند است آثار نعمت هایش را بر بندگانش ببیند)).

در روایتی دیگر آمده است که: (( ان الله يحبّ الجمال و التّجمل و يبغض البؤس و التّبأس؛ ۶ خداوند زیبایی و تجمل را دوست دارد و از بیچارگی و فقر و فقیر نمایی خشمگین می شود )).

روایات فراوان و متعددی موافق و به معنای روایات گذشته وارد شده است مواردی که یاد آور شدم، برای روشن شدن مطلب کافی است.

۱۲ - اجماع همه علمای شیعه دال بر این است که با عنایات به روایات گذشته و دیگر روایات، امام معصوم (ع) داخل بر این اجماع است و کسی جز صوفی ها در این موضوع، مخالفتی ندارد و شما به خوبی در یافتید که افراد نامبرده در نظریات خویش در مورد

---

۱. فقیه ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۲.

۳. همان، ص ۱۹۲.

۴. همان، ص ۱۹۲.

۵. کافی ج ۶، ص ۴۳۸.

۶. همان، ص ۴۴۰.

((۱۷۳))

اصول و فروغ تنها بوده و کسی با آنان موافق نیست و همین موضوع آنان را از درجه اعتبار ساقط می کند.

توجهی غیر صحیح:

صوفی ها با استناد به آمیخته شدن ما حلال و حرام، کسب روزی را جایز نمی دانند و پاسخ آن ها روشن است، زیرا بازگشت حلال و حرام به شرع است و شارع مقدس بر تحریم محرّمات و حلیّت غیرمحرّمات تصریح فرموده و این واقعیت از آیات و روایاتی که افاده

حصر می کند و نیز روایات مربوط به جایزه های ستمگران و دیگر مسائل به خوبی بر می آید و مشخص است که ما مکلف به دانستن غیب و پی بردن واقعیت امر نیستیم زیرا تکلیفی که بر از توان فرد باشد ، قطعاً محکوم به بطلان است.

عبدالله بن سنان در روایتی صحیح از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: (( کل شیئی فیه حلال و حرام فهو لک حلال ابدأ حتی تعرف الحرام منه بعینه، فتدعه؛ ۱ هر چیز آمیخته به حلال و حرام همواره بر تو حلال است تا زمانی که دقیقاً به بخش حرام آن پی ببری که در این صورت باید از آن صرف نظر کنی)).

احادیث دیگری بدین مضمون روایت شده که شبهه یاد شده در خوردنی ها و پوشاک و ازدواج و سایر اثاث و ابزار آنان نیز وجود دارد . اگر اینان مدّعی اکتفا به مقدار ضرورت باشند با این که مشخصاً خلاف آن عمل می کنند ، موجب عسر و حرج و ضرر و زیان فروان می گردد که این دو ، طبق روایات در شرع مقدس ، مردودند . بنابراین، قضیه به خوبی روشن است و استدلال آنان محکوم به بطلان و شکست است.

۱. کافی ج ۶، ص ۳۳۹.

((۱۷۴))

باب دهم:

تحریم غنا

در این باب به تحریم غنا آن گونه که در قرآن و دیگر جاها آمده می پردازیم که صوفیان عموماً و خصوصاً آن را حلال دانسته و عبادت می شمردند و بر این معنا دوازده دلیل دلالت دارد.

۱- دلیلی شرعی بر جواز غنا به ظهور نرسیده در صورتی که دلیل بر تحریم آن عموماً و خصوصاً وجود دارد.

۲- آن گونه که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد ، غنا تشریع و بدعت تلقی می شود.

۳- ضرورت مذهب شیعه ، اقتضای تحریم غنا را دارد. علمای شیعه در کتب خویش به تحریم غنا تصریح کرده اند ، علاقمندان به آگاهی بر این موضوعات می توانند بدان کتب مراجعه نمایند. برخی از علما مبحث غنا را در کتب ((تجارت)) برخی تصریح به تحریم آن را در کتاب ((شهادت)) و بعضی در هر دو جا به بیان آن پرداخته اند و بیشتر آنان به طور عموم چه در قرآن یا اذان یا شعر یا دیگر جاها ، به تصریح غنا تصریح نموده اند مگر جاهایی که به دلیل خاص استثناء شده است ی در این زمینه هیچ یک از آنان مخالفتی ندارد و به نقل اجماع در این جا برده و در می یابد که معصوم یا معصومین (ع) صبق روایات متواتر ، داخل در این اجماع اند.

۴- جایز دانستن غنا در این جا عموماً و خصوصاً ، همان دیدگاه و مسلک مخالفان اهل بیت (ع) است که از مطالب گذشته و دیگر موضوعات ، به خوبی روشن است و همین موضوع یکی از بزرگترین دلائل بطلان این مسلک است چنان که ائمه (ع) در مقام اختلاف احادیث و موارد دیگر ، دستور به ترک کارهای موافق با اهل سنت و انجام کارهای مخالف آنان صادر کرده اند.

((۱۷۵))

در ((عیون الاخبار)) آمده است که مردی از امام رضا (ع) پرسید: اگر برایم مساله ای پیش آمد و شیعه ای نیافتم آن را از او پرسم ، چه کنم؟  
امام (ع) در پاسخ فرمود : (( اذا كان ذلك فأت قاضي البلد فسله عنها فما أفاك به من شيء فخذ بخلافه فإن الحق في خلافه؛ ۱ اگر چنین موردی برایت اتفاق افتاد ، نزد قاضی شهر برو و مساله ای از او پرس در پاسخ تو هر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن ، زیرا حق در مخالف با آن دیدگاه است)).

در حدیثی دیگر آمده که حضرت فرمود: ((و الله ما هم على شيء مما انتم عليه و لا أنتم على شيء مما هم عليه فخالفوهما فما هم من الحنفية على شيء؛ ۲ به خدا سوگند! آنان با

اعتقادات شما همسو نیستند و شما نیز با آنان این چنین هستید . بنابراین، با دیدگاه آنان مخالفت کنید زیرا آنان از دین و آیین حنیف بر خوردار نیستند)).

پوشیده نیست که این امر جنبه کلی ندارد بلکه بیشتر در مسائل عملی مطرح است ولی در این جا قضیه روشن است و روایات و ادله را مورد تایید قرار می دهد.

۵- آواز خواندن و گوش دادن به آن، از اصول و ارکان ترفندهای دشمنان خدا و رسول او و شیوه دائمی آنان است بنابراین ، طبق روایاتی که به خواست خدا خواهد آمد نباید فرد مسلمان ، خود را شبیه آنان ساخته و به شیوه آن ها عمل کند و در روایت آمده است که: این عمل ، همان راه و رسم و سر سخت ترین دشمنان خدا ، ابلیس و قابیل است که این دو ، ریشه همه تبهکاری ها و جور و ستم ها و کفر ، به شمار می روند.

کلینی و دیگران از امام صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود: (( لَمَّا مَاتَ آدَمُ شَمَتَ ابْلِيسَ وَ قَابِيلَ فَاجْتَمَعَا فِي الْاَرْضِ فَجَعَلَا الْمَعَازِفَ وَ الْمَلَاهِيَّ شِمَاتَةً بِآدَمَ (ع) ۳ فَكَلَّ مَا كَانَ فِي الْاَرْضِ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ الَّذِي يَتَلَذَّذُ بِهِ النَّاسُ فَانَّمَا هُوَ مِنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که حضرت آدم (ع) دنیا را وداع گفت ، ابلیس و قابیل به شِماتت پرداختند و با گرد آمدن در زمین ، با نواختن بر آلات موسیقی در جهت شِماتت به حضرت آدم (ع) به ساز و آواز دست زدند. بنابراین، هر چیزی در زمین از این قبیل، که مردم از نواختن آن لذت می جویند، از همان آلات موسیقی

---

1- عیون الاخبار ج ۱، ص ۲۱۴.

2- وسائل ج ۳ کتاب باب وجوه جمع الاحادیث ح ۳۵، ص ۳۸۲.

3- کافی ج ۶، ص ۴۳۱

۶- این عمل از نشانه های نفاق و بی دینی و الحاد است و برای هر انسان منصفی که با عاملان و تارکان تحریم کنندگان و حلال شمردگان این کارها از قدیم تاکنون آشنا باشد، این معنا آشکار است.

کلینی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: ((استماع اللهو و الغناء يُنبِت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل؛ شنیدن لهو و لعب و ساز و آواز به گونه ای که آب گیاه را می رویاند، در قلب انسان نفاق ایجاد می کند)).

از امام رضا (ع) منقول است که به وی عرض شد: خلیفه عباسی مدعی است که آن جناب غنا و ساز آواز را جایز می دانید.

امام فرمود: ((كذب الزنديق ما هكذا قلت له ، سألتني عن الغناء فقلت له: انّ رجلاً أتى ابا جعفر عليه السلام فسأله عن الغناء فقال له: يا فلان ! اذا ميّز الله بين الحق فأين يكون الغناء ؟ فقال مع الباطل ، فقال: قد حكمت؛ ۳ کافر بی دین، دروغ می گوید: من این گونه بدو نگفتم، و ی از من درباره غنا پرسید، بدو گفتم: مردی خدمت ابوجعفر (ع) رسید و درباره غنا از او پرسش نمود، حضرت در پاسخ وی فرمود:

((فلانی! آن گاه که خداوند بین حق و باطل را جدا کند، غنا در کدام سو خواهد بود، مرد گفت: با باطل ، ابو جعفر (ع) فرمود: به حق داوری کردی )) این روایت را کسی نیز به سندی صحیح از امام رضا (ع) روایت کرده است.

ابن بابویه در خصال از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((الغناء ينبت (يورث\_خ م) النفاق و يورث الفقر؛ ۴ ساز و آواز و غنا، موجب نفاق می شود و فقر تنگدستی به بار می آورد)).

در عیون الاخبار از امام رضا (ع) روایت شده که در مورد شنیدن ساز و آواز از آن

۱. در منبع، لانه نفاق آمده است.

۲. در منبع، زراعت بجای گیاه آمده است

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

۴. در نسخه چاپ نجف چنین است: الغنا يورث النفاق و يعق الفقر.



حضرت پرسش شد، امام (ع) فرمود: ((لأهل الحجاز فيه رأى و هو فى حيز الباطل و اللهو ، اما سمعت الله يقول: و اذا مروا باللغو مروا كراماً؛ اهل حجاز در مورد غنا رأى و دیدگاهی دارند و آن را در شمار باطل و لهو و لعب مى دانند. آیا نشنیده اى که خداوند مى فرماید: ((هرگاه به لغو و بیهوده گى برخورد کنند، بزرگوارانه از آن مى گذرند)).

روایت فوق، دلیل بر این است که شنیدن ساز و آواز، با ایمان فرد منافات دارد زیرا در آیه شریفه، بندگان با ایمان الهی به ترک آن توصیف شده اند و دیگر موارد نیز حاکی از همین معناست. بدین ترتیب، این روایت و روایت قبلی دلالت دارند که غنا، داخل در بخش باطل و لهو است و کلیه روایاتی که در این زمینه رسیده و قابل شماش نیست، غنا را شامل مى شود.

۸- آیات شریفه از قرآن بر تحریم غنا دلالت دارند و معصومین (ع) و اهل ذکر و راسخان در علم و دانش، آن ها را بر حرمت غنا تفسیر نموده اند از جمله: (والذین لا يشهدون الزور و کسانی که شهادت به باطل نمى دهند) کلینی به سندی صحیح از امام صادق (ع) روایت کرده که مقصود از (زور) غنا ۳ و ساز و آواز است.

از دیگر آیات یاد شده آیه ی شریفه ی ( و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم يتخذها هزواً أولئك لهم عذاب مهين : ۴ بعضی از مردم سخنان بیهوده را خریداری مى کنند تا مردم از سر نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند، اینان در انتظار عذابی درد ناک خواهند بود) و منظور از (( لهو حدیث )) غناست چنان که کلینی از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: (( الغنا مما وعد الله عليه نار : ۵ غنا و ساز و آواز از جمله عموری است که خداوند : مرتکبین آن را وعده آتش دوزخ داده است. )) و آیه شریفه یاد شده را تلاوت و در این زمینه به آن استناد دجست و شیخ صدوق

نیز آن را روایت کرده و احادیث متعددی در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده که مقصود از آن غناست . ۶ از دیگر آیاتی که بر ترحیم غنا به آن استناد شده آیه شریفه (( واجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا

۱- وسایل ج ۱۲ ، ص ۲۲۹ .

۲- فرقان ، آیه ۷۲ .

۳- کافی ج ۶ . ص ۲۲۹ .

۴- لقمان ، آیه ۶ ،

۵- کافی ج ۶ ص ۴۳۱ .

۶- معانی الخبر ، ص ۳۳۲ .

((۱۷۸))

قول الزور : ۱ از بت های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل بپرهیزید )) است .  
از آن جمله آیه شریفه (( ان انکر الا صلوات لصوت الحمیر : ۲ زشت ترین صدا ها صدای خران است )) را می توان نام برد . به روایت برخی از المای ما منظور از این صدا غناست و آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به خواست خدا به بیان آن ها خواهیم پرداخت .

۹- روایات فراوانی از رسول اکرم (ع) رسیده که از غنا نهی نموده و آن را جایز ندانسته است از جمله : کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که در مورد غنا از آن حضرت پرسش شد که : صوفیان مدعی اند رسول خدا (ع) گفتن این عبادات را جایز دانسته است : (( جینا کم حیونا نحیکم )) امام (ع) فرمود : (( کذبوا ، ان الله يقول : (و ما خلقنا السموات و الرض و ما بینهما لاعین ، لو اردنا ان نتخذ ناه من لدنا ان نتخذ لهوا لا تخضد ناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل = فید مغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون : ۳ دوروغ گفته اند ، خدای متعال می فرماید : (( ما آسمان و زمین و آن چه را میان آن هاست از روی

بازی نیافریدیم ( به فرض محال ) اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی متناسب خود بر می گزیدیم ، البته در صورتی که قصد انجام این کار را داشتیم \* بلکه ما حق را بر سر باطل م کوبیم تا آن را نابود سازد و این گونه باطل محو و نابود می گردد اما وای بر شما از توصیفی که ( درباره ی خدا ) می کنید )) .

سپس امام علی (ع) فرمود : (( ویل لفلان مما یصف \_ رجل لم یحضر المجلس : ۴ وای بر فلانی از توصیفی که می کنند \_ مردی که در مجلس حاضر نبود . ))  
نیز از امام صادق (ع) از رسول اکرم (ع) منقول است که فرمود (( انها کم عن الزفن و المزار و عن الکوبات و الکبرات : شما را از رقص و پا کوبی و نواختن طبل نهی کنم . ))

۱۰- در رایاتی که از معصومین (ع) نقل شده غنا را نهی و تحریم و به شدت مورد نکوهش قرار داده و مردم را از ارتکاب به آن بر حذر داشته و بیم داده اند . احادیث یاد شده فرا تر از مرز تواتر معنوی است و آن ها را در تمام کتب روایی که به دلیلی در اختیارم بود

۱- حج آیه ۳۰.

۲- لقمان ، آیه ۱۹،

۳- انبیاء ، آیات ۱۶\_ ۱۸،

۴- کافی ج ۶، ص ۴۳۳.

((۱۷۹))

مورد بررسی قرار داده و تعدادشان را نزدیک به سیصد حدیث یافتیم که برخی از آن ها یاد آوری شد و بخشی به تناسب آن چه اکنون در ذهن دارم ، خواهد آمد و از این که کتب یاد شده ای که بدان ها اشاره شد هم اینک در اختیارم نیست ، معذورم .

۱۱- در روایات، فروش کنیزک خواننده و ارزش و بها و آموزش و خرید آن شنیدن صدایش تحریم شده است با این که از منافع مهم و حلالی نیز برخوردار است .  
از جمله احادیثی که موارد یافت شده را تحریم کرده روایاتی است که کلینی و دیگران آن را از امام صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت در خصوص فروش کنیز کان خواننده مورد پرسش قرار گرفت در پاسخ فرمود : (( شراو هن و بیعهن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق : ۱ خرید و فروش آن ها حرام و آموزش شان کفر و گوش دادن به آن ها نفاق است )).

از امام رضا (ع) منقول است که در مورد خرید کنیزک خواننده از او پرسش شد ، حضرت در پاسخ فرمود : (( قد یکون للرجل الجاریه تلهیه و ما ثمننا الا ثمن کلب و ثمن الکلب سحت و السحت فی النار : ۲ گاهی مرد دارای کنیزکی است که با آواز خود او را سرگرم می کند، بهای چنین کنیزکی مانده بهای سگ است و بهای سگ حرام و کسی که مرتکب حرام شود در دوزخ جای دارد.))

هم چنین به اسناد خود را از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( المغنیه ملعونه ، ملعون من اکل کسبها : ۳ زن خواننده ملعون است و کسی که از دستمزد او ارتزاق می کند نیز ملعون است )) از ابراهیم بن ابوالبلاد منقول است که اسحاق بن عمر وصیت کرد کنیزکان خواننده اش را بفروشد و بهای آن ها را نزد امام رضا (ع) بفرستد . را وی میگوید : کنیزکان به سیصد هزار درهم فروخته شده و بهای آن ها نزد امام (ع) فرستاده شد ، حضرت فرمود : (( لا حاجه لی فیه ان هذا سحت و تعلیمهن کفر و الاستماع منهن نفاق و ثمنهن سحت : ۴ من نیازی بدین پول ندارم زیرا آن ها حرامند و آموزش کنیزان ، کفر و شنیدن صدا و آواز آنان نفاق و بهای آن ها حرام است )).

---

۱- کافی ج ۵، ص ۱۲۰.

۲- همان.

۳- همان.

((۱۸۰))

شیخ طوسی در کتاب (غیبت) و شیخ صدوق در کتاب (کمالالدین) و غیر این دو بزرگوار با اسانید صحیح خود روایت کرده اند که حضرت مهدی (ع) در توقیع مبارک خود به امری در پاسخ پرسشهایش فرمود: (و اما وصلنا به فلا قبول اندنا الا لما طاب و طهر و ثمن المغنیه حرام: <sup>۱</sup> اموالی که به ما رسیده جز بخشی که پاک و پاکیزه است ، پذیرفته شده نیست و بهای کنیزک خواننده حرام است).

۱۳ - برخی از سوفیان ، به ظاهر اقرار به تحریم غنا می کنند و مدعی اند معنای آن را نمی دانند و بعضی از آنان به پیروی از غزالی و امثال او از اهل سنت ، ادعا می کنند که تحریم غنا اختصاص به غیر قرآن و یا به غیر مجالس میگساری دارد . در بخش نخست که \_اقرار به تحریم کرده و مدعی عدم درک معنایی آن هستند \_ به آنان به بحث و مناغشه خواهیم پرداخت و بخش دوم \_ که تحریم غنا اختصاص به غیر قرآن و غیر مجالس با دنوشی است \_ عموم ادله گذشته و خصوص روایه عبدالله بن سنان ، سخن آنها را مردود و بر آن خط بطلان می کشد وی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: رسول اکرم (ص) فرموده است : (اقروا القرآن بالحن العرب و اصلوتها و ایاکم و لحون اهل الفسوق و الکبائر ، فانه سیجی من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغنا ، و النوح و الرهبانیه لا یجوز تراقیهم ، قلوبهم مقلوبته و قلوب من یعجبه شانهم : <sup>۲</sup> قرآن را با لحن و صوت عرب قرائت کنید و از لحن اهل فسق و فجور و گناهان بزرگ ، پرهیزید زیرا پس از من گروهی خواهند آمد که قرآن را به آواز و سیون و زاری و گوشه نشینی در گلو می چرخانند که این نوع خواندن از سینه های آنان تجاوز نمی کند و خود دلهایی وارونه دارند و دل های کسانی که از خواندن به شگفتی آیند نیز ، واژگون است )

## صحت روایت

این حدیث شریف را کلینی (در کافی) و طبرسی (در مجمع البیان) و شیخ بهایی در (کشکول) و نیز دیگران، روایت کرده اند. وجود حدیث یاد شده در این کتب معتبر و امثال آن از جمله قرینه های دال بر صحت آن است. رجال سند این روایت در (کافی) علی بن محمد ابراهیم احمر، عبدالله بن حماد، عبدالله سنان اند.

۱. کمالدین ج ۲، ص ۴۸۵، غیبت طوسی، ص ۱۷۷.

۲. کافی ج ۲، ص ۶۱۴.

((۱۸۱))

علی بن محمد، سر سلسله این سند پسر عبدالله بن اذینه از رجال مورد اعتمادی است که محمد بن یعقوب کلینی از آن ها نقل روایت می کند و در کافی (( کتاب العلم )) و (( کتاب الطهاره )) و دیگر جا ها تصریح که وی پسر عبدالله است. البته احتمال دارد او علی بن محمد راوی مورد اعتماد جلیل القدر، معروف به علان کلینی باشد و به فرض اینکه یکی از این دو نباشد هر چند بعید است ولی همین که از اساتید کلینی است و فراوانی روایاتی که کلینی از او نقل کرده افزون بر صحت احادیث وی، چنان چه که از آغاز کتاب استفاده می شود، دلیل بر مورد اعتماد بودن این شخصیت است.

ابراهیم بن احمر (( دومین راوی سند )) به ظاهر فرزند اسحاق است هر چند برخی از علمای رجال وی را ضعیف دانسته اند ولی کتب او را نسبتا مورد اعتماد دانسته اند شیخ بر حسب ظاهر وی را توثیق کرده و قابل اطمینان دانسته است. البته اگر این فرد، هم مورد اعتماد به شمار آمده و هم ضعیف شمرده شود، قابل تأمل است، زیرا اگر ثقه و مورد اعتماد بوده در این صورت جای هیچ گونه سخنس نیست و اگر ضعیف به شمار رود یا روایت از کتاب وی نقل شده باشد، قبلا پی بردید که کتب وی نسبتا مورد اعتماد بلکه جنبه اعتماد آن ها کاملا محرز است زیرا با روایاتی یاد شده و احادیثی که بعدا خواهد آمد موافق است و یا روایت از طریق اجازة نقل

شده که در این صورت قضیه آسان تر خواهد بود چرا که نسبت روایات در کتب ، متواتر است و احادیث را به جهت تبرک اتصال سلسله سند آن ها به معصومین (ع) از افراد ثقه و مورد اعتماد و دیگر افراد ، روایت می کند .

از جمله قرینه های که بر این معنا دلالت دارد تحقیق و بررسی شیوه متقدمین است . کلینی و دیگران در آغاز سند های خویش ، روایات را بیشتر از افراد غیر ثقه نقل می کنند و نقل این روایات توسط کلینی و دیگران از کتب افراد غیر ثقه که با کتب خودشان موافق نیستند ، از این شخصیت ها غی قابل تصور است . بنابراین ، مشخص است که راوی ضعیف در چنین جا ها یی جنبه اجازه دارد .

عبدالله بن حماد سومین روای روایت فوق است که نجاشی در باره اش می گوید : او از اساتید و مشایخ علمای ماست و این بیان ، مدح و ستایشی بسیار والا و از ابن حماد است . افزون بر این که نجاشی خود ، فردی مطمئن و مورد اعتماد و سخنش پذیرفته شده است و اگر نگوییم بر سخن همه علمای رجال ، بر سخن بیشتر آن ها بر تری دارد زیرا شناخت وی از حالات رجال حدیث ، بیش از دیگران است و در این زمینه تحقیق و بررسی زیادی دارد

((۱۸۲))

و سخن ابن غضائری درباره عبدالله بن حمّاد که گاهی می گوید او را می شناسیم و گاهی اضرار می دارد با او آشنایی نداریم، با تعریف نجاشی منافاتی ندارد و باید برای سخن خود گواهی ارائه دهد زیرا همان گونه که پی بردید سخن نجاشی پابرجاتر است با این که علمای رجال، ابن غضائری \_ یعنی احمد بن حسین را \_ مورد اعتماد ندانسته اند . افزون بر اینکه روایان قابل اعتماد ، مورد خدشه فراوان وی قرار گرفته اند. بنابراین ، آشکار شدن عدم صحت این موضوع و تصور برخی از علمای ما که قائلند هر گاه لفظ ابن غضائری اطلاق شود ، منظور از آن

حسین بن عبید الله است به دلیل مطالبی که در آغاز فهرست با این لفظ آمده و نیز به سبب نقل روایت از پدرش ، تصویری غلط است.

از سویی، کسی که از پدر حسین بن عبیدالله روایتی سراغ ندارد افزون بر اینکه سخن وی در خدشه و طعن و نکوهش ، صراحت ندارد چنان که در بحث حدیث شناسی آن را بیان کرده اند و مقدم داشتن جرح بر تعدیل به طور مطلق، قطعی و مسلم نیست و بر فرض ثبوت این تقدیم داشتن، عسر و حرج به وجود خواهد آمد.

عبدالله بن سنان آخرین روای این حدیث ، فردی مورد اعتماد و جلیل القدر است که در هیچ موردی مخدوش و یا مورد نکوهش قرار نگرفته است . امام صادق (ع) درباره او فرموده است: ((اما انه لا یزید علی السنّ الاّ خیراً: هر چه بر سن وی افزوده می شود جز خیر و نیکی ثمره ای ندارد)) و یاد آور شده اند که گروه های متعددی از علمای ما به دلیل عظمت و اعتماد و ارج و مقام عبدالله بن سنان میان شیعیان، کتب وی را روایت کرده اند. از جمله کسانی که به این مهم پرداخته محمد بن ابو عمیر است که علمای رجال شیعه کلیه روایات صحیحه او را معتبر می دانند . آن چه یاد آوری شد بخشی از قرینه های مورد استفاده از سند این حدیث بود افزون بر اینکه علمای بزرگ ، در کتب متعدد و معتبری به نقل آن پرداخته اند. والله أعلم.

### دلالت حدیث:

یکی از اساتید معاصر ما (آیة الله تعالی) پیرامون این حدیث رساله ای تحقیقی و همراه با دقت نظر ، نگاشته که فشرده ای از آن در این جا یاد آور می شویم وی می گوید: این حدیث دلالت دارد که غنا با خواندن قرآن به نحوی که امروزه متداول است ، حاصل می شود و بر تفسیر غنا، به خواندن شادی آور و نشاط انگیز دلالت دارد.



نشاط و فرح به گفته لغت شناسان حالتی است که در اثر شدت حزن اندوه و یاد و شادی و سرور به انسان دست می دهد و در این روایت ، غنا و آواز خوانی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است و این موضوع بر کسی که در آن بیندیشد ، پوشیده نیست. آیا تاکنون شنیده اید فردی قرآن تلاوت کند و با تار عود و چنگ و بربط و نظیر آن بازی کند تا غنا به چنین چیزهایی اختصاص یابد و راه را برای گوش فرا دادن به غنا و ساز و آواز متعارف، آسان سازد آن هم پس از آن که مشخص شود غنا ست و غنا بر آن صدق نماید آیا این کار دلیلی جز لیبک گفتن به ندای شیطان و مرسوم شدن آن چیزی دیگری می تواند باشد به گونه ای که قبح و زشتی آن اندک شود چنان که هر چیزی را مردم بدان عادت کردند، قبح آن از بین می رود؟ جالینوس می گوید سران شیاطین سه چیز اند: به هم آمیختگی های طبیعت، وسوسه های توده مردم ، راه و رسم عادت آن ها .

این شیوه، از صوفیان اهل سنت و منحرفان آن ها که متمایل به صوفیه و ناخرسند از نهی رسیده از طریق ما شیعیان ، هستند به جامعه سرایت کرده است . برخی از آن ها نظیر غزالی و امثالش به پیروی از کسانی که بدین موضوع خوش بین بوده اند، غنا را تنها در مجالس باده نوشی و فسق و فجور حرام می دانند با این که لازمه این کار سوءظن نسبت به ائمه (ع) و علمای شیعه است. بدین ترتیب ، اگر غنا همان چرخاندن صدا در گلو است که علمای ما قائل اند بنابراین، مصداق همین غنا خواهد بود و اگر برای شناخت آن باید به عرف رجوع شود آن گونه که گفته شد ، از آن می توان پی برد که این غنا برخاسته از عرفسرزمین های عربی است.

صوفیان بر مداومت بر شنیدن و گوش فرا دادن به غنا را در شمار علل و اسباب سرسپردگی مریدان تلقی می کنند و این خود،اعتراف به این است کاری را که آنان انجام می دهند و صدایی را که می شنوند، غناست و غزالی که حرمت غنا را ویژه مجالس باده نوشی و فسق و فجور می داند در غیر این گونه مجالس که خود گفته؛ اعتراف به صدق غنا نموده است و ما در این خصوص با صوفی مخالف مذهب شیعه بلکه کسانی که به ظاهر خود را در این مذهب می بندند، سخنی نداریم و هر کجا غنا صادق آمد چاره ای جز قائل شدن به حرمت غنا نداریم جز جاهایی که به سبب اطلاق و عموم دلیل ، استثناء شده است.

بنابراین، اگر پذیرای عرف شدند در حقیقت به وجود غنا اعتراف کرده اند و اگر به ترجیع

((۱۸۴))

(چرخاندن صدا) برگردد، نیز به روشنی بدان اقرار نموده اند.

پیشوایان دین آوایی را که برای راندن شتر سر می دهند به دلیل خاصی استثناء کرده اند ای کاش! می دانستم آیا این گونه آواز در عرف، غنا به شمار می آید و ادعایی که آوای راندن شتران را غنا به شمار نمی آورد، آیا جز از باب ((علاقمندی به چیزی که انسان را کر و کور می کند)) چیز دیگری خواهد بود؟! و فهمین معنای حرمت، از لفظ ((ألحان)) در حدیث یاد شده، ناشی از عدم قدرت از شناخت موقعیت الفاظ و محل کاربرد آن ها در جهت ساختار طبیعت غناست که نظیر نغمه و آواز به همان معنای رایج میان آنان اطلاق می شود و گرنه معانی آواز و نغمه و نواست که آیا غنا بر آن صدق می کند یا خیر؟ آن چه قابل توجه است کاربرد جمله ((بألحان العرب و لحون اهل فسق)) در حدیث یاد شده است و تحریم غنا از اموری است که هیچ گونه اختلافی میان شیعیان در این زمینه وجود ندارد و در کتاب و سنت ثابت شده و هر کس پذیرای آن نشود، به ستیزه جویی پرداخته است.

علمای ما غنا را در قرآن و یا اذان به صدای کشیدن صدای مشتمل بر آواز شاد که در عرف، غنا نامیده می شود هر چند شادی آور نباشد، تعریف کرده اند و امکان دارد مستند آن ها در تحقق غنا در قرآن، همین حدیث و یا روایتی از این دست، باشد و ممکن است مستندشان عرف و یا ترجیع، یا هر دو باشد و دلالت هر دو گونه تعریف بر تحریم غنا در قرآن و غیر آن به خوبی روشن است. بلکه لازمه دلالت حدیث بر تحریم غنا در قرآن، دلالت بر تحریم غنا در غیر قرآن است و حدیث یاد شده برای اهل دقت بر تحریم غنا در قرآن و غیر قرآن دلالت دارد. اگر بگویید: سخن رسول اکرم (ص) که فرمود: ((اقرأ و القرآن بألحان العرب و اصواتها...)) دلالت بر این دارد که هر نوایی با لحن و صوت عرب نباشد، به یقین از لحن و نوای اهل فسق و فجور و مرتکبین گناهان بزرگ است. بنا به این فرض، حد وسطی نیز برای آن امکان داشته و

دلیلی بر تحریم مورد حدّ وسط، وجود ندارد و این واسطه، همان گونه که در قرآن تحقیق پذیر است، در غیر قرآن نیز قابل تحقق است چنان که صوفیان در سرود و آوزهای خود به هنگام رقص و پایکوبی و دست افشان، این گونه اصطلاحات و غیر آن را به کار می برند.

((۱۸۵))

هم چنین تشبیهی که در حدیث، به ترجیع غنا شده دلالت بر غنا بودن این تشبیه ندارد و چه بسا بر این است که چنین تشبیهی اصلاً غنا نیست زیرا مشبّه به است. آنجا که فرمود: (( یرجعون القرآن ترجیع الغنا؛ قرآن را با آواز قرائت میکنند )) اوج دلالتش این است که این مشابه ترجیع غنا، در قرآن جایز نیست و اگر نظیر آن غیر قرآن به وجود آمد، بدون دلیل نمیتوان آن را حرام دانست و حدیث نیز دلالت بر آن ندارد بلکه بر حرمت نهی از قرائت قرآن به نوای اهل فسق و فجور و مرتکبین گناهان کبیره است و صوفیان از این دسته مردم نیستند بلکه آنها اهل خدا بلکه خود خدا هستند. بنابراین، کارهایی که انجام می دهند، خارج از این بحث است. پاسخ این است که: این شبهه ضعیف از فردی غیر آگاه به موقعیت سخن عرب و غیر آشنا به ترکیب آن، سر زده است. تحقیق مطلب این است که اضافه ی موجود در جمله ترجیع غنا (( یرجعونه ترجیع الغنا ... )) اضافه بیانی است زیرا ترجیعی که به گونه خاص آمده، همان غناست که نوای مخصوص و کشیدن صدای شادی آور است.

در نتیجه، ترجیع قرآن، همان غناست نه ترجیعی شبیه ترجیع غنا. فایده ی اضافه بیانی پدیدار شدن غنا و شهرت آن در غیر قرآن است و این در صورتی است که تشبیه را معتبر بدانیم و معنایش ترجیعی نظیر غنای رایج میان بیشتر مردم است که بدان غنا اطلاق میشود.

بنابر این، تشبیه نه تنها، اقتضای مغایرت ندارد بلکه چه بسا موردی را که با غنای به معنای رایج متشبه شده بدان ضمیمه می کنند زیرا در هر دو، ترجیع تحقق یافته هر چند نیاز به چنین استدلالی نیست ولی از قابلیت یک دلیل برخوردار است.

یادآوری لفظ (( اهل )) در جمله (( اهل الفسون )) و (( اهل الکبائر )) و نیارودن آن در جمله (( ترجیع الغنا )) حاکی از آن است که اضافه در ترجیع غنا ، اضافه بیانی است و این ها معنا تنها با ذوق و سلیم و آگاهی به موقعیت نکات ظریف سخن عرب ، قابل درک است .

هر گاه مطالبی که یاد آور شدم برایتان روشن شد و در آن دقت نمودید به وضوح پی خواهید برد که واسطه ، در چنین جایی معقول نیست . از سویی ، با بیان نه تنها فرض واسطه بین نواهای عرب و اهل وسق و فجور و مرتکبین گناهان کبیره ، نیز دفع می شود بلکه به اعتبار بیان لفظ (( اهل )) به طور مکرو ، این واسطه ، همان اهل فسق و فجور و مرتکبین گناهان کبیره ، نیز دفع میشود بلکه به اعتبار بیان لفظ (( اهل )) به طور مکرو این واسطه همان اهل فسق و فجورند و واسطه قرار گرفتن (( اهل الفسون )) بین (( اهل کبار )) و جمله ما قبل آن ، دلیل بر همین معناست . پس در حقیقت ، غنا از دیدگاه شیعه بر معنای غیر از مواردی از غزالی و

((۱۸۶))

هوا دارانش یاد آور شده اند ، تحقیق می یابد . بنابراین ، پیروی از شیوه غزالی و هوا دارانش ، خارج شده از موضوع عرب و خروج از تعریف غنا ، از دیدگاه ما (شیعه ) خواهد بود .

البته ما می توانیم واسطه را به گونه ای دیگر نیز نمی کشیم به این ترتیب که : یا تعریف غنا بر این واسطه صادق می آید یا خیر : و راه دوم وجود ندارد ، زیرا آن ها خود اعتراف کرده اند نظیر چنین چیزی ، غناست چنان چه قبلا نیز بدان تصریح گفتند : غنا ، از جمله علل و اسباب سر سپردگی مریدان است و در عرب و لغت نیز دارای همین معنا بوده و اصل نیز ، عدم نقل از معنای لغوی به معنای دیگر است .

در سخن رسول خدا (ع) آمده است که فرمود : (( لایجوز تراقیهم )) تراقی جمع ترقوه استخوان بالای سینه را می گویند و معنایش مشخص است ... والله اعلم . زیرا در اثر اشتغال این افراد به به آواز و شادی و طرب قرآن از سینه هایشان نمی گذرد تا چه رسد به این که به قلب آنان را یابد و در معانی اش اندیشیده و در اوامرو نواهی آن دقت نمایند و از مواعظ و و

اندرزهایش پند گیرد ، بلکه خود را با ادای الفاظ و حروف مشغول ساخته و بدان رنگ و آبی داده و آواز می خوانند به گونه ای که فرصت نمی یابند به هدف اصلی تلاوت ، پی ببرند و کسی که چنین باشد دلش وارونه است و شایستگی ظرفیت این معنا و نظیر آن را ندارد : همان گونه که اگر ظرفی وارونه باشد قابلیت نگهداری چیزی را در خود ندارد و کسانی که کردار و اعمال و شیوه ی صوفیان را بیسندند نیز همین گونه اند زیرا آنان نیز نه تنها به شادی و لذت جویی که نتیجه غنا و نظیر آن است می پردازد بلکه چه بسا کسانی که با پسندیدن رفتار صوفیان هر چند استماع غنا نکردن باشند ، بلکه به مجرد پسندیدن این را رو رسم ، در شمار آنان قرار می گیرند .

نیز احتمال دارد این جمله رسول خدا (ص) که فرمود : (( قلوبهم مقلوبه )) نفرین در حق آنان باشد که خداوند دل‌هایشان را به گونه ای واژگون سازد که جایگاه درک مفاهیم قرآن به نحوی که دل های غیر وارونه از ان بهرونه از ان بهره مند می شوند، قرار نگیرند که در این صورت جمله انشائی است ولی نخستین معنا که اجباری است شایسته تر و دومی رساتر است. والله اعلم. ادعایی واهی:

از کسانی که اکنون از تعریف غنا خودداری میکنند ، جای شگفتی است که مدعی

((۱۸۷))

اعتقاد به حرمت غنا هستند ولی معنایش را نمی دانند و به تفسیر و توجیه لغت شناسان و فقها و عرف و احادیث حاوی تفسیر غنا به ترجیح که قبلا گذشت ، اعتنا نمی کنند . با این که تفاوتی میان غنا و زنا و لواط و دزدی و نظایر آن ها و نیست و در مسائلی لین دست باید به لغت شناسان مراجعه کنند که به تفسیر آن بیش از دیگران با لغت آشنائی دارند و به این اعتبار که ارتباطه فقه و مسائل آن دارد باید در آن به فقها مراجعه کرد زیرا آنان به تفسیر هیمن واژه از عرب و غیر عرب های نا آشنا به مسائل فقهی ، آشنا ترند. افزودن بر این که فقها نیز خود از علمای آشنای به زبان عربی اند.

به هر حال ، هر دو گروه در معنای غنا آن گونه که قبلا یاد آوری شد ، هیچ گونه تردیدی ندارد و از شدت روشنی و وضوح آن ، نیازی به تفسیرش ندارد و راز این که برخی به تفسیرش ندارد. و راز این که برخی از کتب لغت ، فاقد تفسیر آنند ، همین است ولی در بیش تر این کتب به تفسیر آنند ، همین است ولی در بیشتر این کتب به تفسیر یاد شده ، تصریح کرده اند.

در قاموس آمده است : غنا بر وزن کساء به نغمه شادی انگیز می گویند و (( غنا الشعر )) و (( به )) یعنی با شعر ، نغمه سردار و آواز خواند و معنای وجد آفرینی که جنبه های شادی و اندوه را تحریک نماید نیز در آن نهفته است بر خلاف حالتی که به شما دست می دهد و یا اندوهگین تان سازد و تطریب یه معنای ، به شادی آوردن و نغمه سر دادن آمده است.

این افراد ، آن گاه که در دلشان شبهه جای گیرد هیچ یک از این دلایل را پذیرا نیستند بلکه هر یک از آن ها انتظار دارد نامه جدا گانه ای ( از سوی خدا ) برای او فرستاده شود با این که سخن افرادی نظیر خود را در اموری بسیار مهم و غیر قابل توصیف ، بی چون و چرا و بدون هیچ گونه دلیلی می پذیرند . شگفت آور تر از آن این است که برخی از آنان از این جانب در خواست بیان احادیث متعددی در تفسیر غنا نمودند مشروط به این که هر یک از آن احادیث شامل دو مقدمه صغری کبری به ترتیب اشکال منطقی باشد . آیا چنین در خواستی جزء سر سختی و عناد چیزی دیگری می تواند باشد ؟! و آیا در همه ی احکام و دستورات شرح مقدس ، اعم از کم یا زیاد و یا ضروری نظیر وجوب نماز و تحریم زنا ، چنین مقدماتی وجود دارد ؟ ای کاش ! می دانستم در صدر اسلام ، دین و آیین الهی چگونه برای مسلمانان ثابت و پا بر جا شد ؟ ما تا کنون در جایی ندیده و نشنیده ایم که پیامبر و ائمه (ع) دقیقا برای مردم این گونه استدلال کرده باشند بلکه نحوه استدلال آن بزرگواران

آن گونه که به کا رسیده با این شیوه تفاوت داشته است برخی از مقدمات ، ناشناخته و برخی به دلیل مشخص بودن آن، حذف گردیده است ، آیا حکمی نظیر غنا نیاز به بیان مطلبی بیش از وارد شدن آن از ناحیه معصومین(ع) و آشنایی به تفسیر آن از لغت شناسان و علمای عرب دارد؟ با این که به دست آوردن ترتیب مقدمات از حدیث یاد شده به ترتیب شکل های منطقی که این افراد خواستارند، فوق العاده آسان است. والله اعلم.

### روایات تحریم غنا:

اشاره کردیم که روایات فراوانی از معصومین(ع) در تحریم غنا وارد شده و اکنون برای نقل آن روایات، کتب حدیث در دسترس نیست. بنابراین، از باب تیرک و تمین به بیان برخی از آنها می پردازیم که بخشی از آن ها قبلاً یادآوری شد و در این جا تنها به ذکر دوازده حدیث بسنده می کنیم.

۱ - کلینی به اسناد صحیح خود از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: (( بیت الغنا لا تومن به الفجیعه و لا تجاب فیہ الدعوه و لا یدخله الملک ؛ ۱ خانه ای که در، غنا و آواز خوانده شود، از مصیبت در امان نیست و در آن، دعا مستجاب نمی شود و فرشته به آن خانه وارد نمی شود)).

۲ - نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: (( الغنا ممّا وعد الله علیه النار؛ ۲ و تلا هذه الآیه: )) و من الناس من یشتری لهو الحدیث؛ ۳ غنا از گناهانی است که خداوند بدان وعده آتش دوزخ داده است، سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (( برخی از مردم سخنان بیهوده را می خرند)).

۳ - هم چنین از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: (( سماع اللهو و الغنا یبنت النفاق فی القلب کما یبنت الماء البقل؛ ۴ شنیدن نغمه و آواز، در دل نفاق می رویاند همان گونه که آب سبب روئیدن گناه می شود)).

۴ - نیز از امام صادق(ع) روایت کرده که مردی بدو عوض کرد: من گاهی که وارد

۲. همان.

۳. لقمان، آیه ۶

۴. کافی ج ۶، ص ۳۴.

((۱۸۹))

دستشویی می شوم برای شنیدن آوای چنگ نواختن کنیزکان همسایگانم را طولانی می کنم.

امام (ع) در پاسخ فرمود: ((لا تفعل: این کار را انجام مده)).

مرد گفت: به خدا من نزد آنان نمی روم بلکه تنها به صدایشان گوش فرا می دهم.

امام (ع) فرمود: ((لله انت! اما سمعت الله يقول: ((انّ السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولاً؛ تو را به خدا! آیا فرموده خدا را نشنیده ای که می فرماید: (( گوش و چشم دل، همه در پیشگاه خدا خدا مورد پرستش قرار می گیرند)).

مرد عرضه داشت: آری به خدا همان گونه است! گویی من تا کنون این آیه را از کتاب الهی از زبان هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم و قطعاً دیگر بار به خواست خدا چنین عملی را تکرار نخواهم کرد و از خدای بزرگ امید عفو و بخشش دارم.

امام (ع) بدم فرمود: ((قم فاغسل وسل ما بدا لک فانک کنت مقيماً علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لومت علی ذلک، استغفر الله و سله التوبه من کان ما یکره فانه لا یکره الا القبیح و القبیح دعه لأهله، فان لکل اهلاً؛ به پاخیز و غسل کن و هر چه در نظر داری بپرس زیرا تو گناه بزرگی انجام می دادی اگر با این حال از دنیا رفته بودی، کسی تبهکارتر از تو وجود نداشت، اکنون به درگاه خدا استغفار نما و از او بخواه توبه ات را در تمام اموری که ناخوشایند اوست، بپذیرد زیرا جز کارهای زشت چیزی موجب ناخرسندی خدا نمی شود، کارهای زشت و ناپسند را به اهلس واگذار. زیرا هر عملی اهلی دارد)) این روایت را شیخ صدوق و شیخ طوسی نیز روایت کرده اند.

حدیث شریف یاد شده بر تحریم و نهی از غنا و بزرگ شمردن آن به عنوان یکی از گناهان بزرگ و فرمان به توبه از آن و انجام غسل و نماز با تمام تأکید و مبالغه، به وضوح روشن است



ولی با این همه برخی از صوفیان در جهت اختصاص تحریم غنا در آن جا که همراه با چنگ و دف باشد، نه غنا به تنهایی، به حدیث یاد شده استناد کرده اند.

پاسخ این مطلب به خوبی روشن است: زیرا عدم دلالت حدیث بر مطلق تحریم غنا یا تحریم غنا به طور مطلق، حاکی از جواز غنا بدون زدن چنگ و دف نیست بلکه اعم از این است که غنا همراه با چنگ و دف باشد و یا تنهایی انجام پذیرد. با این که حدیث صراحت ندارد شخص پرسش کننده به صدای چنگ و دف گوش می کرده، بلکه دلالت

---

۱. کافی ج ۶، ص ۴۳۲.

((۱۹۰))

دارد وی نغمه و آواز کنیزکان را می شنیده چنان که سخن او نیز دلیل بر همین معناست آنجا که می گوید: من با آواز آنان گوش فرا می دهم.

بنابراین، حدیث یاد شده همان گونه که پوشیده نیست هیچ گونه دلالتی بر اختصاص تحریم غنا همراه با چنگ و دف ندارد بلکه پرسش از دو مطلب صورت گرفته که پاسخ، ناگزیر باید تحریم و نهی از غنا باشد چنان که در روایت آمده است و خود، اعتراف دارند که غنا در غیر صورت یاد شده، تحقق می یابد ولی گاهی آن را مردود می دادند و گاهی بدان اعتراف دارند و این عمل همان گونه که ملاحظه می کنید به این سو و آن سو پرسه زدن است. با این که روایت، حاکی از همراه بودن غنا با چنگ و دف نیست. بنابراین، دیگر آلات لهو و لعب با آن همراه است که صوفیان قائل به چنین چیزی نیستند، پس اختصاص تحریم غنا به جایی که همراه با چنگ و دف باشد، چه میشود؟ و اگر آن را از باب حمل مطلق بر مقید بگیریم، فساد و بطلانش بر کسی پوشیده نیست و اگر آنان چنین موردی را یاد آور نشده بودند، متعرض شدن به آن شایسته نبود زیرا در این مسأله شبهه ای سزاوار پاسخ وجود ندارد و در تمسک و پای بندی به چنین اموری از ناحیه آقایان، بیش از این جای شگفتی نیست.

۵- کلینی از ابو ایوب خزاز روایت کرده که گفت: پس از ورود به مدینه حضور امام صادق (ع) شرف یاب شدیم، امام (ع) فرمود: (( این نزلتم ؛ در منزل چه کسی فرود آمدید؟ )) عرض کردیم: فلان شخص که کنیزکانی خواننده دارد.

حضرت فرمود: (( کونوا اکراماً ؛ بزرگوارانه عمل کنید )) ما منظور امام (ع) را متوجه نشدیم بار دیگر خدمت ایشان شرف یاب شدیم و مقصود وی را جویا گشتیم.

حضرت فرمود: (( اما سمعتم الله يقول: (و اذا مروا باللغو مروا کراماً؛ ۱ هنگامی با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند.))

۶- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: (( من انعم الله علیه بنعمته فجاء عند تلک النعمته بمزما کفرها و من اصیب فجاء عند تلک المصیبه بنائحہ فقد کفرها؛ اگر کسی که از ناحیه خداوند به نعمتی دست یافته در کنارش آلت ساز و آوازی به خانه آورد در حقیقت کفران آن نعمت کرده است و کسی که به مصیبتی دچار گردد و در آن نوحه کننده زن به

۱. کافی ج ۶، ص ۴۳۲.

۲. همان، ص ۴۳۲-۴۳۳.

((۱۹۲))

خانه آورد، کفران آن نموده است.))

۷- هم چنین از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: (( الغنا المجلس لا ينظر الله الی اهله و هو ممّا قال الله: (و من الناس من یشتري لهو الحديث لیضلّ ان سبیل الله؛ ۱ خداوند به ساکنان مجلس غنا و آواز توجهی ندارد و از جمله مواردی است که خداوند درباره اش فرمود: )) (برخی از مردم سخنان بهوده می خرند تا مردم را از سر نادانی، از راه خدا گمراه سازند)

۸- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که روای گفت: از آن حضرت در مورد غنا پرسش شد و من حضور داشتم، امام (ع) در پاسخ فرمود: (( لا تدخلوا بیوتاً الله معرض ان اهلها؛ ۲ از ورود به خانه هایی که خداوند از ساکنانش رو گردان است پرهیزید.))

۹- هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((من نَزَّ نفسه عن الغنا فان في الجنة سجرة يا مر الله الرياح ان تحركها فيسمع لها صوت ام يسمع صوت مثله و من لم يتنزّه عنها لم يسمعه<sup>۳</sup> کسی که خود را از شنیدن آواز و غنا دور نگهدارد در بهشت درختی است که خداوند به باد دستور می دهد آن را به حرکت درآورد و از آن نغمه ای شنیده می شود که نظیر آن هیچ گاه شنیده نشده و کسی که از غنا دوری نکرده باشد ، آن نغمه را نخواهد شنید.))

۱۰- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که مردی از او پرسید : به دیدار فلان شخص رفتم و او مرا برای ( پذیرای ) نگاهداشت هنگامی وارد خانه اش شدم به کنیز کانش نگریستم . حضرت در پاسخ فرمود : (( ذاك مجلس لا ينظر الله الى اهله امنه الله على اهلك و مالك : <sup>۴</sup> خداوند به این گونه مجالس توجهی ندارد ، آیا تو از ناحیه خدا بر خانواده و اموالت ایمن هستی ؟)). این حدیث در تحریم و تهدید وعده عذاب الهی و سزاواری خشم خدا با شنیدن آواز و غنا ، صراحت دارد و تصور نمی شود این همه امور به سبب نگریستن به کنیزکان باشد زیرا مالک کنیزکان به وی اجازه ورود داده بنابراین ، نگریستن به آن ها مباح و حلال بود است . افزون بر این که مالک کنیزکان نیز در این جا داخل وعده عذاب الهی است

۱ - کافی ج ۶ ، ص ۴۳۲-۴۳۳.

۲ - همان ، ص ۴۳۴.

۳ - همان ، ج ۶ ، ص ۴۳۴.

۴ - همان

((۱۹۲))

بدین ترتیب راهی وجود ندارد جزء این که کیفرها را مربوط به شنیدن غنا و آواز بدانیم زیرا به هیچ وجه حاکی از چیزی غیر آن نبوده و نردیدی در آن راه ندارد ، به همین دلیل کلینی و امثال وی این حدیث را در باب غنا نقل کرده اند .

۱۱- نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود : (( من اصغى لي ناطق فقد عبده فان كان الناطق يودی عن الله فقد عبد الله و ان كان الناطق يودی ان الشيطان فقد عبد الشيطان : ۱ کسی که به سخن گوینده ای گوش فرا دهد ، در حقیقت به بندگی او در آمده است . اگر گوینده از خدا

سخن بگوید ، شنونده در واقع خدا را پرستیده و اگر شیطان بگوید ، او شیطان را پرستش نموده است )) .

۱۲- صدوق در خصال از امام صادق (ع) روایت کرده که فرموده : (( الغنا یوجب النفاق و یعقب الفقر : ۲ غنا و آوازه خوانی موجب نفاق شده و فقر و تنگستی را به دنبال خواهد داشت ))  
روایاتی که بر این معنا دلالت داشت یادآوری شد و به خواست خدا روایات دیگری دال بر این معنا از نظرتان خواهد گذشت .

### حرمت غنا در قرآن :

صدوق در فقیه روایت کرده مردی از علی بن حسین (ع) در مورد خرید کنیزی خوش اوا ، پرسش نمود ، حضرت فرمود (( ما علیک لو اشتريها فذکر تک الجنه ، اگر او تو را به یاد بهشت اندازد خریدارش برایت مانعی ندارد )) یعنی با قرائت قران و پارسایی و دیگر ویژگی های که به شمار نمی آید (او را به بهشت یادآوری کند ) ولی اگر غنا و آوازه خوانی باشد ، خریداری آن ممنوع است.

امکان دارد تفسیری که در ادامه سخن امام ((ع)) آمده بخشی از سخن راوی و یا شیخ صدوق و یا خود امام (ع) باشد که بعید به نظر می رسد . به هر حال ، این دلالت دارد که غنا در قران و نظیر آن تحقق یافتنی است و حرمت دارد و عبارت : ((و دیگر ویژگی هایی که غنا به شمار نمی آید)) قید جواز غنا در موارد یاد شده و وصف ، توصیفی است نه توضیحی . زیرا اکثر صفات و ویژگی ها چنین اند و با موافقت با سخنان یاد شده ، تأسیس

۱. کافی ج ۶، ص ۴۳۴

۲. خصال، ص ۲۵ و در آن به جای کلمه ((یوجب)) ((پورث)) آمده است.

۳. وسائل ج ۱۲، ص ۸۶

((۱۹۳))

بهتر از تأکید است و به هر حال احتمال ، به قوت خود باقی است و با وجود احتمال ، استدلال زمینه ای ندارد افزون بر اینکه صدر روایت ، دلالتی بیش از وصف کنیزک دارای صدای خوش و یا آواز بلند ، استفاده می شود و پایان روایات بر تحریم غنا در هر کجا که صادق آمد

صراحت دارد بلکه به قرینه سیاق، تحریم موارد یاد شده از آن استفاده می شود. با این پاسخ، جواب مطالبی که در مقام استدلال، در این گونه شبهات واهی خود بیان می کنند، روشن می شود.

## قرآن خواندن با آوای خوش:

کلینی در آخر باب ((ترتیل قرآن با صدای خوش)) از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر(ع) روایت می کند که گفت: به حضرت عرض کردم: هر گاه صدایم را با خواندن قرآن بلند می کنم شیطان نزد من می آید و می گوید: تو با این گونه تلاوت، نسبت به خانواده خود و مردم، ریا کاری نمودی امام(ع) فرمود: ((یا ابا محمد! اقرأ قراءه ما بین القرائین تسمع اهلک و رجع بالقرآن صوتک فان الله يحب صوت الحسن، يرجع فيه ترجيعاً؛ ای ابو محمد! قرآن را با قرائتی ما بین این دو قرائت، تلاوت نما که خانواده ات صدایت را بشنوند و صدای خود را به خواندن قرآن بلند کن. زیرا خداوند صدای خوش را دوست دارد و آن را با آواز در گلو بگردان)).

یکی از دوستان در مورد این حدیث از من پرسشی نمود و بنا به اقتضای حال در پاسخ وی رساله ای نگاشتم و در این جا ناگزیر بخشی از آن را یاد آور می شوم؛ در آن رساله نوشتم استدلال به این حدیث در مورد جواز بخشی از غنا آن گونه که صوفیان مدعی اند، به دوازده دلیل، محکوم به بطلان است.

۱- حدیث یاد شده روایت ضعیفی است چون در تعدادی از آیات مبارکات قرآن که قبلاً برخی از آن ها یاد آوری شد و بعضی از روایاتی که در تفسیر این آیات در مورد اهل ذکر و راسخان در علم نقل شد، با قرآن در تعارض است و نمی توان آن اطلاق را با این حدیث تقید کرد زیرا این حدیث نه از سندی صحیح بر خوردار است و نه دلالتش صریح

۱. کافی ج ۲، ص ۶۱۶.

است و نه در برابر روایاتی که عموماً و خصوصاً از آن قوی ترند، خالی از معارض است. به همین دلیل قابلیت تقیید قرآن و خروج از حیطة دلائل گذشته را دارا نیست. بنابراین، استناد به این خبر، بنابر هیچ یک از مسلک اصولی ها و اخباری ها، تمام نیست.

۲- این روایت به دلیل تعارض با سنت پاک نبی اکرم (ص) که از آن بزرگوار و ائمه (ع) در احادیث فراوان و متواتر، منقول است، حدیثی ضعیف تلقی می شود چنان که قبلاً نیز شاذ و ضعیف، جایز نیست تا چه رسد به یک حدیث؟!

۳- این روایت به دلیل سند ضعیف آن، حدیثی ضعیف به شمار می آید. بنابراین، نمی توتند با احادیثی که دارای سند صحیح اند، معارضه نمایند و این معنا بنا به مسلک اصولی ها به طور مطلق صحیح است و بنا بر مسلک اخباری ها به هنگام تعارض چنین است چنان که در این جا این گونه است زیرا به نحوی که ائمه (ع) فرمان داده اند یکی از مزیت های پذیرش روایت، عدالت روای است هر چند هر دو قسم دارای قرینه باشند.

بدین سان، چگونه می توتن از احادیث راویان مورد اعتماد، به یک حدیث که فردی نظیر علی بن ابو حمزه بطائنی روایت کرده، عدول نمود؟ با این که علمای رجال وی را فردی ضعیف و یکی از ارکان واقعی مذهب ها دانسته و دروغگو و مورد اتهام و ملعون شمرده اند که نباید روایاتش نقل شود بلکه او پایه و اساس مسلک واقعی ها را تشکیل داده و سرسخت ترین دشمن ولّی بعد از رحلت ابو ابراهیم (ع) است.

کشی از روایان مورد اعتماد، از علی بن ابو حمزه نقل کرده که گفت: موسی بن جعفر (ع) بدو فرمود: ((یا علی! انت و اصحابک اشباه الحمیر؛<sup>۱</sup> علی بن حمزه! تو و هوادارانت به الاغ ها شباهت دارید )) و از حسن بن فضال نقول است که گفت: علی بن ابو حمزه فردی دروغگو و مورد اتهام است.

علمای ما [شیعه] از امام رضا (ع) روایت کرده اند که حضرت پس از مرگ ابن ابو حمزه فرمود: ((انه اقعده فی قبره فسل عن الائمة فاخبر بأسمائهم حتی انتهى الی فسل فوقف، فضرِب علی رأسه ضربةً امتلاً قبره ناراً؛ علی بن ابو حمزه را در قبرش نشانیدند و درباره ائمه از او پرسیده شد، همه را نام برد به نام من که رسید، متوقف شد، این رو، چنان ضربه ای بر

سرش نواخته شد که از شدت آن قبرش پر از آتش شد)).

از محمد بن مسعود منقول است که گفت: شنیدم علی بن فضال می گوید: علی بن ابو حمزه فردی دروغگو، مورد اتهام و ملعون است، از او روایات فراوان و تفسیر قرآن از آغاز تا انجامش ، نقل شده است. ولی من روا نمی دانم حتی یک حدیث از او روایت کنم. در حدیثی دیگر آمده است که علی بن ابو حمزه مسبب اصلی رواج مسلک واقفی بوده بدین ترتیب که پس از شهادت موسی بن جعفر (ع) نزد هر یک از نمایندگان آن حضرت مبالغ هنگفتی اموال وجود داشت از جمله نزد ابن ابو حمزه سی هزار دینار بود،<sup>۱</sup> هنگامی که امام رضا (ع) آن ها را مطالبه کرد، ابن ابو حمزه شهادت پدر بزرگوار وی را انکار کرد و مسلک واقعی را بنیان نهاده و اختراع کرد.

در روایت دیگری آمده است که: ابن ابو حمزه و ابن مهران و ابو سعید، سرسخت ترین دشمنان خدا<sup>۲</sup> در دنیا بوده اند.

از امام صادق (ع) در مورد این سه تن روایت شده که فرمود: ((انهم کذبوا رسوالله و امیر المومنین و الائمه علیهم السلام ولی بآبی أسوه<sup>۳</sup> آنان به تکذیب رسول خدا و امیر مومنان و ائمه (ع) پرداختند و سر مشق و الگوی من، پدرم است)) و در باره ابن ابو حمزه فرمود: ((أما استبان لكم کذبه؟ الیس هو الذی روی انّ رأس المهدی یهدی الی عیسی بن موسی و هو صاحب السفیانی<sup>۴</sup> .... و قال: ان ابا الحسن یعود الی ثمانیه أشهر؛ آیا درغویی وی بر شما روشن نشده است؟ آیا وی همان کسی نیست که روایت کرد سر مهدی عباسی به (برادر زاده اش) عیسی بن موسی فرمانده سپاه سفیانی ، هدیه شد؟ تا این که گفت: ((موسی بن جعفر ۸ ماه دیگر به دنیا باز می گردد))<sup>۵</sup>

۴- روایت یاد شده به دلیل مخالفت با اجماع شیعه و ائمه (ع)، آن گونه که قبلاً گذشت، روایتی ضعیف به شمار می آید.

۵- هم چنین به سبب مخالفت با آرا و نظرات شیعیان و موافقت با تقیه، ضعیف

۱. کشی، ص ۳۴۵

۲. در نسخه کشی به جای خدای متعال آمده است: سرسخت ترین دشمنان تو و در جامع الرواه آمده است: سرسخت ترین دشمنان وکی.

۳. کشی، ص ۳۴۶

۴. غیبت طوسی، ص ۴۶

۵. همان.

((۱۹۶))

شمرده می شود. بنابراین، باید آن را حمل بر تقیه نمود و به روایت مخالف آن عمل کرد چنان که ائمه (ع) در روایات بسیاری بدان فرمان داده اند بلکه این مورد را می توان یکی از قوت ترین موارد ترجیح روایت شمرده زیرا سبب اختلاف احادیث یا یکدیگر، اگر نگوییم در همه جا، در بیشتر موارد، ضرورت تقیه است.

۶- این حدیث به دلیل احتمال تأویل، ضعیف شمرده می شود با این که در روایات مخالف آن به سبب فزونی، احتمال تأویل وجود ندارد. این دسته از روایات، صریح و مشتمل بر عبارات گوناگون و انواع تأکید و وجود اجماع و دیگر ویژه گی ها است که زمینه ای برای تأویل آن ها وجود ندارد و در وجوب عمل به روایت صحیح و صریح و تأویل روایت مخالف، تردیدی نیست تا چه رسد به این که با دلایل یاد شده و آینده مورد تأیید قرار گیرد و در روایات و معارض آن نیز احتمال تأویل های متعددی برود، بی شک با وجود چنین احتمالی، استدلال به این روایت تمام نخواهد بود و جنبه احتمال در این جا نه تنها رجحان داشته بلکه تعیین دارد با این که در آن جا، فقط تساوی کافی است.

۷- یکی دیگر از موارد ضعف حدیث یاد شده، مخالفت آن با احتیاط است در صورتی که روایات مخالف آن، موافق با احتیاط و احتیاط نیز در شمار مرجحاتی است که در احادیث فراوانی وارد و در این صورت و مواردی از این قبیل، امر به احتیاط شده است.

۸- این حدیث به سبب مخالفتش با اصل، روایتی ضعیف به شمار می آید زیرا اقتضای اصل این است که تخصیص نخورده و تقیید نشده است و عموم و اطلاق به حالت خود باقی اند مگر



موردی که عموم و اطلاق آن ها را از بین ببرد، ثابت گردد و بنابر آن چه یاد آوری شد، چنین موضوعی ثابت نشده است.

اگر بگویید: این حدیث با اصلی که دلالت بر اباحه دارد یعنی: ((اصاله الاباحه)) موافق است و به جهت امکان حمل عام بر خاص، روایتی معارض و مخالف با آن ثابت نشده است. در پاسخ می گوئیم: این سخن از درجه اعتبار ساقط است. زیرا بر فرض ثبوت حجّیت اصل، آن گونه که پی بردید قطعاً با دلایل عام و خاص، نقل از اصل، صورت گرفته و در این جا از میان رفته است. پس از بیان این معنا می گوئیم: در جهت عملو اصل و دلیل، باید عام بر عمومیتش باقی بماند و در این جا امکان ندارد بتوان عام را حمل بر خاص نمود زیرا اولاً چنین حدیثی در حدّ خود ثابت نشده تا صلاحیت اثبات حکم شرعی داشته باشد.

((۱۹۷))

ثانیاً: آن گونه که پی بردید، در برابر روایات مخالف، توان مقاومت ندارد سوم: همان گونه که قبلاً یاد آوری شد و بیان نیز خواهیم کرد، تصریحی در آن به چشم نمی خورد.

۹- حدیث یاد شده از این جتبه که مخالف با قاعده مشخص و وجوب حمل لفظ بر حقیقت است، در شمار روایات ضعیف قرار دارد و لازمه آن دسته برداشتن از حقیقت و استعمال عام در خاص است که در این صورت لازم می آید از کلیه روایات و دلایل مربوط به غنا بنا بر اصحّ، اراده مجاز کنیم. بدین ترتیب که لفظ عام، حقیقت در عموم و مجاز در خصوص باشد که برای چنین مجازی قرینه ای وجود ندارد، آن چه یاد آوری شد با قطع نظر از مخالفت دلیل خاص با این حدیث است.

۱۰- این روایت به جهت مخالفت با ضرورت مذهب، حدیثی ضعیف است زیرا همان گونه که پی بردید و هر موافق و مخالفی در این خصوص آگاهی دارد تحریم غنا از ضروریات مذهب شیعه است.

۱۱- از آن جا که حدیث یاد شده همان گونه که قبلاً یاد آوری شد با دلیل خاصی که صریحاً با آن در تعارض است مخالفت دارد، روایتی ضعیف تلقی می شود.

۱۲- این روایت به دلیل مخالفتش با مجموع دلایل و موارد گذشته حدیثی ضعیف به شمار می رود که تنها برخی از آن دلایل برای کسانی که دوستی دنیا و تقلید کور کورانه از سران خود، بر آنان چیره نشد بسنده است تا چه رسد به این که همه دلایل یکجا گرد آیند و مشخص شود بیشتر دلایل احکام شرع بلکه همه آن ها بر تحریم غنا و بر تضعیف حدیث یاد شده اگر حمل بر ظاهرش شود، دلالت دارند.

### دلیل صحت این روایت:

اگر بگویید: وجود این حدیث در کتاب کافی، دلیل بر صحت و ثبوت آن است چنان که شیوه اخباری ها نیز همین است. بنابراین، چگونه می توان بنا به راه و رسم آنان، این حدیث را ضعیف دانست؟

در پاسخ خواهیم گفت: قبلاً به پاسخ این پرسش اشاره کردیم و در این جا نیز اظهار می داریم که: مجرد ثبوت روایت از ناحیه معصوم (ع) موجب عمل به آن حدیث با شیوه متقدمین نمی شود زیرا گاهی این روایت با حدیثی که به مراتب از آن قوی تر است، در

((۱۹۸))

تعارض است و گاهی احتمال تقیه به عنوان احتمال راجح در کار است چنان که در این جا چنین است و این خود، آن گونه که گذشت مستلزم ضعف این حدیث بر مبنای شیوه اخباری هاست.

اگر بگویید: چرا کلینی این روایت را در کافی یاد آور شده ولی در مورد توجیه و تأویل آن سکوت کرده است؟

در پاسخ می‌گوییم: هیچ‌گونه کوتاهی از ناحیه کلینی (ره) در یاد آور شدن این حدیث سر نزده است زیرا وی در همین باب قبل از این حدیث روایتی نقل کرده است که به صراحت تحریم غنا را در قرآن یاد آور گشته و با این حدیث به روشنی در تعارض است و در باب غنا، روایاتی آورده که از شنونده اش هر گونه شبهه و تردیدی را برطرف می‌سازد و این حدیث را در آخر باب، ذکر کرده و عنوان آن را ((ترتیل قرآن با آوای خوش)) قرار داده‌است که مستلزم غنا نیست و همان گونه که ملاحظه می‌کنید حدیث یاد شده نیز صریح در اب‌ج‌هو جواز بخشی از غنا نیست. بنابراین، استفاده کلینی از احادیث این باب همان است که در عنوان باب آورده است نه ظاهر آخرین حدیث، بلکه این روایت را جهت استدلال به مطلق صدای خوش یاد آور شده نه بر ترجیح به ظاهر روایت. راه و رسم افراد نظیر کلینی در بیان احادیث این است، روایات مختلفی را که مبنای عمل بوده و نیاز به توجیه و تأویل دارد، در پایان ابواب کتب خویش یاد آور می‌شوند و به اقتضای حال به تأویل آن‌ها می‌پردازند و شاید در این جا نپرداختن به تأویل آن برنیامده است و نظیر این روایت در کافی و غیر آن وجود دارد.

#### توجیه حدیث یاد شده:

اکنون به خوبی با تحریم غنا به طور کلی و در جمیع اشکال آن آشنا شدید و به مواردی که دلیل خاصی استثناء شده و در جای خود بیان گشته بود پی بردید بلکه بر تحریم غنا در خصوص این صورت، آگاهی یافتید، باید حدیث مورد پرسش، تأویل شده و آن را از مهنای ظاهرش برگرداند زیرا بدون تأویل و توجیه نمی‌توان آن را مبنای عمل قرار داد و این کار با دوازده صورت امکان پذیر است:

((۱۹۹))

- ۱- این روایت را حمل بر تقیه نماییم زیرا با شیوه بسیاری از اهل سنت موافق است و قبلاً به بیان آن پرداختیم و حمل بر تقیه یکی از قوی ترین علل و اسباب ترجیح روایت است.

۲- منظور از ترجیع صرفاً بلند کردن صدا و آواز باشد بی آن که به حدّ و مرز غنا برسد زیرا پرسشی که در آغاز حدیث صورت گرفته از بلند کردن صداست که شیطان، فرد پرسش گر را به هنگام تلاوت قرآن با این عبارت که وی قصد ریا دارد، وسوسه کرده است و امام(ع) بدو فرمان داده که: به آن وسوسه توجه و اعتنایی نکند و قرآن را به قرائتی متوسط تلاوت کند و صدایش را برای خواندن آن بلند کند. بدین ترتیب، حضرت به او اجازه داد قرائتی متوسط تلاوت کند و صدایش را برای خواندن آن بلند کند. بنابراین؛ یا ((واو)) در ((و رجع)) به معنای یا است چنان که در مواردی آن را یادآور شده و شواهدی برایش نقل کرده اند و یا معنای ((واو)) و در این جا جمع بین دو امر در حکم به جواز است یعنی در خصوص موردی که در پرسش سؤال کننده آمده است و یا این که آمده است و یا این که امام(ع) به دستور انجام دو کار در دو وقت داده به این ترتیب که: یک بار قرآن را با قرائتی متوسط تلاوت کند و دیگر بار صدایش را بلند کند و یا بلند کردن صدا به گونه ای باشد که از حدّ و مرز میانه بیرون نرود و به سطح بسیار بالای مورد نهی نرسد. بلکه در مرتبه متوسط قرار داشته باشد که در این صورت معنای جمعی که ((واو)) بر آن دلالت دارد، صحیح خواهد شد و در حقیقت، ترجیع، در بلند کردن صدا به کار رفته است و برخی از علمای آشنای به لغت عرب، همین معنا را از آن استفاده کرده اند که بدان خواهیم پرداخت.

۳- منظور از کلمه ((ترجیع)) در حدیث، مجرد کشیدن صدا باشد چنان که تحقیق آن قبلاً گذشت و تفاوت میان این مورد قبل از آن که به خوبی روشن است زیرا هیچ گونه ملازه ای بین آن ها وجود ندارد و لفظ ((ترجیع)) در معنای کشیدن صدا و بلند کردن آن به کار رفته است چنان که صاحب کتاب ((قصص الأنبياء)) پس از یاد آوری احادیثی در مورد اذان، آن را بیان کرده و گفته است: ابو محمد اظهار داشته که از خلیل بن احمد شنیدم می گوید: ترجیع در این روایت همان ترجیعی است که در روایت دوم آمده است و به کسی که صدایش را در قرائت بلند نمی کرده می گوید:

((ارجع و امدد من صوتک؛ مجدداً برگرد و صدایت را بکش)) و احتمال دارد امام (ع) بدو دستور داده و دوباره برگردد و آن را تکرار نماید تا آن را حفظ کند همان گونه که آموزگار قرآن آیه ای را مطرح و تکرار می نماید تا دانش پژوهان آن را حفظ کنند.

((۲۰۰))

نقل کنند ه این تفسیر و کسی که از او نقل شده و هر دو آگاه به زان عربی و فصاحت و آشنای به لغت عری اند. بنابراین، اگر این مورد و مورد قبلی به عنوان دو معنای حقیقی ثابت نشده اند معنای مجازی خواهند داشت که دایره اش گسترده و بستگی به نقل ندارد هر چند روایتی آن را مورد تأیید و تأکید قرار دهد.

۴- سخن امام (ع) در آن جا که فرمود: ((و رجّع بالقرآن صوتک)) استعاره تبعی و مقصود از آن صرفاً زیبا سازی صدایش باشد چنان که زیبا ساختن صدا، نتیجه و حاصل گرداندن صدا در گلو ست. گویی امام (ع) فرموده است: صدایت را با قرائت قرآن به گونه ای زیبایی بخش که شبیه گرداندن صدا و زیبایی بخش که شبیه گرداندن در گلو باشد و ان جا که فرمود: ((یرجّع به ترجیعاً)) یعنی صدایت را با تلاوت قرآن در گلو بچرخان و آن را زیبا گردان به اعتبار این که مشبه و مشبه به در چرخاندن صدا و زیبایی آن با یکدیگر تفاوت داشته باشند و توصیف صدای زیبا قیل از ذکر ترجیع)) هیچ گونه منافاتی با آن ندارد زیرا لفظ ((حسن)) که به معنای زیباست، معنای ((تحسین)) زیبا ساختن را نیز در بردارد و بر زیبایی معروضش می افزاید و ضمیر در ((به)) آن گونه که گفتیم: به همین مورد و مورد قبلی بر میگردد نه به صدا، هر چند امکان دارد در موردی به صدا برگردد.

بنابراین، همان گونه که یاد آور شدیم حمل این لفظ بر استعاره تبعی به جاست با این قرینه که نمی توان این حدیث را شرعاً حمل بر ظاهر نمود چنان که از شیوه آن ها پیداست بدین ترتیب، بنا به گفته آنان که اضهار می دارند: زبان حال حاکی از فلان معناست، امتناع شرعی جایگزین امتناع عقلی شده است.

۵- مقصود از ((ترجیع)) تکرار کلمات و آیات باشد که این خود، موجب ترجیع و بلند کردن صدا و بازگشت مجدد بدان، در هر بار می شود و در آیات رحمت و عذاب و آتی از این دست، به تکرار، فرمان داده شده است و خلاف ظاهر بودن، آسیبی به معنا نمی رساند. زیرا هر گاه در چنین موردی حمل بر ظاهر ممکن نباشد، قطعاً باید حمل بر خلاف ظاهر شود و به گفته ارباب لغت ((رجع الکلام)) یعنی تکرار آن و ((مراجعة الخطاب))، یعنی بازگشت مجدد به آن. و مطالبی که از صاحب کتاب ((قصص الانبیاء)) نقل شد، نیز به همین معنا آمده است.

۶- سخن امام (ع) تشویق به فراوان خواندن قرآن و اشتغال به تلاوت آن در تمام

((۲۰۱))

اوقات باشد چنان که در روایات بسیاری بدین عمل دستور داده شده است زیرا آن گونه که گذشت لازمه قرائت فراوان، گرداندن صداست. بنابراین، لفظ از ناحیه امام (ع) به کار برده شده و از آن مفهوم . معنای لفظ اراده شده است و نظایری نیز دارد و این مورد به مورد قبلی نزدیک و هر دو، از موارد مجاز این لفظ اند و شاید آن چه موجب نزدیکی این مورد به مورد قبل از آن است، مطلب موجود در پرسش شخص سؤال کننده از امام (ع) باشد که شیطان او را وسوسه می کرد قرآن خواندنش ریا کارانه است تا او را از تلاوت آن باز دار. بنابراین، عقل و حکمت ایجاب می کرد با شیطان مبارزه شود و آن چه را بر خلاف مقصود و هدف اوست به دست آورد تا در پی فریب شخص مکلف بر نیاید.

۷\_ منظور از ترجیع صدا، قرائت قرآن به گونه ای حزن آور باشد چنان که در سخنان معصومین (ع) صریحاً بدان دستور داده شده است که: ((انّ القرآن نزل بالحزن فاقرأوه بالحزن،<sup>۱</sup> قرآن با حزن نازل شده آن را با حزن تلاوت نمایید)) و دلیل آن این است. که ترجیع و بلند کردن صدا در شیوه و زاری، بر حزن و اندوه می افزاید بنابراین، روا خواهد بود که در تمام صداهای حزن انگیز، به کار رفته و استعاره تبعی تلقی شود و به جهت ادله تحریم غنا آن گونه که پی بردید، اختصاص به جایی داشته باشد که ترجیع حقیقی صورت نگیرد.

۸- ترجیع، نضیر مورد قبل استعاره ولی به معنای ظاهر کردن صدا باشد زیرا ترجیع غالباً و یا همیشه مستلزم ظاهر کردن صداست. بنابراین، لفظ ترجیع بر هر صدای آشکاری که بدون ترجیع به وجود آید اطلاق شده است.

کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گوید: حضرت در مورد آیه شریفه ((و رتل القرآن ترتیلاً)) فرمود: امیر مومنان (ع) فرموده است: ((بینه تییناً و لا تهذیبه هذالشعر و لا تنثره نثر الرمل و لكن اقرعوا به قلوبکم القاسیه و لایکن هم احدکم آخر السوره،<sup>۲</sup> آن را به خوبی آشکار نما و مانند شعر در هم نشکن و نظیر شن و ریگ آن را پراکنده مساز، ولی به وسیله آن دل های سختتان را بیم دهید و تنها در اندیشه رسیدن به پایان سوره نباشید)). این حدیث، خود گواه بر صحت تأویل است که بالغت عرب و قواعد بیان نیز سازگار است.

۱. کافی ج ۲، ص ۶۱۴.

۲. همان.

((۲۰۲))

۹- در این مورد نیز لفظ ترجیع، استعاره تبعی باشد ولی به این معنا که صدا را به گونه ای بلند کند که در دل تاثیر نماید. زیرا ترجیع غالباً مستلزم چنین تأثیری است که تحقیق در مورد آن قبلاً گذشت و حدیث قبلی نیز گواه بر این مطلب است و تردیدی نیست که باید ترجیع، بر بعضی از اموری که به انجام آن فرمان داده شده حمل شود نه بر معنایی که از آن نهی گردیده است.

۱۰- لفظ ترجیع مخصوص ترجیعی باشد که به حدّ و مرز غنا نرسد. یعنی شادی آور و نشاط انگیز نباشد، در این صورت غنا بر آن صدق نمی کند و روایاتی که در تحریم غنا وارد شده با این مورد منافاتی ندارد هر چند این معنا به واقع نزدیک تر است. ولی جمعی از فقها، غنا را به کشیدن صدای مشتمل بر ترجیع (آواز) تعریف کرده اند. هر چند نشاط انگیز نباشد و برخی از آنان اظهار داشته اند که بین ترجیع و شادی و نشاط ملازمه است. گرچه به این نظریه اشکال

وارد است، ولی موافق با احتیاط است. در نتیجه هر کجا ترجیه و جنبه شادی و نشاط با یکدیگر جمع شوند، به اتفاق همه غنا تحقق خواهد یافت.

۱۱- مقصود از ترجیع صدا، گراندن صدا از مخرج حرفی به مخرج حرف دیگر یعنی ادای حروف، از مخارج حقیقی خود بی آن که ادای هر یک مشابه ادای دیگری باشد صورت گیرد و نتیجه ترجیع، آن است که حروف به هنگام تلفظ به طور کامل ادا شود که این کار سبب زیبایی صدا و گردش آن از حالتی به حالت دیگر و از مخرجی به مخرج دیگر خواهد شد. بدین ترتیب، غنا و ترجیع مورد بحث، تحقق نخواهد یافت. بنابراین، این مورد با اندکی تفاوتی، به معنای مورد هشتم نزدیک است.

۱۲- منظور از ترجیع صدا به تلاوت قرآن، باز داشتن فرد از خواندن شعر و دیگر اقسام غنا و آواز و مشغول ساختن وی به تلاوت قرآن باشد که در این صورت اشتغال به قرائت قرآن و رجوع از غیر قرآن به قرآن، به شمار می آید. زیرا کسانی که از صدای خوش برخوردارند، غالباً آن را در مسیر غنا و آواز به کار می گیرند.

از این رو، امام (ع) به شخص سؤال کننده فرمان داده بی آن که جنبه غنا داشته باشد از خواندن آواز، به قرائت قرآن رو آورد. پس بازگشت به معنا رجوع دارد و آن جا که امام (ع) فرمود: ((ویرجع به ترجیعاً)) نیز همین گونه تفسیر می شود و مرجع ضمیر در ((به)) قرآن است. بنابراین، معنا این گونه می شود که: خداوند آوای خوشی را که صاحب آن از محرمات

((۲۰۳))

باز می دارد، دوست دارد. زیرا او از محرمات باز داشته و به عبادتی نظیر تلاوت قرآن به گونه ای مباح و حلال، مشغول می سازد. آن چه یاد آوری شد مواردی بود که در جهت حل این اشکال به ذهنم خطور کرده بود هر چند امکان دارد برخی از این موارد بعید به نظر رسیده و قابل مناقشه باشند: ولی بیشتر آن ها پا بر جا و صحیح اند و حتی اگر یک مورد از آن ها نیز صحیح باشد برای پاسخ به این اشکال کافی است و باب مجاز وسیع و گسترده است و قرینه آن گاهی، عقلی گاهی لفظی و احیاناً حالیه است و شاید ائمه (ع) با کار برد برخی از لفاظ در معانی مجاز آن ها، برای شنوندگان قرینه ای باشد که بازگشت از معنای حقیقی از آن استفاده شود هر چند آن قرینه



به ما نرسیده باشد و یا آن بزرگواران به نزدیکی معنای مورد نظر از فهم آن حدیث تکیه می کنند

هر چند با شنیدن حدیثی دیگر و یا به طور غالب با کسی که آن را شناخته باشد و یا به دیدگاه مذا هب ائمه در این راستا آگاهی داشته موافق باشد و یا در اثر روایت بسیاری از احادیث به صورت نقل به معنا ، برخی از الفاظی که قرینه های مجاز و یا غیر مجاز به شمار می آمده اند ، افتاده باشند . والله اعلم .

ضعف حدیث و عدم حجیت :

در حدیثی آمده است که : (( تغنوا بالقرآن . فمن لم يتغن بالقرآن فليس منا : <sup>۱</sup> قرآن را با آواز بخوانید کسی که قرآن را با آواز نخواند از ما نیست . ))

این حدیث از هیچ گونه حجیتی برخوردار نبوده بلکه حدیثی ضعیف است چون تمام موارد گذشته در ضعیف حدیث ترجیع ، در آن گرد آمده و اصلش از احادیث اهل سنت است و هر کس این روایت را از آنان و یا شیعه نقل کرده و به تاویل آن پرداخته است . بنابراین به دلیل مخالفت این حدیث با روایتی که غنا در قرآن و غی آن نهی کرده همه اتفاق نظر دارند که احادیث یاد شده نباید حمل بر ظاهر شود . از سوی طاهر این حدیث دلالت بر وجوب غنا در قرآن دارد به همین سبب یک بار آن را به زیبای و خوشی صدا تاویل کرده اند تا غنا بر آن صدق نکند و بار دیگر معنای لفظ ((تغنی)) در حدیث را به استغنا و بی نیازی حمل نموده اند . بدین ترتیب ، معنا این گونه می شود که (( تغنوا بالقرآن )) یعنی به

۱- مستدرک ج ۱ ص ۲۹۵.

((۲۰۴))

واسطه قرآن در پی بی نیازی باشید . چنانچه در حدیثی دیگر آمده : ((من قرا القرآن فهو غنی بعده)).

کسی که به تلاوت قرآن پردازد چنان غنی و بی نیاز است که فراتر از آن بی نیازی وجود ندارد . ((

### ذکر خفی و جلی

در این باب در انجام ذکر خفی و جلی و اختراعات صوفیان خط بطلان کشیده و قابل یاد آوری است که هر یک از امور دینی و دنیوی دارای سه مرحله اند : افراط ، تفریط ، اعتدال ، به عبارت دیگر : زیاده روی ، کوتاهی کردن ، میانه روی . تردیدی نیست که افراط و تفریط از دیدگاه عقل و شرح نا پسندند . بنابراین ، زیاده روی و کوتاهی نمودن در امور دینی و احکام شرح چون مستلزم مخالفت با شرع اند ، حرام تلقی می شوند ، در امور دنیوی نیز چنین اند . زیرا امور مربوط به دنیا دارای احکامی بر خواسته از شرح اند که اگر مخالفت با آن ها صورت گیرد، حرمت ثابت می شود و مرحله سوم آن یعنی : اعتدال و میانه روی از دیدگاه شرح و عقل پسندیده و ستوده بلکه واجب است در همین زمینه امیر مومنان (ع) فرمود : (( الجاهل اما مفرط و اما مفرط :<sup>۱</sup> فرد نادان (( در انجام امور)) یا اهل کوتاهی است و یا زیاده روی می کند )) و نیز فرمود : (( خیر الا مور اوسطها ، بهترین امور آن است که در حد اعتدال انجام پذیرد )) و بر این موضوع شواهد فراوانی وجود دارد .

اکنون که با موارد یاد شده آشنا شدید مناسب است بدانید که صوفیان در همه ی کار ها یی که انجام داده و ارتباط به آنان دارد را افراط و زیاده روی و یا تفریط و کوتاهی کردن را پیشه خود ساخته اند و در این باب ، در حقیقت از هر دو مرز افراط و تفریط گذشته اند . آنان صدای خود را برای گفتن ذکر به گونه ای بلند می کنند که از اندازه بیرون می رود و به مرز غنا می رسد و گاهی چنان در درون خود آن را نهان می کنند که مورد تایید شرح نیست ، بلکه اختراعی و بدعت است . آنان بر این پندارند که صرف خارج شدن حروف جمله : (( لا اله الا الله )) از زوایای دل و

---

۱- در بحارج ۱ ، ص ۱۵۹ یا عبارت (( لایری الجاهل الا مفرط او مفرط )) آمده است .

درویشان به گونه ای که میان آن ها مشهور است. آنان را از یکدیگر متمایز می سازد. به همین دلیل برخی از حروف را بالقوه و غیر عملی و بدوت تلفظ از ناحیه راست دهان و برخی را از سمت چپ و برخی را از سقف دهان و برخی را از سمت پایین آن ادا می کنند. بی آنکه با زبان سخنی بگویند. بلکه سر و بدن خود را برای انجام این کار به شدت حرکت می دهند و خود را در گفتن چنین وردهایی به زحمت می اندازند. کسی که به حالات آنان آشنایی داشته و به اموری که انجام می دهند آگاه باشد به خوبی می داند که اینان را در هر دو حالت به ظاهر اکتفا کرده و به درون نمی اندیشند و تردیدی نیست که شیطان اراده کرده آنان را در این دو حالت از عبادات شرعی دور نگاه دارد. به همین دلیل تمام تلاش آنان صرف ادا کردن حروف و زیبایی صدا و نظیر آن ها، در حد افراط و زیاده روی است افزون بر این کارهایی که این افراد انجام می دهند موافق با شرع نیست و به همین موضوع در فساد و بطلان شیوه آنان کافی است. با این همه ما در این زمینه داورده دلیل ارائه خواهیم داد:

۱- هیچ گونه دلیل قطعی بر این کار وجود ندارد چنان که مکرر یاد آوری شد و پوشیده نیست که اثبات عبادت شرعی بدون دلیل، بدعتی محکوم به بطلان است.

۲- چنان که که آگاهید انجام چنین کارهایی مخالف اعمال شیعه و اجماع آنان از قدیم تا نزدیک به این زمان است و پی خواهید برد که معصومین (ع) در آن اجماع اند و همان گونه که به فساد و تباهی گفتار و کردار آنان آشنا شدید، خارج شدن این گروه اندک از جرگه شیعه، هیچ گونه آسیبی بدان اجماع نمی رساند.

۳- شیوه صوفیان در سر دادن ذکر خفی و جلی مخالف شیوه پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است. زیرا همان گونه که به خواست خدا پی خواهید برد، حالات و رفتار و سخنان پیامبر و ائمه با حالات و رفتار این افراد، کاملاً متفاوت است.

۴- آیات مبارکات قرآن در خصوص زیاده روی در بلند کردن صدا، دلالت بر نهی دارد آنجا که فرمود: ((واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول؛<sup>۱</sup> پروردگارت را در دل خود، با تضرع و بیم، آهسته و آرام یاد کن)). ((ولا تجهر بصلاتک و لا تخافتها و ابتغ بین ذلک سیلاً،<sup>۲</sup> و نمازت را زیبا بلند یا خیلی آهسته بخوان و میان آن دو، راهی میانه

۱. اعراف، آیه ۲۰۵.

۲. اسراء، آیه ۱۱۰.

برگزین)). ((و ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه يحبّ المعتدین؛<sup>۱</sup> پروردگا خود را با تضرع و زاری و در پنهانی بخوانید، و به راستی او متجاوزان را دوست ندارد)) و دیگر آیاتی که با بلند کردن صدا به آن اندازه که صوفیان انجام می دهند، به روشنی منافات دارد. افزون بر اینکه آنان صدایشان را به مرز غنا می رسانند و قبلاً دلایل تحریم غنا را یاد آور شدیم که در مساله ای این چنین بیش از این نیاز به دلیل نیست.

۵- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((کان آبی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه و انه لی ذکر الله و آکل معه الطعام و انه لی ذکر الله و لقد کان یحدّثه القوم و ما یشغله ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لازقاً بحنکه یقول: لا اله الا الله؛<sup>۲</sup> پدرم فراوان ذکر می گفت، همراه با او راه می رفتم وی ذکر خدا می گفت و با او غذا می خوردم، او خدا را یاد می کرد و مردم با او سخن می گفتند ولی این کار او را از یاد خدا باز نمی داشت و همواره می دیدم زبانش به سقف دهانش چسبیده و لا اله الا الله می گوید.))

همان گونه که ملا حظه می کنید روایت فوق در دو حالت، بر خلاف شیوه صوفیان دلالت دارد.

۶- نیز از امام صادق (ع) کرده که فرمود: ((قال الله عزّوجلّ: من ذکرنی سرّاً ذکرته علانیه؛<sup>۳</sup> خداوند در حدیث قدسی فرمود: هر کس مرا در نهان یاد کند او را آشکارا یاد خواهم کرد)).

۷- هم چنین از امیر مومنان (ع) روایت کرده که فرمود: ((من ذکر الله عزّوجلّ فی السرّ فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین کانوا یذکرون الله علانیه ولا یذکرونه فی السرّ، فقال الله عزّوجلّ: ((یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا قليلاً؛<sup>۴</sup> کسی که خدا را در نهان یاد کند در حقیقت او را فراوان یاد کرده است. زیرا منافقان خدا را آشکارا یاد می کردند و در نهان، از او یاد نمی نمودند. از این رو، خدای متعال فرمود: ((در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.))

آن چه از ذکر در نهان استفاده می شود، آرام یاد کردن خدا، همراه با نطق با زبان است و

۱. اعراف آیه ۵۵.

۲. کافی ج ۱ ص ۴۹۹.

۳. همان ج ۱ ص ۵۰۱.

۴. نساء آیه ۱۴۲.

منافات کردن این عمل با بلند کردن صدایی که شعار صوفیان است، کاملاً روشن است و نیز استفاده می شود کاری که اینان انجام می دهند عملی ناپسند و ترک آن سزاوارتر است و در این خصوص به یاری خدا به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۸- نیز به اسناد خود روایت کرده که فرمود: ((قال الله عزّ و جل لعیسی علیه السلام اذکرنی فی نفسک، اذکرک فی نفسی؛<sup>۱</sup> خدای عزّ وجلّ به عیسی (ع) فرمود: مرا در دل خود یاد کن، در دلم تو را یاد خواهم کرد)).

۹- از یکی از آن دو بزرگوار روایت کرده که فرمودند: ((لا یکتب الاملک الا ما سمع و قد قال الله عزّ و جل: ((و اذکرو ربک فی نفسک))<sup>۲</sup> فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی نفس الرجل الا الله لعظمته؛<sup>۳</sup> فرشته جز آن چه را می شنود نمی نویسد و خدای عزّ وجلّ فرمود: ((پروردگارت را در دل یاد کن)) ثواب آن ذکر در دی فرد آن قدر زیاد است که کسی جز خدا به آن آگاه نیست)). این روایت و امثال آن به روشنی دلالت دارند که بلند کردن زیاد صدا و غیر آن ، به وسیله ذکر و ورد، نکوهیده است. از ذکر و یاد خدا در درون انسان ، به یاد داشتن عظمت الهی در دل، استفاده می شود که نقطه مقابل فراموشی و غفلت است ولی صرف پندار ادا کردن حروف از زوایای قلب آن گونه که گذشت از مفاد هیچ یک از روایات و اخبار ائمه (ع)، استفاده نمی شود.

۱۰- طبرسی در تفسیر آیه شریفه ((ادعوا ربکم تضرّعاً و خیفه؛ پروردگارتان را با تضرع و زاری در نهان بخوانید)) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که در یکی از جنگ ها هنگامی که سپاهیان به دره ای رسیدند، بانگ لا اله الا الله و تکبیر سر دادند. رسول اکرم (ص) فرمود: ((ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون الا صمّ و لا غائباً انکم تدعون سمعیاً قریباً<sup>۴</sup> ؛ مردم! از دادن شعار خوداری کنید ، شما فردی کر و یا شخص غایبی را مخاطب قرار نمی دهید. بلکه خدایی شنوا و نزدیک را می خوانید)).

۱۱- شیخ بهایی در کشکول از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: ((لا تقوم الساعه

۱. کافی ج ۲ ص ۵۰۱.

۲. نساء آیه ۱۴۲.

۳. کافی ج ۲ ص ۵۰۲.

۴. مجمع البیان جلد ۸ ص ۴۲۹.

حتی خرج قوم من امتی یقال لهم: صوفیه لیسوا منی و انهم یهود امتی یحلقون للذکر و یرفعون کشفه الحمار؛<sup>۱</sup> قبل از رستاخیز جمعی از امتم که صوفی نامیده می شوند ، ظاهر گردند آنان برای گفتن ذکر حلقه می زنند و صدایشان را برای ذکر و ورد بلند می کنند و می پندارند از نیکان اند در صورتی که گمراه تراز کفار و اهل دوزخ اند و فردیشان به فریاد الاغ می ماند)).

۱۲- شیخ طوسی (رحمه الله) در تهذیب از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: (( جنبوا مساجدکم البیع و الشراء و المجانین و الصبیان و الاحکام و الضالہ و الحدود و رفع الا صوات؛<sup>۲</sup> در مساجد خود از خرید و فروش و راه دادن دیوانگان و کودکان و گمشدگان و اجرای حدود و بلند کردن صدا، خودداری کنید)).

در روایات متعددی نقل شده که عبادت در نهان، برتر از عبادت آشکار است و آن گس که در نهان کار نیکی انجام دهد دارای هفتاد حسنه<sup>۳</sup> پاداش است هر دو معنا با وجود تکرارشان (تکرار عبادت و تکرار حسنه) دلیل بر مقصود ما د اینجا هستند.

اگر بگویید: برتر شمردن عبادت ، خود دلیل بر ثبوت فضیلت برای بخش دیگر عبادت تلقی می شود و برخی روایات گذشته بر منع از چنین عباداتی ، واضح و روشن نیست و بخش دوم عبادت (ذکر آشکار) حمل بر کراهت می شود.

در پاسخ می گوئیم: برتری دادن، در موارد بسیاری همراه با عدم مشارکت به کار رفته است. به فرض که تسلیم گشته و آن را پذیرا شویم ولی دلالت تمام روایاتی که در مورد برتری قائل شدن و نهی و دیگر موارد، یاد آوری شد، آن گونه که ملاحظه می کنید بر نکوهیده بودن این عمل ، دلالت دارد و استمرار و مداومت بر انجام کاری نکوهیده افزون بر این که شرعاً حرام است، در مخالف با شرع، کافی است تا چه رسد به این که برتری دادن عملی نکوهیده نیز به آن اعتقاد، ضمیمه شود.

به هر ترتیب ، هر عملی که به مرز افراط برسد تردیدی در عدم جواز آن نیست. هم

۱. در کشکول چاپ شده به این عبارت بر نخوریم ولی محدث قمی آن را در سفیه البحار ج ۲ ص ۵۸ از کشکول روایت کرده است.

۲. تهذیب ج ۳ ص ۲۴۹.

۳. وسائل ج ۱ باب ۱۷.

چنین آن چه را به ذکر خفی از آن یاد می کنند، نه مصداق ذکر نهان و نه ذکر نفس و درون و چنین حرکاتی در شرع سابقه نداشته بلکه اختراع و بدعت به شمار می آید. والله تعالی اعلم.

((۲۱۲))

باب دوازدهم:

## عدم جواز دوستی با دشمنان خدا

در این بابا بر این شعار صوفیان یعنی: دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا، خط بطلان می کشیم. شما و کلیه کسانی که این شیوه اهل سنت و نیز منش پیروان اهل بیت(ع) را مورد بررسی قرار داشته باشند به خویس آگاه اند که صوفی گری از ناحیه مخالفان اهل بیت(ع) رواج یافته است و آن گاه که منسوبین به تشیع از این افراد پیروی کردند، لازمه اش اظهار محبت به سران صوفی بود که خود، در شمار دشمنان اهل بیت(ع) در آمدند و سر انجام آن گونه که مشخص است در اثر تناقض کامل این دو شیوه، ماجرا به دشمنی با علما و دانشمندان شیعه کشیده شد به گونه ای که گاهی مدعی شدند بیشتر سران صوفی، شیعه بوده اند و گاهی اظهار داشتند: بیشتر علمای شیعه صوفی بوده اند و این ادعا در هر دو بخش آن، محکوم به بطلان است و لازمه اش دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا است و این عمل شرعاً حرام و تحریم آن واضح و روشن است ولی برای توضیح بیشتر، دوازده مورد بر آن می افزاییم:

- ۱- بر جواز این عمل، دلالتی ابراز نشده در صورتی که در ممنوعیت آن به ظهور رسیده است. چنان که در این جا و فصل های بعدی به خواست خدا بیان خواهد شد.
- ۲- آن گونه که مشخص است، اقتضای ضرورت دین، چنین چیزی را ایجاب می کند.
- ۳- عقل و خرد پاک، به قیح و زشتی این عمل حکم می کند. زیرا اگر کسی دشمن فردی را دوست داشته باشد در حقیقت با آن فرد دشمنی کرده است و به عکس و این سخن حکما و علما همه جا گسترش یافته که گفته اند: دوستان سه دسته و دشمنان نیز سه گروه اند.

دوستان: یک دوست، دوست دوست و دشمن دشمن. دشمنان: یکی دشمن، دشمن دوست و دوست دشمن و هر انسان خردمندی به صحت این مساله گواهی می دهد. بنابراین، پی می بریم کسی که یکی از دوستان خدا را دشمن بدارد و با دشمن از دشمنان

((۲۱۳))

خدا دوستی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است.

۴- قرآن کریم در آیات فراوانی به این معنا تصریح فرموده نظیر آیه شریفه : (( لا تجد قوما یؤمنون بالله یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو كانا آباؤهم او ابنا و هم او اخوانهم او عشیرتهم : <sup>۱</sup> هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان شان باشد . ))  
نیز این فرموده اش : (( و لو كانوا یؤمنون الله والنبی و ما انزل الیه ما اتخذهم اولیا ء <sup>۲</sup> و اگر به خدا و پیامبر (ع) و آنچه بر او ناظر شده ایمان می آوردند هرگز (کافران) را به دوستی اختیار نمی کردند ))  
نیز فرمود : (( ... لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیا ء .... )) <sup>۳</sup> دشمن من و دشمن خویش را به دوستی بر نگزینید ))

و روایاتی از این دست .

از امام صادق (ع) روایت شده که در تفسیر آیه شریفه: (( ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه )) <sup>۴</sup> فرمود :

(( ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه یحب بهذا قوما و یحب بهذا اعدائهم ، من احب عدونا فلیس منا : <sup>۵</sup> خداوند برای هیچ کس در درونش دو قلب نیافریده که با یکی گروهی به دشمنانشان محبت بورزد . کسی که به دشمنان ما محبت بورزد از ما نیست )) .

۵- همه شیعیان و کلیه مسلمانان بر این واقعیت اجماع و اتفاق دارند و به حکم ضرورت و روایات ، داخل بودن معصوم (ع) در چنین اجماعی مشخص و روشن است .

۶- از رسول اکرم (ع) روایت شده که فرمود : (( من احب حجرا حشر معه : <sup>۶</sup> اگر کسی به سنگی علاقه مند باشد با آن محشور خواهد شد )) و نیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود : (( المرء مع من احب : <sup>۷</sup> فرد ، با هر کس بدو محبت ورزد ، محشور می شود . )) همچنین



۲- مائده آیه ، ۸۱

۳- ممتحنه ، آیه ، ۱

۴- احزاب ، آیه ، ۱

۵- تفسیر برهان ج ۳، ص ۲۹۰

۶- ما در بحار به این روایت از امام رضا (ع) بر نخوردیم بلکه این گونه آمده است : لو آء رجلا یولی حجرالحشره الله تعال معه اگر فرد به سنگی علاقه مند باشد خدای متعال وی را با آن محشور می گرداند .

۷- مستدرک الوسائل ج ۲ ، ص ۳۶۶ و در کافی ج ۲ ، ص ۱۲۷ نیز از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود : (( المر مع من احب فرد با هر کسی که بدو محبت می ورزد ، محشور خواهد شد ))

### ((۲۱۴))

از آن حضرت نقل شده که فرمود : (( انت مع من احببت ولک ما اکتسبت : <sup>۱</sup> تو با آن که بدو علاقه مندی محشور خواهی شد و نتیجه اعمالت را دریافت خواهی کرد )) و دیگر روایاتی که بدین مضمون وارد شده است .

۷- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( ان المتحابین فی الله یوم القیامه علی منابر من نور ، قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم و نور منا برهم کل شیء حتی یعرفوا به ، حتی یعر فوا به فیقال : هولاء المتابون فی الله : ۲ آنان که برای خدا یکدیگر را دوست دارند روز قیامت بر فراز منبر های از نور قرار دارند که نور چهره و بدن ها و منبر های آنان ، همه چیز را روشن می داند تا بدان وسیله شناخته شوند . در آن هنگام گفته می شود : اینان کسانی اند که برای خدا یکدیگر را دوست می داشتند )) .

۸- نیز از رسول اکرم (ع) روایت کرده که فرمود : (( المتحابون فی الله یوم القیامه علی ارض زبر جده خضراء فی ظل عرشه ، عن یمینه و کلتا یدیه یمین و جوههم بیا ضا و اضواء من الشمس الطالعه یغبطهم بمنز لتهم کل ملک مقرب و کل نبی مرسل ، یقول الناس : من هولاء ؟ فیقال : هولاء المتحابون فی الله : <sup>۳</sup> آنان که برای خدا یکدیگر را دوست دارند روز قیامت در سر زمینیا زیر جد سبز دز سایه عرش الهی در سمت راست او \_ که هر ستمش سمت راست است \_ قرار دارند . چهره های آن ها سفید تر و نورانی تر از خورشید به هنگام طلوع است ، همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل به مقام و جایگاه آنان غطبه می خورند ، مردم می گویند اینها کیا نند ؟ در پاسخ گفته می شود : اینان کسانی اند که برای خدا یکدیگر را دوست داشته اند )) .

۹- نیز به اسناد صحیح خود از علی بن حسین (ع) روایت کرده که فرمود: (( اذا جمه الله الولین و الخیرین قام مناد فنادی یسمع الناس ، فیقول : این المتحابون فی الله ؟ قال فیقوم عنق من الناس ، فیقال لهم اذهبوا الی الجنة بغير الحساب : قال : فتلقا هم الملائکه ، فیقو لون : الی این ؟ فیقو لون : الی الجنة بغير حساب . فیقولون : ای ضرب انتم من الناس ؟ فیقو لون : نحن المتحابون فی الله ، قال فیقولون : و ای شیء کانت اعمالکم ؟ قالوا : کنا نحب فی الله و نبغض فی الله ، فیقو لون : نعم

۱- مجالس شیخ ، ص ۲۲۹.

۲- کافی ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۳- همان

((۲۱۵))

اجر العالمین : <sup>۱</sup> آن گاه که خداوند اولین و آخرین را در قیامت گرد می آورد ندا کننده ای به پا خوب می خیزد و ندا سر می دهد و مردم همه می شنوند . وی می گوید : کجایند آنان که برای خدا یکدیگر را دوست داشتند . فرمود : (( جمعی از مردم بپا می خیزند . بدانان گفته می شود : بدون حساب وارد بهشت شوید . فرمود : فرشتگان به آنان بر می خورند و از آن ها می پرسند کجا می روید ؟ در پاسخ می گویند : بدون حساب رهسپار بهشتیم . فرشتگان از آنان جویا می شوند : شما چه دسته ای از مردم هستید ؟ پاسخ می دهند : ما کسانی هستیم که برای خدا یکدیگر را دوست می داریم . فرشتگان می پرسند : چه اعمالی داشتید در پاسخ می گویند ما یکدیگر را برای خدا دوست داشتیم و برای خدا با دشمنان ، دشمنی می کردیم ، فرشتگان می گویند : این بهترین پاداش عمل کنندگان است )).

۱۰- همچنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( ان الرجل لیحبکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة یحبکم و ان الرجل لیبغضکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله بیغضکم النار : <sup>۲</sup> افرادی شما را دوست دارند ولی به مقام و منزلت شما آگاه نیستند خداوند آنان را به خاطره دوستی شما وارد بهشت می گرداند و کسانی با شما دشمنی و کینه می ورزند و به مقام و جایگاهتان آشنا نیستند ، خداوند آن ها را به خاطره کینه و دشمنی بت شما وارد آتش دوزخ می گرداند )) .

۱۱- نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود : (( اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعه الله و یبغض اهل معصیه فیک خیر الله یحبک و ان کان یبغض اهل طاعه الله یحب اهل معصیه فلیس فیک خیر الله یبغضک : <sup>۳</sup> اگر خواستی پی ببری که آیا در تو خیری وجود دارد یا ندازد به قلب خویش بنگر ، اگر فرمانبرداران خدا را دوست و نا فرمان او را دشمن دارد ، در تو خیر

است و خدا دوستدار دوست و اگر فرمانبرداران الهی را دشمن دارد و علاقه مند به نافرمان اوست ، در تو خیری وجود ندارد و مورد خشم خدا قرار داری )) .

۱۲-ار ائمه (ع) روایت شده که (( ان الحب فی الله و البغض فی الله علامات الايمان بل

۱-کافی ، ج ۲، ص ۱۲۶

۲-همان ، ج ۲، ص ۱۲۶

۳-وسائل ج ۳ چاپ قدیم باب وجوب الحب فی الله .

((۲۱۶))

اوثق عری الیمان و الا سلام : <sup>۱</sup> دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا از نشانه های ایمان بلکه از محکم ترین دستاویزی های ایمان و اسلام به شمار می آید )) . دلالت روایات یاد شده بر وجوب و مبالغه در این صفت (( دوست داشتن برای خدا )) و ترک آن که موجب خروج از ایمان و اسلام به سمت کفر و بی دینی می شود ، روشن تر از آن است که بیان گردد . اکنون به بیان دوازده حدیث که دلالت بر این معنا دارد ، خواهیم پرداخت :

۱- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله فهو مّمن کمل ایمانه : <sup>۲</sup> کسی که برای خدا فردی را دوست بدارد و برای خدا با او دشمنی کند و در راه رضای خدا بخشش نماید ، از جمله کسانی است که ایمانش کامل است )) .  
۲- نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود : (( من اوثق عری الايمان ان تحبّ فی الله و تبغض فی الله و تمنع فی الله : <sup>۳</sup> از محکم ترین دستاویزی های ایمان این است که کسی را برای خدا دوست داشته باشی و برای خدا با فردی دشمنی ورزی و برای رضای خدا بخشش و برای خدا کسی را از چیزی محروم سازی )) .

۳- از رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمود : (( ودّ المومن فی الله من اعظم شعب الايمان الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و من فی الله فهو من اصفیاء الله : <sup>۴</sup> دست داشتن مومن برای خدا ، از بزرگترین بخش های ایمان است . به هوش باشید ! آن کس که برای خدا کسی را دوست بدارد و برای خدا با کسی دشمنی کند و در راه رضای خدا کسی را از چیزی محروم سازد ، از برگزیدگان الهی به شمار می آید )) .

۴- هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که راوی از او پرسید آیا دوست داشتن و دشمن داشتن ، ایمان به حساب می آید ؟ حضرت فرمود : (( و هل الايمان الا بالبّ والبغض ثم تلا قوله تعالى : <sup>۵</sup> )) حب

اليكم الايمان و زينه في قلو بكم و كره اليكم الكفر والفسوق و لعصيان اولئك هم الراشدون : ٦ آيا  
ايمان چيزی جزء دوست داشتن و دشمن داشتن است و سپس

١- کافی ج ٢ ص ١٢٤، ١٢٥

٢- همان ج ٢ ص ١٢٤، ١٢٥

٣- همان.

٤- همان.

٥- همان، ص ١٢٥

٦- حجرات، آیه ٧.

((٢١٧))

این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (( خداوند، ایمان را محبوب شما قرار داده است و آن را در دل هایتان زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را مورد نفرت را مقرر داشته است، کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگان اند)). نظیر این روایت را شیخ صدوق، در خصال از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((هل الدين إلا الحبّ ان الله يقول: <sup>١</sup> ((ان كنتم تحبّون الله فأتبعوني يحببكم الله؛ <sup>٢</sup> آيا دين چيزی غير از دوستی است؟ خداوند از قول پیامبر فرمود: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد)).

٥- کلینی از نبی اکرم (ص) روایت کرده که به یارانش فرمود: ((ای عری الايمان أوثق؟ قالوا: الله و رسوله أعلم و قال: بعضهم: الجهاد، فقال رسول الله (ص) لكل ما قلتم فضل، ولكن اوثق عری الايمان: الحبّ في الله و البغض في الله و توالی اولیاء الله و التبری من اعداء الله؛ <sup>٣</sup> رسول اکرم (ص) به یارانش فرمود: کدام دستاویز ایمان از همه محکم تر و استوار تر است؟ عرضه داشتند: خدا و رسولش آگاه ترند. برخی عرضه داشتند: نماز، بعضی عرض کردند: زکات. بعضی گفتند روزه، برخی عرضه داشتند حج و عمره و بعضی جهاد را عنوان کردند.

رسول اکرم (ص) خود فرمود: هر کدام از مواردی که گفتید از فضیلتی برخوردار است و لی استوارترین دستاویز ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا و محبت ورزیدن به اولیای الهی و بیزارى جستن از دشمنان خداست)).

٦- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله و من يحبّ و من يبغض؛ <sup>٤</sup> سه چیز از نشانه های مومن است. آشنایی به ذات مقدس باری تعالی و کسی را که دوستدار او است و به آن کس که دشمنی می ورزد)).

۷- هم چنین از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: ((قد يكون حبّ في الله و رسوله و حبّ في الدنيا، فما كان في الله و رسوله فتوابه على الله و ما كان في الدنيا فليس بشيء؛<sup>۵</sup> گاهی دوست داشتن برای خدا و رسول اوست و گاهی برای دنیا، آن بخش که برای خداست، پاداش و

۱. خصال ص ۲۲ ج ۷۴.

۲. آل عمران آیه ۳۰.

۳. کافی ج ۲ ص ۱۲۵-۱۲۶

۴. همان.

۵. کافی ج ۲ ص ۱۲۷.

((۲۱۸))

ثوابش به عهده خدا و آنجا که مربوط به دنیاست، از ارزشی برخوردار نیست)).

۸- نیز از آن حضت روایت کرده که فرمود: ((ان المسلمين ليلتقيان، فافضلهما اشدّهما حبّاً لصاحبه؛<sup>۱</sup> آن گاه که دو تن از مسلمانان با دیکدیگر دیدار کنند، برترین فردشان کسی است که دیگری را بیشتر دوست داشته باشد)).

۹- هم چنین از آن حضرت نقل کرده که فرمود: ((ما التقى مومنان قطّ الاّ كان افضلهما اشدّهما حبّاً لأخيه؛<sup>۲</sup> هیچ گاه دو تن مومن با دیکدیگر دیدار نمی کنند مگر این که برترین آن دو، کسی است که برادر مسلمانش را بیشتر دوست داشته باشد)).

۱۰- نیز از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود: ((من لم يحبّ على الدين و يبغض على الدين فلا دين له؛<sup>۳</sup> کسی که فردی را برای دین دوست نداشته باشد و برای دین باکسی دشمنی نورزد، خود بی دین است)).

۱۱- بخشی از خطبه امیر مومنان(ع) را در پاسخ به همّام، روایت کرده که فرموده است: ((من جمله علامات مومن، الحبّ في الله و البغض في الله و الموالاه في الله؛<sup>۴</sup> از جمله نشانه های فرد با ایمان، محبت ورزیدن برای خدا و دشمن داشتن برایی خدا و دوستی برای خدا)).

۱۲- شیخ صدوق(ره) در خصال از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((من حبّ الرجل دينه، حبّه لاخوانه؛<sup>۵</sup> آن کس که دین خود را دوست داشته باشد به برادران مسلمانش محبت میورزد)).

در کتاب ((المجالس)) از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمود: ((احبب في الله و ابغض في الله و عاد في الله، فانّه لا ينال و لايه الله الاّ بذلک و لا يجد احد طعم الايمان و ان کثرت صلوته و صيامه حتی يكون

كذلك و قد صارت و لايه الناس اكثرها في الدين اعلينا عليها يتحابون و عليها يتباغضون و ذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً فقال له: من ولي الله حتى اُواليه؟ و من عدو الله حتى اُعاديه؟ فوضع يده على رأس علي بن ابي

طالب(ع) و قال: وال

۱. همان ج ۲ ص ۱۲۷.

۲. همان.

۳. همان ج ۲ ص ۱۲۶.

۴. در خطبه همام در بیان اوصاف مومن به کلمات فوق برنخوردیم.

۵. خصال ص ۳.

((۲۱۹))

هذا و لو كان قاتل ابيك او ولدك و عاد عدو هذا و لو كان اباك او ولدك؛<sup>۱</sup> برای رضای خدا به کسی محبت بورز و برای خدا کینه کسی را به دل داشته باش، برای خدا کسی را دوست بدار و برای خدا با کسی دشمنی کن. زیرا جز با این عصب به ولایت الهی نخواهی رسید، هر کس چنین نباشد طعم ایمان را نخواهد چشید. هر چند نماز و روزه اش فراوان باشد، در واقع ولایت مردم جنبه دنیوی دارد، برای دنیا یکدیگر را دوست دارند و برای دنیا کینه یکدیگر را به دل می گیرند و این عمل هیچ حادثه حتمی را نمی تواند از آن دور سازد. به حضرت عرض کرد: ولی خدا کیست تا او را دوست بدارم؟ و دشمن خدا کدام است تا با او دشمنی ورزم؟ رسول اکرم (ع) دست مبارک خود را بر سر علی بن ابي طالب(ع) و نهاد و فرمود: دوستدار این فرد باش هر چند قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمنش دشمنی کن هر چند پدر و فرزندت باشند)) در این جا به تناسب موضوع ، به بیان دوازده فصل مرتبط به آن می پردازیم:

## حرمت پیروی از دشمنان دین:

در تحریم پیروی از دشمنان دین و همانندی با آنان دوازده دلیلی دلالت دارد.

۱- دلیلی بر جواز این عمل به ظهور نرسیده با این که بر ممنوعیت آن دلیل اقامه شده است.

۲- همانندی با دشمنان دین در اموری که مخصوص آن هاست ، با قطع و یقین از نظر عقل و شرع و عرف، قبیح و ناپسند است و موجب بی ثباتی در دین و اندک شدن بصیرت در آن می شود و لازمه اش

دست برداشتن از پیروی پیامبر و ائمه(ع) است و در جای خود ثابت شده است که پیروی از آن بزرگواران واجب و ترک آن حرام است.

۳- نه تنها شیعیان بلکه همه مسلمانان بر ناپسند بودن و مردود دانستن این کار، اتفاق اجماع دارند و مرتکب شونده چنین عملی را مورد نکوهش قرار می دهند.

۴- خدای متعال فرمود: ((و لا تکنوا کالذین اوتوا الکتاب<sup>۲</sup> و مانند کسانی نباشید که در گذشته به آن ها کتاب آسمانی داده شد)). ((و لا تکنوا کالذین آذوا موسی<sup>۳</sup> و نظیر کسانی که

۱. این روایت در امالی صدوق ص ۱۱ آمده و مجلسی(ره) آن را در بحار ج ۶ ص ۲۳۶ آورده است

۲. حدیث آیه ۱۶،

۳. احزاب آیه ۶۹

((۲۲۰))

موسی را آزرده نباشید)) ((یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله، ا گفتارشان همانند گفتار کافران پیشین است، خدا مرگشان دهد)). ((لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة؛<sup>۲</sup> دوزخیان و بهشتیان با یکدیگر مساوی نیستند)) و آتی از این دست.

۵- شیخ صدوق در ((فقیه)) از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((اوحی الله الی نبی من الانبیاء قل للمومنین: لا یلبسوا لباس اعدائی و یطعموا مطاعم اعدائی و لایسلکوا مسالک اعدائی فیکونوا اعدائی؛<sup>۳</sup> خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد که به ایمان آورندگان بگو: لباس دشمنان را نپوشند و غذای دشمنان را نخورند و راه و رسم آنان را نپویند که در این صورت همانند دشمنانم، با من دشمن خواهند بود)).

۶- کلینی از امام صادق(ع) روایت کرده که به یکی از یارانش فرمود: ((لا تتزین الا فی احسن زی قومک فما رؤی الا فیأحسن زی قومه حتی مات؛<sup>۴</sup> جز در زیباترین پوشش و لباس های قومت، خود را میارا و آن فرد تا زنده بود در زیباترین پوشش و لباسهای قومش دیده شد)).

۷- نیز از آن حضرت نقل کرده که در خصوص اختلاف احادیث فرمود: ((ماخالف العامه فقیه الرشاد؛<sup>۵</sup> احادیثی که مخالف اهل سنت اند، هدایتگرند)). روایات فراوانی به این معنا وارد شده که دلالت بر وجوب پرهیز از اهل سنت و دست برداشتن از گفتار و کردار آنان دارد و دستور به مخالفت با آنان داده است.

۸- هم چنین از آن حضرت روایت کرده که به وی عرض شد: با کلاه سیاه نماز می گزارم، حضرت در پاسخ فرمود: ((لا تصل فیها فانها لباس اهل النار؛<sup>۶</sup> در آن لباس، نماز مگزار که لباس دوزخیان است)).

۹- نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: ((و لا تتزر بازار فوق القمیص اذا انت صلیت

۱. توبه آیه ۳۰.

۲. حشر آیه ۲۰.

۳. من لا یحضر الفقیه، ج ۱ ص ۲۵۲.

۴. کافی ج ۶ ص ۴۴.

۵. همان ج ۱ ص ۶۸.

۶. همان ج ۳ ص ۴۰۳، علامه شیخ محمد رضا اصفهانی ساکن کربلا در حرمت پوشیدن لباس سیاه کتابی تألیف کرده است.

## ((۲۲۱))

فائه من زیّ الجاهلیّه؛<sup>۱</sup> هنگام نمازگزاردن، ردایی روی پیراهنت بر تن مکن که از شیوه دوران جاهلیت است)).

۱۰ - شیخ طوسی در نکوهش آهن در ضمن حدیثی از آن حضرت نقل کرده که فرمود: ((انه من حیلہ اهل النار؛<sup>۲</sup> آهن، از زینت دوزخیان است)).

۱۱ - نیز در پوشیدن کلاه اُسقفی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: لا تلبسها حول الکعبه فانها من زیّ الیهود؛<sup>۳</sup> آن کلاه را اطراف کعبه میپوش زیرا از پوشش یهودیان به شمار می رود)).

۱۲ - کلینی و دیگران در احادیث مربوط به جهاد، روایت کرده اند که پیامبر اکرم (ص) و امیر مومنان (ع) برای مسلمانان در جنگ، شعاری بر خلاف شعار مشرکان مقرر داشتند و آن دو بزرگوار با کسانی که بر خلاف مسلمانان شعار می دادند، به نبرد می پرداختند.<sup>۴</sup> پوشیده نیست بخشی از یکسانی عبارات احادیث، دلالت بر تحریم همانندی بر دشمنان و برخی به دلیلی دیگر بر نهی و نکوهش دلالت دارد. ولی بدین سان، مشخص شد که همانندی یاد شده جز در مواردی که دلیل بر نفی تحریم دلالت کند، حرام تلقی می شود. با آگاهی از این موضوع پی بردید که موارد یاد شده دلیل بر رد صوفی گری است.

بدین ترتیب، باید از بزرگان و سران آن ها از اهل تسنن پرهیز نمود و از همانندی با آنان و پیروی از آن ها در گفتار و کردار و شیوه ای که مخالف با شرع دارند، دست برداشت.

## حرمت بدعت در دین:

در این فصل حرمت بدعت گذاری در دین را مورد بررسی قرار می دهیم و دوازده دلیل بر آن دلالت دارد.



۱- ضرورت، اقتضای حرمت بدعت دارد زیرا یکی از واضح ترین ضروریات دین است و در حقیقت بر تحریم بدعت نهادن، اجماع و اتفاق مسلمانان اقامه شده است.

۲- صدوق در ((فقیه)) به اسانید صحیح از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((کان

۱. کافی ج ۳ ص ۳۹۵.

۲. تهذیب ج ۱ ص ۴۲۶.

۳. همان ج ۱ ص ۴۲۶.

۴. همان ج ۱ ص ۴۲۶.

((۲۲۲))

فی الزمان الاول رجل طلب الدنيا من حلال فلم يقدر عليها و طلبها من حرام فلم يقدر عليها فأتاه الشيطان فقال له يا هذا! انك قد طلبت الدنيا من حلال فلم يقدر عليها فطلبتها من حرام فلم تقدر عليها افلا ادلك على شيء تكثر به دنياك و يكثر به تبعك؟

قال؟ بلى تبثدع ديناً و تدعوا الناس اليه ففعل فاستجاب له الناس فاطاعوه و اصاب من الدنيا ثم انه فكر فقال: ما صنعت؟ ابتدعت ديناً و دعوت الناس اليه و ما ارى لى من توبه الا ان أتى من دعوته فارده عنه فجعل يأتي اصحابه الذين اجابوه فيقول ان الذى دعوتكم اليه باطل و انما ابتدعته فجعلوا يقولون: كذبت هو الحق و لكنك شككت فى دينك فرجعت عنه فلما رأى ذلك عمد الى سلسله فو تد لها وتداً ثم جعلها فى عنقه و قال احلها حتى بتوب الله على قال: فاوحى الله الى نبي من الانبياء قل : لفلان و عزتى و جلالى لو دعوتنى حتى تنقطع اوصالك ما استجبت لك حتى ترد من مات على دعوته اليه فيرجع عنه<sup>۱</sup>! در دوران گذشته مردی در پی دست یابی به دنیا از طریق حلال بر آمد و از عهده آن برنیامد از طریق حرام در پی آن رفت، این بار نیز نتوانست به آن دست یابد. در این هنگام شیطان نزد او آمد و بدو گفت: فلان! تو از طریق حلال در پی دینا بر آمدی نتوانستی بدان دست یابی. از طریق حرام نیز بر این کار نشدی. آیا دوست داری تو را به انجام کاری راهنمایی کنم که دنیایت به وسیله ی آن آبادشود و طرفدارانت فزونی یابند؟

گفت: آری؛

شیطان بدو گفت: دینی را اختراع کن و مردم را به سوی آن فرا خوان. آن مزد چنین کرد و مردم ندایش را لیبیک گفته و از در اطاعتش در آمدند و به رفاه دنیوی دست یافت. پس از آن با خود اندیشید و گفت: من چه کردم؟ دینی اختراع کردم و مردم را به سوی آن فرا خواندم و اینک راهی برای توبه از این کار

نمی بینم مگر کسانی را که به این مسلک دعوت کردم بیاورم و از آن دین بازگردانم. بیدین ترتیب، هوادارانی که به وی پاسخ مثبت داده بودند نزدش آمدند وی خطاب به آنها گفت: دینی که من شما را به سوی آن فرا خواندم مسلکی باطل و از اختراعات خودم بود. مردم یکپارچه اظهار داشتند: تو دروغ می گویی، دین تو حقیقی بود ولی تو در دینت دچار تردید شده ای و از آن برگشتی وقتی مردم اوضاع را چنین دید زنجیری آورد و آن را میخ کوب کرد و سپس بر گردن خود افکند و

۱. من لا بحضره الفقیه، ج ۳ ص ۵۷۲.

((۲۲۳))

گفت: این زنجیر را از گردنم باز نمی کنم تا خداوند توبه ام را بپذیرد. امام (ع) فرمود: خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد به فلانی بگو: به عزّت و جلالم سوگند! اگر به اندازه ای مرا بخوانی که بند بندت از هم جدا شود، هرگز دعایت را مستجاب نمی کنم تا کسانی را که بر مسلک تو از دنیا رفته اند، بازگردانی و از این آیین برگردند)).

۳- آیات شریفه قرآن نظیر آیه شریفه ( قال أرايتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا قل الله تفترون: ۱ بگو به من خبر دهید آیا روزی هایی را که خداوند بر شما نازل کرده دیده اید، که بعضی از آن را حلال و برخی را حرام نموده اید؟ بگو: آیا خداوند به شما اجازه انجام این کار داده یا بر خدا افترا می بندید. ) ان هی الا اسماء سمیتمو ها انتم و ابواکم ما انزل الله بها من سلطان؛<sup>۲</sup> این ها تنها نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها نهاده اید و هرگز خداوند بر آنها دلیل و حجتی نازل نکرده است. ) ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثاره من علم؛<sup>۳</sup> کتاب آسمانی پیش از این، یا اثری علمی از گذشتگان به من ارائه دهید) و آیاتی از این دست.

۴- شیعه و سنی از رسول اکرم (ص) نقل کرده اند که فرمود: (( اتبعوا و لا تبتدعوا : از من پیروی نکنید و بدعت ننهید )) و فرمود (( اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنه الله ۴ : هر گاه میان امتم بدعت ها بروز کرد علم و دانش مند علم خویش را ظاهر سازد و کسی که چنین نکند خدا بر او باد )) .

این روایت دلالت دارد که کشیدن خط بطلان بر بدعت و مردود دانستن بدعت گذراندن واجب است و کسانی را که به این واجب عمل نکند سزاوار لعن می داند . بنابراین چگونه خود بدعت گذران ، سزاوار لعن نباشد ؟

۵- نیز از آن حضرت (ع) روایت کرده که فرمود : (( من اتى ذا بدعه فعظمه فانما سعى فى هدم السلام : ۵ کسی که نزد بد گذاری برود و او را به عظمت یاد کند در حقیقت در انهدام اسلام کوشیده است و نیز فرمود : (( ابی الله لصاحب التوبه قبل و لم ذلک ؟ قال :

۱- یونس، آیه ۵۹،

۲- نجم، آیه ۲۳،

۳- احقاف، آیه ۴،

۴- کافی ج ۱، ص ۵۴،

۵- همان .

((۲۲۴))

انه قد اشرب قلبه حبها : ۱ خداوتدا از پذیرش توبه فرد بدعت گذار روا گران است عرض شد : چرا ؟ حضرت فرمود : یه این دلیل که دلش سر شار از محبت آن بدعت است .

۶- نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود : (( ان عند کل بدعه تکون من بعدی یکاد بها الا ایمان ولیا من اهل بیتی به یذب عنه . ینطق بالهام من الله و یعلن الحق و ینوره و یرة کید الکاو دین ، یعبر عن فاعتبروا یا اولی الابصار و توکلوا علی الله : ۲ در کنار هر بدعتی که حیل ای برای از بین بردن ایمان مردم است پس از من جانشینی از اهل بیتم بر ایمان موکل است و بالهام الهی از آن حراست می کند و حق را بیان می دارد و آن را روشن می سازد و نیرنگ حیل گران را نقش بر آب می کند و به دفاع از ضعفا بر می خیزد ، ای صاحب بصیرت ! عبرت بگیرید و بر خدا توکل نمایید )) . افسون بر روایاتی که گذشت این روایت دلالت دارد که رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و عمل به سخنان آنان به هنگام بروز بدعت واجب است .

۷- نیز از امیر المومنان (ع) روایت کرده که فرمود : (( انما بده وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام یخالف فیها کتاب الله یتولی فیها رجال رجلا فلوان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی ذیحجی و لو ان الحق خلص من مزاج الحق لم یخف ذی حجی و لو الق خلص لم یکن اختلف و لکن یوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فیجیئان معا فعند ذلک (( فهناک )) استخوذ الشیطان علی اولیا و نجا الذین سبقت لهم من الله الحسنی : ۳ همواره آغاز پیدایش فتنه ها ، پیروی از هوس های آلوده و احکام و قوانین ساختگی و اختراعی است . هنگامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آئین حق به حمایت از آن بر می خیزند اگر باطل کلملا از حق جدا می گردید به آنان که در پی حقیقت اند پوشیده نمی ماند و

در صورتی که حق از باطل خالص می شد . زبان بد خواهان از آن قطع می گشت ولی قسمتی از حق و بخشش از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند . در این جا شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند

۱- کافی ج ۱ ، ص ۵۴.

۲- کافی ، ج ۱ ، ص ۵۰ . علامه مجلسی ( الله ) در روضه ج ۹ ص ۳۲۹ می گوید : هر چند امروز ولی خدا از دید ها نهان است امام سخنان و روایات ائمه معصومین (ع) پدیدار و علمایی که مورد حمایت الهی هستند حضور دارند افزون بر اینکه به هنگام مشکلات . رهنمود های امام زمان (ع) برای برخی از علما را گشوده شده است و سپاس خدا را که هر گاه برایم مشکلی پیش می آمد در رویای صادقانه از آثارش هویدا بود خدمت آن حضرت مشرف می شدم چنان که در روایات آمده ولی عصر (ع) مانده نهان بودن خورشید زیرا ابر است و سودش ظاهر و آشکار است .  
۳- کافی ج ۱ ، ص ۵۴.

(( ۲۲۵ ))

نجات خواهد یافت )) .

۸- نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود : (( ان من ابغض الخلق الی الله عزوجل لرجلین : رجل و کله الله الی نفسه فهو جائر عن قصد اسبیل مشعوف به کلام بدعه قد لهج بالصوه و الصوم فهو افتتن به ضال عن هدی من کان قبله مضل لمن اقتتدی به فی حیوته و بعد مماته ۱ : دو تن در پیشگاه خداوند مبعوض ترین مردمند : یکی از آن دو کسی است که برای خداوند او را به خود وانهاده و از راه راست منصرف گشته است و به سخنان ساختگی و دور از حق و حقیقت خویش سخت دل بسته و به سرعت در جهت گمرا ساختن مردم گام می دارد و باری افرادی که فریبش را بخورند فتنه است وی از راه هدایت پیشینیان گمرا گشته و گمرا کننده کسانی است که در زندگی و پس از مرگش از او پیروی کنند )) .

۹- نیز به اسناد صحیح خود از امام باقر و امام صادق (ع) روایت کرده که فرمودند : (( کل بدعه ضلاله و کل ضلاله سبیلها الی النار ۲ هر بدعتی گمراهی است و مسیر هر گمراهی آتش دوزخ است )) . و از رسول اکرم

(ع) روایت کرده که فرمود (( کل بدعه ضلاله و کل ضلاله فی النار ۳ هر بدعتی گمراهی است و مسیر هر گمراهی آتش دوزخ است .

۱۰- هم چنین از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود : لا تخذوا من دون الله و لیجه فلا تکنوا مومنین فان کل نسب و سبب و قرابه و لیجه و بدعه و شبهه منتطع الا ما اثبتہ القرآن : ۴ غیر از خدا و مومنان ، کسی را که به عنوان یار و محرم اسرار خویش برگزینند که در این صورت از اهل ایمان نیستند زیرا هر

گونه خویشاوندی نسبی و سببی و هم دمی و هر بدعت در قیامت گسستنی است جزء مواردی که قرآن آن را پا بر جا سازد)).

امام صادق (ع) از جدش امیرمومنان (ع) نقل کرده که فرمود (( ما احد ابتدح بدعه الا ترک بها سنته : ۵ هر کسی بدعتی ایجاد کرد قطعا بدان وسیله سنتی را ترک کرده است)).

۱۱- نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود : (( ما من احد الا وله شره و فتره فمن کانت فترته فقد

اهتدی و من کانت فترته الی بدعه فقد غوی : ۶ هر کس روزگاری و دورانی

۱- کافی ج ۱، ص ۵۵.

۲- همان، ص ۵۶، ۵۷.

۳- همان.

۴- همان، ص ۵۹.

۵- کافی ج ۱، ص ۵۸.

۶- بحارج ۷۱، ص ۲۱۱.

((۲۲۶))

دارد، کسی که دورانش به ایجاد سنتی بیانجامد هدایت یافته و آن کس که روزگارش به بدعت انجامد، گمرا شده است)).

۱۲- شیخ طوسی در کتاب (( غیبت )) از سعد بن عبدالله، از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت :

خدمت امام عسکری (ع) شرفیاب بودم که فرمود : اذا قام القاء امر بهدم المنار و المقاصیر التی فی

المساجد فقلت فی نفسی لای معنی هذا ؟ فا قبل علی فقال . معنی هذا انها محدثه مبتدعه لم یبناها نبی و لا

حجه : ۱ آن گاه که قاعم قیام کند دستور به انهدام مناره ها و اطاق های ۲ درون مساجد می دهد با خود

گفتم : معنای این سخن چیست ؟ حضرت رو به من کرد و فرمود : معنایش این است که این مناره های و

اطاق ها ساختگی و اختراعی است و توسط پیامبر و یا امامی ، بنا نهاده نشده است)). با آشنای به مطالب

یاد شده بطلان تصوف برایتان روشن شد . زیرا این مسلک بدعت های را که قبلا یاد آور شدیم و موارد

دیگری را که چیزی از آن در زمان ائمه (ع) وجود نداشته و خود پیروانش دست به چنین اعمالی نمی

زده اند ، رواج داده اند و همان گونه که پی بردید از ناحیه آن بزرگوار دستوری نیز مبنی بر انجام این

قبیل امور وارد نشده است . والله اعلم .

اعمال زشت و ناپسند صوفیان :

در این فصل به بیان برخی از اعمال نکوهیده سران صوفی و کارهای زشت و ناپسند آنان خواهیم پرداخت . توجه داشته باشید که : اعتقاد این پیروان به بزرگان پر کینه و تعصب اهل سنت و خویش بینی به آنان و صرف عمرشان در تحقیق و بررسی سخنان آن ها و پیمودن راهشان ، بسیار نیازمند است که به بیان برخی معایب و کارهای ناپسند آنان پردازیم تا برای انسان های غافل ، هشدار و برای اهل خرد یاد آوری باشد تا از پیروی عناصری این چنین پرهیز و از آنان و از پیروانشان بیزاری جویند.

قبلا در باب دوم ، حدیثی که دلالت بر نهی از فریب خوردن به وسیله آنان و امثالشان داشت یاد آوری شد . اگر به وضعیت امروزه بنگرد ریا و نیرنگ فراوان در آن به خوبی برایتان روشن می شود و تحقیقا روا نیست به وضعیت ظاهری عبادت کنندگان و پارسایان

۱- غیبت ، ص ۱۲۳

۲- اطاقک های در مساجد اهل سنت ویژه امام جماعت .

((۲۲۷))

نگریست و از آنان در گفتار و کردار غیر موافقشان با شرح ، کو کورانه تقلید کرد . ماجرای ابلیس در این خصوص در خور توجه است در احادیث ، پند و اندرز ها و سخنان حکمت آمیز پراکنده ای از ابلیس روایت شده که از اعمال و کردار صوفیان به مرتب افزون تر است ولی شیطان همراه با فرشتگان دوازده هزار سال خدا را پزستش نمود و سپس در این سجده از او نافرمانی کرد و در دامن کفر قرار گرفت و سزاوار جاودانگی در آتش دوزخ گردید . نقل شده که شیطان تنها یک سجده را چهار هزار سال انجام داد .

بنابراین چگونه برای یک انسان خردمند روا و جایز است به وسیله یکی از دشمنان دین که از او پند و اندرز و تظاهر به پارسایی و عبادت و نظیر آن را دید ، فریب بخورد و در کار های ناپسندش از او پیروی نماید ؟

غزالی صاحب کتاب (( الاحیاء )) از جمله کسانی است که صوفی ها به واسطه گفتارش فریب خورده اند آنان به سخنان وی فوق العاده اعتماد دارند به گونه ای که مدعی اند او شیعه است در صورتی که او از بزرگترین کینه ورزان و سر سخت ترین دشمنان شیعه به شمار می آید . در این جا به بیان دوازده مورد از کار هایی که از وی سر زده خواهیم پرداخت :

۱- او پس از تلاش های زیاد و ریاضت های فراوان و رسیدن به مرحله کشف و شهود ، مدعی شده که برایش کشف شده ابوبکر به مراتب به علی (ع) برتری دارد و این موضوع برای کسانی که به مطالعه کتاب وی پرداخته باشند روشن است و قبلا در مبحث کشف به این مطلب اشاره شد .

۲- وی بر مبنای اشاعره صریحا جور و ستم تبهکاری و کفر را به خدا نسبت داده و گفته است : نیکی و بدی و ایمان و کفر از ناحیه خدا است .... تا آخر سخنانش که در کتاب وی موجود است و ابن طاوس نیز در کتاب (( الطرایف )) این سخن از او نقل کرده است بنابراین، چگونه برای کسی که منسوب به شیعه است رواست از چنین فردی تقلید و پیروی کند و بدو خوش بین باشد در صورتی که اقرا و اعتقاد وی ، این گونه است .

۳- وی در کتابش به صراحت نا سزا گویی یزید و حجاج را جایز نمی داند و عبارتش قبلا یاد آوری شد . آیا مخالفت و دشمنی با دودمان پیامبر اکرم (ص) فراتر از این یافت

۱- بحارج ۶۳ ، ص ۲۳۵.

((۲۲۸))

می شو د؟ در صورتی که شیعه و سنی این روایت معروف را نقل کرده و همه جا گسترش و رواج یافته که ابوسفیان بر شتری سوار بود و معاویه معار آن را در دست داشت و یزید آن را می راند . رسول اکرم (ص) فرمود : (( لعن الله الراكب و القائد و السائق : ا خداوندا : ا ! شتر سوار و آن کس که مهارش را در دست دارد و کسی که آن را می راند ، لعنت کند )) .

آیا غزالی بر این باور است که نبی اکرم (ص) کاری را که حلال و جایز نبوده انجام داده است ؟ و یا بر این اعتقاد است که اسلام یزید صحیح بوده ؟ که البته چنین موضوعی بر خلاف اجماع و اتفاق شیعه است . بنابراین ، اگر این حدیث را همراه فرموده متعال (( و ما ينطق عن الهوى ان هو الا و حى یوحى : ۲ پیامبر از سر هوا و هوس سخن نمی گوید آنچه بیان می کند سخنان وحیای است که به او وحی می شود )) و روایتی که کشی آن را از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود : (( من تائم ان یلعن من لعنه الله فعليه لعنه الله : ۳ هر کس از لعن کردن فردی که خدا خود داری کند ، لعنت خدا بر او باد )) ملاحظه نمایید چنانچه از چارچوب انصاف بیرون انصاف نروید آن چه در باره حلاج و امثال او بیان می شود نتیجه دو مقدمه ای است که از دو حدیث قبلی استفاده می شود سپس به این آیه شریفه بنگر (( و من یقتل مومنا متعمدا

فجزاه خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه : ۴ کسی که مومنی را عمدا به قتل برساند ، پاداش دوزخ است و در آن جاودان خواهد ماند و خداوند بر او خشمگین می شود و وی را لعنت می کند )) آیا غزالی بر این باور است که اباعبدالله الحسین (ع) اهل ایمان نبوده به همین دلیل لعنت کردن قاتل وی جایز نیست چنان که لعن قاتل هر مومنی جائز است ؟ پس ای اهل بسیرت عبرت بگیرید !.

۴- غزالی در رساله ای که آن را (( المنقذ من الضلاله )) ۵ نامیده سخنی آورده که محتوایش رد بر کسانی است که دستورات دینشان را از امام معصوم میگیرند و آن ها را نظر گفته خودشان که دستورات را از معصومین (ع) مس گیرند ، آموزندگان نامیده است .

وی پس از ترک تحصیل و اشتغال به علوم و ده سال تنهای و خلوت گزینی و ریاضت

---

۱- خصال ، ص ۱۷۴ چاپ نجف .

۲- نجم ، آیه ۲،

۳- کشی ، ص ۴۴۴،

۴- نساء ، آیه ۹۳،

۵- به کتاب یاد شده با بحث هایی درباره تصوف و تحقیقاتی از غزالی نوشته دکتر عبدالحمید محمود ، ص ۱۰۰\_ ۱۵۱ مراجع شود .

### ((۲۲۹))

می گوید : اموری برایم کشف شد که امکان وصفش نیست و به قطع و یقین پی بردیم که صوفیان ره پویان طریق الهی اند به گونه ای که در بیداری ، فرشتگان و ارواح پیامبر را می بینند و از آنان صدا هایی می شوند و یا از آن ها بهره هایی می گیرند سپس پا فراتر نهاده به مشاهده چهره ها و نظایر و شکل ها پرداخته و می گوید : آن چه در این امور برایم آشکار شد حقیقت و خاصیت نبوت است .

آن گاه به بیان مطلبی در مورد ادعای کسف پرداخته تا این که به صراحت در زمینه بطن مذهب شیعه آغاز سخن کرده و می گوید : میان مردم شایعه شده که در مردم آشنای به امور ، از ناحیه معصوم سخن می گوید : میان مردم شایع شده که در مورد آشنایی به امور، از ناحیه معصوم سخن می گویند به همین دلیل در پی کتب آنان و گردآوری مقالاتشان بر آمدم و برخی کلمات جدید و نو به دستم رسید که آن ها را تنظیم کرده و به پاسخ آن ها دست یافتم . به گونه ای که یکی از اهل حق پیروی از ان ها را برای اثباتصحت و دلیلشان خوشایند ندانست و گفت: آنان خود باید چنین تلاشی کنند زیرا اگر تحقیق و تنظیم دلایل توسط شما انجام نشده بود، آن ها در برابر چنین شبهاتی از یاری مذهب خویش عاجز و ناتوان بودند، البته این اعتراض و ناخوشایندی از جنبه ای درست است .



احمد بن حنبل((حرث محاسبی)) را در مورد کتاب که رد بر معتزله نوشته بود، مورد اعتراض قرار داد، حرث گفت: رد نوشتن بر بدعت گذاران واجب است. احمد گفت: آری، ولی شما نخست شبهه آن هارا نقل کردی و سپس بدان پاسخ دادی، از این رو اطمینان نداری کسی شبهه ای را مطالعه کند و آن را بفهمد ولی توجه به پاسخ آن نداشته باشد و یا در پاسخ دقت کند ولی جان کلام را درک نکند. آن چه احمد بن حنبل گفته در صورتی صحیح است که شبهه ای معروف نباشد. ولی هر گاه شبهه ای مشهور و معروف گشت، پاسخ آن نیز واجب است. منظور ما نقل همین مطلب بود. .... اکنون کینه شدید وی را نسبت به شیعه و پیشوایان آن ها ملاحظه کنید.

۵- وی (غزالی) در رساله ای بدان اشاره شد در مقام ردّ بر شیعه که مدعی گرفتن دستورات دین از امام معصوم اند، می گوید خلاصه این که سخن آنان (شیعیان) هیچ گونه حاصل و سودی برایشان ندارد و اگر کج فهمی نابخردان نبود، آن بدعت با وجود ضعفش به این پایه نمی رسید، ولی تعصب شدید منحرفان از حق را، به طولانی شدن نزاع و کشمکش با آنان در مقدمات و مبارزه با آن ها واداشت. بدین ترتیب، در مورد ادعایشان که

((۲۳۰))

خود را نیازمند آموزش و آموزگار دیده و هیچ آموزگاری جز آموزگار معصوم را شایسته نمی دانستند، با آن به مبارزه پرداختیم. وی نظیر این سخنان را ادامه داده تا آنجا که امکان خطا و اشتباه در اجتهاد را به همه پیامبران الهی نسبت می دهد تا چه رسد به معصومین آن ها.

۶- نیز وی در کتاب((القسطاس المستقیم)) گفته است: در این کتاب میزان معیار هایی وجود دارد که موجب رفع اختلاف در هر چیزی خواهد شد. سپس می گوید: اگر گفته شود: هر گاه چند میزان و معیار در دست توست چرا اختلاف میان مردم را برطرف نمی سازی؟ در پاسخ می گویم: اگر به سخنان من گوش فرا دهند اختلافات میان آن ها را برطرف می سازم و راه برطرف ساختن اختلاف را برایشان بیان خواهم کرد. ولی امام و پیشوای تو قصد برطرف ساختن میان مردم را دارد. در صورتی که به سخنانش گوش فرا نمی دهند. اگر چنین نیست چرا تاکنون اختلافات برطرف نشده است؟ و علی بن ابی طالب که در رأس ائمه است، چرا اختلافات را از میان برنداشته است؟ او قادر بر چنین کاری نبوده و آ! به سبب دعوت دعوت وی جز فزونی اختلاف چیزی میان مردم به وجود آمده است؟ و گفته خود را در سخنانی

چنین وقیحانه به درازا می کشد و مدّعی می شود خود، اختلافات مردم را برطرف می سازد و امام(ع) قادر بر چنین کاری نیست و دیگر سخنانی از این دست که با اعتقادات شیعه کاملاً در تناقض است.<sup>۱</sup>

۷- هم چنین در رساله یاد شده افزوده است: منظور ما اکنون جز بیان فساد و مذهب آنان- یعنی شیعه- چیز دیگری نیست. قبلاً یک بار در کتاب ((المستظهرین)) و بار دوم در کتاب ((حجّة الحق)) و بار سوم در پاسخ مقاله ای که در مورد این دو به من رسید و بار چهارم در الدرج المرقوم)) و پینجمین بار در کتاب ((القسطاس المستقیم)) که کتاب مستقل در بیان میزان علوم و ابزار بی نیازی از امام است، این مطلب را یاد آور شده ام، بلکه منظور این است اینان- شیعه- بهره ای از شفایی که آن ها از تاریکی های زمین رهایی بخشد، ندارند. بلکه افزون بر این که از اقامه دلیل بر تعیین امام عاجز و ناتوانند هنگامی که با آنان کنار آمدیم در جهت نیازمندی به آموزش و آموزگار معصومی که وی را معین کرده بودند آنان را تصدیق کردیم. در مورد علم و دانشی که از امام می آموزند از آن ها پرسش نمودیم،

۱. به جواهر الغوالی من رسائل الغزالی ص ۱۸۴- ۲۰۳ چاپ مصر سال ۱۳۵۳ هجری چاپ سعادت مراجعه شود.

((۲۳۱))

ولی چیزی ارائه ندادند وب همام غایب واگذار کردند و بدین ترتیب عمرشان را در جستجوی آموزگار تباه ساختند و از او چیزی نیاموختند نظیر فردی که بدنش آلوده به نجاست است و در پی یافتن آب تلاش می کند زمانی که به آب دست یافت ، از آن استفاده نکرده و هم چنان بر آلودگی باقی می ماند.

به دشمنی و کینه تزی و تعصب شدید وی بنگرید! این سخنان تنها از سر غلبه هوای نفس و دشمنی سر می زند. بدین سان، وضعیت و سخنان این فرد تا این پایه رکیک است بر خلاف سخنانش در جاهای دیگر ((و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور؛ کسی که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد از نوری برخوردار نخواهد بود)).

۸- او در کتاب ((الاحیاء)) و دیگر کتب خود تکرار کرده و گفته است: رافضی ها((شیعه)) خذلم الله چنین و چنان گفته اند. سپس به نقل گفته های شیعه امامیه می پردازد و به پندار خود بر آن ها خط بطلان می کشد. شگفت آور از این، عبارتی است که ابن ابی الحدید آن را در شرح نهج البلاغه نقل کرده و گفته است : هنگامی که غزالی از طوس به بغداد آمد، مردم را پند و اندرز می داد و به شیطان تعصب خاص داشت و می گفت: شیطان، سر کرده یکتا پرستان است و از شیطان حکایتی نقل کرده که دلالت دارد وی از موسی (ع) کامل تر بوده است.

۹- او در کتاب ((الاحیاء)) می گوید: هر گاه فردی رافضی -شیعه- نزد ما آمد و مدعی شد کسی از خانواده او کشته شده ، در پاسخ او می گوییم: خونت هدر رفته است. زیرا ستاندن آن مشروط به حضور امام تواسست بنابراین، او را حاضر کن، تا خونی که از خانواده ات ریخته شده، بازستاند.

۱۰- او در کتاب یاد شده صریحاً غنا را تجویز کرده تا آنجا که برای بیان احکام غنا کتابی نوشته در آن داد سخن داده است در صورتی که قبلاً پی بردید غنا مخالف با ضروریات مذهب شیها امامیه است.

۱۱- وی در کتاب القسطاس المستقین)) بر ردّ شیعه که مدّعی نیازمندی به امام معصوم اند، سخنی فوق العاده ضعیف بیان کرده و شبهاتی پوچ و واهی یاد آور گشته است و ادعا کرده که خود، برای برطرف ساختن اختلافات، پنج معیار و میزان را از قرآن استخراج کرده و در این راستا به آیاتی فاقد دلالت کافی و اخصّ از دعوی، استناد جسته و مرجع دلیل وی قیاس است و با یاد آوری معیار های شیطان مدّعی شده که ابراهیم

((۲۳۲))

خلیل(ع) آن ها را به کار گرفته و با پیروی از شیطان به اشتباه فوق العاده بزرگی دچار گشته و شیعیان نیز چنین کرده اند و سپس در پایان سخنانش مدّعی امامت برای خود شده و رجوع مردم به خویشتن و امثال خود را واجب شمرده است. در خور توجه است که این سخنان بیهوده ، خود دلیل بر انحراف وی از راه حق است . البته اگر این کار نیاز به دلیل داشته باشد!

۱۲- از بررسی کتب وی و کتب شیعیان به خوبی روشن است که میان آن ها تناقص کلی وجود دارد. از این رو، شیعیان در شمار رجال احادیث و در کتب خویش از وی نامی نمی برند و سخنان و استدلال وی را نقل نمی کنند و به روایت او استناد نمی جویند و در کتب اصول و فروعشان جز با نکوهش و نظیر آن را از وی یاد نمی نمایند او نیز از هیچ یک از علمای شیعه مطلبی جز به نحو اعتراض آمیز و نکوهش گرانه، مطلبی نقل نمی کند. اگر بگویید: در رساله ای تقریباً دو ورقی به نام ((سرالعالمین)) به غزالی نسبت داده می شود که از آن بر می آید وی به مقدم داشتن امیر مومنان(ع) در امر خلافت بر دیگران تمایل داشته است.

در پاسخ خواهیم گفت : به فرض صحت نسبت رساله یاد شده به غزالی ، اگر این رساله قبل از دیگر کتب وی به نگارش درآمده ، در حقیقت غزالی بعد از نوشتن آن از حق منحرف شده است و از ظاهر رساله اش ((المنقذ)) چنین بر می آید که وی آن را در پایان عمرش به نگارش در آورده . بلکه گاهی بدان

مطلب تصریح نیز کرده است و کتب مشهور خود را در آن یاد آور شده و تاریخ نگارش آن رساله بعد از سال ۵۰۰ و در گذشت وی سال ۵۰۵ معروف است. او در پی همراهی سید مرتضی در مسیر مکه به تشیع گرویده است. با این که چنین چیزی صحیح نیست بلکه وفات سید مرتضی پیش از ولادت غزالی و یا نزدیک به آن بوده است. برخی از اهل تحقیق این رساله را از غزالی نمی دانند و در مقام انکار آن در آمده اند. و فرضاً اگر ثابت شود رساله از اوست. آن را در اوایل عمرش نوشته – بنابراین آیا می توان از کتبی که قبل از رجوع وی به حق به نگارش درآمده، پیروی کرد؟ آیا در این صورت لازمه این کار، بی اعتباری تمام کتب قبلی وی و مکاشفات او و پنبه شدن آن چه را رشته، تلقی نمی شود؟ با این وصف میان سخن کوتاه وی در رساله یاد شده و بین روایتی که از ابوبکر و عمر نقل

((۲۳۳))

کرده که با گفتن جملاتی نظیر ((لولا علی لهلك عمر))<sup>۱</sup> ((كانت بيعة ابي بكر فلتة و قى الله المسلمين شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه اقبلوني فلسـت بخير کم و علی فيکم))<sup>۲</sup> و دیگر مواردی که اقرار به حق کرده اند، چه تفاوتی وجود دارد؟

بنابراین، آن گونه که صوفیان در مورد غزالی، مدعی اند لازمه تشیع غزالی تشیع ابوبکر و عمر و حجت سخنان آنان خواهد بود. در صورتی که وی در موارد متعددی به تکفیر شیعیان پرداخته است. پس چه شد علما و اندیشمندان مسلمانی که عمر خویش را در راه آن سپری کردند، از جاده حق بیرون رفتند؟ یا آنان به پایه غزالی و یا نزدیک به او نیز نبودند؟ و کاش آنان را از زمره یزید و حجاج به شمار می آوردند و از سب و اهانت و نکوهش و لعن آن ها دست بر می داشتند. در این موضوع دقت نما و از اوج بی انصافی که اینان بدان رسیده اند، به شگفت آی.

## محی الدین عربی کیست؟

یکی دیگر از کسانی که صوفیان فریب وی را خورده اند محی الدین بن عربی است. وضعیت او مانند غزالی بلکه به مراتب زشت تر است و اکنون با توجه به سخنان زشت و ناپسندی که از وی به ما رسیده، دوازده مورد از آن را بر می شمیریم:

۱- وی در کتاب خود ((فتوحات)) در سخنانی طولانی مدعی شده که ۹ بار به آسمان سیر داده شده و چگونگی سیر در آسمان ها در سخنانش به چشم می خورد و از آن بر می آید که وی مدعی مزیت و برتری بر رسول اکرم(ص) شده که در خور توجه است.

۲- او در این کتاب پس از بیان این که در مسیر رفتن به آسمان ها در هر آسمانی یکی از پیامبران را مشاهده کرده و اظهار داشته که ابوبکر را بر عرش دیده است. بدین سان رتبه و جایگاه ابوبکر به ادعای وی بالاتر از جایگاه پیامبر خداست . بنابراین، چگونه یک فرد مسلمان می تواند این سخنان را از او بپذیرد؟

۳- وی در کتاب((فصوص الحکم)) مدعی شده که این کتاب به املائی رسول خدا(ص)

۱. اگر علی نبود عمر به هلاکت رسیده بود.

۲- بیعت ابوبکر بی تدبیرانه انجام پذیرفت. خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کند و هر کس دیگر بار به بیعتی این چنین زد او را بکشید، دست از بیعت من بردارید آن جا که علی میان شما باشد، من بهترین فرد شما نخواهم بود.

((۲۳۴))

است و حضرت بدو فرمان داده تا عیناً عبارات آن کتاب را بنگارد. در صورتی که اگر چنین سخنی واقعیت داشته باشد با جزم و یقین حکم به بطلان ادعای وی می شود و مفاسد فراوانی بر آن مترتب خواهد بود.

۴- از او نقل شده و معروف است که وی خویشتن را خاتم ولایت نامید و به سبب رویایی که دیده بود، وی را بدین اسم نام نهادند . بخ گونه ای که او همواره می گفت : ولایت با وجود من پایان پذیرفته است و این ادعا با جزم و یقین دروغ است و حداقل کسانی که پس از او چنین ادعایی کرده اند جزماً دروغ می گویند و این افراد را بیشتر صوفی ها تشکیل می دهند که ادعای ولایت دارند.

۵- وی در کتاب ((فتوحات)) روایاتی نقل کرده که قطعاً دروغ نادو عقل و خرد آن ها را محال می داند و از آن ادعای دانستن علم غیب و کستاحی بر تهمت و افتراء و دروغ، پدیدار است.

۶- او در کتاب یاد شده می گوید: شیطان همه شیعیان به ویژه شیعه امامیه را فریب داده است. آنان در دوستی و محبت اهل بیت از حدّ و مرز خود پا فراتر نهاده، به گونه ای که برخی از صحابه ، مورد خشم آن ها قرار گرفته و به این پندار که اهل بیت از این کار خرسندند، به سبّ و ناسزای این دستهاز صحابه پرداخته اند.

۷- در مورد شیعه امامیه گفته است: آنان از جمله کسانی اند که از راه راست منحرف گشته و دیگران را نیز به گمراهی کشانده اند و همین سخن در ارتباط با موضوعی که در صدد بیان آن هستیم ما را بسند هاست.

۸- وی در با ۷۳ کتاب یاد شده می گوید: فردی شافعی مذهب و عادل به دو تن یکی شافعی مذهب و عادل و یکی از طرفداران رجعت بر خورد به آن دو گفت: من شما را به شکل خوک می بینم این نشانه میان من و خداست که رافضی (شیعی مذهب) را در این صورت به من نشان می دهد. آن دو با شنیدن این سخن در باطن توبه کرده و از مذهب (رافضی) شیعه برگشتند. آن مرد گفت: اکنون که توبه کردید و از مذهب خویش برگشتید شما را به صورت انسان دیدم. آن دو نیز بدان اقرار کرده و از سخن آن مرد شگفت زده شدند.

۹- شارح کتاب ((فصوص)) از ابن عربی نقل کرده که مدت ۹ ماه بی آن که غذایی بخورد خلوت گزینی اختیار نموده پس از آن دستور یافت از آن جا خارج شود و بدو مژده داده

((۲۳۵))

شد که خاتم ولایت محمدی است بدو گفته شد: دلیل شنا این است که علامت و نشانه ای که بین این دو کتف پیامبر(ص) قرار داشت، دلیل بر خاتمیت نبوت آن حضرت بود و همان علامت میان دو کتف شماست که دلالت دارد تو خاتم ولایت هستی و این سخن، صرفاً ادعایی بیش نبود و همان گونه که پی بردید چنین سخنی با جزم و بقین دروغ است.<sup>۱</sup>

۱۰- در کتاب ((الفواتح)) از او نقل شده که گفت: قطبی ((غوث)) نامیده می شود، مورد توجه حق تعالی بوده و دره ر زمان شخص خاصی است و نیز گفته: خلافت دارای ظاهر و باطن است و ابوبکر و عثمان و معاویه و یزید و عمر بن العزیز و متوکل عباسی را از جمله کسانی شمرده که ظاهر و باطن خلافت را جمع کرده بودند و شافعی را از شخصیت های بزرگ به شمار آورده است.

۱۱- از تحقیق و بررسی در راه و روش و کتب و آثار وی بر می آید که با مذهب شیعه امامیه در تضاد است و خود به طور کامل از راه و روش شیعیان بیرون است.

۱۲- با تحقیق و بررسی کتب شیعه نیز به همین نتیجه می توان رسید. چنان که در مورد غزالی گذشت ولی با این همه ملاحظه می کنید که صوفیان به سخنان این دو، سخت معتقد و پای بند بوده و نسبت به آن دو خوش بین اند و از آنها پیروی می کنند. و الله اعلم.

## حسن بصری:

حسن بصری نیز از جمله کسانی است که صوفان فرییش را خورده اند. وی از خط اهل بیت (ع) منحرف و از پیروی آنان سر بر تافته است با این همه برخی موضوعاتی را که در مورد وی وارد شده یادآور می شویم:

کلینی از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود: (( اما و الله لو قلت ما اقول لا قررت انکم اصحابی هذا ابوحنیفه

۱. به باب ۷۳ فتوحات ج ۲ ص ۸، چاپ دارالکتب العربیه الکبرا مراجعه شود. عین عبارات وی چنین است: نظیر این ماجرا در دیدار با دو مرد صورت پذیرفت .... تا اینکه می گوید: خداوند باطن آن دو را به صورت خوک برای وی آشکار ساخت و آن علامت و نشانه ای بود که خداوند در طرفداران این مذهب قرار داده است. مصنف (ره) عبارت وی را فوق العاده خلاصه نقل کرده و دانشمندان اهل سنت بر رد محی الدین کتبی نوشته اند که برخی از آنها را یاد آور می شویم: ۱- فاز افاضحه الملحدین و ناصحه الموحدین فی رد محی الدین و امثاله من المتصوفین، نوشته محمد بن محمد بن محمد بخاری متوفی سال ۸۳۴ هجری که نسخه آن در کتابخانه دوستان علامه فاضل حاج سید لاجوردی موجود است. ۲- کشف العقائد، نوشته حامی فرید که خلاصه کشف الغطاء نوشته حسین بن عبد الرحمان اهدل حسینی است. موضوع دو کتاب یاد شده عقاید اسلامی و رد ابن عربی و هواداران اوست.

(( ۲۳۶ ))

له اصحاب و هذا الحسن البصری له اصحاب<sup>۱</sup>؛ به خدا سوگند! اگر آنچه من بر زبان آورم گفته بودید اذعان داشتیم که شما یارانم هستید ولی اینک این ابوحنیفه و این حسن بصری است که هر مدام برای خود دار و دسته ای دارند)).

همان گونه که ملاحظه می کنید این حدیث شریف به صراحت حسن بصری را مورد نکوهش قرار داده و حاکی از سرپیچی وی از پیروان حق و صاحبان حق است و او را نظیر ابوحنیفه دانسته و بدین گونه وی را با اسم اشاره یاد کرد یا به دلیل مخالفت وی با اهل بیت (ع) و یا در جهت تحقیر او صورت گرفته است. از امام باقر (ع) روایت شده که به آن حضرت یاد شد: حسن بصری معتقد است کسانی که علم دانش خود را پوشیده و نهان نگاه دارند بوی باد بد شکمشان دوزخیان را آزار می دهد، امام (ع) فرمود: (( فهلک اذا مومن آل فرعون ما زال العلم مكتوماً منذ بعث الله نوحاً فليذهب الحسن يميناً و شمالاً فوالله لا يوجد العلم الاً هيهنا؛ بنابراین، اگر این گونه باشد، مومن آل فرعون ( که ایمانش را پنهان داشت ) به هلاکت افتاد علم و دانش از زمانی که خدا حضرت نوح را به پیامبری برانگیخت، نهان بوده است و حسن بصری اگر شرق و غرب جهان را زیر پا نهد، به خدا سوگند! علم و دانش را تنها در این خانواده خواهد یافت)).

حدیث ((صرف)) نیز در مورد معروف است امام (ع) وی را تکذیب می کند و در بیان حالات سفیان ثوری نیز حدیثی یادآوری خواهد شد که به صراحت حصن بصری را مورد نکوهش قرار می دهد. طبرسی در احتجاج روایت کرده است: آت گاه که امیر مومنان از نبرد با مردم بصره ((جنگ جمل)) فراغت یافت از کنار حسن بصری که در حال وضو گرفتن بود، گذشت امام (ع) بدو فرمود: ((یا حسن اسبغ وضو یک؛ حسن، وضویت را شاداب بگیر)). وی در پاسخ امام (ع) گفت: ای امیر مومنان! شما دیروز مردمی را به قتل رساندید که شهادت به یگانگی خدای بی شریک و رسالت پیامبر می دادند و وضوی شاداب می گرفتند.

امام (ع) فرمود: ((قد کان ما رأیتم فما منعک ان تعین علینا عدونا؟ گیرم همان گونه بود که تو گفتی ولی چه چیز تو را از یاری دشمنان ما بازداشت؟)) عرض کرد: ای امیر مومنان به خدا سوگند! سخن شما را قطعاً تصدیق می کنم. نخستین روزی که از خانه بیرون آمدم و

((۲۳۷))

غسل کردم و حنوط نمودم و سلاحم را حمایل کردم، تردیدی نداشتم که سرپیچی از فرمان ام المومنین عایشه، کفر است در بین راه به منطقه ای رسیدم ندایی بر آمد که: ای حسن بازگرد، زیرا قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ اند. از این رو، وحشت زده برگشتم و در خانه نشستم. روز دوم نیز در این که سرپیچی از ام المومنین کفر است، شک و تردید داشتم. خود را حنوط کرده و سلاح پوشیدم و به قصد جنگ از خانه خارج شدم. وقتی به همان جایگاه قبلی رسیدم از پشت سر کسی مرا صدا زد و گفت: ای حسن! بازگرد زیرا قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ اند. امیر مومنان (ع) فرمود: ((صدق اتدري من ذلک منادی قال: لا، قال: ذاک و اخوک ابلیس و صدقک ان القاتل و المقتول منہم فی النار؛ درست گفتی. آیا می دانی چه کسی تو را صدا می زد، عرض کرد: خیر، امام (ع) فرمود: وی برادرت شیطان بود و به تو راست می گفت. زیرا قاتل و مقتول، (سپاهیان ام المومنین) در آتش دوزخ بودند)). حسن بصری عرض کرد: اکنون پی بردم که قوم من دستخوش هلاکت شدند.<sup>۱</sup> از ابو یحیی واسطی منقول است گفت: زمانی که امیر مومنان (ع) بصره را گشود، مردم از جمله حسن بصری لوح حایی با خود داشتند و اطراف حضرت گرد آمدند و هر جمله ای که امیر مومنان (ع) بر زبان می آورد، حسن بصری آن را یادداشت می کرد. امام (ع) با صدای بلند بدو فرمود: ((ما تصنع؛ چه میکنی؟)) حسن گفت: سخنان شما را یادداشت می کنم تا پس از شما آنان را به مردم بگوئیم. امیر مومنان (ع) فرمود: ((أما ان لكل قوم سامریاً و هذا سامری هذه



الامه اما انه لا يقول لامساس و لكنه يقول لاقتال؛<sup>۲</sup> هر گروهی دارای یک سامری است و سامری این امت حسن بصری است. سامری قوم موسی می گفت: ((با من تماس نگیرید.)) و این یکی می گوید: ((نبرد نکنید)).

از امام زین العابدین(ع) روایت شده بر حسن بصری که در منا مردم را پند و اندرز می داد، عبور کرد. لحظه ای در کنارش درنگ کرد و سپس فرمود: ((امسك اسك عن الحال التي انت عليها مقيم أترضاها لنفسك فيما بينك وبين الله للموت؛<sup>۳</sup> لحظه ای درنگ کن تا از حالتی که در آن هستی از تو پرسشی کنم آیا از چنین حالتی میان خود و خدا خرسندی اگر

۱. احتجاج ج ۱ ص ۲۵۰.

۲. همان ص ۲۵۱.

۳. همان ج ۲ ص ۴۳.

((۲۳۸))

مر گت فرا رسد؟))

گفت: خیر؛

امام فرمود: ((افتحدث نفسك بالتحول و الانتقال عن الحال التي لاتر ضاها لنفسك الى الحال التي تر ضاها؛ آیا خود را به تحول نقل و انتقال از حالی که از آن ناخشنودی به حالتی از خرسندی ، فرا خوانی ؟)). راوی می گوید : حسن بصری لحظه ای درنگ کرد و سپس عرضه داشت سخن عاری از حقیقت بر زبان می آورم . امام (ع) فرمود : (( افتر جوا نبيا بعد محمد : آیا پس از محمد انتظار پیامبر دیگری داری ؟ )) . گفت خیر . امام (ع) فرمود : (( افتر جوا دارا بعد هذه الدار يعمل فيها : آیا در پی دنیایی غیر از این دنیا هستی که محل عمل است ؟ ))

گفت خیر :

امام فرمود : (( افرايت احدا به مسكه عقل يرضى بهذا لنفسه و يعظ الناس : آیا به نظر تو کسی که ذره ای از عقل و خرد برخوردار باشد می تواند برای خود چنین حالتی را بپسندد و مردم را پند و اندرز دهد ؟ )) حسن بصری پس شنیدن این سخن به کلی دست از پند و اندرز مردم برداشت . ۱

ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) روایت کرده که از حسن بصری پرسید : (( انت فقيه اهل البصرة ؟

قال : نعم

قال : فيها احد تاخذعنه ؟

قال : لا ،

قال کالهم یا خذون عنک ؟

قال : نعم :

قال لقد تقلدت عظیما من الا مر بلغنی انک تقول ان الله خلق الخلق ففوض الیهم امورهم فسکت فذكر کلاما طویلا فی بطلان التفویض ثم قال ابوجعفر : انی اعرض علیک آیه و انهی الیک خطبا و لا احسبک الا احسبک الا و قد فسرته علی غیر وجهه فان کنت فعلت ذلک فقد هلک و اهلکت و اهلکت ثم

۱- احتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۳ .

((۲۳۹))

ذاکرانه فسرہ علی غیر وجهه و آورد کلاما فی اختصاصهم بالعلم و تفسیر القرآن الی ان قال : فلم ینتہ الا صطفاء الیکم بل انتہی الینا و نحن تلک الذریه لا انت اشباهک یا حسن : ۱  
تو فقیه مردم بصره ای ؟

گفت آری :

فرمود : آیا ، دانشمندی در بصره وجود دارد که دانش خود را از او فرا گیری ؟

گفت : خیر :

امام (ع) فرمود : همه مردم احکامشان را از تو یاد می گیرند ؟

گفت: آری :

امام فرمود مسئولیت بزرگی را به گردن گرفته ای ، به من خبر رسیده که می گویی : خداوند آفریدگانش را خلق کرده امور مربوط به آن ها را به خودشان سپرده ، سپس سکوت کرد و سخنانی طولانی در بطلان تفویض بیان داشت . پس از آن امام صادق (ع) فرمود : من آیه ای از قرآن بر تو عرضه می کنم و سخن گفتن پیرامون آن را به تو وا می نهم . ولی می دانم که تو آن به غیر معنای واقعی اش تفسیر خواهی کرد . اگر چنین کنی ، خود به خود هلاکت رسیده ای و دیگران را نیز به هلاکت افکنده ای . سپس یاد آور شد که آن را به غیر معنای واقعی اش تفسیر کرده است . آن گاه در مورد اختصاص اهل بیت به علم و تفسیر قرآن به سخن پرداخت تا این که فرمود : ای حسن ! گزینش الهی در خاندان ماصورت گرفته نه شما ، دودمان پاک رسول خدا ماییم نه تو و امثالث )) . ماجرای ابن ابوالعوجاء نیز معروف است .

در کافی و فقیه و احتجاج از عیسی بی یونس روایت شده که گفت : ابن ابو العوجاء از جمله شاگردان حسن بصری بود که از مسیر یکتا پرستی منحرف گشت . بدو گفته شد : چرا مذهب استاد را رها کردی ؟ گفت : (( استادم مسائل را به هم می آمیخت گاهی قائل به قدر بود و گاهی از جبر سخن می گفت و نمی دانم آیا واقعا او به مسلکی که بر آن پایدار بماند ، اعتقاد داشت یا نه ) . خلاصه شیوه حسن بصری مشخصا مخالف با روش شیعه و ائمه معصومین (ع) بود . وی همواره از آنان دوری می جست و به تحکیم پایه های ریاست و صدور فتوای به رای ،

۱- احتجاج ، ج ۲ ص ۶۲\_۷۴.

((۲۴۰))

اشتغال داشت و مردم را به سوی خود فرا خواند و کار هایی از این دست که از حالات وی پیداست . سفیان ثوری :

از جمله کسانی که فریب خوردگان صوفی از او پیروی می کنند سفیان ثوری است و کینه و دشمنی وی آشکار و انحراف او از راه و روش آشکار و انحراف او از روش ائمه (ع) نیز به خوبی روشن است ، تا چه رسد به گیروان اهل بیت .

با این همه برخی از شیعیان به واسطه وی و امثالش فریب خورده اند . بنابراین جا دارد برخی از موضوعاتی را که در نکوهش وی وارد شده یاد آور شویم . ماجرای گستاخی وی نسبت به امام صادق (ع) در پوشیدن به لباسی که عمل امام (ع) را در پوشیدن آن مخالفت با رسول خدا (ص) دانست و مواردی از این دست که در باب دوم گذشت ، برایتان بسنده است .

علامه و ابن داود و دیگران تصریح کرده اند و تصریح کرده اند که سفیان ثوری از روایان ما نیست و از او در بخش مربوط به روایان ضعیف و نکوهیده ای که روایتشان پذیرفته نمی شود یاد کرده اند . چنان که از تحقیق و بررسی کتب شیعه این موضوع به روشنی بر می آید و نظیر آن قبلا یاد آوری شد . همان گونه که گذشت کشی و کلینی تعدادی حدیث در مورد اعتراض سفیان به امام صادق (ع) در خصوص پوشیدن لباس نابخردان و بحث و مناقشه با وی ، روایت کرده اند .

کشی به اسناد خود از میمون بن عبدالله روایت کرده که گفت : پروهی ، از شهر های مختلف جهت درخواست بیان امام صادق (ع) رسیدند . حضرت به من فرمود : (( اتعرف احدا من القوم : آیا هیچ یک از افراد را می شناسی ؟ )) .

عرض کردم خیر :

امام (ع) فرمود : پس اینان چگونه به من وارد شدند ؟ عرضه داشتم : آن ها در پی به دست آوردن حدیث اند و آن را از هر کس دریافت کننده برایشان مهم نیست .

امام (ع) به یکی از آن ها فرمود : (( هل سمعت من غیرى الحديث : آیا از غیر من نیز حدیث استماع می کنی ؟ ))

گفت : آری :

((۲۴۱))

امام (ع) فرمود (( فحدثنی ببعض ما سمعت : بخشی از احادیثی را شنیده ای برایم باز گو کن )) .  
مردم در پاسخ امام (ع) گفت : من آمده ام از شما حدیث بشنوم ، نیامده ام برای شما حدیث نقل کنم . امام (ع) به یکی دیگری از آنان فرمود : (( ما یمنعک ان تحدثننى بما سمعت : چه مانعی دارد آن چه شنیده ای برایم باز گو کنی )) .

مرد گفت : سفیان ثوری برایم از جعفر بن محمد روایت کرد که گفت (( النبیذ کله حلال الا الخمر )) و سپس ساکت شد .

امام صادق (ع) فرمود (( زدنا : بیشتر برایمان بگو )) .

مرد گفت سفیان ثوری از کسی که برایش روایت کرده ، از محمد بن علی برایم نقل کرد که گفت (( من لم یسمح علی خفیه فهو صاحب بدعه و من لم یشرب النبیذ فهو مبتدع و من لم یا کل الجریث و طعام اهل الذمه و ذبا یحهم فهو ضال ، ام البنیز فقد شربه عمر نبیز زبیب فرشحہ بلما ء . و اما المسح علی الخفین ثلاثا فی السفر و یوما و لیلہ فی الحضر و اما الذبائح فقد اکلها علی (ع) و قال : کلوها ان الله یقول ))  
الیوم احل لکم الطبیات و طعام الذین او تو الکتاب حل لکم : کسی که بر کفش هایش مسح نکند اهل بدعت است و کسی که می ننوشد بدعت گذار است و آن کس که جریث و از غذای اهل ذمه و گوشت قربانی آن ها را نخورد ، گمراست . عمر بر شرابی که از مویز تهیه شده بود ، آب افزود و آن را نوشید و سه بار در سفر و یک شبانه روز در وطن در پشت کفش های خود مسح کرد و گوشت قربانی علی (ع) تناول کرد و گفت : گوشت قربانی را بخورید ، زیرا خداوند می فرماید : (( ۰ امروز روز های پاکیزه و غذای صاحبان کتاب برایتان حلال گردید )) . امام صادق (ع) فرمود (( زدنا : بیشتر برایمان بگو )) .

مرد گفت : آن چه را شنیده بودم برایت یاد آور شدم .

امام علی (ع) فرمود : (( اکل الذی سمعت هذا : ؟ آن چه گفתי همه شنیده هایت بود ؟ ))  
گفت خیر :

امام (ع) فرمود : پس برایمان بیشتر بازگو نما .  
مرد گفت : عمرو بن عبید از حسن برایمان نقل کرده که گفت : مردم را تصدیق کرده و بدان پایبند شده  
اند که ریشه و اصلی در قرآن ندارد . از جمله : عذلب قبر ، ترازوی

((۲۴۲))

اعمال حوض ، شفاعت و نیت فردی که نیت کا نیک یا نا پسند می کند ولی آن را انجام نمی دهد . اما  
پاداش آن را می برد و فردی که جز به عمل ، پاداشی نمی برد ، اگر آن عمل نیک باشد پاداش نیک و اگر  
بد باشد ، کیفر بد می بیند .

امام علی (ع) ۹ فرمود : زدنا : بیشتر برایمان بگو )) .  
مرد گفت سفیان ثوری ، از محمد بن منکر بر ایمان روایت کرده که وی علی (ع) را یر فراز منبر کوفه  
دید می گوید : (( لئن اتیت بر جل یفضلنی علی ابی بکر و عمر لا جلد نه حد المفتری : اگر فردی که مرا  
بر ابوبکر و عمر بر تری دهد . نزد من بیاورید ، بر او حد انسان دروغگو جاری خواهم ساخت . )) امام صادق  
(ع) فرمود (( زدنا : بیشتر نقل کن )) .

مرد گفت سفیان از جعفر روایت کرده که گفت : (( حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر : دوستی  
ابوبکر و عمر ، ایمان و دشمنی با آن ها کفر به شمار می آید )) . امام (ع) فرمود : (( زدنا : بر ایمان بیشتر  
بگو )) .

مرد گفت : عمرو بن یونس بن عبید از حسن روایت کرده که علی (ع) بیعت با ابوبکر را تاخیر انداخت .  
ابوبکر به او گفت : چه چیز سبب شد که بیعت را به تاخیر اندازی ؟ به خدا سوگند ! تصمیم گرفته بودم ،  
تو را گردن بزمن . علی (ع) به او گفت (( یا خلیفه رسول الله لا تثریب : ملامت و تو بیخی بر شما نیست ))  
خلیفه نیز همین جمله را بر زبان آورد . امام صادق (ع) بدان مرد فرمود : (( زدنا : بیشتر برایمان نقل نما  
. ))

وی گفت : سفیان سوری از حسن ، روایت کرده که گفت : ابوبکر به خالد بن ولید دستور داد وقتی که  
وی از سلام نماز شب فراغت یافت علی (ع) را گردن بزند و ابوبکر بین خود و نفس خویش نماز را سلام

داد و گفت : خالد ! کاری را که به تو دستور دادم انجام مده . امام صادق (ع) فرمود : افزون بر این برایم نقل کن )) .

مرد گفت : نعیم بن عبدالله از جعفر بن محمد بر ایمان روایت کرده و گفت : (( ود علی بن ابی طالب انه بنخیلات ینبع یستظل بظلهن و یا کل من حشفهن و لم یشهد یوم الجما و لا النهران : علی بن ابی طالب دوست داشت ، در نخلستان های ینبع در سایه نخل ها آرمیده و از پست ترین نوع خرما ها آن ها تناول کند . او در روز جمل و نهروان ، حضور نداشته است )) . و سفیان ، از حسن نیز همین روایت را برایم نقل کرده است . امام (ع) فرمود (( ردنا ، باز هم بیشتر بگو )) .

مرد گفت : عباد از جعفر بن محمد روایت کرده که گفت : (( لما رای علی بن ابی طالب یوم

((۲۴۳))

الجمل کثره الدماء حسن یا بنی هلك قال له یا ابه الیس قد نهیتک عن هذا الخرج فقال علی (ع) در روز جنگ جمل خون های ریخته شده فراوانی دید ، به پسرش حسن گفت : پسر من امروز به هلاکت رسیدم . وی بدو گفت پدر جان آیا من تو را انجام این نبرد نهی نکردم ، امام علی (ع) گفت : پسر کم من نمی دانستم کار به اینجا می انجامد )) .

امام صادق (ع) فرمود : (( زدنا : بر ایمان بیشتر باز گو کن )) .

وی گفت سوفیان از جعفر بن محمد روایت کرده گفت : هنگامی که علی سپاهیان صفین را به قتل رساند بر آنان گریست و سپس گفت : خداوندا ما و آن ها را در بهشت با هم گرد آورد . میمون بن عبدالله می گوید : از فرط ناراحتی خانه برایم تنگ شده بود .

امام صادق (ع) از آن مرد پرسید : اهل کجایی ؟ عرض کرد : از مردم بصره ام . حضرت فرمود : فردی که از او سخن می گویی و او را جعفر بن محمد نام میبری می شناسی ؟

مرد گفت : خیر :

امام پرسید : احادیثی را که در اختیار داری صحیح است ؟

مرد گفت آری :

امام (ع) فرمود : اگر جعفر بن محمد را ببینی و به تو بگوید : این احادیث دوروغ است و من از آن ها بی خبرم و از من صادر نشده اند ، آیا سخنش را باور کنی ؟

مرد گفت : خیر :

امام پرسید : چرا ؟

مرد گفت : افرادی به سخنان او گواهی داده اند که اگر هر یک به آزادی فردی گواهی دهند آزاد می شود .

امام (ع) فرمود : بنویس بسم الله الرحمن الرحيم . پدرم از جدم برایم نقل کرد و فرمود : (( من کذب علینا اهل البيت حشره الله یو القیامه اعمی و ان ادرك الدجال آمن به : ۱ کسی که بر ما اهل بیت دروغ ببندد خداوند رو قیامت او را نا بینا محشور می گرداند و اگر دجال را ذرک کند به او ایمان می آورد )) .

۱ - کشی ، ص ۳۳۶ - ۳۳۹ .

((۲۴۴))

نیز کشیاز امام رضا (ع) روایت کرده که سفیان بن عیینه با امام صادق (ع) دیدار کرد و به حضرت عرضه داشت : سنی از شما گذشته این تقیه تا کی؟

امام (ع) فرمود: (والذی بعث محمداً بالحق لو أن رجلاً صلی ما بین الرکن و المقام ثم لقی الله بغير و لا یتناقی الله بميته جاهلیه؛<sup>۱</sup> به خدایی که محمد را به حق بر انگیخت اگر فردی همواره میان رکن و مقام نماز بگزارد و بدون ولایت ما به دیدار حق برود، با مرگ جاهلیت خدا را ملاقات کرده است.

کلینی در باب ((أن الواجب علی الناس بعد ما یقضوون نسکهم أن یأتوا الامام)) از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: ((انما أمر الناس أن یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیعلمونالایتم لنا ثم قال یا سدید أفریک الصادین عن دین الله ثم نظر الی ابی حنیفه و سفیان الثوری فی ذلک الزمان و هم حلق فی المسجد فقال هؤلاء الصادون عن دین الله بلاهدی من الله و لا کتاب مبین ان هؤلاء الاخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا أحداً یخبرهم عن الله و رسوله حتی یأتونا فنخبرهم عن الله و عن رسوله(ص)؛<sup>۲</sup> مردم دستور یافته اند به زیارت این سنگ ها بشتابند و اطراف آن را طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت به ما اعلام دارند سپس فرمود: ای سدید! آیا مایل هستی بازدارندگان مردم، از دین خدا را به تو نشان دهم و آن گاه متوجه ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن هنگام در مسجد گرد هم نشسته بودند شد و فرمود: اینان کسانی اند که مردم را بدون هدایتی از ناحیه خدا و کتابی آشکار، از گرایش به دین خدا باز می دارند . این انسان های پلید اگر در خانه هایشان بنشینند و مردم همه جا پرسه بزنند و کسی را نیابند که از خدا و رسولش آن ها را خبر دهد، نزد ما می آیند و ما دستورات خدا و رسول را به آنان می رسانیم)).

هم چنین کلینی در باب ((ما أمر به النبی من النصیحه المسلمین)) از سفیان ثوری نقل کرده که به مردی گفت: مارا نزد جعفر بن محمد ببر. آن شخص می گوید : من به همراه وی نزد امام صادق (ع) شرفیاب

شدم. از حضرت پرسید: درباره سخنان رسول خدا(ص) در مسجد خیف برایمان سخن بگو. امام (ع) خطبه را برای وی بازگو کرد از جمله عبارات آن خطبه این بود: ((ثلاث لا يغفل عليهن قلب امرء مسلم، اخلاص العمل لله و النصيحة لائمه المسلمين و اللزوم لجماعتهم قال الرجل فلما ركبنا قلت و الله الزم رقبتك شيئاً لا يذهب من رقبتك ابداً قال:

۱. کشی: ص ۳۳۴

۲. کافی ج ۱ ص ۳۹۳.

((۲۴۵))

و ما هو؟ قلت: النصيحة لائمه المسلمين، من هؤلاء الائمة الذين يجب علينا نصيحتهم؟ معويه و يزيد و مروان و من لا تجوز شهادته؟ و اللزوم لجماعتهم فأى الجماعة؟ مرجىء او قدرى او حرورى او جهمى قال: الجماعة قلت: جماعه اهل بيت قال: فأخذ الكتاب فمزقه و قال: لاتخبر بهذا احداً؛<sup>۱</sup> دل هيچ مسلمانی بر سه ویژه گی دغل و خیانت نمی کند: عمل خالصانه برای خدا و خیر خواهی پیشوایان مسلمان و همراهی با آنان. روای می گوید: وقتی سوار بر مرکب شدیم به سفیان گفتم: به خدا سوگند! امام مسولیتی بر گردن تو نهاد که هر گز از عهده آن بر نیایی، پرسید: چیست؟ گفتم: خیر خواهی پیشوایان مسلما، اینان کدام پیشوایانند که خیر خواهی آنان بر ما واجب است؟ آیا مقصود معاویه و يزيد و مروان و کسانی اند که شهادت و گواهی آن ها نزد ما جایز نیست؟ و مسولیت دیگر، همراهی جماعت آن ها. کدام جماعت هر چند مرجئه یا قدری یا حروری یا جهمی؟ سفیان پرسید: پس کدام جماعت؟ گفتم: منظور امام همراهی با جماعت اهل بیت(ع) است. راوی می گوید: سفیان، نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: هیچ کس را از این ماجرا آگاه مساز.))

### عمر بن عبید:

از جمله کسانی که موجب فریب خوردن صوفیان شده، عمرو بن عبید است که وضعیت او نیز در فساد مسلک و کینه شدیدش به اهل بیت(ع) مشخص استو قبلاً در حدیث مربوط به سفیان، مواردی دال بر این موضوع یاد آوری شد. کلینی و شیخ صدوق و طبرسی و دیگران با اسانید خود حدیث مربوط به احتجاج هشام بن حکم با عمرو بن عبید را در مورد نیاز مردم به پیشوا از امام صادق(ع) روایت کرده اند. در این روایت مواردی دلیل بر مخالفت عمرو بن عبید با اعتقادات شیعه و مردود دانستن آن ها و تأیید هشام



توسط امام صادق(ع) به چشم می خورد که با عمرو به بحث و مناقشه پرداخت و امام (ع) مناظره هشام را پسندید.<sup>۲</sup>

کلینی در حدیث ورود عمرو بن عبید همراه با معتزله بر امام صادق(ع) موضوعی را نقل کرده که در فرض مطلوب رساتر از موضوعی تلقی می شود که همراه با محمد بن عبد الله بن حسن خروج کرد و امام صادق (ع) را به بیعت با او فذا خواند و امام (ع) به وی نسبت

۱. کافی ج ۱ ص ۴۰۳.

۲. همان ج ۱ ص ۱۶۹.

((۲۴۶))

گمراهی داد و مطالب از این دست که در کتاب ((الجهاد)) بیان شده. به هر حال وضعیت عمرو بن عبید روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.<sup>۱</sup>

## منصور حلاج:

حسین بن منصور حلاج و هوادران و امثال او نیز با سخنان خود موجبات فریب صوفیان را فراهم آورده اند. آن گونه که در احتجاج بیان شد فرجام وی به غلو کشیده شد و تظاهر بدان نمودشیخ حسن بن علی بن عبد العالی کرکی در کتاب((همده المقال فی کفر اهل الضلال)) پس از آن که قائل بودن صوفیان به حلول و اتحاد را نقل می کند می گوید: کسانی که به این شیوه باطل و بیهوده تمایل دارند و نسبت به آنان تعصب نشان می دهندو آن ها را اولیاء می نامند به جانم سوگند: این افرا سران فاسق و فاجر کفر و سرکردگان و خداشناسان و بی دینان اند سپس می افزاید : حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی از جمله سران این گروه منحرف و گمراه گر هستند. پدرم در کتاب خود((مطاعن المجرمیه)) از راویان مورد اعتماد شیعه روایات فراوانی در نکوهش این دو نقل کرده و ان چه را علامه در کتاب ((نهج الحق)) در مورد نکوهش فرد صوفی که نماز نمی خواند و مدعی وصول بود، یاد آور شده سپس میگوید : شیخ مفید در این زمینه کتابی مفصل به نگارش در آورده که حاوی دلائل عقلی و نقلی در ردّ صوفی ها و بطلان مسلک آنان و کفر و سرکشی آن هاست. علامه در کتاب ((غیبت)) در مورد او سرگذشت ها آورده است. من اکنون آن چه را شیخ طوسی در کتاب غیبت اد آور شده و علامه و دیگران بدان اشاره کرده اند بیان

می کنم. شیخ طوسی پس از آن که احادیث مربوط به سفیران مورد ستایش زمان غیبت را یادآور می شود، چنین اظهار می دارد: اینکه بیان نام افراد نکوهیده ای که ادعای باییت کرده اند، لعنهم الله؛ الف- نخستین فرد آنان معروف به شریعی است. جمعی به نقل از تلْعُکُبُری، از محمد بن همام کنیه شریعی را ابو محمد دانسته اند وی نخستین بار مدعی شد که خداموند آن را در وی قرار نداده بود و شایستگی اش را نداشت، او بر خدا و حجت های الهی (ع)

۱. کافی ج ۵ ص ۲۳.

((۲۴۷))

دروغ بست و اموری را که در شأن و مقامشان نبود به آنان نسبت داد به همین دلیل شیعیان، وی را مورد لعن قرار داده و از ائ بیزاری جستند و در مورد او نامه ای از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر (عج) مبنی بر لعن و بیزاری جستن از شریعی، صادر گردید. پس از آن به دامن کفر و بی دینی گرفتار آمد.

محمد بن همام می گوید: همه این مدعیان نخست به امام دروغ بستند در صورتی که خود را وکلای آن حضرت می خواندند سپس پا فراتر نهاده و قائل به سخنان حلاج شدند چنان که از ابو جعفر شلمغانی و امثالش که همواره مورد لعن قرار گیرند، چنین اعمالی معروف است.

ب- محمد بن نصیر نمیری یکی دیگر از این فریبکاران است که شیخ طوسی حالات و کفر و الحاد او را نقل کرده و عمری (دومین سفیر ویژه امام عصر (ع) ) وی را مورد لعن قرار داده و اعتقاداتش را فاسد دانسته است. شیخ طوس می افزاید: از جمله این فریبکاران احمد بن هلال کرخی است که وکالت عمری را انکار نمود و شیعیان، او را مورد لعن قرار داده و از او بیزاری جستند و از ناحیه مقدسه نامه ای مبنی بر لعن و بیزاری جستن از او در شمار دیگر افرادی که مورد لعن بودند، شرف صدور یافت.

ج- یکی دیگر از این مدعیان دروغین، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال است که وی نیز وکالت عمری را انکار کرد و اموالی را که نزدش بود نگاه داشت، شیعیان از او بیزاری جسته و وی را مورد لعن قرار دادند و در مورد او نامه ای از ناحیه مقدسه ولی عصر (عج) صادر گردید که معروف است.

د- از حسین بن منصور حلاج نیز به عنوان یکی دیگر از این مدعیان می توان نام برد. نقل شده: هنگامی که خدا اراده فرمود ادعای فضاحت بار وی را آشکار کند، به ذهنش آمد که ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی از جمله کسانی است که کارهای خارق العاده حيله گرانه اش در او تاثیر خواهد گذاشت چون ابو سهل میان مردم از جایگاه والایی برخوردار و در علم و دانش و ادب و مقام و منزلتی بلند داشت (از این

رو با او مکاتبه پرداخت). سپس شیخ طوسی به نامه نگاری بین منصور و ابوسهل می پردازد و می گوید: ابوسهل به منصور پیشنهادی ارائه داد که در جهت صحت ادعای وکالت خویش به آن استناد کند و بدین سان، او را به دلیل عجز و ناتوانی اش از انجام آن کار، نزد کوچک و بزرگ مورد تمسخر قرار داد و حلاج طی نامه ای به علی بن حسین بن بابویه از او خواستار

((۲۴۸))

اقرار به وکالت خویش شد، ابن بابویه نامه را پاره کرد و به مضمون و محتوای آن خندید پس از آن به گونه ای اتفاقی در مجلسی گرد آمدند، ابن بابویه منصور را نمی شناخت وقتی او را شناخت دستور داد وی را مورد ضرب و شتم و اهانت قرار دهند، بدین گونه تنبیه گشت و از آن مکان بیرون رانده شد و او را مورد لعن قرار داد، و از شهر قم دور ساخت.

ه- شیخ طوسی پس از یاد آور شدن ابن ابوالعزاق در شمار این مدعیان، به بیان دروغ بافی ها و کفر الحادی که از وی سر زده پرداخته است به گونه ای که ابوالقاسم بن روح دستور لعن و بیزاری جستن از او را به مردم صادر کرد وقتی بیرون رفت او را لعن کرد و آن گاه که لعن او از ناحیه مقدسه صادر شد، آن را به وی نشان دادند و او به شدت گریست.<sup>۱</sup> ابن عزاق در پی آگاهی از صدور لعن در مورد خود، می گوید: این سخن (صادر شن لعن) باطن بزرگی دارد و آن این که لعن، به معنای دور کردن است. و مهنای جمله ((لعنه الله)) یعنی او را از آتش دوزخ و عذاب، دور ساخت. پس اکنون به جایگاه و منزلت خود پی بردم و سپس از آنان خواست آن ماجرا را پوشیده نگاه دارند.

آن گاه مطالب زشت و ناپسندی در مورد وی بیان کرده از جمله این که: ابن ابوالعزاق معتقد به تناسخ و حلول و اتحاد و قائل به سخنان حلاج بوده است، پس از آن نامه ای از ناحیه مقدسه در مورد لعن ابو جعفر عزاقری و بیزاری جستن از او و پیروان و هواداران و علاقه مندان او صادر گردید تا این که می گوید: این خبر به راضی رسید و دستور قتل او را صادر کرد. بدین ترتیب کشته شد و شیعیان از گزند او آسوده شدند. شیخ طوسی سپس نامه ای را که از ناحیه مقدسه در مورد لعن و بیزاری از او وارد شده یاد آور شده یاد آور گشته که در آن به کفر او و به دوری و پرهیز از وی و امثالش نظیر شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و دیگران فرمان داده است.

و- از جمله این دغل بازان، ابوبکر بغدادی و ابودلف کاتب اند که نظیر مورد گذشته مطالبی درباره آنان یاد آوری شده است. طبرسی در کتاب ((احتجاج)) در مورد شریعی و محمد بن نصیر نمیری و احمد بن

هلال کرخی، نظیر سخنان شیخ طوسی را در ((غیبت؟)) بیان کرده و گفته است: نامه ای از ناجیه حضرت مهدی (ع) درمورد لعن و بیزاری از افراد یاد شده در شمار دیگر لعنت شدگان، صادر گردیده است می افزاید: هم چنین نامه ای از

۱. غیبت طوسی ص ۲۴۴-۲۵۰

((۲۴۹))

ناحیه مقدسه در مورد لعن و بیزاری جستن از محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور و حلاج محمد بن علی شلمغانی لعنهم الله، توسط ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله صادر گردیده و سپس نامها مشروحا یاد آورده شده است.<sup>۱</sup>

بایزید بسطامی:

یکی دیگر از سران فریب کار صوفی، با یزید بسطامیو امثال او است. قبلا برخی موضوعات در مورد وی و حلاج یاد آوری شد. با یزید در برخی سخنان خویش جمله ((سبحانی، سبحانی، ما اعظم شانی: من منزهم، و چه جایگاه والایی دارم)) را عنوان کرده و نیز گفته است: ((لیس فی جبتی سوی الله: جزء خدا کسی در لباسم نیست)) اکنون به فردی که سخن و ادعایش این است که اعتقادش بزرگترین کفر والحاد بنگرید که هیچ گونه راهی برای تاویل سخن او وجود ندارد بنابراین، اگر منظورش از بیان این سخن خلاف ظاهر آن نبوده است، بلکه صریح در این معناست و در احادیث باب دوم به خوبی آشنا شدید که سخنان آنان را نباید تاویل کرد و عبارت یاد شده با دیگر دلایل شرعی که در صورت اقرار فرد اقتضای حال ایجاب می کند اعم از اسلام، کفر، ارتداد، قتل و یا مال، دلیل بر وجوب حکم بر او است، موافق و سازگار است. ای کاش می دانستم این کفرو الحاد و نظیر آن در گفتار و کردار اینان، چگونه قابل توویل است؟ اگر باب توویل گشوده شود، امکان ندارد حکم به ارتداد و یا فسق کسی شود و یا حد مال و قصاصی برایش قابل اثبات باشد. زیرا باب توویل گسترده است و این عمل موجب تباهی و تخریب پایه های دین می شود. تاویل در جایی لازم است که سخن معصوم صریحا با آن مخالفت باشد به گونه ای که تویا نپذیرد و اگر سخن از معصوم نباشد حکم به تغییر اعتقادات وی می شود و بدین سان، بر غیر معصوم دو حکم در دو زمان انجام می شود و در چنین مواردی بلکه ضعیف تر از آن، انسان خرد مند و

عادل دچار شک و تردید می شود . زیرا احتمال دارد اسلام فرد در یک لحظه ثابت شود ولی کفر و الحادش یک عمر ادامه داشته باشد . بنابراین ، چه ضرورتی دارد ما از این قبیل خوش بین باشیم تا چه رسد به تقلید و پیروی از آن ها در اصول و فروع و مواردی که نه با

۱- احتجاج ، ص ۲۸۹\_۲۹۴.

((۲۵۰))

عقل سازگار است و نه با شرع همسانی دارد !

صفات نکوهیده :

اگر کسی در حالات صوفیان این زمان بنگرد به خوبی پی خواهد برد که اینان نیز با سران و بزرگان در صفات نکوهیده و امور زشت و ناپسند ، مساوی اند آنچه عیان است چه حاجت به بیان است و ما به جهت گاهی و به نحوه گذرا ، بخش هایی کلی را که هر یک از آنان مشمول یک بخش یا دو بخش و بیشتر از آن می گردند ، یاد آور شدو به بیان دوازده بخش بسنده می کنیم :

۱- اینان کسانی اند که در اعتقادات یا به تعبیری در اتکا و اعتماد خود نسبت به احادیث رسیده از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بدبین اند به گونه ای که آشکارا به دشمنی با علما و محدثان پرداخته اند یکی از آنان اظهار داشته : من کتاب های چهار گانه حدیث ( تهذیب ، استبصار ، کافی ، من لایخضره الفقیه ) را به یک درهم فروختم و با آن عشقی را خریدم .

۲- آنان از حد و مرز خود پا فرا تر نهاده به صراحت هیچ گونه حجیتی برای احادیث قائل شده اند : احادیث ، افاده علم می کنند نه افاده ظن و عمل به آن ها به هیچ وجه جایز نیست . با این که این سخنان ادعایی بدون دلیل است ، با شرح و اجماع شیعه نیز مخالفت دارد .

۳- این افراد از دانشوران و شرح مقدس بیزاری می جویند و به بهانه های بی پایه و اساس آن را توجیه می کنند و مدعی اند که در برخی امور غیر واجب کوتاهی کرده اند در صورتی که آن چه هوا داران شرح انجام می دهند و مدعب موافقت آن ها با شرح اند ، این دسته از صوفیان خواستار مخالفت با آن دستور اتند .

۴- این گروه بیشتر دستورات دین را تاویل و توجیه می کنند و سایر دستورات مجود در کتاب سنت را به ادعای این که از اهل باطن اند ، از معنای ظاهری آن دور می سازند و همین عمل موجب می شود آن چه را خدا حلال کرده حرام و آن چه را خدا حلال کرده حرام و آن چه را حرام نموده ، حلال بشمرند .

۵- این دسته معتقد اند تکالیف الهی از خود و امثالشان ساقط شده و بدان تصریح می کنند و برخی از آن ها اظهار می دارند که : برخی از عبادات را تنها به جهت تقیه انجام

((۲۵۱))

میدهند .

۶- اینان خدا را جسم دانسته و برایش شبیه قاتل اند و این موضوع را به صراحت بیان می کنند و مدعی اند که غیر از آن ها کسی خدا را نشناخته است و دیدن خدای متعال را با چشم ، جایز دانسته بلکه مدعی آن هستند .

۷- این جماعت به مسلک فلاسفه و حکما تمایل نشان می دهند و اعتقاد به جبر و قدیم بودن جهان هستی و مطالبی از این دست دارند . از برخی از آن ها تمایل بدین امور بر می آید . و بعضی نیز بدان تصریح کرده اند .

۸- آنان مدعی اند که پیامبران و ائمه و فرشتگان را در شب و روز و خواب و بیداری می بینند و با آنان دیدار می کنند و در خلوت با آنان سخن می گویند . حتی فاطمه زهرا (ع) با این که نسبت به شخص ادعا کنند ه بیگانه و نا محرم است . چه افتراء و گستاخی بالاتر از این می توان سراغ داشت !؟

۹- این افراد با جزم و یقین ، مطلق وقف را حرام می دانند و بهره وران از وقف را فاق می شمرد هر چند فردی که مورد وقف ، بر او وقف گردیده باشد ، با این که مشروعیت و روا بودن آن برای اهلش از ضروریات به شمار می آید و اگر صرفا در برخی موارد وقف شبهه ای حاصل شود نظیر آمیخته شدن برخی از آن ها با بعضی دیگر ، به هیچ وجه موجب تحریم اصل وقف نمی شود و نسبت به کسی که از آن آگاهی ندارد و در مقام تحقیق و تفحص بر نیامده نیز حزمی ندارد . بلکه نظیر دیگری مواردی است که در همه اموال موجود در دست مردم که شامل ربا ربا و غصب و اموری از این قبیل شود ، حلال و حرام به هم آمیخته باشد ؟

در بحث کسب روزی که قبلا گذشت ، روایت عبد الله بن سنان یاد آوری شد و مضمون آن مشخص است .

۱۰- این دسته قایل به تحریم متعه بوده و متعه کننده را به این دلیل که برخی از زنان ، عده نگه نمی دارند ، فاسد می دانند در صورتی فاسق می دانند در صورتی که جواز متعه در کتاب و سنت و اجماع ثابت است و اگر عده نگاه داشتن برخی از زنان موجب تحریم همه می شود ، لزوما ازدواج دائم و کنیز خریداری شده نیز حرام خواهد شد . زیرا بسیاری از زنانی که در عده اند و یا شوهر داشته اند ، همواره ازدواج می کنند و در حقیقت بسیاری از کنیزکان ، آزادند . بنابراین ، آیا می توان به تحریم همه موارد آن حکم نمود ؟ و بنا بر مذهب شیعه امامیه چگونه تکلیف

((۲۵۲))

بدون علم و آگاهی جایز است ؟ بلکه این موردی تکلیفی غیر قابل تحمل بوده و به اتفاق همه باطل است .

۱۱- افراد یاد شده تمایا دارند به علوم و دانشی نکوهیده که شرعا از آن نهی شده و موجب شک و

شبهه و اعتقادات فاسد و تلف کردن عمر در کارهای بیهوده می شود ، روی آورند

۱۲- اینان که از کلیه علوم حتی علمی که واجب عینی بوده وح شرعا باید آن ها را آموخت ، گریزانند و

از اهلش دوری می گزینند . هر کس با این قبیل افراد معاشرت داشته باشد به خوبی می داند که هر یک

از این افراد ، مشمول کدام بخش اند و به مصداق فرموده رسول خدا (ص) : (( الجاهل اما مفراط : هر فرد

نابخردی یا اهل افراط است یا تفريط . )) والله اعلم .

وجوب امر به معروف و نهی از منکر :

مضمون و محتوای این فصل نظیر بیشتر موضوعات گذشته و مطالبی که خواهد آمد به ضرورت ثابت

است . ولی آن چه موجب شد این موضوع را متعرض شوم مخالفت با برخی انسان های سست عنصری

بود که به دلیل کم توجهی به حفظ دین و بی مبالاتی در مورد تباهی امت تخریب پایه های دین و به بهانه

عدم تاثیر نهی از منکر ، نهی کنندگان از منکر را مورد اعتراض قرار می دهند . البته عدم تاثیر نهی از

منکر در برخی افراد ، صحیح به نظر می رسد ، ولی در مورد برخی دیگر ادعایی پوچ و واهی است . زیرا

بسیاری از مردم هنگامی حق برایشان روشن شود ، آن را پذیرا می شوند ، ولی اگر نهی از منکر به طور

کلی ترک شود ، میان همه شیعیان شبهه به وجود می آید و من از اینک به بیان دوازده دلیل که بر مضمون این باب دلالت دارد بسمده می کنم :

- ۱- امر به معروف و نهی از منکر به دلیل عقلی نوعی لطف است . بنابراین ، واجب خواهد بود و پاسخ اشکالاتی که بر آن وارد شده سهل و آسان و در مباحث کلامی فقهی موجد است .
- ۲- امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که ضرورت دین آن را ایجاب می کنند .
- ۳- قرآن عزیز دز تعدادی از آیات به این امر تصریح فرمود از جمله : (( ولتکن منکم

((۲۵۳))

امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم الفلاحون :<sup>۱</sup> باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آن ها همان رستگارانند . )) نیز (( لو لا ینهاهم الربانیون و الحبار عن قولهم الاثم و اکلهم السحت لبس ماکونوا یفعلون :<sup>۲</sup> چرا دانشمندان نصارا و علمای یهود آن ها را از سخنان گنا آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند ، چه عمل زشتی است که انجام می دهند )) هم چنین (( الذین یتعبدون الرسول الی قوله .... و ینهاهم عن المنکر :<sup>۳</sup> همان ها که از فرستاده خدا پیروی می کنند .... و آن ها را از منکر باز می دارد )) و آیات دیگری از این دست .

۴- همه شیعیان بلکه کلیه علمای اسلام و اجماع و اتفاق امر به معروف و نهی از منکر را واجب می دانند .

۵- شیخ طوسی از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود : (( لتا مرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیستعلن علیکم شرارکم فیدعو فلا یستجاب لهم :<sup>۴</sup> شما باید امر به معروف و نهی از منکر نمایید و یا افراد تبہکارتان بر شما تسلط خواهند شد آنگاه اگر نیکنی شما دست به دعا بردارند دعایشان مستجاب نمی شود )) .

۶- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( ان رجلا من خثعم جا الی رسول الله (ع) فقال اخبرنی ما افضل الاسلام ؟ قال : الیمان بالله قال : ثم ماذا ؟ قال ثم صله الرحم ، قال : ثم ماذا ؟ قال الامر بالمعروف والنهی عن المنکر :<sup>۵</sup> مردی از قبیله خثعم خدمت رسول خدا (ص) شر فیاب شد و عرضه داشت : مرا



آگاه سازید که برترین رکن و اساس اسلام چیست ؟ فرمود : ایمان به خدا ، پرسید : پس از آن ؟ فرمود  
صله رحم ، پرسید : در رتبه بعد ؟

امام علی (ع) فرمود : امر به معروف و نهی از منکر . ))

۷- نیز از آن حضرت نقل کرده که فرمود : (( الامر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله من  
نصرهما نصره الله و من خذلهما خذله الله : ۶ امر به المعروف و نهی از منکر دو آفریده از آفریده های  
الهی اند هر کس آن ها را یاری میکند و هر

۱- آل عمران : آیه ۱۰۴

۲- مائده : آیه ۶۳

۳- اعراف : آیه ۱۵۷

۴- تهذیب ، ج ۶ ، ص ۱۷۶

۵- همان ، ج ۶ ، ص ۱۷۶

۶- همان : ص ۱۷۷\_۱۷۹

((۲۵۴))

کس آن ها را رها کند ، خداوند او را رها می سازد . ))

۸- ابو بصیر روایت کرده که فردی در مورد تفسیر آیه شریفه : (( قوا انفسکم و اهلیکم نارا : خود و  
خانواده خویش را از آتش دوزخ باز دارید ))، از آن حضرت پرسید چگونه آن ها را باز دارم ؟ فرمود :  
(( تامر هم بما امر الله عزوجل و تنها عما نها هم الله عز وجل فان اطاعوک کنت قد و قیتهم و ان عصوک  
کنت قد قضیت ما علیک : <sup>۱</sup> آن ها را به آنچه خدا فرمان داده دستور ده و از آن چه خدایی عزوجل آن  
ها را نهی کرده ، بازشان دار ، زیرا اگر از تو فرمان ببرند در حقیقت آن ها را باز داشته ای و اگر نافرمانی  
ات کنند ، در واقع وظیفه ات را انجام داده ای . ))

۹- نیز از امام صادق نقل کرده که فرمود : وقتی آیه شریفه (( قوا انفسکم و اهلیکم نارا )) نازل شد یکی از  
مسلمانان گریه آغاز کرد و عرضه داشت : من از بازداشتن خود عاجز و نا توانم . رسول خدا (ص) فرمود :  
(( حسبک ان تامرهم بما تامر به نفسک و تنها عما تنهی عنه نفسک : <sup>۲</sup> کافی است که در آن ها را به آنچه  
خودت را به دان فرمان می دهی و از آن چه خود را از آن باز می دازی . آنان را نیز باز داری )) . از آن  
حضرت روایت شده هر گاه از کنا جمعی که با یکدیگر در نزاع و کشمکش بودند می گذشت تا سه بار  
صدای بلند دانان نمی گفت : از خدا بترسید ، از آن ها دور نمی شد . <sup>۳</sup>

۱۰- هم چنین از امام باقر (ع) روایت کرده در حدیثی فرمود : (( ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر  
سبیل الانبیاء و منهاج الصالحین فریضه عظیمه بها تقاتم الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و

تردالمظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر فانكروا بقلوبكم و الفظوا بالسنتكم و صكوا بها جبا هم و لا تخافوا في الله لومه لائم : <sup>۴</sup> امر به معروف و نهی از منکر شیوه پیامبران و راه و رسم شایستگان و عبادت بزرگی است که به واسطه آن عبادات اقامه می شود و زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها

۱. تهذیب ص ۱۷۷-۱۷۹

۲. همان ج ۶ ص ۱۷۹-۱۸۰

۳. همان.

۴. همان ج ۶ ص ۱۸۱.

((۲۵۵))

سامان می یابد. بنابراین ، با دل های خویش نهی از منکر نمایید و با زبانتان مردم را از کار های ناپسند بازدارید و با آن ها به زشتی سخن نگوئید و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهش گری پروا نداشته باشید))

۱۱- نیز از آن حضرت منقول است که فرمود ((أوحى الله الى الشعيب(ع)، انى معذب من قومك مائه الف، أربعين ألفاً من شرارهم و ستين ألفاً من خيارهم. قال: يا رب هؤلاء الا شرار فما بال الاخيار؟! فأوحى الله جل جلاله اليه أنهم داهنوا أهل المعاصي و لم يغضبوا لغضبي؛<sup>۱</sup> خداوند به حضرت شعیب(ع) وحی کرد که من از قوم صد هزار تنی تو، چهل هزار تن از انسان های تبهکار و شصت هزار تن از نیکانشان را عذاب خواهم کرد، عرضه داشت: پروردگارا! دسته نخست تبهکاران امتم هستند ، گناه نیکان چیست؟ خداوند جل جلاله بدو وحی نمود: چون نیکان امت با معصیت کاران قومت تملق و چاپلوسی کردند و به خاطر خشم من خشمگین نشدند)).

۱۲- استادمان مقدس اردبیلی(ره) در کتاب ((حديقة الشيعه)) به سند صحیح خود از احمد بن محمد بن ابونصر و محمد بن اسماعیل بن یزید، از امام رضا(ع) روایت کرده که فرمود: ((من ذكر عنده الصوفيه فلم ينكرهم بلسانه او قلبه فليس منا و من انكرهم فكانما جاهد الكفار بين یدی رسول الله؛<sup>۲</sup> کسی نزدش از صوفیه سخن به میان آید و با زبان و دلش به انکار آن نپردازد از ما نیست کسی که بر مقام انکار آن ها برآید گویی در رکاب رسول اکرم(ص) با کفار مبارزه کرده است)).

روایاتی که بر این معنا دلالت دارد به خواست خدا یادآوری خواهند شد و پوشیده نیست که آخرین حدیث و احادیثی که از این دست که قبلاً بیان شد و از این پس نیز خواهد آمد به صراحت بر هدفی که ما

دنبال می کنیم دلالت دارند و معلق کردن حکم به وصف، خود دلیل بر علیت وصف است. بنابراین هر کجا وصف صادق آمد، حکم نیز ثابت می شود و اگر کسی مدعی تقیه و یا تخصیص حکم باشد باید آن را اثبات نماید و دلالت آخرین حدیث این فصل بر کفر صوفیان نظیر روایات گذشته، به خوبی آشکار است.

۱. تهذیب ج ۶ ص ۱۸۱.

۲. حدیقه الشیعه: ص ۵۶۲.

((۲۵۶))

### حرمت ترک امر به معروف و نهی از منکر:

در این فصل به بیان تحریم ترک امر به معروف و نهی از منکر و عذر چواری دست برداشتن از آن ها خواهیم پرداخت. در باب قبلی به روایاتی که دلالت به این مهنا داشت، پی بردید در این جا به دوازده مورد از این روایات، اشاره می کنیم:

۱- افزون بر دلایل گذشته روایات وجوب دوری از بدعت گذاران و اعتراض به آن ها یاد آوری خواهد شد.

۲- حدیث ویژه ای که از کتاب ((حدیقه الشیعه)) نقل شد، به صراحت بر هدف ما بلکه فراتر از آن دلالت دارد.

۳- شیخ طوسی به اسناد خود از امام باقر و از پدر بزرگوارش امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((ویل لقوم لا یدینون الله بالامر بالمعروف و النهی المنکر؛<sup>۱</sup> وای بر مردمی که به واسطه امر به معروف و نهی از منکر پایبند به دین خدا نیستند.))

۴- نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: ((بئس القوم قوم یعیبون الأمر بالمعروف و نهی عن المنکر؛<sup>۲</sup> بدترین مردم کسانی اند که امر به معروف و نهی از منکر را عیب شمرند.))

۵- هم چنین از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: مردی از قبیله خثعم عرضه داشت: ای رسول خدا! کدام اعمال در پیشگاه خدا نکوهیده تر است؟ حضرت فرمود: ((الشک باله؛ شرک به خدا)) مرد پرسید: در رتبه دوم کدام؟ رسول خدا (ص) فرمود: ((الأمر بالمنکر و النهی عن المعروف؛<sup>۳</sup> دستور به انجام کارهای زشت و بازداشتن مردم از کارهای نیک.))

۶- از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: ((اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فلتأذن بوقاع من الله؛<sup>۴</sup> هر گاه امتم امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده یکدیگر بنهند، باید در انتظار حادثه ای ناگوار از ناحیه خدا باشند)).

۷- نیز از رسوا اکرم (ص) نقل کرده که فرمود: ((کیف بکم اذا فسدت نساؤکم و فسق شبابکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر قیل له و یكون ذلک یا رسول الله؟ قال: نعم و

۱. تهذیب ج ۶ ص ۱۷۶ - ۱۷۷ .

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان ج ۶ ص ۱۷۶ - ۱۷۷ .

((۲۵۷))

شرّ من ذلک کیف بکم اذا رأیتم المعروف منکراً معروفاً<sup>۱</sup> چگونه خواهید بود آن گاه که زنانان به فساد کشیده شده و جوان هایتان را در دامن فسق و فجور گرفتار آیند و امر به معروف و نهی از منکر ننمایند؟ بدو عرض شد: ای رسول خدا! آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ فرمود: آری، بدتر از آن رخ می دهد. چگونه خواهد بود آن گاه که مردم را به انجام کار زشت فرمان دهید و از انجام کارهای نیک بازدارید. به حضرت عرض شد: چنین اتفاقی رخ می دهد؟ فرمود: آری، بدتر از آن به وجود خواهد آمد. چگونه خواهید بود آن گاه که کار ناپسند را پسندیده تلقی کنید)).

۸- نیز از امام صادق(ص) روایت کرد که فرمود: ((ما قدست أمة لم تأخذ لضعیفها من قویها غیر متعت؛<sup>۲</sup> امتی که حق آحاد ضعیف خود را از قوی آن ها بی آن که دست رد بر سینه آنان نهد، نستاند، امتی که در خور احترام نیست.))

۹- هم چنین از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: ((یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤن یتقرؤن و ینتکسون حدثاء سفهاء یوجبون امراً بمعروف و لا نهیاً عن المنکر الا اذا أمنوا الضرر، یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر یتبعون زلات العلماء و فساد علمهم الی أن قال: هنا لک یتیم غضب الله علیهم فیعمهم بعقابه فتهلک الابرار فی دار الفجار و الصغار فی دار الکبار؛<sup>۳</sup> در آخر زمان گروهی هستند که در مع آنان افرادی ریا کارانه عمل می کنند و به ظاهر قرآن می خوانند و اظهار زهد و پارسایی می کنند. آنان انسان هایی خام و بی تجربه و نادان اند که نه امر بهمعروف را واجب می شمردند و نهی از منکر را لازم می

داندنمگر آن زمان که احساس امنیت کنند، برای خویش در پی عذر و بهانه هستند. تنها دانشمندان و علماء و تباهی دانش آنان انگشت می نهند، ... تا این که فرمود: آن جاست که خشم خدا بر آنان فرود می آید و با عذاب خویش همه را نابود می سازد و بدین سان، نیک کرداران در سرزمین فاجران و خردسالان در سرزمین بزرگان به هلاکت می رسند)).

۱۰- از نبی مکرم اسلام (ص) روایت کرده که فرمود: ((لا تزال امتی (الناس - خ) بخیر ما أمرنا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر فاذا لم يفعلوا ذلک نزعنا منهم البرکات و

۱. تهذیب ج ۶ ص ۱۷۷

۲. همان ج ۶ ص ۱۷۷

۳. همان. ص ۱۸۰

((۲۵۸))

سلط بعضهم علی بعض و لم یکن لهم ناصر فی الارض و لا فی السماء؛<sup>۱</sup> اتمم همواره به خیر و نیکی به سر خواهند برد تا آن گاه که امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک همکاری داشته باشند، هر گاه دست به چنین نزدند، خیر و برکت از آنان گرفته می شود و برخی از آن ها بر بعضی دیگر تسلط می یابند و در زمین و آسمان یار و یآوری نخواهند یافت.))

۱۱- نیز از امیرمومنان (ع) روایت کرده که فرمود: ((من ترک انکار المنکر بقلبه و لسانه فهو میت بیت الاحیاء؛<sup>۲</sup> هر کس کارهای ناپسند را با دل و زبانش مورد اعتراض قرار ندهد، به مرده ای میان زندگان می ماند.))

۱۲- از امام صادق (ع) روایت کرده که به یارانش فرمود: ((قد حق لی ان آخذ البریء منکم بالقسیم و کیف لا یحق لی ذلک و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتی یتروکه؛<sup>۳</sup> من حق دارم بی گناهان را چون گناه کاران مؤاخذه کنم و چگونه چنین حقی نداشته باشم در صورتی که خبر انجام کارهای زشت فردی به شما می رسد. ولی به او اعتراض نمی کنید و از وی دوری نمی گزینید و در مقام آزار و اذیتش بر نمی آید تا از آن کار دست بردارد.))

روایات در خصوص مضمون این دو فصل فوق العاده زیاد است و از بسیاری از این روایات استفاده می شود. ولی اصل مشروعیت و استجاب آن به قوت خود باقی است. این معنا از تحقیق و بررسی روایات مربوط به جهاد نیز استفاده می شود که در صورت بیم از ضرر و زیان، وجوب امر به معروف ساقط می شود. ولی اصل مشروعیت و استجاب آن به قوت خود باقی است. این معنا از تحقیق و بررسی روایات

مربوط به جهاد نیز استفاده می شود و کسانی که راه و روش اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و امر به معروف و نهی از منکر آن ها و مبارزه و جهادشان با دشمنان و بحث و مناقشه با آنان در جهت روشن ساختن حق در مورد بررسی قرار دهد، پی خواهد برد که آن بزرگواران با یقین به ضرر و زیان، دست به چنین کارهایی می زدند به ویژه قیام اباعبدالله الحسین (ع) و یاران باوفایش که به خصوص بیانگر این معناست. البته سخن در این زمینه طولانی است ولی از اصل موضوع ما خارج است بلکه هدف ما وجب اثبات اعتراض به صوفی ها، در صورت مصوئیت از زیان و ضرر است که پس از

۱. تهذیب ج ۶ ص ۱۸۰.

۲. همان ص ۱۸۱.

۳. همان ج ۶ ص ۱۸۲.

((۲۵۹))

یادآوری مطالب گذشته، هیچ گونه شک و تردیدی در این موضوع وجود ندارد.

## وجوب بحث مناظره:

در این فصل به وجوب بحث مناظره در جهت روشن ساختن حق می پردازیم و کلیله مطالبی که در دو فصل گذشته بیان شد، بر ای نمعنا دلالت دارد. افزون بر آن آیه شریفه ((و جادلهم بالتی هی احسن؛<sup>۱</sup> با آنان به روشی که نیکوتر است به بحث و مناظره پرداز.)) و روایات پیروی از نبی اکرم و ائمه (ع) در مناظراتی که باصفویان و دیگران داشته اند در کتاب احتجاج دیگر کتب بیان گشته و روایاتی که در آغاز احتجاج آمده، شما را بسنده است. مضمون این فصل مشخص است و ما تنها به یادآوری آن نحو گذرا، اکتفا می کنیم. توجه داشته باشید که: مناظره دارای شریط و شیوه ای است و آ،اتی را نیز در بر دارد که علما و دانشمندان از جمله شهید ثانی (ره) در کتاب ((آدا المفید و المستفید)) آن ها را یاد آور شده و یکی از مهمترین شرایط آن اخلاص است، والله الموفق.

## ضرورت جهاد با نفس:

در این فصل ، جهاد با نفس و مبارزه با دشمنان دین را با فراهم بودن شرایط ، مورد بررسی قرار می دهیم که دوازده روایت دلیل بر این معنا است:

۱- قرآن کریم در آیات فراوانی به صراحت بیان می دارد: ((جاهدو فی سبیل الله؛<sup>۲</sup> در راه خدا مبارزه کنید.)) و ((فقاتلوا فی سبیل الله؛<sup>۳</sup> در راه خدا نبرد انجام دهید.)) ((فقاتلوا التی تبغی<sup>۴</sup>؛ با گروه متجاوز پیکار کنید.)) و آیاتی از این قبیل.

۲- ضرورت دین اقتضای چنین مبارزه و جهادی دارد زیرا مخالف و موافق در این که جهاد و مبارزه با دشمنان دین از ضروریات دین اسلام است، هیچ گونه تردیدی ندارد.

۳- بر ضرورت جهاد با دشمنان خدا، اجماع اقامه شده و در ان هیچ گونه اختلافی میان مسلمانان نیست.

۱. نحل آیه ۱۲۵،

۲. انفال : آیه ۷۴،

۳. بقره: آیه ۱۹۰،

۴. حجرات: آیه ۹.

((۲۶۰))

۴- در این زمینه باید از نبی اکرم (ص) و ائمه(ع) پیروی نمود. زیرا آن بزرگواران به تناسب امکان همواره چنین می کردند.

۵- روایاتی در فصل های گذشته یاد آوری شد، مؤید این واقعیت است.

۶- شیخ طوسی (ره) از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که فرمود: ((لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنه و النار؛<sup>۱</sup> مردم را جز شمشیر چیزی بر پا نمی دارد و شمشیر ها کلید های بهشت و دوزخ اند.))

۷- نیز از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: ((من ترک الجهاد البسه اله ذلاً و فقراً فی معیشته و محقاً فی دینه ان الله اعز أمتی بسنابک خیلها و مراکز رماچها؛ کسی که دست از جهاد و مبارزه در راه خدا بردارد، خدا بر اندامش لباس خواری و ذلت و تنگدستی در زندگی می پوشاند و دینش را تباه می سازد. خداند امت مرا به سم های اسبانشان و نوک نیزه های آنان سرافراز ساخته است.))

۸- از امیر مومنان(ع) روایت کرده که در یکی از خطبه هایشان فرمود: ((ان الجهاد باب من أبواب الجنه فتحه الله لخاصه أولیاء سوغهم اياه کرامه منه لهم و الجهاد لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنه الوثیقه

فمن تركه رغبه عنه البسه الله ثوب الذله و شمله البلا و فارق الرخا و ضرب على قلبه بالاسهاب و ديت بالصغار والقماء و سيم الخسف و منع النصف و ادل الحق بتضييعه الجهاد و غضب الله عليه بتركه نصرته و قد قال الله عزوجل في كتابه ((ان تنصرو الله ينصروكم و يثبت اقدامكم؛<sup>۲</sup> جهاد دري است از درهای بهشت كه خداوند آن را به روی دوستان ويژه خود گشودهو به جهت كرامتشان آن را برايشان روا دانسته است. جهاد لباس تقوا، زره محكم الهی و سپر مطمئن خداست. هر كس جهاد را از سر ناپسندی رها كند ، خداوند لباس خواری و ذلت بر او می پوشاند و غرق در بلا و مصیبتش می گرداند و به رفاه و آیش دست نمی یابد و به قلبش پرده سفاخت می افتد و به پستی و حقارت گرفتار می آید و به ذلت و خواری محكوم و از انصاف محروم می گردد و به جهت تباه ساختن جهاد، حق از او ستانده می شود. خداوند به دلیل دست برداشتن وی از یاری حق، بر او خشم می گیرد و در كتاب عزیزش فرمود: ((ان تنصروا الله ينصروكم و يثبت اقدامكم؛<sup>۳</sup>

۱. تهذيب ج ۶ ص ۱۲۲

۲. همان.

۳. محمد آيه ۷.

((۲۶۱))

را یاری كنید شما را یاری می كند و شما را ثابت قدم نگاه می دارد.))

۹- روایتی از امام صادق (ع) در مورد اقسام جهاد رایت کرده كه حضرت فرمود: ((اما احد الفرضين فمجاهده الرجل نفسه عن معاصي الله و هو من اعظم الجهاد، و مجاهده الذين يلونكم من الكفار فرض، و أما الجهاد الذي هو سنه لا تقام الامع فرض فان مجاهده العدو فرض على جميع الامه، و لو تركواالجهاد لاتاهم الهذاب و هو سنه الامام وحده أن ياتي العدو مع الامه فيجاهدهم؛<sup>۱</sup> یکی از دو جهاد واجب ، مبارزه و جهاد فرد با نفس خویش از انجام نافرمانی خداست كه بزرگترین جهاد است و مبارزه با كفاری كه بر شما تسلط یابند واجب است و جهادی كه سنت است جز با واجب بودن ، اقمه نخواهد شد زیرا مبارزه و جهاد با دشمن بر همه امت واجب است و اگر جهاد را ترك كنند عذاب، آن ها را فراخواهد گرفت و این جهاد بر امام به تنهایی سنت است كه همواره با امت با دشمن رویا رو شده و با آنان به مبارزه برخیزد)).



۱۰- نیز از رسول اکرم(ص) روایت کرده که فرمود: فوق كل برٍّ برٌّ حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه برٌّ؛<sup>۲</sup> فراتر از هر کار نیکی، کار نیک دیگری وجود دارد تا این که فرد در راه خدا کشته شود، هرگاه در راه خدا کشته شد، کار نیکی بالاتر از آن وجود ندارد)).

۱۱- هم چنین روایت کرده که عثمان بن مظعون به پیامبر خدا (ص) عرضه داشت: ای رسول خدا! نفسم مرا به گردش و سیاحت و می دارد که به کوهسارا رهسپار گردم. رسول اکرم(ص) فرمود: ((لاتفعلانّ سیاحه امتی الجهاد و الغرور؛<sup>۳</sup> این کار را انجام مده زیرا سیاحت و گردش امت من مبارزه و نبرد است.))  
۱۲- نیز از آن بزرگوار نقل کرده که گروهی را به جنگ اعزام کرد هنگامی از جنگ برگشتند، حضرت فرمود: ((مرحباً بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قيل و ما الجهاد الاكبر يا رسول الله؟ قال: جهاد النفس ثم قال افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبيه؛<sup>۴</sup> خوش آمدند جمعی که جهاد کوچک را به پایان برده و جهاد بزرگتر را پیش رو دارند.

۱. تهذیب ج ۶ ص ۱۲۴.

۲. همان ص ۱۲۲.

۳. همان.

۴. کافی ج ۵ ص ۱۲ و سایل ابواب جهاد نفس، ج ۳ ص ۴۲۹- حدیث ۱۰

((۲۶۲))

عرض شد: ای رسوا خدا(ص)، جهاد بزرگ کدام است؟ فرمود: مبارزه بانفس، سپس فرمود: برترین جهاد آن است که فرد با نفسی که در کالبد دارد مبارزه نماید)) و روایات در این زمینه بسیارند.

### قطع رابطه با اهل بدعت:

در این فصل وجوب پرهیز از معاشرت بدعت گذاران و معصیت کاران و به طور کلی ترک آمد و شد با آنان را در مورد بررسی قرارا خواهیم داد. روایاتی که قبلاً یاد آور شدیم دلیل بر همین معنا بود و مشخص است بر معاشرت و همدمی با این قبیل افراد، مفسد بزرگی مترتب است و پرهیز از معاشرت با آن ها مصالح مهم دینی را در پی خواهد داشت. افزون بر این مطالب و اجماع و ضرورت دین و واردی از این قبیل، روایات فراوانی بر این معنا دلالت دارند که تنها به دوازده مورد آن بسنده می کنیم:

۱- کلینی از رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: ((اذا رأیتم أهل البدع فاطهروا البراءة منهم و اکثرها من سبهم و الوقیعه فیهم و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحدزهم الناس و لا یتعلمون من

بدعهم، یکتب الله تعالى لكم بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات في الآخرة؛<sup>۱</sup> با مشاهده بدعت گذاران، بیزاری خود را از آن ها ابراز دارید و آنان را مورد سبّ و ناسزا و بهتان قرار دهید تا در جهت ایجاد فساد در اسلام طمع نورزند و مردم از آن ها دوری جویند و از بدعت های آنان نیاموزند، به سبب کارهایی که انجام داده اید خداوند در نامه عملتان حسنات می نویسد و بدین وسیله درجات شما را در آخرت بالا می برد)).

۲- نیز به اسناد صحیح خود از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ((لا تحصبوا أهل البدع و لاتجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم قال رسول الله (ص) المرء علی دین خلیله و قرینه؛<sup>۲</sup> با بدعت گذاران همدمی نکنید و با آنان نشست و برخاست ننماید، زیرا در نظر مردم نظیر یکی از آنان جلوه خواهید کرد . رسول خدا(ص) فرمود: هر فرد به مسلک و مرام دوست و همدمش در خواهد آمد)).

۳- هم چنین از نبی اکرم(ص) روایت کرده که فرمود: ((من أتى ذا بدعه فعظمه فأثما سعی

۱. کافی ج ۲ ص ۳۷۵.

۲. همان ج ۲ ص ۳۷۵.

((۲۶۳))

فی هدم الاسلام؛<sup>۱</sup> هر کس نزد بدعت گذاری آید و از او به عظمت یاد کند ، در واقع در جهت تخریب پایه های دین اسلام کوشیده است)).

۴- از امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: حضرت عیسی بن مریم فرمود: (( ان صاحب الشر یعدی و قرین السوء یُردی فانظر من تقارن<sup>۲</sup> انسان تبهکار دشمنی می کند و هم نشین بد موجب انحراف می شود، بنابراین بنگر با چه کسی همدمی))

۵- به اسناد خود روایت کرده می گوید: لقمان به فرزندش گفت: ((کم لیس بین الذئبو والکبش خلّه کذلک لیس بین البار و الفاجر خلّه ، من یتقرب من الزفت یعلق به بعضه کذلک من شارک الفجار یتعلم من طرقة. من یحب المرء یشتم و من یدخل مداخل السوء یتهم و من یقارن قرین السوء لا یسلم و من لا یملک لسانه یندم؛<sup>۳</sup> همان گونه که میان گرگ و گوسفند دوستی وجود ندارد، میان انسان نیک کردار و فاجر نیز دوستی برقرار نیست ، هر کس به قیر نزدیک شود، بخشی از آن به بدنش می چسبد ، همین گونه آن کس با انسان فاجر و فاسق مشارکت داشته باشد، راه های فسق و فجورش را می آموزد کسی که به ریا کاری علاقه داشته باشد ، مورد ناسزاگویی قرار خواهد گرفت و آن کس که به جاهای غیر مناسب

وارد شود، متهم خواهد شد و کسی که با همنشین بد بنشیند، سالم نمی ماند و آن کس که زبانش را کنترل نکند، پشیمان خواهد گشت)).

۶- نیز به اسناد صحیح خود از امام رضا (ع) روایت کرده که به ابوهاشم جعفری فرمود: ((مالی رأیتک عند عبد الرحمن بن یعقوب فقال: انه خالی قال: انه يقول فی الله قولاً عظيماً یصف الله و لا یوصف. فاما جلست معه و ترکتنا و ام جلست معنا و ترکته فقال: هو يقول ماشاء أى شیء علیّ منه اذا لم اقل بقوله؟ فقال ابوالحسن(ع) أما تخاف أن تنزل بکم نقمه فتصيبکم جميعاً أما علمت بالذی کان من اصحاب موسی (ع) فمضى ابوه و هو یراغمه حتی بلغا موضعاً من البحر ففرقا جميعاً و أتى موسی (ع) الخبر فقال هو فی رحمه الله و لكن النقمه اذا نزلت لم یکن لها عمن قارب المذنب دفاع؛<sup>۴</sup> چه شد که تو را نزد عبد الرحمان بن یعقوب دیدم؟ عرض کرد:

۱. کافی ج ۱ ص ۵۴.

۲. کافی ج ۲ ص ۶۴۰.

۳. همان ج ۲ ص ۶۴۲.

۴. کافی ج ۲ ص ۳۷۵.

((۲۶۴))

او دایی من است. امام(ع) فرمود: وی در مورد خداوند سخن بزرگی می گوید، خدا را وصف می کند در صورتی که خداوند توصیف شدنی نیست . یا با او همنشینی کن و دست از ما بردار و یا با ما بنشین و او را ترک نما.

ابوهاشم کرد: وی هر چه بخواهد می گوید ولی گر من سخن او را پذیرا نباشم چه گناهی دارم؟ امام رضا(ع) فرمود: ((آیا بیم نداری که عذابی از ناحیه خدا برسد و همه شما را فرا گیرد و آیا نمی دانی یکی از یاران حضرت موسی که پدرش در شمار دار و دسته فرعون بود آن هنگام که سپاهیان فرعون به سپاهیان موسی رسیدند ، از سپاه موسی جدا شد تا پدرش را پند و اندرز دهد و به سپاهیان موسی ملحق کند . ولی پدرش راه افتاد و او همواره سخنانی را که موجب خشم او می شد بر زبان می آورد تا به قسمتی از دریا رسیدند و هر دو غرق شدند، وقتی خبر این ماجرا به حضرت موسی (ع) رسید، فرمود: او در رحمت الهی قرار دارد، ولی هرگاه عذاب نازل گردد، نمی تواند از کسی که در نزدیکی گنهکار حضور دارد، دفاع کند)).

۷- هم چنین از امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش ، از جدش علی بن حسین (ع) روایت کرده که فرمود: ((یا بنی انظر خمسة فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق فقلت یا أبة من هم قال: ایاک و مصاحبه الکذاب و ایاک مصاحبه الفاسق و ایاک مصاحبه البخیل و ایاک مصاحبه الاحق و ایاک مصاحبه القاطع لرحمه؛<sup>۱</sup> فرزندم به پنج دسته بنگر و با آنان هم نشینی مکن و گفتگو انجام مده و در مسیر راه با آنان همراه نشو. عرض کردم: پدر جان! آن ها کیانند؟ فرمود: از هم نشینی با انسان دروغگو پرهیز ، از هم نشینی با انسان فاسق پرهیز کن، از هم نشینی فرد بخیل دور کن، از همراهی انسان نابخرد پرهیز نما، از هم نشینی با کسی که قطع صله رحم نموده، پرهیز.)) تعدادی احادیث به همین مضمون وارد شده است.

۸- نیز از امام صادق (ع) در مورد فرموده خدای عزوجل: ((و قد نزل علیکم فی الکتاب أن اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ فلا تقعدوا معهم؛<sup>۲</sup> هر گاه شنیدید توسط عده ای به آیات الهی کفر ورزیده می شود و به تمسخر گرفته می شوند، با آن گروه همنشین نشوید.))

فرمود: ((انما عنی بهذا اذا سمعتم الرجل یجحد الحق و یکذب به ویقع فی التمه (ع) فقم من عنده

۱. کافی ج ۲ ص ۳۷۶.

۲. نساء آیه ۱۴۰.

((۲۶۵))

و لا تقاعده کائنا من کا؛ منظور خداوند از این آیه شریفه این است که هر گاه شنیدید فردی به انکار حق می پردازد و آن را تکذیب می کند و در مورد ائمه (ع) ناسزا می گوید، از نزدش به پاخیزید و به هر پایه که برسد، با او ننشیند.)) نیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود: ((من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلا یحضرن مجلساً ینتقص فیه امام او یعاب فیه مومن؛<sup>۲</sup> آن کس که به خدا و روز جزا ایمان دارد در مجلسی که یکی از ائمه (ع) مورد ناسزا قرار می گیرد. و یا مومنی عیب جویی می شود، هرگز نباید بنشیند.))

۹- هم چنین کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: (( ثلثة مجالس یمقتها الله و یرسل نقمه علی اهلها فلا تقاعدوهم و لاتجالسوهم، مجلساً فیه م یصف لسانه کذباً فی فتیاه ذکر اعدائنا فیه جدید و ذکرنا فیه فیه رث، و مجلساً فیه من یصدّ عنا و أنت تعلم؛<sup>۳</sup> سه مجلس اند که مورد خشم خداوند و بر مجلسیان آن عذاب نازل می شود، از این رو، با آنان هم نشینی نکرده و معاشرت ننمایند، مجلسی که افرادش در فتوای خود دروغ گویند و مجلسی که یاد دشمنان در آن جدید و یاد ما کهنه باشد و مجلسی که در آن افرادی مردم را از گرایش به ما باز می دارند و شما بدان آگاهی داری.))

۱۰- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((اذا ابتليت باهل النصب و مجالستهم فكن كائنك على الرضف حتى تقوم فان الله يمقتهم و يلعنهم فاذا رأيتهم يخوضون في ذكراهم من الائمة فقم فان سخط الله ينزل هناك عليهم؛<sup>۴</sup> هرگاه ناگزیر از هم نشینی با دشمنان اهل بیت شدی، چنان هم نشینی کن که گویی روی سنگ داغ نشسته ای زیرا آنان مورد خشم خدا هستند و آن هارا لغت می کند و هرگاه دیدید دشمنان به یکی از ائمه ناسزا میگویند، از جابر برخیزید. زیرا خشم خدا در آن جا بر آن ها نازل خواهد شد.))

۱۱- کشی به اسناد خود از امام رضا (ع) روایت کرده که به شخصی فرمود: ((بلغنی انک تجالس الواقفیه؟ فقال: جعلت فداک اجالسهم و أنا مخالف لهم قال: لاتجالسهم فان الله يقول ((وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ بها تعقدوا معهم حتی

۱. کافی ج ۲ ص ۳۷۷.

۲. همان.

۳. همان ص ۳۷۸.

۴. همان ۳۷۹.

((۲۶۶))

یخضوا فی حدیث غیره))<sup>۱</sup> یعنی بالایات، الاوصیاء و الذین کذبوا بها الواقفه؛<sup>۲</sup> شنیدم با واقفی مذهب ها هم نشینی داری ولی با آنان مخالفم. امام (ع) فرمود: با آنان هم نشینی مکن زیرا خداوند می فرماید ((و در خداوند این حکم را در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و به تمسخر می گیرند، لا آن ها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند....)) و مقصود خداوند از ((آیات)) ائمه اند . کسانی که مورد تکذیب واقفی ها قرار گرفته اند.))

۱۲- نیز به اسناد خود از امام رضا (ع) روایت کرده که نزد حضرت سخن از غلات، هواداران ابوالخطاب به میان آمد (ع) فرمود: ((لا تقاعدوهم و لاتوکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم و لاتوارثوهم؛<sup>۳</sup> با آنان همنشینی نکنید به آنان اعتماد نکنید، با آن ها آی نیاشامید و مصافحه نکنید و از دیکدیگر چیزی به ارث نبرید.)) در این زمینه احادیث فوق العاده فراوانی وجود دارد و بخشی از آن ها که بر این معنا دلالت داشت، در فصل های قبلی یاد آوری شد.

**وجوب لعن بدعت گذار:**

در این فصل جواز بلکه وجوب لعن بدعت گذاران و مخالفان و بیزاری جستن از آن ها را مورد بررسی قرارا خواهیم داد که دوازده دلیل بر آن ارائه می شود.

لعنهم الله؛<sup>۴</sup> آنان که خدا و رسولش را آزرده، خدا لعنت شان کرد.)) ((ان الذين يكتُمون ما انزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون،<sup>۵</sup> با کسانی که دلایل روشن ما و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم بعد از آن که آن را در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند خدا آن ها را لعنت می کند و لعن کنندگان نیز همه آنان را مورد لعن خویش قرار می دهند.)) و آیات دیگری از این دست.

۱. نساء آیه ۱۴۰

۲. کشی ص ۳۸۹ چاپ کربلا.

۳. کشی ص ۲۵۲،

۴. احزاب آیه ۲۳،

۵. بقره آیه ۱۵۹.

## ((۲۶۷))

۲- شیعیان بلکه همه مسلمانان یه لعن بدعت گذران ، اجتماع و اتفاق نظر دارند با آگاهی به این که امام معصوم (ع) در ایت اجماع داخل است .

۳- از نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) در مورد لعن کسانی که با دین به مخالفت بر خیزند روایات فراوانی وارد شده حتی در مورد موضوعاتی که تحریم آن اثبات نشده است نظیر این سخن رسول گرامی اسلام (ص) که فرمود : (( لعن الله اکل زاده وحده لعن الله راکب الفلاه وحده لعن الله النائم فی البیت وحده :<sup>۱</sup> خداوند کسی را که توشه خود را تنها بخورد و در بیابان تنها حرکت نکند و در خانه تنها بخوابد لعن کرده است . (( رسول خدا (ص) فرمود (( من ظلم اجیرا اجرته فعلیه لعنه الله و من عق والدیه فعلیه الله :<sup>۲</sup> کسی که با نپرداختن دستمزد اجیر در حق او ستم روا دارد لعنت خدا بر او باد و کسی که نافرمانی پدر و مادرش را نماید ، مورد لعنت خدا باد .))

پیامبر اکرم (ص) فرمود : (( یا علی ، انا و انت موایا هذه الامه فمن انتمی الی غیر موالیه فعلیه لعنه الله :<sup>۳</sup> ای علی ، من و تو سرپرستان این امتیم . هر کس به غیر سرپرستان خود وابسته باشد ، لعنت خدا بر او باد .))

۴- کلینی (ره) از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: (( اذا ظهرت البدع في امتي فليظهر العلم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله <sup>۴</sup> هر گاه میان امتم بدعت ها آشکار گردید ، دانشمندان باید علم و دانش خویش را ابزار کنند و گرنه لعنت خدا بر آنان باد . )) این حدیث به طریق اولی دلالت بر مقصود ما دارد .

۵- نیز از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که فرمود: (( اذا رايتم اهل البدع من امتي فاطهر والبرائة منهم و اكثرنا من سبهم والوقيعه فيهم ... )) که قبلا یاد آوری شد .

۶- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت هر گاه نماز می گذارد تا چهار تن از مردان ، فلانی و فلانی و فلانی و معاویه و چهار تن از زنان فلانی و فلانی و فلانی هند و امالحکم خواهر معاویه <sup>۵</sup> را لعنت نمی کرد ، از نماز خارج نمیشد . هم چنین از حضرت

۱- خصال : ص ۹۰ .

۲- سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۵۱۳ .

۳- بحار ج ۴۲ ، ص ۲۰۵ .

۴- کافی ج ۱ ، ص ۵۴ .

۵- وسائل کتاب الصوه ص ۴۰۴ باب استحباب لعن اعدا والدين الصوه .

((۲۶۸))

منقول است که فرمود: (( اذا النصرفت من الصوه فلا تنصرف الا بلعن بني اميّه : <sup>۱</sup> هر گاه خواستی از نماز فراغت یابی ، جز با لعن بنی امیه فراغت حاصل مکن . ))

در معنایی دو روایت یاد شده موارد زیادی در زیارت و ادعیه و دیگر جاها ، در لعن و بیزاری جستن از دشمنان دین به طور عموم و خصوص وازد شده است .

۷- شیخ طوسی (ره) در کتاب (( غیبت )) در مورد فارس بن حاتم بن ماهویه ، از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده که گفت : ابوالحسن عسکری با خط مبارک خویش طی نامه ای به عمرو قزوینی ، چنین مرقوم فرمود: (( اعتقد فيما تدین الله به ان الباطن عندي حسب ما اظهرت فيمن استنبت عنه ، و هو فارس عليه لعنة الله فانه ليس يسعك الا الجتهاد في لعنة و قصده و معاداته و امبالغه في ذلك باكثر و تجد السبيل اليه ما كنت آمر ان يد ان الله با مر غير صحيح فجد و شد فی طعنه و هتکه و قطع اسبابه و صد اصحابنا عنه و ابطال امره و ابلغهم ذلك مني و احكه لهم عني و اني سائلکم بين يدي الله عن هذا المر الموكد فويل للعاصي و للجاد : <sup>۲</sup> بر این باورم در آن چه خدا را بدان پرستش می کنی ، آن گونه که در پاسخ پرستش برای تو فاش ساختیم ، باطن نزد من است . لعنت خدا بر فارس باد ، تو در زمینه لعن و

دشمنی با او تلاش کن و به هر نحو ممکن آن را شدت ببخش . من فرمان نمی دهم خداوند با امر غیر صحیحی پرستش شود بنابراین در سزاوار و اهانت او بکوش و آن را فزونی بخش و روابط را با او قطع کن و یارانمان را از تماس با او باز دار و بر کارهایش خط بطلان بکش و این موضوع را از ناحیه من به مردم برسان و بر ایشان تشریح کن که در مورد این مسئله مهم ، در پیشگاه خداوند از شما پرسش خواهم نمود ، وای بر کسی که نافرمانی کرده و یا در مقام انکار آن بر آید )) .

۸- نیز از محمد بن یعقوب روایت کرده که گفت : نامه ای بدین مضمون از ناحیه حضرت مهدی (ع) به نماینده اش عمری رسید ، (( و نحن نبرالله من هلال و لارحمه الله و ممن لایبر امنه فاعلم الا سحاقی و اهل بلده بما اعلمناک من حال هذا الفاجر و جمیع من کان سالک و یسلک عنه : <sup>۳</sup> ما از ابن هلال که خدا او را نیامرزد و از کسانی که وی از آن ها بیزاری نمی جوید ، به درگاه خدا اعلان بیزاری می کنیم آن چه را در مورد این انسان فاجر

۱- وسائل کتاب الصوه ص ۴۰۴ باب استحباب لعن اعدا والدین عقیب الصوه .

۲- غیبت طوسی ، ص ۲۱۳\_ ۲۲۸

۳- همان ، ص ۲۱۳\_ ۲۲۸

(( ۲۶۹ ))

به تو اعلان کردیم به احمد بن و هشهریان و تمام که در مورد این شخص از تو پرسش نموده و یا پرسند ، اعلان نما . ))

۹- شیخ طوسی (ره) در توقیعی دیگر از ناحیه حضرت مهدی (ع) به حسین بن روح روایت کرده که فرمود : ( ۰ قد وقفا علی هذه الرقعه و ما تضمنه ، فجمیعه جوبنا و لامد خل للمدخول الضال المضل المعروف بالعزاقری \_ فی حرف منه و قد کانت اشیاء و خرجت الیکم علی یدی بن یلال و غیره من نظائره فکان من ارتدادهم عن السلام مثل ما کان من هذا علیهم لعنه الله و غضبه : <sup>۱</sup> بر مضمون این نامه آگاهی یافتم و راهی برای انسان خوار و گمراه و گمراه گری چون عزاقری \_ که لعنت خدا بر او باد \_ حتی در حرفی از آن نامه وجود ندارد و مطالبی توسط احمد بن هلال به شما رسیده ، بنابراین برگشتن آن ها از اسلام نظیر همین فرداست که لعنت و خشم خدا بر آن ها باد ))

در خور توجه است که از سخنان شیخ طوسی (ره) استفاده می شود که این ملعونان همه ، صوفی و از هوا داران حلاج بوده اند و برخی از عبارات وی و بعضی از روایاتی که به طور عموم و خصوص بر لعن این افراد ، دلالت داشت قبلا یاد آوری شد .



۱۰- شیخ صدوق (ره) در کتاب (( کمال الدین )) از نامه های وارده از حضرت مهدی (ع) روایت کرده که از آن حضرت نامه ای بدی مضمون رسید : (( اما ماذکرت من امر الصوفی المتصنع بتر الله عمره و لعنه ثم خرج من بعد موته قد قصدنا فاصبرنا علیه فبتر الله بد عوتنا عمره : <sup>۲</sup> ولی آنچه در مورد این صوفی ظاهر ساز که خدا رشته عمرش را پاره کند و لعنش نماید ، بیان داشتی و ما بر آن شکیبایی ورزیدیم ، خداوند به دعای ما رشته عمرش را برید . ))

۱۱- کشی از امام عسکری (ع) روایت کرده که بدان حضرت عرض شد : ممتوره ( واقفی ها ) را شناختم آیا در قنوت نماز آن ها را لعن کنم ؟ حضرت فرمود : (( نعم ، اقلت علیهم فی صلوته : <sup>۳</sup> آری ، در قنوت نماز آن ها را لعنت و نفرین کردن دشمنان در قنوت از انجام آن توسط پیامبر اکرم (ص) مشخص است .

۱۲- نیز از نبی اکرم روایت کرده که فرموده : (( من تائم ان یاعن من لعنه الله فعليه لعنه الله : <sup>۴</sup>

۱- غیبت طوسی ، ص ۲۱۳ ، ۲۲۸

۲- کمال الدین : ج ۲ ، ص ۴۸۹

۳- کشی ، ص ۳۹۱ ، ۴۴۴

۴- همان .

((۲۷۰))

کسی که از لعن کردن افرادی که خدا لعنشان کرده کرده خودداری کند، لعنت خدا بر او باد.))  
تحریم تعصب بی مورد:

در این فصل تحریم تعصب بی مورد و سرسختی در امور باطل را باطل را بررسی می کنیم که دوازده دلیل بر آن اقامه می شود:

۱- ضرورت دین ایجاب چنین حرمتی دارد و از روشن ترین ضروریات به شمار می آید. ولی با این همه نظیر دیگر موضوعات دلایلی در تایید آن، یادآوری خواهد شد.

۲- بر تحریم تعصب در امور باطل اجماع اقامه شده و در ثبوت این حرمت تردیدی نیست و در آن کسی مخالفتی ندارد.

۳- از ائمه (ع) روایت متعددی در وجوب تسلیم وارد شده و مقصود از جمله (( و سلموا تسلیم )) نیز در آیه شریفه همین است .

۴- روایات مربوط به وجوب جهاد و مبارزه با نفس قبلا یاد آوری شد و این عمل مستلزم تسلیم حق بودن است .

۵- روایاتی در وجوب توبه و تحریم اصرار بر گناه و وجوب پشیمانی از آن ، یاد آوری خواهد شد .

۶- کلینی به اسناد خود از امام صادق (ع) ۹ روایت کرده که فرمود : (( من تعصب او تعصب له فقد خاع ربك الايمان من عنقه : <sup>۱</sup> کسی که تعصب به خرج دهد و یا برایش تعصب ورزند ، در حقیقت ریشه ایمان تر گردنش برداشته شده است .))

۷- نیز از رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمود : (( من كان في قلبه مثقال حبه خردل من عصبية بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهلية : <sup>۲</sup> کسی که ذره ای در دلش تعصب وجود داشته باشد ، خداوند او را در قیامت با اعراب جاهلیت محشور می گرداند .))

۸- از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( من تعصب عصبه بعصابه من نار : <sup>۳</sup> کسی که تعصب به خرج دهد ، خداوند دستمال و سربندی از آتش بر او می پوشاند .))

۹- نیز به سندی صحیح از علی بن حسین (ع) روایت کرده که فرمود : (( لايدخل الجنة

۱- کافی ج ۲ ص ۳۰۸.

۲- همان ، ج ۲ ص ۳۰۸.

۳- همان .

((۲۷۱))

حمیه غیر حمیه حمزه بن عبد المطلب و ذلک حین اسلم غضبا للنبی فی حدیث السلا الذی القی علیه : <sup>۱</sup> غیرت حمیت و جوانمردی جزء غیرت و جوانمردی حضرت حمزه وارد بهشت نمی شود و آن زمانی بود که در ماجرای انداختن شکمه گوسفند بر سر مبارک پیامبر اکرم (ص) حضرت حمزه از شدت خشم بر این کار ، به اسلام گروید .))

۱۰- هم چنین به سندی صحیح از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( ان الملائكة كانوا يحسبون ان ابليس منهم فكان في علم الله انه ليس منهم فاستخرج ما في نفسه بالحمية و الغضب فقال : خلقتني و من نار و خلقتني من طين : <sup>۲</sup> فرشتگان می پنداشتن شیطان از آن ها است ولی در علم الهی ، از آن ها نبود اما ان چه را در درون داشت با نخوت و خشم پدیدار ساخت و گفت : مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی .))

۱۱- از علی بن حسین (ع) روایت کرده در مورد تعصب از آن حضرت پرسش شد امام (ع) در پاسخ فرمود: ((العصیبه التي یا ثم صاحبها علیها ان یری الرجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین و لیس من العصیبه ان یحب الرجل قومه و لكن العصیبه ان یعین قومه علی الظلم :<sup>۳</sup> تعصبی که فرد در به خرج دادن آن مرتکب گناه می شود ، این است که شخص ، افراد تبهکار قبیله خود را بهتر از نیکان قبیله دیگران بداند . تعصب این نیست فرد قبیله و فامیل خود را دوست داشته باشد بلکه تعصب آن است که قبیله و قوم خود را بر جور و ستم یاری دهد)).

۱۲- به سند حسن از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: (( رسول اکرم (ص) فرمود: (( من تعصب او تعصب له فقد ربّق الیمان من عنقه :<sup>۴</sup> کسی که خود تعصب به خرج دهند ، در حقیقت رشته ایمان از گردنش برداشته شده است )) .

عدم جواز پیروی از مخالفان :

در این فصل عدم جواز خوش بینی به مخالفان و عدم پیروی از شیوء خاص آنان را مورد بحث قرار داده و دوازده دلیل بر آن ارائه خواهیم داد :

۱- کافی ج ۲ ، ص ۳۰۸.

۲- همان .

۳- همان ، ج ۲ ، ص ۳۰۸.

۴- همان ، ج ۶ ، ص ۳۰۸.

((۲۷۲))

۱- مشخص است که رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) واجب است و این عمل با خوش بینی به دشمنان آن ها و پیروی از راه رسم این قبیل افراد منافات دارد.

۲- افراد یاد شده از شرایطی که پیروی از آن ها روا باشد برخوردار نیستند. افزون بر این هیچ گونه دلالتی بر جواز این عمل نیز وجود ندارد.

۳- ضرورت مذهب، خوش بینی به اینان را روا نمی داند.

۴- روایات مربوط به تحریم پیروی از دشمنان دین و شبیه شدن به آنان قبلاً یاد آوری شد.

۵- روایات مربوط به وجوب دوست داشتن خدا و دشمنی با دشمنان خدا، قبلاً بیان گشت و منافات این روایات با آن چه بدان اشاره کردیم، به خوبی روشن است.

۶- روایات مربوط به جهاد و مبارزه با دشمنان دین و بدعت گذاران قبلاً یاد آوری شد.

۷- روایات مربوط به وجوب لعن و بیزاری جستن از آن ها، قبلاً گذشت.

۸- برخی موضوعات مربوط به کارهای نکوهش آمیز سران صوفی و اعمال زشت و فضاحت بار آن ها قبلاً گذشت که لازمه این گونه اعمال عدم جواز خوش بینی به آن ها است تا چه رسد به پیروی و اقتدای به آنان.

۹- قبلاً بر کلیه امور مربوط به آنان، مشروحاً خط بطلان کشیده شد و این روایت و روایت قبلی اخص از مطلوب بوده و دلالتش بر آن بیشتر است.

۱۰- قبلاً وجوب دوری و پرهیز از بدعت گذاران بیان شد که این عمل با خوش بینی به آن ها و هوادارانشان منافات دارد.

۱۱- شیعیان بر عدم خوش بینی به آن ها، اجماع و اتفاق نظر دارند.

۱۲- روایاتی که در پرهیز از آن ها، به طور عموم و خصوص و در زمینه عدم نقل روایتشان و رجوع بدانان، وارد شده بسیار است و ما تنها به بیان دوازده مورد بسنده می کنیم.

۱- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((من تحاکم الیهم فی حق أو باطل فانما تحاکم الی طاغوت و مایحکم له به فانما يأخذہ سحتاً و ان کان حقاً ثابتاً له لانه أخذہ بحکم الطاغوت و قد أمر الله ان یکفر به؛<sup>۱</sup> کسی که در مسأله حق یا باطلی شکایت نزد آنان ببرد.

۱. کافی ج ۱ ص ۶۷

((۲۷۳))

گویی نزد طاغوت شکوه کرده است و استفاده از مزدی که به وسیله آن به شکایت وی رسیدگی می شود حرام است هر چند حق برایش ثابت شود، زیرا آن را به دستور طاغوت گرفته با این که خداوند فرموده به طاغوت کفر ورزیده شود.))

۲- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((انظروا علمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولاً ینفون عنه تحرف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین؛<sup>۱</sup> بنگرید علم و دانش خود را از چه کسانی فرا می گیرید. زیرا میان ما اهل بیت در هر نسلی افرادی دادگر وجود دارد که دین خدا را از تحریف غالیان و تباه ساختن باطل گرایان و تأویل نابخردان حفظ و حراست می کنند.))

۳- هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((لا خير فيمن لا يتفقه من اصحابنا ان الرجل منكم اذا لم يستغن بفقهِه احتاج اليهم فاذا احتاج اليهم ادخلوه في باب ضلالتهم و هو لا يعلم؛<sup>۲</sup> هر يك از هواداران ما كه آشنایی به دین نداشته باشند، خیری در آن ها وجود ندارد

زیرا هر يك از شما اگر به دین آشنایی نداشته باشد، نیازمند مخالفان می شود و هنگامی بدان ها نیازمند شد، وی را بی آن كه توجه داشته باشد، در ورطه گمراهی خود وارد می سازند)).

۴- از امام باقر (ع) روایت کرده كه روای در مورد تفسیر فرموده خدای سبحان ((فلينظر انسان الى طعامه؛ انسان باید به غذای خود بنگرد)) از آن حضرت پرسش نمود امام (ع) در پاسخ فرمود: ((علمه الذي يأخذه عمن يأخذه؛<sup>۳</sup> منظور از (غذای خود) علم و دانش اوست كه از چه كسی او را فرا می گیرد)).

۵- نیز از آن بزرگوار روایات کرده كه بدو عرض شد: حسن بصری چنین و چنان می گوید، امام (ع) فرمود: ((فليذهب الحسن يميناً و شمالاً فو الله ما يوجد العلم الا هينها؛<sup>۴</sup> حسن شرق و غرب گیتی را ببیناید . به خدا سوگند! علم و دانش را جز در این خانواده ، نخواهد یافت.))

۶- هم چنین به سند صحیحی از آن حضرت روایت کرده كه فرمود: ((ليس عند أحد من

۱. کافی ج ۱ ص ۳۲.

۲. همان ج ۱ ص ۳۳-۵۰.

۳. همان.

۴. همان ج ۱ ص ۳۳-۳۵.

((۲۷۴))

الناس حق و لا صواب و لا أحد من الناس يقضى بقضاء حق الا ما خرج عنا أهل بيت و اذا تشعبت بهم الامور كان الخطاء منهم و الصواب من علي عليه السلام؛<sup>۱</sup> عمل هیچ يك از مردم بر حق و صواب نیست و هیچ يك از آنان بر مبنای حق داورى نمی كنند مگر آن چه از ناحیه ما خانواده صورت پذیرد و اگر در كارها برایشان اختلاف نظر به وجود آید، اشتباه از آن ها و صواب از علی (ع) است.))

۷- نیز به اسناد صحیح خود از امام باقر (ع) روایت کرده كه فرمود: ((انه ليس أحد عنده علم الا شيء خرج من عند امير المؤمنين فليذهب الناس حيث شاءوا فو الله ليس الامر الا من هينها و أشار بيده الى بيته؛<sup>۲</sup> هیچ كس بهره ای از علم و دانش ندارد مگر آن مقدرای كه از امير مومنان به او رسیده، به خدا سوگند! مردم هر كجا كه بخواهند بروند علم و دانش جز این جا نیست و با دست مباركش به خانه خود اشاره كرد)).

۸- نیز به سندی صحیح از امام باقر (ع) روایت کرده که به سلمه بن کهیل و حکم بن عیینه فرمود: ((شرقا و غربا فلا تجدان علماً صحیحاً الاً شیئاً خرج من عند اهل بیت؛<sup>۳</sup> شرق و غرب گیتی را درنوردید، علم و دانش صحیحی جز آن چه از ناحیه اهل بیت به مردم رسیده، نخواهد یافت.))

۹- هم چنین به سندی صحیح از آن حضرت نقل کرده که فرمود: ((ان الحكم بن عیینهمن قال الله: ((و من الناس من يقول امنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمومنین)) فليشرقوا بالحكم و لیغرب أما و الله و لا یصیب العلم الاً من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل علیه السلام؛<sup>۴</sup> حکم بن عیینه از جمله کسانی است که خداوند در حقشان فرمود: ((برخی از مردم می گویند به خدا و روز جزا ایمان آوردیم ولی آن ها اهل ایمان نیستند.)) به خدا سوگند! حکم اگر شرق و غرب گیتی را بپیماید به علم و دانشی جز از ناحیه دودمانی که جبرئیل علیه السلام بر آنان نازل شده است، نخواهد یافت.))

۱۰- در حدیثی از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود: ((فلیذهب الحكم یمیناً و شمالاً

۱. کافی ج ۱ ص ۵۱.

۲. همان ص ۳۹۹.

۳. همان.

۴. همان.

### ((۲۷۵))

فو الله لا یوجد العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل؛<sup>۱</sup> به خدا سوگند! حکم چپ و راست ((شرق و غرب) جهان را در نوردد جز از ناحیه دودمانی که جبرئیل بر آن ها نازل گشته است، به علم و دانشدس نخواهد یافت.))

۱۱- از امام صادق (ع) در مورد حکم و اختلاف حدیث روایت کرده که فرمود: ((ما خالف العامه فقیه الرشاد الی أن قال ینظر الی ما هم الیه أمیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یؤخذ بالاخر؛<sup>۲</sup> روایاتی که مضمونشان مخالف با اهل سنت است رهنمون‌نگرند. تا این که فرمود: بنگرید که حکام و فرمانروایان و قاضیان‌شان به کدام روایات بیشتر تمایل نشان می دهند شما همان را ترک کنید و به دیگری عمل کنید.)) و به این معنا روایات فراوانی وجود دارد.

۱۲- ابن بابویه در ((عیون الاخبار)) از امام رضا (ع) روایت کرده که بدان حضرت عرض شد: مسئله ای ناگزیر از دانستن آن هستیم برایمان رخ می دهد و در شهر کسی از علمای ما وجود ندارد آن مساله را از او پرسیم، چکنیم؟ امام (ع) فرمود: ((اذا کان ذلک فایت قاضی البلد فما افتاک بشیء فخذ بخلافه فان الرشید فی خلافه؛<sup>۳</sup> اگر چنین اتفاقی افتاد، به قاضی شهر مراجعه کنید هر چه فتوا داد بر خلاف آن عمل نمایید زیرا هدایت در

عمل کردن بر خلاف آن است.) در روایت دیگری از نقل احادیث مخالفان هر چند در فضیلت اهل بیت (ع) باشند، نهی شده است.

## وجوب توبه از کفر و بدعت:

در این فصل وجوب توبه از کفر و بدعت گذاری و فسق و فجور را مورد بررسی قرار داده و افزون بر روایاتی که در موارد متعددی یادآوری شده، دوازده مورد دیگر بر این معنا دلالت دارند.

۱- توبه، زیان و ضرر مظنون بلکه ضرر معلوم و مشخص را دفع می کند. بنابراین، توبه از کار های یاد شده واجب است چنان که در جای خود از طریق عقل و نقل، ثابت شده است.

۲- این فرموده خدای متعال بر وجوب توبه دلالت دارد: ((یا ایها الذین آمنوا توبوا الی

۱. کافی ج ۱ ص ۴۰۰

۲. همان ص ۶۸

۳. عیون الاخبار: ج ۱ ص ۲۱۴، چاپ نجف.

((۲۷۶))

الله توبه<sup>۱</sup> نصوحاً<sup>۱</sup> و توبوا الی<sup>۲</sup> جمیعاً ایها المومنون<sup>۲</sup> و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه<sup>۳</sup> و من لم یتب<sup>۴</sup> فاولئک هم الظالمون؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به پیشگاه خدا توبه ای خالص نمایید، ای اهل ایمان همه به پیشگاهم توبه نمایید ..... و از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید و سپس به پیشگاهش توبه کنید.... و آنان که توبه نکنند، ستمکارند)) و آیات دیگری از این قبیل.

۳- همه مسلمانان بر این مسأله اجماع و اتفاق داشته بلکه ضرورت دین، چنین و جویی را ایجاب می کند.

۴. کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ((لا والله لا یقبل شیئاً من طاعته علی الاصرار علی شیئی من معاصیه<sup>۵</sup>؛ به خدا سوگند! کسی بر نافرمانی خدا اصرار داشته باشد، ذره ای از اطاعت او پذیرفته نخواهد شد.))

۵- نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: ((لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار؛<sup>۶</sup> آن کس که اصرار بر گناه داشته باشد، کوچک بودن گناه معنا ندارد و اگر کسی استغفار کند، گناه بزرگی برایش باقی

نمی ماند.)) از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: ((الاصر ان یذهب فلا یستغفر و لایحدت نفسہ بتوبه<sup>۷</sup> : اصرار بر گناه یعنی فرد مرتکب گناه میشود و استغفار نمی کند و خویشتن را به توبه و انمی دارد .

۶- هم چنین از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود: ((والله ما ینجو من الذنب الا من اقر به قال کفی : بالندم توبه<sup>۸</sup> : به خدا سوگند! هیچ کس جزء با اقرا به گناه از آن رهایی نمی یابد و فرمود : پشیمانی همان بس که

فرد توبه نماید))

۷- نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود : (( والله ما اراد الله من الناس الا خصلتين ان يقرؤا له بالنعم ، فيزيدهم و بالذئب فيغفرها لهم : ۹ به خدا سوگند ! خداوند از مردم تنها دو ویژگی خواسته است یکی به نعمت های الهی اقرا کنند و خداوند آن ها را فزونی بخشد و

۱- تحریم ، آیه ۸،

۲- نور ، آیه ۳۱،

۳- هود ، آیه ۹۰،

۴- حجرات ، آیه ۱۱،

۵- کافی ج ۲ ص ۲۸۸،

۶- همان ج ۲ ص ۲۸۸،

۷- همان ج ۲ ، ص ۲۸۸،

۸- همان ، ج ۲ ص ۴۲۶،

۹- همان ، ج ۲ ، ص ۴۲۶،

((۲۷۷))

دیگری به گناه خود اقرا نمایند و آن را برایشان ببخشاید . ))

۸- هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : (( والله ماخرج عبد من ذنب باصرا و ما خرج عبد من مذئب الا باقرار : <sup>۱</sup> به خدا سوگند ! کسی که اصرار بر گناه داشته باشد از گناه پاک نمی شود و آن کس که اقرا به گناه نکند ، از گناه پیراسته نمی شود )).

۹- نیز از آن بزرگوار نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه (( توبوا الى اللع توبه نصوحا )) فرمود : (( یتوب العبد من الذئب ثم لايعود فيه قلت : و اينالايعود ؟ قال ان الله يحب من عباده امفتن التواب : <sup>۲</sup> یعنی ، بنده از گناه توبه کند و دیگر بار مرتکب گناه نشود . عرض کردم : کدام یک از ما دیگر بار مرتکب نمی شود ؟ فرمود : خداوند : بنده گرفتار آمده در فتنه گناه و بسيار توبه کننده اش را دوست دارد . ))

۱۰- همچنین از آن حضرت روایت کرده که فرمود : ان الله يحب العبد الفتن التوابو من لا يكون ذلک منه کان افضل : <sup>۳</sup> خداوند بنده گرفتار آمده در فتنه گناه و بسيار توبه کننده اش را دوست دارد و اگر کسی دارای این صفت باشد برتر است .))



۱۱ - از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود : (( التائب كمن لا ذنب له و القيم على الذنب و هو مستغفر منه كالمستهزء بربه : <sup>۴</sup> آن کس که از گناه توبه می کند به فرد بی گناه می ماند و آن کس که همواره مرتکب گناه شود و از آن استغفار کند ، گویی پروردگار ش را به تمسخر پرفته است )) .

۱۲ - از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود (( العبد المومن اذا اذنب ذنبا اجله الله تعالى سبع ساعات فان استغفر لم يكتب عليه و من مضت الساعات و لم يستغفر كتب سيئه : <sup>۵</sup> هر گاه بنده ی مومنی مرتکب گناهی شود خداوند او را هفت ساعت مهلت می دهد اگر توبه و استغفار کرد بر او نمی نویسد و اگر این زمان سپری شد و استغفار نکرد ، گناهش نوشته می شود )) .

آن گونه که در نظر اهل دقت و صاحبان خرد روشن است ، روایات و دلایلی که در این

۱- کافی ، ج ۲ ، ص ۴۲۷\_۴۳۲ .

۲- همان ص ۴۲۷\_۴۳۲ .

۳- همان ، ج ۲ ص ۴۳۵\_۴۳۷ .

۴- همان ، ج ص ۴۳۵\_۴۳۷ .

۵- همان ج ۲ ص ۴۳۵\_۴۳۷ .

## ((۲۷۸))

فصل وسایر فصل ها و باب آوردم فوق العاده بسیارند و بسنده نمودن به این مقدار تنها جهت اکتفا به آگاهی دادن محترمانه و تبرک به عدد شریف ۱۲ و بیم از به وجود آوردن خستگی و ملال و انجامیدن به مرز مبالغه و طولانی شدن پند و اندرز و یاد آوری اهل ایمان ، انجام پذیرفت تا هر کس با حق آشنا گردید ، از ودای گمراهی به توبه رو آورده و در جهت انجام اعمال نیک بکوشد تا در جهان دیگر با موفقیت به آرزوهایش دست یابد و با اندیشه نیک و انتقادش ، به اصلاح اعتقادات درون خویش پردازد و از شیوه ء ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پیروی نماید و از پیمودن را رسم دشمنان آن ها سرباز زند و از بزرگان و سرانشان پیروی نکند . اگر این شباهت در جمه زیادی از شیعیان ساده لوح رواج نیافته بود ، بیان مطالبی که گذشت ، تناسب چندانی نداشت زیرا یاد آوری آن ها از بدیهیات به شمار می آید . چه بسا کسی با نگریستن در این کتاب ، حق و حقیقت برایش روشن شود و از طولانی ساختن سخن به همین مقدار بسنده کند. بنابر این مطالبی که یاد آوری شد برای صاحبان خرد و اندیشه کافی است . از خدای متعال مسالت دارم پاداش و ثواب آن را فزونی بخشیده و آن را از بهترین

ذخیره های روز رستخیز قرار دهد و برادران دینی و دوستان اهل یقین را به عظمت محمد و دودمان  
پاکش صلوات الله و سلامیه علیهم اجمعین ، از آن بهرمند گرداند .